بسم الله والحمد لله

هذه قصيدة قصد بها السيد

السند العالم العامل الكامل الفاضل

الجليل النبيل المولوي اللوذعي الالمعي علي

ابن ابو الحسن الموسوي التستري الجزائري ادام الله

ايام مجده وآله اجمعين في مدح سلطان السلاطين

وخاقان الخواقين ناصر الملة والدنيا والدين خلد الله

ايامه ودولته وملكه واجرى في بحار الدوام

في السلطنة فلكه معترفا بالقصور فيها

املا للنيل قائلا يا ايها العزيز مسنا واهلنا

الضر وجئنا ببضاعة مزجاة فاوف

لنا الكيل والصلوة على

محمد وآله اولا وآخرا

شمس الممالك كلها ايران
ونقول ناصر ديننا سلطانه
ملك الملوك ابو المظفر ابن من
ظل الاله على المفارق رتبة
ورث الخلافة كابرا عن كابر
من ناصر الدين اسمه حق على
شرف تقادم في فروع اصوله
قرت برؤيته العيون وشنفت
عدل ومعرفة بعجز وضعه
فارفض سواه وامسكن بذيله
فالدين والدنيا بطوع عنانه
لم ينعطف منه العنان لمغنم
الله سخر جامحات بلاده
ان الاكاسرة الذين تقدموا
فرقى على فرق العلى متبجلا
ان الملوك وان تعزز نصرهم
فاذا تربع فالجهات الست من
واذا تخمس جيشه فمعانه ال
واذا تفرد في الجلوس متوجا
واذا التقوا الوسائد [illegible] مفردا
لما امتطى من الفخار بغا [illegible] ام ب ال

وسما الخلافة عندنا طهرا
ان قيل من ذا ههنا سلطان
هو في محمد اسمه برهان
هل فوق ذلك رتبة ام شان
فابوه وهو وجده الخاقان
كل الورى لا بل له الاحسان
لم يحوه تحت السما انسان
بجليل اوصاف لها الاذان
في منع صرف عنده قيل بيان
تالله في ذيل الامين امان
فرسا رهان خان هاميدان
الا اطاع له البنان عنان
لعنانه فرهت به البلدان
مهدوا البساط له على ما كانوا
بنعاله فكذا سه التيجان
ان لم يقلهم نصره ملكها فلا
اطراف كعبته [illegible] لوبا و
سبع الطباق لحكمه اعوان
مجمع من العلياء له الاخدان
فيقال ما كسرى وما الايوان
تبجيل فخضعت له الاركان

لما تمكن في الرياسة شخصه
فاطاعه الامكان والازمان

فرمى بسهم جلاله عين الردى
فتطاطات لجلاله الاعيان

وثنى الاعنة لانتفاء الشرك فاله
وثنى لم تعبد له الاوثان

في عهده صلح المزاج لعصبة
علوية وتكمل النقصان

لما تزايد خلط فاسد امة
بابية فتفصد الشريان

قمع الملاحدة الاولى عن اصلها
فبيوتها ما ان لها بنيان

اما الصدى فبها توطن عالما
ان ما له الا هنا اوطان

فالباب مخروب بناء فساده
ثم المحافظ بيته خربان

ثم البهاء اريق ماء بهائه
والصبح من ازل هو الظلمان

وجماعة النوري لاحيائهم
دينا ودنيا فالها ناران

نار السيوف لناصر الدين الذي
شبت بنار سيوفه النيران

نار الجحيم لها غدا من ربها
هنتهم الاحقاب والخذلان

من غير ناصر دين امر مالك
يصعوبر الابدان والاديان

تالله حلفة صادق ان العلى
من دون ادنى مرتقاه عيان

دون الملوك لخصائص جمة
منها السخا والعدل والايمان

حب النبي والسبط له
يمد دبه لسما العلى قضبان

زار الائمة مخلصا بولائهم
واطاعهم فيما احتوى الامكان

هجرت اليهم من عصبة خلص
رقوا الى ذكر الحسين وكانوا

هم شيعة لابي الائمة سيد ال
ابرار من خلقت له الاكوان

مولى الورى اسد الثرى عالي الذي
ساري السرى ان اصبح الطغيان

في مدحه التوراة والانجيل
نطق الزبور وانزل الفرقان

اعني عليًّا من بطور ثنائه ... موسى الكليم مناجيٌ ولهانُ

من كان يمدحه الأئمّة الّذي ... يأتي به متولّهٌ حيرانُ

ما شعره ما قدره بمديح من ... يثني عليه الله والقرآنُ

صلّى عليه وآله مولى الورى ... ماحمّلت بثمارها الأفنانُ

من مثل ذا السلطان يعرف كاملًا ... حقّ الولاء عليكم الأمعانُ

وجبت مودّته ويندب مدحه ... افتى بذلك منّي العرفانُ

نضّاختان الشوق عيناي بل ... بدل اللآلى فيهما المرجانُ

سمّاعتان الذكره أذناي إن ... ذكر القريظ لمدحه لسّانُ

انّ اللسان لمضغةٌ مالم تقه ... فاذا تكلّم فاللبيب بيانُ

انّي وربّي منذ زمانٍ توعّري ... في حرفتي عدمت لي الأقرانُ

اروي من الشعر الزلال واستقي ... ما ان بدا المديح ظمآنُ

يا ربّ صلّ على النبيّ محمّدٍ ... والآل والأصحاب يا سبحانُ

واقبل تضرّعنا اليك بحقّه ... وانصره نصر العزّ يا ديّانُ

وامنن علينا مُعمِرًا ايّامه ... ما القلب في الاكليل والدبّرانُ

انّي على مادح لك لم ازل ... ولي ابو حسنٍ آيا سلطانُ

من نعمة الله الجزائر نسبتي ... من سادةٍ عزّت لها الاخوانُ

من كشترٍ لازالت القدما بها ... من بعد ما خلّى الورى الطوفانُ

اخواننا يدعون فيها دائمًا ... لك يا مليكُ وكلّها جيرانُ

والكلّ منك موظّفون وحقّنا ... قطعوه منك لبين ذا بهتانُ

فاذا رأيت بان تمنّ تفضّلًا ... فامنن والّا كان ذا الحرمانُ

دم وابق واسلم ما انعم منشدٌ ... شمس الممالك كلّها ايرانُ
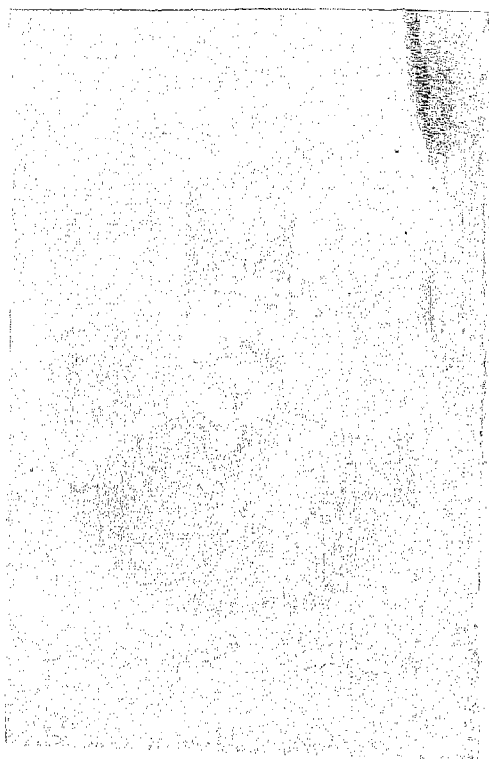
هو الله تعالی شانه

وقایع مسافرت و سیاحت ساحت انگلستان
اعلیحضرت سلطان بن سلطان شاهنشاه ایران السلطان
ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه از یوم نهضت از
دار الخلافه طهران الی روز مراجعت ورود موکب
مسعود بمستقر سریر سلطنت که بدستخط مبارک مزین فرموده
بسعی و اهتمام اقل الانام میرزا محمد علی شیرازی الشهیر
بکشکول در بندر بمبئی بزیور طبع درآمد و چند تصویر
دلپذیر عکس که شایسته این کتاب مستطاب بود
مزید نمود امید که مطبوع طباع خاص و عام گردد

روزنامه سفر فرنگستان است که به میمنت و مبارکی بخواست خداوند تعالی و قادر بیهمتا و بخشنده
مهربان بشرط سلامت مزاج مینویسیم از طهران الی انزلی را سابقا در سیاحت گیلان بتفصیل نوشته
بودیم در اینجا بشرح و تفصیل حاجت نیست مگر خروج از دار الخلافه طهران را با وقایعی که تا انزلی روی
میدهد انشاء الله تعالی مینویسیم بعد از آن از روز جلوس در کشتی تفصیل همراهان در طی روز
نامه کشتی نوشته خواهد شد بعون الله تعالی و حسن توفیقه

روز شنبه بیست و یکم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۰

از طهران بعزم سیاحت فرنگستان برخاستیم حال یکسال تمام است که اخبار سفر فرنگستان
شده است و چند روز هم بود که سینه درد و زکام شدیدی عارض شده و هیچ احوالم خوب نبود

(ایران) کسالت و ضعف بنیه بسر حد کمال بود بطوریکه هرگز خود در ایّام کسالت ندیده بودم توکلا
علی الله تعالی بیرون آمدیم صدر اعظم و غیره بودند قدری ایستاده رفتیم و از در کوچه شمس العماره
سوار کالسکه شدیم جمعیت زیادی بود در داخل و خارج شهر در راه و بیراه راندیم بطرف اسب
دوانی امروز اسب دوانی هم هست رفتیم بالاخانه افواج و جمعیت زیادی از مرد و زن حاضر
شده بودند نهار آوردند به بی میلی قدری صرف نمودیم امیرآخور تیمور میرزا حسام الدوله حاجی
آقا اسمعیل و سایر پیشخدمتها بودند امین حضور که چند روز بود ناخوش بود امروز آمده بود بعد از
نهار اسبها را دواندند اسبهای مراد بیک نایب که از اسبهای اصطبل خاصه است چهار
بیرق اوّل را برداشته یک بیرق اوّل را هم اسب وجیه الله میرزا برداشت اسب اقبال
مهدی قلیخان بیرق چهارم را در دوره آخر برداشت بعد از اتمام اسب دوانی سفرای خارجه بجهة
وداع بحضور آمدند صدر اعظم و سایرین هم بودند بعد سوار کالسکه شده بطرف قریه کن راندیم
سراپرده های تازه که همه ترمه و زری و غیره بود کنار رودخانه زده بودند بعد از ساعتی مهد علیا که
آمدند والده شاه را دیدم ایشان دو شب در آنجا ماندند باد شدیدی هم همه روزه می آید

سه شنبه بیست و چهارم

رفتیم بعمارت دولتی کن و بعد از ظهر سوار شده بجهت شکار بماهور های حوالی کن رفتیم نایب السلطنه
در رکاب بود از پیشخدمتان ادیب الملک صنیع الدوله محمد باقرخان حسین خان اسدالله خان
بودند میرشکار از شهر آمده و شکار پیدا کرده بود قبل از نهار یک تکه دو ساله با چهار پاره زدم
الحمد لله خوش گذشت با راحت بمنزل مراجعت کردم بحمدالله مزاجم در نهایت صحت و سلامت
است و کسالت بالمرّه رفع شده حالا فصل آلوچه تازه است یعنی خیلی کوچک است و هنوز
خوردنی نشده چغاله و شکوفه هم در ثمرات قریب باتمام است گل زرد و گل سرخ هم تک
تک دیده میشود مهدیقلیخان یکشب به شهر رفت با حالت ناخوش برگشت

چهارشنبه بیست و پنجم

درعمارت کن توقف شد امین الدوله علامحسین خان محقق حکیم طولوزان وجیه الله میرزا از شهر آمده

پنجشنبه بیست و ششم

رفتیم قورهی چای نهار را آنجا صرف کردیم آب زیادی می آمد عضدالملک عکاس باشی وسایر پیشخدمتان حاضر بودند آفتاب گردان را در کوهی زده بودند بسیار هوا گرم بود عصر مراجعت بمنزل شد امین الدوله از شهر آمده بود دکتر مزاجی وارد

جمعه بیست و هفتم

صبح را در کن بودیم جمعیت زیادی از پیشخدمتان وغیره از شهر آمده بودند صدر اعظم هم آمده امروز منیف افندی ایلچی دولت عثمانی که تازه وارد شده است باید بحضور بیاید در همان یورت اولی چادر ترمه وغیره افراشته اند چهار ساعت و نیم بغروب مانده بچادر رفتیم صدر اعظم آمد معتمد الملک هم بود نصرة الدوله معتمد الدوله اعتضاد السلطنة عماد الدوله لطف الله میرزا در سلام خاص شمشیر نگاهداشته بودند الحمدلله بادمیوزید ایلچی آمد دو نفر هم نایب سفارت همراه داشت ناظم افندی شارژدافر هم همراه او آمده بود مرخص شده بمملکت خود برود منیف افندی زبان فرانسه میداند بخصوص فارسی را خوب حرف میزند سنا متوسط است آصف الدوله وارد شد

شنبه بیست و هشتم

صبح سوار شده رفتیم تنگه سولقان دست چپ راه آبشار خوبی دارد بقدر یک سنگ آب جاری بود آفتاب گردان زدند آنجا نهار خوردیم نایب السلطنة در رکاب بود از پیشخدمتان امین الدوله ادیب الملک وغیره نیز بودند

یکشنبه بیست و نهم

اشخاصیکه امروز از شهر آمده بودند خسرو میرزا وقایع نگار حسام الدوله سرتیپ فوج خاصه وزیر امور خارجه با حالت نقاهت شرفیاب شد منیف افندی مجدداً امروز به

۵ (ایران) به حضور آمد جناب آقا سید اسمعیل مجتهد بهبهانی به دیدن آمده بود خازن الملک جواهرآلاتی
که باید همراه برد آورده بود

سه شنبه غره شهر ربیع الاول

صبح اشخاصیکه از شهر آمده بودند از شاهزادگان وغیره همه به حضور آمدند امام جمعه آمده دعای
سفر را خواندند پسر امام جمعه اصفهان هم آمده بود پنج راس اسبی که از عربستان بجهة اصطبل
خاصه آورده بودند از سان حضور گذراندند پس بجانب کرج حرکت کردیم در عرض راه صدر
اعظم هم از شهر رسیده اخبار خوب از سیستان داشت عرض کرد امین الملک هم سوار اسب
در اردو ترکمانی با صدر اعظم آمده بود نایب السلطنه از نزدیکی کن مرخص شده بشهر معاودت
نمود از شاهزادگان که همراه بودند معتمد الدوله حسام السلطنه عماد الدوله نصرة الدوله بود
معتمد الدوله از قوری چای مرخص شده بشهر معاودت نمود مسیو بکر وزیر مختار دولت روس
که تا انزلی بایستی بیاید همراه بود چهار ساعت بغروب مانده وارد کرج شدیم منزل در عمارت
صنیع الدوله عکاس باشی غلامحسین خان از شهر آمده بودند حکیم طولوزان هم امروز از شهر آمد
مهدیقلیخان امروز شکار رفته بود یک آهوی ماده شکار کرده است

چهارشنبه دوم ربیع الاول

از کرج بقاسم آباد حرکت کردیم پنج فرسنگ راه است هوا گرم و گرد و خاک بسیار بود
معیر الممالک امروز مرخص شده بشهر رفت حاجب الدوله الی انزلی در رکاب است
عضد الملک دیشب از شهر آمد ناصر الملک هم از شهر آمده بود از آنجا مرخص شده بشهر
معاودت نمود قراولی اردو تا انزلی با فوج دوم است بیوک خان اقبال الملک از کن بشهر رجعت کرد

پنجشنبه سیوم ربیع اول

صبح سوار اسب شده صدر اعظم و شاهزادگان و حسن علیخان وزیر فواید و میرزا قهرمان
امین لشکر وغیره هم ملتزم رکاب بودند محمد تقی خان حاجب الدوله شصت راس اسب

ع (ایران) اسب بجهت اصطبل توپخانه آذربایجان خریده بود از سان حضور گذرانیدند یک صد
نفر سواره مکری بسرکردگی حاجی آقا بیک از سان گذشتند قدری از راه با صدر اعظم صحبت
کنان راندیم بعد از آن بکالسکه نشستیم منزل امروز کارزران سنگ است مسافت راه سه
فرسنگ است نهار را در منزل خوردیم اردو را در چمن بسیار خوب با صفائی زده بودند
همه جا سبزه و مرغزار است صاری اصلان که از شهر آمده بود دیده شد

جمعه چهارم

صبح سوار کالسکه شده بطرف عبدالله آباد روانه گشتیم پنج فرسنگ راه است هوا گرم گرد
و خاک بسیار بود در آخر زراعت قشلاق نهار خوردیم قبل از نهار تفنگ دست گرفته
در اطراف و حوالی گردش میکردم یک خرگوش و یک بلدرچین با یکقطعه زردوره صید کردم
امروز حکیم دکسون و میسو طومسون نایب سفارت خانه انگلیس را دیدم که بفرنگستان می آیند
میرزا علیسی وزیر دارالخلافه و معاون الملک مرخص شده بشهر رفتند میرزا موسی شیخ دفتر لشکر هم
امروز مرخص شده بشهر رفت

شنبه پنجم

امروز ورود بقزوین است یعنی در هزار جریب که قریب بشهر است اردو زده اند پنج
فرسنگ مسافت است از دهات خاک علی و غیره گذشتیم صبح که سوار شدم صدر اعظم
وزیر مختار دولت روس را با کربل مترجم در کالسکه آورده قدری صحبت داشتیم سواره
ایلات قریب سیصد نفر ایستاده بودند صاحب دیوان که از آذربایجان آمده بود بحضور
آمد محمد صادق خان قراباغی نایب اجودان همراه او بود بعد بعضی شاهزادگان متوقف قزوین
مثل اسحق میرزا و سلطان سلیم میرزا و یعقوب میرزا و علمای قزوین و اعیان و اشراف و
کلانتر و کدخدایان شهر و غیره بتوسط ایلخانی حاکم قزوین دسته دسته بحضور آمده معرفی شدند
نهار درین راه صرف شد بعد از نهار باد شدیدی میوزید امین خلوت که عقب مانده بود
بچاپاری رسیده باردو ملحق شد سواره ابواجمعی اسدخان قراباغی که جزو غلامخانه هستند

۷ (ایران) با صاحب دیوان از آذربایجان آمده بودند که بطهران رفته سان بدهند پسر اسدخان
که سرکرده سوار است جوان خوبیست نزدیک بشهر سوار اسب شده با صدراعظم صحبت کنان
وارد اردو شدیم صدراعظم مرخص شده بشهر رفت باد سخت سردی می‌آمد شب گذشته بسیار
کم خوابیده بودم امشب زودتر میل باستراحت کردم

یکشنبه ششم

امروز منزل آقابابا است صبح باران شدیدی می‌آمد و با اینکه مدتی باریده بود باز میبارید
این باران برای قزوین بسیار نافع است ایلخانی میرزا ابوتراب عموی میرزا بزرگ حکیم
مرحوم را بحضور آورد خیلی معمر است بعد سوار شده با صدراعظم صحبت کنان از کنار شهر
گذشته افتادیم بجاده آقابابا دبیرالملک از اینجا مرخص شده بشهر رفت هوای امروز
برخلاف سایر روزها خوش بود نسیم ملایم خنکی می‌آمد صحرا اکثر گل و سبزه است در باغات
قزوین یکنوع گل ورک دیده شد بسیار خوب و مطبوع شبیه بگل زرد گفتیم از ریشه و تخم آن بیاورند
و در طهران بکارند نهار را در زیر دست قریه محمودآباد شیخ الاسلام مرحوم صرف نمودیم باد
سردی میوزید نهار در کالسکه خورده شد از پیشخدمتان مشکوة الملک وغیره بودند چهار ساعت
بغروب مانده وارد منزل شدیم باد بسیار سرد شدیدی می‌آمد و شدت باد بطوری بود که
کل بخیرها و چادرها را انداخت تا صبح متصل می‌آمد و هیچکس را قدرت بیرون رفتن نبود و از
شدت سرما همه افسرده و از کار مانده بودند

دوشنبه هفتم

باید بخرزان رفت ولی باد و سرما بطوری بود که هرگز در زمستانهای سخت بلکه در هیچ وقت
دیده و شنیده نشده بود دو فرسنگ از راه را سوار کالسکه شدیم بعد چون راه کالسکه
بد بود سوار اسب شده کالسکه‌ها را برگرداندند صحرا امروز همه سبزه و گل بود اما سرما هیچ
نمیگذاشت کسی احساس چیزی کند یا ملتفت خضرت و طراوت صحرا شود با اینکه کلیجه و سرداری
خز پوشیده بودم از شدت سرما معلوم نبود که هیچ لباسی دارم زیر گدوک خرزان دره بود
که آب کمی می‌آمد نهار آنجا صرف شد باد قدری ساکت شده بود عضدالملک تا این حدود

صنیع الدوله عکاس باشی حکیم طولوزان محقق وغیره بودند بعد از نهار از کتل مزبور بالا رفتیم
این کوه خرزان سنگ ندارد همه خاک نرم است و همه جا گل و سبزه و ریاحین است
اغلب جاها زراعت دیمی کاشته بودند زراعت این کوه را طایفه غیاث وند میکنند
حسن علی خان جنرال که جزو همراهان است امروز وارد اردو شد با صدر اعظم صحبت کنان
میرفتیم بالای کوه ده بنظرم آمد گمان کردم خرزان است بعد از تحقیق معلوم شد اسمعیل خان
غیاثوند سرکرده سواره غیاث وند احداث و آباد کرده است خوب جائی را آباد کرده
که همه زراعت آن دیم است از اسمعیل آباد یکفرسنگ و نیم راندیم تا بخرزان رسیدیم
اعتضاد السلطنه نصرة الدوله نصر الملک را در راه دیدیم نصرة الدوله شکایت زیاد از سرما
و باد دیشب داشت میگفت خیلی صدمه خوردیم الحمد لله وارد منزل شدیم باد نبود اما مه
غلیظی در هوا بود که گاه گاه هم میبارید چه بر سر ما طوری بود که آب مانند زمستان یخ می بست

سه شنبه هشتم

منزل امروز لوشان است صبح برخاسته سوار اسب شده با صدر اعظم و ایلخانی و صاحب
دیوان صحبت کنان میرفتیم راه این منزل را قدری بحکم دولت ساخته اند درهها و کوهها را
حاصل کاشته اند محمد تقیخان جلو رفته بود بشکار کبک میگفت توی دره ها پاس زرد زیاد
بود خلاصه همه جا راندیم محمد تقیخان جلو رفت آفتاب گردان زدند آب شاهرود زیاد
بود و گل آلود عضد الملک عکاس باشی صنیع الدوله مشکوة الملک امین السلطنه امین حضور
محمد تقیخان وجیه الله میرزا غلامحسین خان امین السلطان جعفرقلیخان وغیره بودند نهار آوردند
آدم وجیه الله میرزا که در شط کوفه بآب زده بود با کمال جرأت اینجا هم با اسب بآب
زد الحق خیلی جرات کرد تا عصر آنجا بودیم بعد بطرف منزل راندیم زیر پل
دو کالسکه خیلی خوب دیدم که تاجر شیروانی بجهت فروش بطهران میبرد
هنگام غروب وارد منزل شدیم اردو را خیلی دور از پل میان دره وسیعی زده

زده بودند بحمدالله باد هم نبود صدر اعظم بعضی نوشتجات از معتمدالملک آورد ملاحظه شد چهارشنبه نهم

امروز به منجیل میرویم صبح زود سوار شده رو براه نهادیم حسام السلطنه از راه دیگری آمده بود یک دیه تازه خریده است در منزل آقابابا از ما جدا شد خلاصه با صدر اعظم و حسام السلطنه و ایلخانی صحبت کنان رفتیم هوا بر خلاف ایام گذشته گرم و مگس زیاد بود در راه هم خوب نبود و از بیراهه رفتیم تا به جنگل بالا بالا رسیدیم در کنار رودخانه نهار خوردیم صبح امروز کنه خورده بودم بعد از صرف نهار سوار شده رو بمنزل راندیم در این راه میرابراهیم خان حاکم رحمت آباد نعمت الله خان رشتی نصرالله خان طالش کرگانرودی دیده شدند سواره ابواجمعی نصرالله خان بسیار خوش لباس و با اسلحه جمعاً بودند نزدیک منزل جناب حاجی ملا رفیع مجتهد گیلانی بحضور آمدند چون نزدیک بیورت قدیم که پای سرو هرزه‌بیل باشد بواسطه حاصلی که کاشته بودند ممکن نبود اردو زد لهذا اردو را نزدیک منجیل در دره که پناه از باد بود زده بودند با وجود این هنگام عصر باد شدیدی برخاست از عجایب و بدایع اینکه درین منزل در هر فصل که باشد نزدیک عصر باد شدید میوزد بطوری سخت و شدید است که درختهای زیتون که در اینجا رسته یکسر بطرفیکه باد میوزد کج و متمایل گشته اند در محال منجیل و هرزه‌بیل همه جا حاصل کاشته اند یکسر دشت زراعت و همه صحرا سبز و خرم است دو روز گذشته یک فراش را در لوشان مار گزیده حکیم طولوزان مشغول معالجه بود از قراریکه گفتند از هلاکت جسته اینجاها مار زیاد دارد ..

پنجشنبه دهم

منزل رستم آباد است قدری دیرتر سوار شده با صدر اعظم صحبت کنان رفتیم جناب حاجی ملا رفیع مجتهد در سر پل منجیل ملاقات شد پل منجیل که بر روی سفید رود است و عبور و مرور قوافل و مردم بسمت گیلان از همان جاست در سوابق ایام پل چوبی بر روی آن بود که قوافل را عبور از آن بسیار صعب بود حال چند سال است که از وجوه خزانه دولت پلی در کمال استحکام بتوسط جناب حاجی ملا رفیع بر روی رودخانه مزبور ساخته شده است حاجی ملا رفیع همان صحبت مراجعت که در هشت سال قبل ایشان را دیده بودم از پل گذشته بسرعت راندیم تا به قبل و رسیدیم همان

(ایران) مکان که چند سال قبل در سفر گیلان صرف نهار شد. باز هما نجا نهار صرف شد تا پنج بها
کرده و انار تازه گل داده بود طول راه امروز موجب کسالت شد سه ساعت بغروب مانده
وارد منزل شدیم سراپرده را کنار رودخانه زده بودند امروز بین راه آب بازی و شناگری بادی
دیدیم که در آب سفیدرود که در طول راه واقع بود شناگری می کردند

جمعه یازدهم

با یک طرف امامزاده هاشم حرکت کرده صبح سوار شده با صدر اعظم صحبت کنان رفتیم راه امروز
بعضی جاهای بد داشت یعنی بالای رستم آباد بعضی جاها آب افتاده و متجاوز از هزار قدم گل
زیاد بود بعضی جاهای دیگر هم سنگ زیاد بود پاره جاها ناچار پیاده شده با صدر اعظم صحبت
میکردیم که ناگاه پای اسب صدر اعظم در گل لغزیده از اسب پرت شد ولی هیچ صدمه
نخورد دو شخص دیگر هم گفتند مال افتاده است بعد از سؤال معلوم شد آدم امین السلطنه
بوده از قاطر پرت شده مرده است اعتضاد السلطنه عماد الدوله از این منزل مرخص شده
بشهر رشت رفتند پل سیاه رود دیدم که مخارج بنای آن از خزانه دولت بتوسط حاجی ملا رفیع شده
است تمام شده اما آب سیاه رود در این وقت بسیار کم بود بطوری که طفل میتوانست
از آن عبور بنمود ولی گاهی چنان طغیان میکند که با اسب هم نمیتوان عبور کرد در انتهای رودخانه
مزبور که وصل بسفیدرود میشود صرف نهار کردیم چمن خوبی بود در سایه درختی نشستیم مشکوة
الملک صنیع الدوله و غیره حضور داشتند خلاصه نزدیک منزل که کوه تمام میشود کالسکه ایست
درشکه ما را حاضر کرده بودند در آن نشسته راندیم تا نزدیک منزل

شنبه دوازدهم

امروز ورود بشهر رشت است دیشب هوا خیلی سرد بود صبح زود برخواسته قدری
راه را سوار اسب آمدیم بعد بدرشکه نشسته راندیم وزیر مختار دولت روس و مسیو
کریل مترجم دم درشکه ایستاده بودند با آنها قدری صحبت شد آفتاب خیلی گرم بود بلبل گاه

گاه گاه میان جنگل میخوابند از ده سراوان و شاه آقاجی هم گذشتیم معتمد الملک که از رشت
باستقبال آمده بود و با میرزا عبدالرحیم خان ساعد الملک که با پرنس منچیکوف مهماندار از پطر
بورغ آمده بود در پائین شاه آقاجی دیده شدند حکیم الممالک که از طهران مأمور به پذیرائی
مهمانداران دولت روس بود رسید نهار را دست چپ راه در سایه درختان جنگلی صرف
نمودیم بعد سوار شده قدری که راه رفتیم بازار بسیار خوبی در سر راه ملاحظه شد که تمام آن را
با آجر و گچ ساخته اند معلوم شد که معین التجار گیلانی بشراکت جمعی دیگر آن بازار را ساخته اند
از علماء لاهیجان و غیره جمعی کثیر باستقبال آمده بودند نزدیک شهر جنابان حاجی ملا رفیع و
حاجی ملا طاهر و حاجی میرزا عبد الباقی که از مجتهدین شهر رشت هستند استقبال نمودند آنجا از
کالسکه پیاده شده باسب سوار شدیم صدر اعظم و وزیر مختار دولت روس هم سوار شده
با ما صحبت میداشتند زن و مرد زیادی از اهل شهر باستقبال آمده بودند شش ساعت بغروب
مانده وارد عمارت ناصریه شدیم چادر از برای ما زده بودند پرنس منچیکوف مهماندار کولونل
براک اجودان مخصوص امپراطور روس و وزیر مختار دولت روس مسیو گریبل مترجم سفارت
حکیم الممالک یکساعت و نیم بغروب مانده بحضور آمدند پرنس منچیکوف شخص محترم و از اعیان
دولت روس است و جنرال اجودان مخصوص امپراطور و سنا قریب بشصت سال دارد

یکشنبه سیزدهم

صبح سوار اسب شده برای انزلی راندیم و همه جا از میان شهر و بازار عبور کردیم جمعیت زیادی
از اهل شهر تا نزدیکی پوسار ایستاده بودند از پوسار بآنطرف از اسب پیاده شده بکالسکه
نشستیم راه پیره بازار را بسیار خوب ساخته اند رسیدیم به پیره بازار در سر کرجی خانه نهار
خوردیم لتکه و کرجی دولتی و غیره حاضر کرده بودند بعد از نهار بلتکه نشستیم قدری دور تر
از دهنه رودخانه کشتیهای کوچک تجار را نگاه داشته بودند یکی از دولت خودمان است
که بسیار قشنگ و خوب ساخته اند و دو دیگر از کشتیهای دولت روس بود در یکی از

(ایران) از کشتیهای روسی وزیر مختار روس و امیرال سوینکین و حکیم طولوزان نشسته بودند در
کشتی دیگر موزیکانچیان روسی بودند ما در کشتی خودمان نشستیم این کشتی را تازه فرمایش داده
بودیم ساخته آورده اند آنچه لازمه زینت است از آئینه ها و اسباب اطاق بسیار تماشا
این کشتی دارد در ساعتی هم سه فرسنگ در دریا سیر مینماید بعد از تماشای اطاقهای کشتی بعد
آنکه سایبانی از ماهوت گل دوزی داشت رفتیم وزیر مختار روس دریابیگی را به حضور آورده
معرفی نمود اینها رفتند در آنجا توقف شد که تمام همراهان ما رسیدند شاهزادگان عمله خلوت
که بکشتی ما داخل شدند حکم شد تا کشتی را حرکت دهند چهار ساعت بغروب مانده وارد
انزلی شدیم صدر اعظم معتمد الملک امین السلطنه لدی الورود به کشتیهای روسی که دور از
انزلی لنگر انداخته بودند بجهت تعیین جای همراهان و بار رفتند پنج کشتی از طرف دولت روس
آمده بود که همه از کشتیهای جنگی معروف دولت روس هستند ولی چیان تندرو نیستند
کشتیهای کمپانی از کشتیهای جنگی راحت تر و در حرکت سریع تر هستند کشتیهای جنگی مزبور
با ما نخواهند آمد از انزلی مراجعت خواهند کرد منزل ما در برجی است که بحکم ما وزیر امور خارجه
در زمان حکومت خود در گیلان بنا کرده و بعد بتوسط میرزا محمد حسین که از جانب مرحوم نظام
الدوله نایب الحکومت گیلان بود با تمام رسید حالا همین جزئی کاری دارد که معتمد الملک
تمام خواهد نمود این برج پنج مرتبه است جمیع مراتب از هر طرف ایوان و غلام گردش دارد
بنای آن تماماً از آجر و سنگ و گچ است مگر همان غلام گردشها که از چوب منقش است جمیع اسباب
و اثاث لازمه از فرش و صندلی و میز و اسباب چراغ خوب در اینجا موجود و آماده است
چشم انداز این برج از چهار سمت بدریاست خلاصه باد سردی میوزید شب مهتاب خوبی
بود بنا شد فردا بکشتی بنشینیم در غازیان آتشبازی شد

دوشنبه چهاردهم ربیع الاول

امروز انشاء الله بکشتی نشسته و بیاری خدا روانه حاجی ترخان میشویم صبح زود برخواسته

۱۳

روس

بدریا نگاه کردم دیدم متصل قایق و کرجی است که بار و آدم از انزلی بکشتیها حمل میکنند
هوا مه رقیقی داشت و بادی مختصری آمد قدری موجب وحشت شد قدری یکه گذشت هوا صاف
و مه برطرف شد ولی چون هوا قدری احتیاط داشت تعجیل در حرکت نمودیم و فرستادیم صدر
اعظم را آوردند همراهان را بکشتی فرستادیم بعد خود از برج پایین آمدیم حاجی ملا رفیع مجتهد دعای
سفر خواند جمعیت عجیبی از هر قبیل شده بود اول بکشتی تجارتی خودمان نشسته تا بکشتی قسطنطین
رسیدیم که مخصوص ما حاضر کرده بودند پرنس منچیکوف مهماندار و سایرین هم حاضر بودند قریب
دو ساعت منتظر شدیم تا همه بار و نوکرها رسیدند تخمیناً ساعت بغروب مانده لنگر کشتی را
کشیده براه افتادیم سه کشتی جنگی که حاضر بود متصل شلیک توپ مینمودند و از جلو و عقب و طرفین
کشتی ما حرکت میکردند بالاخره کشتی های جنگی ماندند کشتی ما بتعجیل راه افتاد این کشتی اطاقهای
خوب دارد و همه با زینت و ممتاز و پاکیزه با قاعده از پیشخدمتان امپراطور با اسباب قهوه خانه
وغیره از پطربورغ آمده بودند اشخاصی که با ما بفرنگستان می آیند از این قرارند اشخاصی که
در کشتی اول و سوم قسطنطین که مخصوص ماست هستند صدر اعظم معتمد الملک عضد الملک
منشی حضور امین السلطان صنیع الدوله امین السلطنه مهدیقلی خان حکیم طولوزان عکاس باشی
غلام حسین خان محقق امین خلوت فرخ خان وجیه الله میرزا جعفر قلیخان قهوه چی باشی آقا رضای ده
باشی میرزا عبدالله فراش خلوت میرزا عبدالرحیم خان ساعد الملک سلطان حسین میرزا حاجی
حیدر خاصه تراش آقا حسنعلی آبدار آقا محمد علی جبار قهوه چی نوکرهای صدر اعظم سه نفر آقا باقر
اشخاصی که در کشتی بتینسکی بودند عز الدوله اعتضاد السلطنه حسام السلطنه نصرة الدوله
عماد الدوله علاء الدوله ایلخانی حسنعلیخان وزیر فواید امین لشکر حکیم الممالک احتشام الدوله
نصر الملک مجد الدوله شجاع السلطنه حسنعلیخان جنرال میرزا رضا خان اجودان صدارت
ابراهیم خان نایب میرزا احمد خان ولد علاء الدوله جلودار دو نفر مهتر یکنفر نوکر ملتزمین هشت نفر
مسیو دوبسکی وزیر مختار مسیو طوسون نایب سفارت انگلیس مسیو دیکسون حکیم انگلیس

اسامی اسبها اسب جلفه اسب ظل سلطان اسب جاقی اسب صباح البحر حسام السلطنه
حکیم طولوزان میگفت دریابیکی روس سر بطری آب جوش را خواسته بود باز کند سر بطری شکسته
پارچه از شیشه بچشم او پریده یک چشم او نابینا شده است بعد دریابیکی را دیدم که عینک
آبی گذاشته بود از خود او سؤال کردم همان تفصیل را ذکر نمود افسوس خوردم نزدیک عصر که
بعرشه کشتی رفتیم کشتی بر انگلیسی را دیدم که [illegible] از یک فرسنگ دور بود شب را بکمال راحت
خوابیدیم

سه شنبه پانزدهم ربیع الاوّل

اوّل طلوع با ابتداء دماغه آبشاران رسیدیم هر قدر جلوتر میرفتیم زمین دماغه بیشتر و بهتر
محسوس میشد این سواحل خشک و بیدرخت است وجزء بادکوبه محسوب میشود بوته گز یا
داشت در بعضی جاها سنگ دیده میشد کشتی طوری نزدیک بساحل حرکت میکرد که آدم و
حیوان همه پیدا بودند در نقطه مرکزی دماغه برجی مربع بجهت چراغ بحری ساخته بودند اطراف
آن چند خانه وارسکی داشتند که مستحفظ آن برج بودند در دست راست جزیره پیدا بود بعضی
بناهای عالی دیده شد بعد از تحقیق معلوم شد کارخانه تصفیه نفط است امّا حالا هیچکس آنجا
نیست از قراریکه گفتند صاحب آن ورشکست شده است آنجا قدری کشتی را نگاه داشتند
صدر اعظم بعضی تلگرافها نوشته بود داد ببادکوبه بردند که از آنجا بایران و فرنگستان تلگراف
نمایند تا دو ساعت بظهر مانده دریا آرام بود بعد کم کم متلاطم شد طوریکه امواج مثل کوه بلند شد
همه اهل کشتی با حالت منقلب افتاده بودند مگر خود ما و عکاس باشی و صنیع الدوله و ده باشی
و حکیم طولوزان که نیفتاده بودیم و خودداری مینمودیم از صاحب منصبان و عمله کشتی جز امیرال و
چند نفر از ملاحان وغیره سایر افتاده بودند خلاصه بخطری عظیم گرفتار شده بودیم ولی باز فضل خدا
شامل حال بود که یک باد مساعدی از عقب کشتی ما می آمد که ما را زودتر بطرف مقصد میبرد
شب را تا صبح همین طور دریا متحرک و مواج بود مع هذا اندکی خوابیدم صبح که برخاستم بدریا
نگاه کردم دیدم باز همان طور منقلب بود امیرال را احضار کرده نقشه دریا را با او نگاه کردیم

که معلوم کنیم در چه نقطه واقع شده ایم امیرال طیبان میداد که تا ده ساعت دیگر نزدیک
بدهنه شط ولکا خواهیم رسید که عمق دریا چهار پنج ذرع بیشتر نیست و باینواسطه تلاطم نخواهد داشت
خلاصه نزدیک بعصر بعضی کشتی بادی دیده شد که از جمله آنها کشتی بود که از حاجی ترخان بسواحل لنکران
و مازندران میرفت کشتی جنگی بخاری هم دیده شد موسوم بایران یکساعت و نیم از شب گذشته
رسیدیم بجائیکه معروف بقرانتین است که کشتی بزرگ داخل آنجا نمیتواند شد و باید از این کشتی به
کشتی کوچک نشسته بحاجی ترخان برد و بهم کشتی ما آنجا لنگر انداخت شام خوردیم اشخاصی که دریا
آنها را گرفته و ناخوش بودند کم کم بحال می آمدند بعد از شام حاکم حاجی طرخان را پرنس منچیکوف
بحضور آورد اسم حاکم مسیو پیپین *Pipine* است آدم درستکار قابلی بنظر آمد زبان
فرانسه را خوب حرف میزد بعد مرخص شده شبانه بحاجی ترخان رفت که هنگام ورود ما آنجا
حاضر باشد کشتی کوچکی که باید ما را بحاجی ترخان ببرد موسوم بکوکت و خیلی قشنگ است بعد از شام
بآن کشتی رفتیم کشتی کوچک دیگری هم بهمین وضع بجهت شاهزادگان و سایرین حاضر کرده بودند
کشتی ما را کشتی کوچک بخاری میکشید امشب را با کمال راحت خوابیدیم

چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول

وارد حاجی ترخان شدیم صبح برخاسته باطراف نگاه کردم دیدم الحمدلله از دریای بزرگ
خلاص شده برودخانه وسیعی که اسمش ولکاست رسیده ایم و عجب صفائی دارد و با عرض
رودخانه بسیار است چنانکه از همان یک شعبه که ما عبور میکردیم البته هزار ذرع عرض داشت
گلوله تفنگ متداولی از این طرف بآنطرف نمیرسد آبش گل آلود و بغایت تند مانند دریا
مواج روانست سواحل رودخانه همه درخت سبز جنگلی بید متعارفی و بید مشک و زمینها
همه چمن و مرتع است و اغلب ایلات قالموق که مذهب بت پرستی دارند در آنجا سکنی
گرفته اند لب رودخانه آلاچیق زده مواشی و اغنام زیاد از اسب و مادیان و گاو و گوسفند
وغیره دارند چند ده بزرگ هم از دهات روسیه که از مضافات حاجی ترخان شمرده میشود

دیده شد که در کنار رودخانه واقع و آبادی خیلی بزرگ و آباد بنظر می آمد در بهر ده
یک کلیسای بسیار عالی باشکوه ساخته‌اند اغلب اهالی این دهات شغلشان صیادی است
کشتی‌ها محاذی هر یک از این دهات که میرسید اهالی ده بکنار رودخانه آمده هورا می‌کشیدند
درین دهات هیچ چیز باغ و زراعت دیده نشد مگر در یکی از دهات که عمارت بسیار معتبر و باغ
بزرگ مشجری داشت و در ملاحظه شد که از طایفه ساپوژنیکوف Sapogenikoff بود ماهی
مرده زیادی در کشتیهای خود ریخته و کنار رودخانه را متعفن کرده بودند و بعضی ماهیها را که نخواسته
بودند نمک سود نموده نگاهدارند و زیاد متعفن شده بود در رودخانه انداخته بودند آب رود ولگا
بسیار گوارا است بعضی طیور از قبیل کلاغ ابلق و سیاه و سارهای بزرگ ماهی‌خوار بسیار
در هوا دیده میشد یک کلاغ و یک سار بزرگ با تفنگ در روی هوا زدم دو کشتی
کوچک تجاری و شراعی که حامل مال التجاره بودند دیده شد خلاصه راندیم تا مقارن ظهر از دور
سواد حاجی طرخان پیدا شد اول بنائی که بنظر آمد کلیسای بزرگ آن شهر است که بسیار مرتفع
و باشکوه ساخته شده شهر مثل جزیره مابین دو شعبه رودخانه واقع است یکشعبه بزرگ
رودخانه از کنار شهر و شعبه دیگر از میان شهر میگذرد که پلهای متعدد در روی آن بنا شده سمت
و طرفین رودخانه کوچه [2] * هورا باصطلاح روسها عبارت از تهنیت و درود و دعا
خیر است که رعیت هنگام عبور پادشاه یا شخص بزرگی در سر راه جمع شده باواز بلند متفقا ادا
میسازند و حال در جمیع فرنگ معمول و متداول است * [2] رودخانه است مساجد زیاد دارد
که اکثر آنها متعلق بتاتارهاست یک مسجد معتبر هم از مسلمانهای ایرانست خلاصه وارد شهر شدیم
کنار شهر کشتیهای زیاد از هر نوع بود آسیاهای بادی متعدد دیده شد ازدحام غریبی از
مرد و زن بود انواع ملل و طوایف از تاتار و روسی و ایرانی و قزاق و چرکس قالموق وغیره
در کنار راهها و معابر گرد آمده بودند و پیوسته هورا میکشیدند همه جا از روی خانه آمدیم
تا رسیدیم باسکله کشتی ایستاد آنوقت چهار ساعت و نیم بغروب مانده بود و امروز صبح میرزا ابالکم

میرزا ملکم خان وزیربیان خان و میرزا اسدالله خان قونسول تفلیس و میرزا اسمعیل برادر ملکم
خان از حاجی ترخان بکشتی آمده بودند از کشتی پیاده شده باسکله آمدیم بمحض اینکه قدم بخشکی
نهادیم یکدفعه جمیع مرد و زن صدا بهورا بلند کردند جمعیت فوق العاده بهمه غریبی بود طرفین
معابر و راهها چندانکه گنجایش داشت مرد و زن ایستاده بودند طاق نصرتی در کمال رفعت
و شکوه ساخته بودند طاق نصرة را علی سبیل الرسم بجهت ورود سلاطین بشهرها میسازند از
دم اسکله الی طاق نصرت زمین را فرش کرده بودند دکاکین شهر چنانکه در روسیه رسم است
که هنگام ورود امپراطور و پادشاهان لاغیر هم در شهری معمول میدارند نان و نمک جلو آورده
و بر ان نمکدان طلا و دوری نقره مطلا که نان در ان نهاده تاریخ ورود ما را بشهر حاجی ترخان
نقش کرده بودند کالسکه روبازی که چهار اسب بسیار خوب بسته بودند کالسکه چی موافق
قانون روس جلو اسبها را بدست گرفته ایستاده بود پرنس منچکوف را باخود در کالسکه
نشاندم یکدسته سواره قزاق هم در عقب کالسکه می آمدند جمعی کثیر از مرد و زن و پیر و جوان
پای کالسکه میدویدند و هورا میکشیدند گرد و خاک و همهمه زیاد بود و همه جا اطراف
کوچها و مناظر خانها و بالای بامها مردم برای تماشا ایستاده بودند تا رسیدیم بدار الحکومه
که منزل ما را آنجا قرار داده بودند یکفوج سالدات در مقابل درب دار الحکومه بنظام ایستاده
بودند همه جوانهای خوب با لباس و سلاح مرغوب پیاده از جلو صف آنها گذشتیم
سربازها احترام نظامی بجا آورده هورا کشیدند پس داخل عمارت شدیم عمارت دار الحکومه بسیار عالی
و وسیع و پر یورت است اطراف پله که بعمارت و تالار بزرگ داخل میشود محض پذیرائی
گوزهای گل زیاد چیده بودند این عمارت اطاقهای زیاد و تالارهای متعدد دارد تالار سلام
و اطاق سفره و منازل خوابگاه و غیره دارد که همه مزین و آراسته است در اغلب از
اطاقها شیرینی و شربت و میوه گذاشته بودند بخاریهای این عمارت برخلاف بخاریهای
معمول ایرانست یعنی در گوشهای اطاق قدری از دیوار را بطور برجی از کاشی سفید جلو آورده

(روس) آورده اند که آتش را از عقب می افروزند بعد بواسطه منافذیکه در بین خروجی تعبیه شده
هوای گرم وارد اطاق میشود حمام این عمارت در مرتبه تحتانی است که بواسطه پله زیادی سر
حمام میروند سر حمام بسیار قشنگ است صندلی و میز و نیم تخت و انواع عطریات و گل و غیره
در آنجا آماده کرده بودند حوضی در گوشه اطاق سر حمام بود که دو شیر آب در آن جاری میشد
یکی سرد و دیگری گرم که بهر درجه حرارت لازم باشد آب آن حوض را میتوان نگاهداشت زمین
حمام را با حصیر بسیار نرم فرش کرده بودند از یک سمت حمام چند پله چوبی است و بالای
پله ها دریچه ایست که هر وقت لازم شود از آنجا هوای گرم داخل فضای حمام میکنند شیرها
آب گرم و سرد و ملایم اطراف حمام زیاد بود از حمام که بیرون آمدم مسیو دوبسکی وزیر مختار
و مسیو طومسون نایب سفارت انگلیس با صدر اعظم صحبت و وداع و مرخصی به حضور آمدند که از
جاپسکو (?) بروند بعد حاکم حاجی ترخان و پرنس منچیکوف و کولونل سراکت (?) و مسیو گریل آمده گفتند
که آگمیل (?) وارد پشق (?) تلمبه چیان را تماشا کنید بعد از اجازت با علامت لازم یعنی علامت
اضطراب از بالقین (?) را در برجی که مشرف بشهر بود بلند کردند فی الفور از جمیع محلات تلمبه
چیها با عراده تلمبه و نردبان حاضر شدند اسبهای عراده هر محله برنگ مخصوص بودند همینکه
در میدان جلو عمارت جمع شدند صاحب منصب آنها یک سمت میدان را که عمارت چوبی بود چنین
تصور کرده که آتش گرفته فوراً جمیع تلمبه ها را بسمت آن عمارت نگاهداشته متصل آب می
افشاندند چنین مشق خوبی کردند شب در جلو عمارت چراغان بود بعد از شام بتماشاخانه رفتیم
هوای آنجا بسیار گرم بود تماشاخانه کوچک و از حمام عرقی (?) بود این تماشاخانه دو مرتبه بیشتر
ندارد همینکه وارد شدیم پرده را بلند کرده انواع بازیها در آوردند اول چنین تصور شد که بازیگرها
را از مقوی ساخته اند تا کم کم معلوم شد که آدم هستند خلاصه سه مرتبه پرده بلند شده
بازی مختلف در آوردند هر دفعه که پرده می افتاد چند دقیقه طول میکشید تا دوباره بلند میکردند
این طول مدت بقدری بود که از فضای تماشاخانه ببالاخانه جنب آن رفته قدری از گرما

از گرما آسوده شده دوباره مراجعت میکردیم اگر گرم نبود خیلی تماشا داشت

پنجشنبه هفدهم ۱۲

روز عید مولود مسعود حضرت ختمی مآب علیه و علی آله السلام و الصلوة است و امروز باید سوار
کشتی بشویم بسمت تساریتسین از آنجا براه آهن بنشینیم صبح بعد از صرف نهار باطاق سلام رفته اعیان
و نجبای حاجی ترخان و صاحب منصبان ساخلوی اینجا از نظامی و غیر نظامی همه حاضر بودند
معرفی شدند بعد از انقضای سلام بکالسکه نشسته رفتیم بمسجدیکه مخصوص مسلمانان شیعه است
پیش نماز این مسجد ملا محمد حسین تبریزی مرد بسیار خوبیست باز امروز هر کوچه که میگذشتیم
مردم باطراف کالسکه دویده هورا میکشیدند باران دیشب گرد و خاک کوچه را فرونشانده
بود خلاصه این مسجد بطور بالاخانه ساخته شده است از چند پله چوبی بالا رفته وارد مسجد شدیم
جمعیت زیادی از تجار و سایر تبعه دولت ایران که همه شیعه بودند آنجا حضور داشتند
شاهزادگان ملتزمین هم بودند نماز ظهر و عصر را در آنجا خواندیم بعد از نماز ملا محمد حسین پیش نماز
خطبهٔ غرائی بزبان عربی خواند بعد ملا احمد نامی از اهل سنت که اجازه اجتهاد داشت چند شعری
بفارسی گفته بود خواند بعد بمسجد تاتارها رفتیم جمعی کثیر از تاتارها و علمای سنت در آنجا بودند
مردمان خوبی بنظر آمدند مارا دعا میکردند یکی از علمای آنها بالای منبر رفته خطبه خواند و قرآنی
بمن هدیه کرد بنای این مسجد هم شبیه بمسجد شیعه هاست بعد بعمارتی که بعضی از اسباب پطر
کبیر امپراطور روس در آنجا ضبط بود رفتیم دو قایق بزرگ آنجا دیده شد که پطر کبیر بدست خود
ساخته بود مخصوص یکی از آنها را که بسیار خوب ثبت کرده بود و صورت پطر کبیر و کاترین را
هم آنجا نقش کرده بودند استکان بلور بسیار بزرگی هم در آنجا دیده شد که از پطر کبیر بوده
معروفست که آن پادشاه با پرنس منچیکوف جد همین پرنس منچیکوف که مهماندار ماست در آن
شراب میخورده است صندلی بزرگی بود که کاترین بحاکم حاجی ترخان که معاصر او بوده بخشیده
کتاب قانونی با آن صندلی هم بود که از طرف کاترین بجهة اهالی حاجی ترخان فرستاده شده

۲۰ (روس) دیگر از اسباب تجارتی پطر کبیر اراده و کلنگ و تبر و غیره بود که با آنها کشتی میساخته است
بر دیوار ها بعضی اسلحه کهنه و آلات حرب از تفنگ و غیره نصب کرده بودند و بیرون در از
دو طرف دو خمپاره کهنه گذاشته اند خالی از تماشا نیست بعد از تماشا با سکله رفته به کشتی
بخار موسوم بالکساندر که از کمپانیست نشستیم سایر همراهان هم در بین کشتی هستند این کشتی
بسیار با زینت است اطاقهای خوب وسیع دل وا دارد پنج ساعت بغروب مانده کشتی
حرکت کرد این کشتی علاوه بر سایر محسنات بسیار هم تندرو است و در بین راه چند کشتی
دیده شد که از سیاحین حاجی ترخان می آمد جمعیت زیادی از هر قبیل در آن کشتی ها
بود رودخانه ولگا چنانکه پیش اشاره شد مثل دریا یعنی بعضی جا ها انقدر عریض است که
سواحل بهیچوجه پیدا نیست بعضی جزایر معتبر در ین رودخانه پیدا میشود دهات معظم دارد
که از کنار رودخانه نمایانست طرف دست راست رودخانه معبد بسیار بزرگ
خوش وضعی از قالمقهای بت پرست است همه سواحل رودخانه پیداست تپه است و چمن
و سایر اشجار بسیار خوش منظر است گله گله خوک سیاه و ابلق در سواحل چرا میکردند گوشت
این جانور را اهالی اطراف رودخانه میخورند رودخانه ازین عظیم تر و این قطعه دنیا سواحل
ازین خوش منظر تر دیده نمیشود دقیقه نمیتوان چشم برداشت تا شب کشتی متصل در حرکت
بود شام خورده خوابیدم

جمعه نهم

صبح که برخاستم معلوم شد که دیشب تا صبح باران شدیدی باریده بود سواحل امروز مثل
دیروز است ولی ده کمتر دارد تلگرافی از وزیر الملک ملاحظه شد که شانزدهم این ماه باد و
طوفان سختی در طهران شده است اهالی طهران وحشت کرده بودند که مبادا این باد و طوفان
در دریا دوچار ما شده باشد خلاصه سه ساعت و ربع بغروب مانده وارد شهر سارا
تیسین شدیم که ابتدای راه آهن از آنجاست و در بلندی کنار رودخانه ولگا واقع شده

وطول شهر سمت رودخانه است یکشعبه از آب رودخانه وسط شهر میکذرد که
شهر را دو قسمت کرده است پلی بر روی آن نصب کرده اند که عبور و مرور اهالی شهر از آن میشود
جمعیت زیادی از اهالی شهر و اطراف در اینجا جمع شده بودند همین که کشتی لنکر انداخت
کالسکهای بخار که باید ما را ببرند پیدا شدند نماز خوانده از اطاق کشتی بیرون آمدم
حاکم ساراطوف Saratof که شهر ساریتسین Tzaritsinl جزو حکومة
اوست بحضور آمد اسمش کاوکین وارافسکی است Garkin Varasskii
مرد خوش روی نجیبی است از راه دور آمده بود رئیس نجبای ساراطوف وغیره
وصاحب منصب زیادی از هر قبیل بودند همه آمده معرفی شدند یکدسته موزیکانچی
خوب آنجا بود اسکله را خوب مزین کرده بودند بیرق ایران را بالای طاق نصرت نصب
کرده بودند خلاصه بعد از دیدن مستقبلین مجددا بکشتی آمده نماز مغرب را خوانده شام
صرف نموده یکساعت از شب رفته براه آهن رفتیم حاکم حاجی ترخان از اینجا مرخص
شده رفت از دم اسکله تا مسافتی از راه را از دو طرف چراغان کرده بودند کالسکهای
راه آهن از کالسکهای مخصوص امپراطور بود بسیار خوب و وسیع و مزین و اطاقهای
متعدد از سفره خانه و خوابگاه و اطاق پذیرائی همه مزین بچراغ و میز و صندلی وتخت دیم
تخت کالسکها همه بهم وصل بود بطوریکه بجمیع کالسکها میشد رفت و آمد اشخاصی که
در کشتی قسطنطین با ما بودند در کالسکه ما نشسته و شاهزادکان و سایرین با یکدسته
کالسکه دیکر از عقب می آمدند اول مرتبه ایست که بکالسکه بخار می نشینیم بسیار خوب و
راحت است ساعتی پنج فرسنک راه میرود صبح که برخاستم معلوم شد که شب از جاهای
خوب کذشته ایم بجهة اینکه هرچه بصحرا نکاه کردم همه جا سبزه چمن کل کیاه چشم بادیان
کوسفند خوک وغیره دیدم و در هر دو سه فرسنک یک ده آباد خوب دیده میشد
این اراضی معروف بحاصل خیزی هستند هر کجا که نکاه میکردیم یا حاصل دیمی بود یا چمن

۲۲ (روسیه) باز هم از یک پل بزرگ خوبی گذشتیم آب زیادی داشت که داخل رودخانه دن
Don میشود پلهای کوچک هم زیاد در عرض راه دیده شد در هر دو سه میل یک
قراولخانه بجهت حفظ راه و در هر چند فرسنگ یک استاسیون Station
ساخته اند استاسیون محل ایستادن راه آهن است برای حاضر کردن عراده ها و خوردن
قهوه و غذا که در حقیقت منزلگاه است بنای استاسیونها بسیار خوبست و همیشه چند
کالسکه بخار برای حمل و نقل مسافر و مال التجاره در هر استاسیون حاضر است امروز
از ایالت تامبوف Tambof میگذریم در یکی از استاسیونها از کالسکه پائین
آمدیم صاحبمنصب و سرباز و زن و مرد زیادی آنجا بودند از جلو صف سرباز گذشتیم
همه جوانهای خوب و خوش اسلحه بودند این استاسیون قصبه بوری سوگلبسک است
Borisoglebsk جمیع کارگذاران نظامی و قلمی این شهر باستقبال آمده
بودند بعد از دیدن آنها مجدداً بکالسکه نشسته راه افتادیم راه امروز غالباً از
از میان جنگل سرو و کاج است تندی حرکت کالسکه بطوری بود که کلاغ وقتی که در
پرواز بود کالسکه بمحاذی او رسیده از او میگذشت و کلاغ عقب میماند از جنگل که گذشتیم
صحرا و چمن و زراعت بود در این فصل زراعت اینجا تقریباً یک بند انگشت از زمین بلند
شده است خلاصه رسیدیم باستاسیون کوسلوف Koslof آنجا جمعیت
زیادی بود کارگذاران و حاکم این ایالت همه حاضر بودند قصبه خوبی بود مهمانخانه عالی
بسیار خوبی همراه بود و نهار هم حاضر کرده بودند نجبا و متمولین روس در اینجا ایلخی دارند
اسبهای خوب آنجا عمل می آید چند راس از اسبها را آورده بودند دیدیم چند نفر از جنرالها و صاحب
منصبان روس هم حضور داشتند بعد از تماشا مراجعت بکالسکه نمودیم قدری که گذشت
براه افتادیم ساعتی نمیگذشت که یک ده بسیار بزرگ دیده میشد شب در کالسکه
گذشت صبح زود از یک پل طولانی عبور نمودیم این رودخانه به ولگا میریزد بعد از

از کوسلوف نصف شب به ریازان Riazane رسیده بودیم دو ساعت از روز
گذشته به استاسیون فوستووو Faustowo رسیدیم کالسکه ها را نگاه داشتند تا کالسکه
شاهزادگان رسید از آنجا ما و همراهان بجهت ورود بمسکو لباس رسمی پوشیدیم در استاسیون فو
ستووو پرنس دالقوروکی Dalgoruki حاکم شهر مسکو که مرد پیر محترم و دارای شئونات است
باستقبال آمد در کالسکه حضور آمد مسیو کامازوف Camasof مترجم
اعلیحضرت امپراطور که از جانب امپراطور آمده بود بحضور رسید مرد بسیار پیری است
ایران هم آمده است خلاصه راندیم تا شهر مسکو پیدا شد گنبدهای کلیساها که همه مطلا بود نماها
بسیار عالی باغچها با عمارات ییلاقی کارخانجات خوب دیده شد تا رسیدیم بگار
Gare که توقفگاه کالسکه بخار است جمعیت زیادی از مرد و زن بود از کالسکه
آمدیم بیرون حاکم شهر و جنرالها و ارباب قلم بودند نطق طویلی از رعایا بود که جواب [illegible] نشستیم
کالسکه چهار اسبه با تشریفات و شاطرهای امپراطوری که لباسهای خوب داشتند حاضر
بودند صدر اعظم و سایرین از شاهزادگان و پیشخدمتان بردیف در کالسکه ها نشسته
از عقب می آمدند همین طور از کوچه ها گذشته همه جا از زن و مرد جمعیت غریبی بود تا
رسیدیم بدروازه ارک عمارت کرملین Cremlin که از عمارات معروف
بزرگ روس بلکه اهم فرنگ است دیوار بلند قدیمی سازی از آجر دارد و برروی
تپه مانندی واقع شده که مشرف بشهر مسکو است جبه خانه و قورخانه هم در این عمارت است
از نزدیک آنجا که گذشتیم یک توپ بسیار بزرگی در سر عمارت گذاشته اند که بآن بزرگی
کمتر دیده میشود زنگ کلیسای مسکو که از قدیم افتاده و شکسته است نزدیک جبه خانه
بود زنگ بآن بزرگی هم در هیچ جا پیدا نمیشود توپهایی که از ناپلیون اول در جنگ مسکو
گرفته در جبه خانه چیده اند خلاصه به پله عمارت رسیدیم گراف لنس دورف
که مرشال این عمارت و مدیر خالصجات و باغات مسکو است

جلوآمد جوان خوش منظری است زبان فرانسه را بسیار خوب میداند ما را راهنمائی
و عمارات را معرفی مینمود وصف عمارت کرملین را حقیقه نمیتوان نوشت از پله زیادی بالا رفتیم
بطوری ساخته اند که خیلی براحت بالا میرود وستونهای بزرگ از سنگ سماق وغیره دران
راهرو ها بود وسط پله و راهرو ها را مفروش کرده بودند از پله که بالا میرود در طرف راست
یک پرده تصویر جنگ روسها با مغول را نصب است بعد با طاقی بزرگ و از آنجا بتالار
بزرگتر داخل میشود که معروف به شوالیه دو سنت ژورژ *Chevalier de Saint Georges*
است یعنی تالار صاحبان نشان پهلوانی که هر کس در قدیم وجدید این نشان را گرفته و میگیرد
اسمش را در این تالار مینویسند تالار بسیار بزرگ مرتفعی است چار چهل چراغهای بسیار
بزرگ دارد و از آنجا به سال دو ترون *Salle du trone* یعنی تختگاه میرود این تالار
هم بسیار بزرگ وطولانی ومرتفع است وتخت امپراطور را با پرده دیبهی که ساخته در صدر
تالار گذاشته اند امپراطورهای روس در آنجا باید تاج سلطنت بسر بگذارند از آنجا به دو سه
اطاق دیگر داخل شده بعد بخوابگاه میرود از این تالار دری دارد به یک مهتابی مانند جائیکه
از روی مهتابی همه شهر مسکو و اطراف پیداست قدری آنجا گشتیم درین عمارت در سنگ
کردن گچ صنعت غریبی کرده اند که گچ مثل آینه شفاف ومثل سنگ سخت شده است ستونها
خوب در این عمارت و اطاقها است مثلا دو ستون سنگ سماق یکپارچه بلند در اطاق
خوابگاه است و در تالار ستونهای ملخیت بسیار است همه پله ها سنگ مرمر است در
این عمارت از بالا و پائین بقدریست که آدم نا بلد گم میشود نمیتوان همه را دید یکروز گردش
کرد گلدانهای بلور وچینی در این عمارت زیاد است یکباغ زمستانی کوچکی شبیه بنارنجستان
های طهران متصل بعمارت بود که از گلهای عجیب وغریب آورده ترتیب داده بودند بسیار
قشنگ بود یک گالری و طبل یعنی جائیکه پرده تصویر میآویزند در این عمارت است که مانند
دالان طولانی جائیست وجمیع پرده های سکال وفنی کار قدیم را در آنجا نصب کرده اند اشکالی

روس

بسیار خوب گلدانهای چینی بزرگ هم بردیف چیده بودند خلاصه بعد از شام خوردن که
هنوز آفتاب بود بتماشاخانه رفتیم مردم زیادی در کوچها بودند تا رسیدیم در تماشاخانه از پلها
بالا رفته از اطاق راحتگاه گذشته در لوژ Loge جلو سن Scene یعنی جلو جائی که بازیها
در می آورند نشستیم تماشاخانه بزرگیست از بناهای امپراطور نیکلا است شش مرتبه دارد در
همه مراتب زن و مرد زیاد بودند چهل چراغ بزرگی از وسط تماشاخانه آویخته است پرنس
دالقوروکی حکمران مسکو در اطاق ما نشست پرده بالا رفت عالم غریبی پیدا شد زنهای رقاص
زیاد برقص افتادند این رقص و بازی را باله میگویند یعنی بازی و رقص بی تکلم در بین هم
میرقصند و هم بازی در می آورند بانواع اقسام که نمیتوان شرح داد روبروی مردم پائین محل
رقص و بازی هم موزیکانچی زیادی متصل میزنند و هر دقیقه از روشنائی الکتریسته روشنی
های رنگارنگ از گوشها به محل رقص میاندازند که خیلی خوشنماست و رقاصان هم هر مرتبه بلباس
دیگر درمیآیند و رقاصان که خوب میرقصیدند اهل تماشاخانه دست میزدند و میگفتند بیس
Bis یعنی ایضا خلاصه بعد از اتمام یک مجلس پرده تماشاخانه می افتد و بعد از یک ربع
که مردم قدری راحت میشوند دوباره پرده بالا رفته مجلس دیگر منعقد میشود ما بعد از یکبازی
که هر بازی را یک آکت میگویند رفتیم به لژ دیگر که نزدیک و مشرف به محل رقص بود شاهزادگان
و سایرین در لژ اولی ما نشستند پنج مرتبه پرده بالا رفت و پنج قسم بازی در آوردند تا نصف
شب طول کشید تماشاخانه هم خیلی گرم بود رفتیم منزل اسم این تماشاخانه کاولین است

روز بیست و دوم ربیع الاول

در مسکو توقف شد امروز رفتیم پائین عمارت کرملین که جواهرآلات و تاجهای قدیم پادشاهان
وغیره را چیده اند تماشا کردیم عمارت عالی تو در تو ئیست که هم اسلحه خانه محسوب میشود
و هم جواهرخانه همه اسباب و آلات را بسلیقه پشت آینهها گذاشته اند چینیهای قدیم و
طلا و نقره آلات و اسباب تحفه و غنایمی که از جنگها گرفته اند همه را یکی یک تحویلدار و ناظم

آنجاکه اسمش سولوویسا Soloviessa است نشان میداد که از جملهٔ آنها اسبابی
بود که در جنگ پولطاوا پطر کبیر از شارل دوازدهم پادشاه سوئد گرفته بود و تختی که شارل بعد از
زخم خوردن روی آن نشسته و آنرا باطراف میدان میبرده اند و جنگ میکرده با چند بیرق از
آن پادشاه دیدیم بقدر ده تاج بود از تاج پادشاهان قدیم روسیه تا پطر کبیر را اغلب تاجها جواهر
خوب داشت بوضع زرگری قدیم عصاهای سلطنتی جواهر یک عصای ساده هم از پطر کبیر بود دیگر
لباسهای پادشاهان قدیم و جدید مخلفات اطاق الکساندر اول و پطر کبیر همه اینجا بود دو تخت
مرصع از فیروزه و طلا و سایر جواهرات دیده شد که شاه عباس صفوی برای پادشاهان
روس برسم هدیه فرستاده است دو دست زین و یراق مرصع بسیار خوب که سلطان
عبدالحمید خان پادشاه روم برای امپراطریس کاترین فرستاده اینجا دیده شد حتی چکمه پطر کبیر و چکمهای
اسکندر اول همه اینجا بود و صورت ناپلئون اول که از مرمر بسیار بزرگ حجاری خوب کرده اند
دیده شد کالسکهای بطرز قدیم اینجا بود و بعد از تماشای اینجا بمدرسهٔ لازاروف رفتیم مدرسه
خوبیست اطفال ارامنه و مسلمان در روس اینجا السنهٔ مشرقی و فرنگی میخوانند اسم رئیس مدرسه
دلیانوف Delianof است بعد از مراجعت از مدرسه صاحب منصبان و جنرالهای
نظامی متوقف مسکو بحضور آمدند اسم سردار کل قشون مسکو که مردی بلند قامتی است ژیل
دنستول Gildenstol شب را بتماشاخانه رفتیم بازیهای خوب در آوردند
بعد بخانهٔ پرنس الفورکی به مجلس بال رفتیم چون زنش مرده بود خواهرزاده اش تشریفات مجلس را
بعمل آورد

روز بیست و سیوم ربیع الاول

صبح برخاسته با کالسکه قدری در شهر گردش کردیم دستجات قلیچیان قدری مشق کردند بعد
بموزهٔ اتنوگرافی Ethnographie که عمارت عالی بود رفتیم جمیع اهالی روس را از
طبقه از موم بقدر جثهٔ آدم ساخته اند و لباس همان ایالت و طایفه را هم به مجسمهای موم
پوشانده اند مثل انسان هستند بی تفاوت اسبابهای دیگر هم اند و وحشیهای ینگی دنیا و افریقیه برای
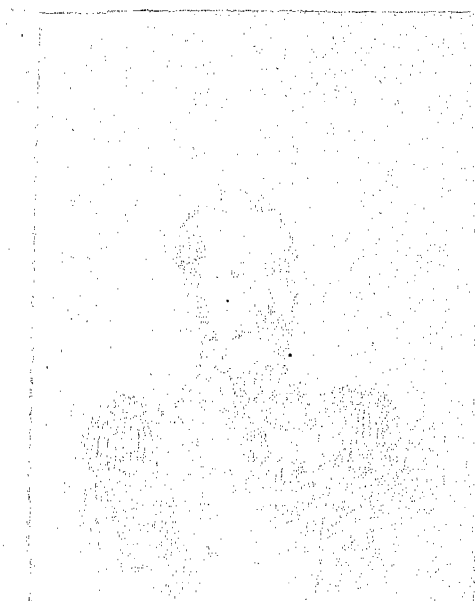
تماشا چیده اند در کتابخانه آنجا گفتند دویست هزار جلد کتاب است امپراطور هر وقت
بمسکو می آید در اطاقهای تحتانی عمارت کرملین منزل میکند آنجا را هم گشتیم بسیار اطاقهای
خوب است از پاکیزگی اسباب اطاق و سنگهای سماق و خمره های مرمر و میز و صندلی و آئینه و نیم
تخت بهتر از آن تصور نمیشود در اطاق امپراطور پوست دو خرس که بدست خود شکار کرده
در جلو نیم تخت فرش کرده بودند خلاصه بعد از گردش بگار نیکلا که سر راه آهن پطربورغ است
رفتیم که انشاء الله امشب به پطربورغ برویم از عمارت الی راه آهن را چراغان کرده بودند
جمعیت زیادی از اهل شهر سر راه ما استاده بودند زیاده از حد تعظیم و تکریم کردند جمعیت
مسکو سیصد و پنجاه و یکهزار کس است نشان تمثال بحکمران مسکو داده شد شاهزاده ها و بیگان
کالسکه ها می نشینند شب

روز بیست و چهارم

در کالسکه شام خورده خوابیدیم
صبح برخاسته دیدیم طرفین راه همه جنگل سرو است امروز از دو پل طولانی گذشتیم که روی دو
دره عریض ساخته بودند یکی بی آب و دیگر رودخانه آبی هم از میانش میگذشت بعد از طی مسافتی
از رودخانه عظیمی موسوم به ولگ Wolg که پل بسیار طولانی از آهن روی آن ساخته
بودند کالسکه بخار گذشت این رودخانه اغلب زمین ها را مرداب کرده است دهات
متعدد میان مرداب ساخته اند راندیم تا به یک استاسیونی رسیده از کالسکه پائین آمدیم
جمعیت زیادی بود مأمورین وزارت خانه شرقیه استرامکوف Stramakof
که نایب پرنس گرچاکوف است بحضور آوردند استرامکوف مرد مسنی است اما خیلی زرنگ و
با کفایت و دیپلومات است Diplomate قدری صحبت شد بعد بکالسکه نشسته
راندیم نزدیک شهر پطربورغ لباس رسمی پوشیده حمایل ورود شدیم کالسکه در کنار ایستاد
اعلیحضرت امپراطور با نواب ولیعهد و پسرهای دیگر امپراطور و همه شاهزادهای خانواده
سلطنت و سردارها و وزرا اینها حاضر بودند اعلیحضرت امپراطور الکساندر دوم پادشاه
کل ممالک روسیه با کمال گرمی و دوستی ما را پذیرفتند نواب گراندوک نیکلا سپهسالار

کلّ عساکر روسیّه برادر اعلیحضرت امپراطور راپورت قشون متوقّف پطر را داد و نوّاب گرا
ند دوک قسطنطین نیکلایویچ برادر دیگر اعلیحضرت امپراطور هم بود خلاصه دست بدست امپراطور
داده پیاده براه افتادیم صاحب منصب زیادی با لباسهای رسمی در سر راه بودند ازآنجا به
کوچه معروف نوسکی Nevski که کوچه بسیار عریض طولانیست وارد شدیم طرفین کوچه
عمارت سه مرتبه و پنج مرتبه فرش طرفین کوچه‌ها از سنگ و وسط از تخته است که کالسکه صدا
نکند هر وقت اراده از روی سنگ فرش میگذرد صدای بدی می‌آید امّا از روی تخته
بی صدا و راحت میرود خلاصه من و امپراطور در کالسکه روباز نشستیم هوا هم مساعد و آفتاب
بود طرفین کوچه و بالاخانه‌ها و بالای بامها مملو از مرد و زن بود هورا میکشیدند متصل من و امپراطور
با مردم تعارف میکردیم مدّتی راندیم تا از زیر یک طاق و کریاس مرتفعی گذشته وارد میدان جلو
عمارت زمستانی شدیم میل بسیار قطور بلندی از یکپارچه سنگ در این میدانست که مجسّمه امپراطور
الکساندر اول را از چودن ریخته بالای آن نصب کرده‌اند از این میدان داخل در عمارت شده
با اعلیحضرت امپراطور بالا رفتیم البتّه بقدر هزار نفر صاحب منصب و جنرال در پله‌ها و تالارها
بودند از اطاقها گذشتیم که هر یک از دیگری مزیّن‌تر و بهتر بود و پرده‌های خوب ستونهای سنگ
سماق میزهای سنگی ممتاز صندلی گلدان سایر اسباب اطاق که تعریف آنها نوشتن ممکن
نیست خصوص یک گلدان سنگ یشمی در بالای پله بود که بسیار ممتاز بود امپراطور یکی
یکی اطاقها را نشان میدادند تا رسیدیم اطاقهائیکه مخصوص ما بود از اینجا امپراطور وداع کرده
بمنزل خودشان رفتند امپراطور مردی هستند بلند قامت با هیبت بسیار با وقار تکلّم می
کنند و راه میروند خلاصه قدری که نشستیم کنت آدلربرگ Comte Alderberg
که وزیر دربار اعلیحضرت امپراطور و بسیار مرد خوبیست و بنیه قوّی دارد آمده نشان سنت اندره
Saint Andre مکلّل بالماس را که بزرگترین نشانهای دولت روس است
با حمایل آبی از جانب اعلیحضرت امپراطور برای ما آورد بعد از دقیقه رفتیم بازدید امپراطور

ایشان در اطاق خود ایستاده بودند دست بهم داده نشستیم صدر اعظم و مسیو کامارف (روس)
Kamasof مترجم امپراطور هم بودند بسیار صحبتهای خوب شد امپراطور دو نفر غلام
سیاه بسیار خوب با لباس اسلامبولی دارند که خدمت میکردند بعد از چند دقیقه برخاسته
منزل آمدم ساعتی بعد بازدید نواب ولیعهد رفتیم خانه ولیعهد دور از عمارت سلطنتی است
نواب ولیعهد جوانی خوش ترکیب و بیست و پنجسال است زوجه ایشان دختر پادشاه
دانمارک است خلاصه قدری آنجا نشسته چای خوردیم صحبت زیاد شد منزل آمده شام
خوردیم مقارن غروب اعلیحضرت امپراطور منزل ما آمده باتفاق در کالسکه نشسته تماشاخانه
رفتیم هوا طوری سرد بود که محتاج بخرقه بودیم راه دور بود در تماشاخانه پیاده شده از پله
زیادی بالا رفتیم در لژ روبروی سن نشستیم در این لژ امپراطور من ولیعهد زوجه ولیعهد گراندوک
قسطنطین سایر پسرهای امپراطور و خانواده سلطنت بودیم سطح تماشاخانه از صاحب منصب
و جنرال و غیره پر بود این تماشاخانه شش مرتبه دارد همه مراتب پر از زن و مرد بود و شاهزاده‌ها
ایرانی و سایر ملتها هم بودند چهل چراغی که در وسط آویخته بودند با گاز روشن میشود خیلی خوب
میسوخت اما تماشاخانه مسکو بزرگتر و بازیگرانش بهتر از اینجا بودند اول پرده که افتاد باطاق
دیگر رفتیم ایلچی کبیر فرانسه که مردی بسیار پیر و اسمش ژنرال لوفلو Le-flo
است و ایلچی کبیر عثمانی کیامل پاشا هم در اینجا دیده شدند این مرتبه که پرده بالا رفت با امپراطور
بلژ پائین که نزدیک بمحل تماشا بود رفتیم دو اکت Acte هم آنجا دادند بعد از اتمام بمنزل مراجعت
شد

روز بیست و پنجم ربیع الاول

امروز صبح پرنس گرچکوف وزیر اعظم روس آمد خیلی با او صحبت شد مسیو کریل ترجمه میکرد پرنس
گرچکوف مرد بسیار عاقل زیرکیست هفتاد و پنجسال دارد بعد از رفتن او اعلیحضرت امپراطور
آمده باتفاق در کالسکه نشسته بمیدان شان د مارس Champ de mars
یعنی میدان مشق رفتیم متجاوز از بیست هزار نفر قشون از سواره و پیاده ایستاده بودند تماشاچی

زیادی هم از زن و مرد در اطراف میدان بودند چادری بطرز آقا بکردان یکسمت
میدان زده بودند زن و بچه نواب ولیعهد سفرای دول خارجه و شاهزادگان ما در آنجا بودند
بعد از آنکه با اعلیحضرت امپراطور از جمیع صفوف سواره و پیاده گذشتیم نزدیک آن چادر آمده
سواره ایستادیم قشون از جلو ما دفیله کردند دو نفر شیپورچی سواره هم پشت سر امپراطور بودند
که ایشان هر فرمائی میدادند شیپورچیان با شیپور بقشون میرسانیدند اول دسته سواره مسلمان
خاصه گذشت بعد افواج پیاده خاصه با لباسهای خوب مختلف بعد سایر افواج از توپخانه
و پیاده بعد دسته‌جات سواره که همه جوانهای خوب با لباسهای ممتاز و اسبهای قوی یکرنگ
بودند گذشتند بعد از اتمام مشق همانطور سواره رفتیم بخانه پرنس اولدمبورغ *Prince de*
Oldenbourg که نهار مهمان بودیم خانه ایشان مشرف بر آن میدانست دختر این
شاهزاده زن نواب گراندوک نیکلا برادر اعلیحضرت امپراطور است که مهماندار و صاحبخانه
بود بسیار شاهزاده خانم محترمه ایست خلاصه رفتیم بالا شاهزادهای ما و صدر اعظم وغیره هم بودند در
این نهار همان خانواده سلطنت روس موعود بودند قبل از نهار دخترهائیکه در مدرسه مشغول
تحصیل و در تحت حمایت امپراطریس هستند با معلمه‌ها دیده شدند خود امپراطریس در پطر نیست
بعلت درد سینه بفرنگستان رفته است خلاصه بعد سر میز نشستیم زن نواب گراندوک نیکلا
که صاحبخانه بود دست راست ما و اعلیحضرت امپراطور دست چپ نشستند امپراطور با حکیم طو
لوزان صحبت میداشتند من هم بفرانسه صحبت میکردم بعد از نهار با اعلیحضرت امپراطور بکالسکه
نشسته رفتیم منزل ایشان بسارسکوسلو *Tzarskoe-selo* که از ییلاقات سلطنتی
بیرون شهر است با کالسکه بخار رفتند که برای بال امشب در مجمع نجبای شهر مراجعت نمایند ما هم
قدری در موزه ارمیتاژ که وصل بعمارت ما بود گردش کردیم جواهرات خوب و اشیاء دیدنی
دارد بنا شد روز دیگر انشاء الله بتفصیل تماشا کنیم مقارن نصف شب بمجلس بال نجبا رفتیم
رؤسای نجبا تا دم پله استقبال کردند امپراطور که قبل از وقت در آنجا منتظر ما بودند بجلو آمده

آمده دست هم را گرفته قدری گردش کرده بعد نشستیم جمعیت زیادی از زن و مرد
بودند وضع این عمارت باین قسم است در وسط تالار بسیار بزرگیست که محل رقص است
اطراف غلام گردش و مشرف بتالار است که مردم در اینجا گردش میکنند و می نشینند قدریکه نشستیم
بمنزل رفتیم رودخانه نوا از سمت شمال پطر بطرف مابین جنوب و مشرق جاری و خیلی رودخانهٔ
عظیمی است کشتی بخار بزرگ در آن کار میکند هر روز پارچهای یخ زیاد مانند کوه از شمال می
آید که بسیار صاف و خوب مثل یخ توچال البرز است میگویند آب نوا سالم نیست امپراطور هم ما را
از آشامیدن آن منع میکردند یکطرف رودخانه عمارتیست که منزل ماست و طرف مقابل قلعهٔ
کهنهٔ ایست که در ایام پطر کبیر ساخته اند کلیسائی در وسط قلعه است مناره و میل بلندی از طلا
دارد و مقبرهٔ سلاطین روس در آنجا است ضرابخانه دولتی هم در قلعه است کوچهای پطربورغ با گاز
روشن میشود

روز بیست و ششم

صبح که برخاستم بعد از ساعتی سفرای خارجه آمدند پذیرائی شد چهار نفر از آنها ایلچی کبیر بودند که یکیک
را باطاق مخصوص احضار کرده بعد بیرون رفته در تالار ایستادند ماهم رفتیم در تالار همه سفرا را
احوال پرسی کردیم آنها هم اجزای خودشان را معرفی کردند شاهزادگان و سایر ملتزمین هم حضور
داشتند سلام باشکوهی بود اسامی چهار نفر سفیر کبیر از این قرار است جنرال لوفلو
General Leflo ایلچی فرانسه که مرد پیر هوشیاری است لورد لوفتس Lord Loftus
ایلچی انگلیس کیابل پاشا ایلچی عثمانی پرنس دوروس Prince de Reuss ایلچی المان و از اکثر
دول اروپ و نیکی دینا و یونان ایلچی و شارژدفر بحضور آمده بودند بعد از دیدن آنها نهار خوردیم
پرنس اولدنبورغ هم که دیروز خانهٔ او نهار خورده بودیم دیدن آمد بعد اعلیحضرت امپراطور آمدند
قدری صحبت دوستانه شد بعد رفتند بمشق افواج ولی من امروز بجهة تماشای ارمیتاژ بمشق
نرفتم امروز بلیه چیان هم در پایین عمارت مشق کردند از پنجره ملاحظه شد خلاصه رفتیم بتماشای
ارمیتاژ Ermitage رئیس آنجا که اسمش کیدیانوف Kidianof

۳۲ (روس) دهم رئیس تماشاخانه با و مرد پیر بیست حضور داشت یکیک اسبابها را نشان میداد اطا
قهائیکه پرده‌های صورت و مجسمه‌های مرمر و حوضهای بزرگ و کوچک از سنگهای قیمتی سبز و غیره
داشت و اغلب ستونها یکپارچه سنگ قطور بلند که از سنگهای ممالک فینلاند است میزهائی
که از سنگهای الوان خاتم‌سازی شده میزها و گلدانهای ملخیت که سنگ سبز است انواع چیزها
عجیب و غریب با تماشا بخصوص اشکال مجسمه مرمر به هیئتهای مختلفه از زن و مرد و بچه ایستاده
و خوابیده ساخته بودند که شخص حیرت میکرد یکزن بزرگ ایستاده بسیار خوشگل بود که شخص یکسال بنشیند
و روبروی نشسته آنرا تماشا کند هر پرده صورت و هر مجسمه و هر اطاق را ده روز دیدن کفایت
نمیکند از یکدقیقه ملاحظه هیچ چیز فهمیده نمیشد متصل اطاق باطاق و دالان بدالان گردش میکردیم بعد از
پله زیادی که اطراف آن همه ستونهای سنگ سماق بلند قطور بود پائین رفتیم در طبقه زیر عمارت
هم مجسمه زیادی از کارهای قدیم مصری و غیره بود که خود همین رئیس رفته خریده آورده است
یک مجسمه بسیار بزرگی از آدم نشسته بود بقدر فیل اما همه اعضا را بتناسب درآورده بودند سکه
های قدیم طلاآلات و غیره که در قدیم از زیر خاک و توی قبور درآورده همه را زیر آئینها چیده
بودند پرده‌های صورت همه کار نقاشان قدیم انگلیس و ایطالیا و اسپانیول است صورتهائی
بسیار خوب داشت که بهتر از آن تصور نمیشد بعد از گردش زیاد آمدیم منزل قدری راحت
شده رخت پوشیدم عصری در منزل امپراطور شام موعود بودیم در وقتش رفتیم صد و پنجاه
نفر دعوت شده بودند از خانواده سلطنت روس شاهزادگان و همراهان ما جمعیت زیادی
بودند اول باطاق خلوتی رفتیم که ولیعهد و زوجه ایشان و غیره بودند قدری نشسته بعد رفتیم
بسفره‌خانه سر میز نشستیم امپراطور دست چپ و زوجه ولیعهد دست راست ما بودند
شام خورده شد در وسط شام امپراطور برخاسته همه برخاستیم شرابی بسلامتی من خوردند هفتاد تا
از قلعه توپ انداختند بعد از دقیقه من برخاسته باز همه برخاستند شربی بسلامتی امپراطور
خوردیم بعد شام تمام شد خوش گذشت بعد از آن رفتیم اطاقهای والده امپراطور را گردش

گردش کردیم امپراطور وزراء و بعضی جنرالها را معرفی کردند بعد رفتیم امپراطور هم برگشتند
کالسکه رو باز حاضر کردند در آن نشسته در شهر گردش کردیم از نزدیک مجسمهٔ امپراطور نیکلا که
از چودن ریخته‌اند گذشتیم بسیار مجسمهٔ بزرگیست روی اسب قرار داده مقابل کلیسای اسحق است
کلیسای اسحق هم از بناهای بسیار عالیست تماما از سنگ گنبدش مطلا و ستونهای سنگ سماق
قطور بلند در اطراف آن بنا داده است هوا سرد بود برگشتیم منزل شب رفتیم تماشاخانه میشل
Michel امپراطور نبودند امروز در سارسکوسلو بودند صدر اعظم و وزیر دربار روس
وغیره بودند در لژ اخری نشستیم این تماشاخانه از تماشاخانه اولی کوچکتر اما قشنگ و با زینت است
شش مرتبه دارد زن و مرد زیادی بودند ما بسن Scene بسیار نزدیک بودیم در این
تماشاخانه کومدی در می‌آورند بعضی تکلم میکنند یکرلی از اهل سوئد بودند بازی بسیار خوبی کرد بعضی
اشخاص کارهای عجیب کردند از جمله مردی از توی یک تخت بسته که باز میکرد و چیزی در میانش
نبود یک پسر و زن خوشگل و آدمی دیگر در می‌آورد شخصی روی گلولهٔ بزرگی ایستاده با گلوله راه میرفت
و چند چیز مثل کارد و غیره تا مدتی بهوا می‌انداخت و با دو دست میگرفت زنی فربه که رخت تنگی
پوشیده و سینه و پاهایش باز بود کالسکه را که سه عراده دارد و دو لوسیپد ملیا مند سوار شده میگشت
خوب راه میرفت بعد یک سیاهی بطری زیادی آورده چید زمین سر بطرها پایه داشت با عراده
آتش زده دور کالسکه را از توی شیشه‌ها بچابکی میکشید آخر از عراده بزمین افتاده و دامن پشت
لباسش آتش گرفت خیلی خفیف شد چند دفعه تابلو دیوان Tableaux vivants
آوردند بسیار چیز غریب خوبیست چند نفر زن و بچه وغیره بیحرکت و بطرزهای خوب می‌ایستند و
می‌نشینند که بسیار خوش آینده است مثل پرده نقاشی ارام آنها را چرخ میدهند که مکرر دیده میشود
بعد از اتمام برخاسته بمنزل آمده خوابیدیم از پاریس خبر رسید که مسیو طیر رئیس جمهوری استعفا نموده
و مارشال ماکماهون سردار را رئیس کرده‌اند

روز بیست هفتم ربیع الاول

صبح برخاستم باران شدیدی امروز می‌آمد امپراطور در سارسکوسلو هستند و امشب بنا بود در جزایر

آتشبازی میکنند بواسطه باران موقوف شد امروز بعضی دیدنیها کردیم اول بخانه گراندوک
قسطنطین برادر امپراطور که امیرالبحر است رفتیم خانه بسیار خوبی دارد اطاقهای متعدد پر اسباب چین
جمله اطاقی که بطرز اسلامبولی ساخته بودند آنجا نشستیم از دیوارها و شیرها آب توی حوض میریخت
دور اطاق آیات قرآن و اسم مبارک حضرت امیرالمؤمنین ع و امام حسن ع و امام حسین ع را نوشته
بودند اسم خلفای دیگر هم بود و اطاق مدور کوچکی بود بسیار باصفا آنجا هم قلیانی کشیدیم بعد برخاسته
اطاقهای دیگر را گشتیم نمونه اسبابهای بحری و کشتی و توپ وغیره آنجا زیاده بود کتابخانه و موزه
هم داشت روی هم رفته اسباب زیادی بود خود گراندوک قسطنطین هم فردا میرود به بحر سیاه
کشتی ساخته اند به آب بیندازد از اینجا برگشته رفتیم خانه گراندوک نیکلا برادر دیگر امپراطور منزل بود
زوجه ایشان که دختر پرنس اولدنبورغ و پسرش که جوان بلند قامت خوبیست بودند دختر و پسرها
کوچک و بزرگ هم از خانواده خودشان بودند عمارت خوبی دارد قدری نشسته چای خورده برگشته
برگشته رفتیم منزل پرنس گرچاکوف که وزارتخانه او بود از پله زیادی بالا رفته در اطاق آخری نشستیم
قدری با او صحبت شد از آنجا برخاسته منزل باری یتینسکی Barinyotiski
که نه عمارت او بود رفتیم این شخص دوست امپراطور است یکوقتی هم حاکم قفقاز بوده جنگ شامل را
این تمام کرد و شامل را اسیر نمود روی تختی خوابیده لحافی برو کشیده بود جای سواهای سرش پیدا
بود مرد پیریست شخص نیکی مرد بزرگ محترم و ناخوش بود او را دیدن کردیم چانه را میتراشد گونه
بالش ریش دارد فرانسه حرف میزد قدری نشستیم زوجه اش که از اهل گرجستان است دیده شد
بعد برخاسته آمدیم منزل بعد از ساعتی بتماشای جواهرخانه ارمی تاج رفتیم طاوس مطلائی آنجا بود
کوک کردند بسیار خوب چتر زد و خروس مطلائی هم بود مثل خروس میخواند بعد خیلی توی اطاقها گشته
از آنجا تا در آخر عمارت رفته از پله بالا رفتیم که تاج امپراطور و الماس بزرگ لازاروف که در
روی عصای امپراطور است با جواهرهای زوجه امپراطور آنجا همه را دیدیم الماس بزرگ
خوب الماسی است تاج هم الماسهای برلیان وغیره بسیار خوب داشت سر تاج لعل بزرگی بود و تاج

الماس کوچکی هم با گردن بند برلیان بسیار اعلائی مال امپراطریس است جواهر دیگر هم بود
بعد برگشتیم بمنزل درین عمارت هزار و یکصد اطاق دارد اغلب آنهارا گردش کردیم شب را بعد از
شام رفتیم بتماشاخانه بزرگ امپراطور آنجا بودند خیلی صحبت شد در لژ پایین نزدیک محل بازی
نشستیم صدراعظم والدربرغ Alderberg و گراندوک قسطنطین وغیره هم بودند
بازی اپراکیهای مختلف زیاد طول دادند پرده که می‌افتاد با امپراطور باطاق کوچکی رفته سیگار میکشیدیم در
یکی از پرده افتادنها با امپراطور پس رفتیم از دهاجی بود دختر بازیچه دست امپراطور را میبوسید
شاهزادگان وغیره در لژ روبروی من بودند خلاصه بعد از اتمام با امپراطور بکالسکه نشسته
رفتیم منزل الحمدلله علی کل حال در حاجی ترخان و مسکو و پطر در شهر و کوچه ها کبوتر جاهای زیادی اینکه از
آدم فرار کنند راه میروند

روز دوشنبه بیست و هشتم

صبح برخاسته نهار خورده رخت پوشیدم صدراعظم امروز با اعلیحضرت امپراطور ملاقات کرد بعد
با امپراطور بکالسکه سربازی نشسته راندیم برای میدان مشق دو سه هزار سواره نظام و قزاق برای مشق
حاضر کرده بودند هوا ابر بود و باران باریدن گذاشت تا تمام لباس تر شد بمیدان مشق رسیده سوار
اسب شدیم سوارها مشق کردند باران قدری ایستاد بعد از مشق سواره نظام که پیاده شده مثل
سرباز شلیک کردند توپخانه هم شلیک کردند بعد سوارهای چرکس و قزاق و مسلمان قراباغ که
متجاوز از صد نفر بودند جلو ما اسب بازی کرده تفنگها و طپانچه‌ها خالی میکردند چند نفری هم سخت
زمین خوردند زمین هم گل زیادی بود بعد از اتمام من سوار کالسکه شده رفتم منزل امپراطور هم به
کالسکه بخار نشسته بتسار سکوسلو رفتند من بعد از ورود بمنزل یکساعتی راحت شده سوار کالسکه
شده رفتیم بقلعه و بانک دولتی اول ببانک رفتیم جای غریبی بود در حقیقت خزانه و انبار پول
و طلا و نقره دولت است نقد و شمش طلا و نقره به همه جهت دو کرور ایران موجود بود شمشها
مثل خشت آجر تراش درست کرده روی زمین گذاشته اند وزیر داخله روس که اسمش رئیترن است
Reiterne آنجا همه را نشان میداد بعد از آنجا سوار شده راه زیادی رفته از رو

جسر بزرگ ممتدی که روی رودخانه نوا Neva است گذشته داخل قلعه شدیم حکمران
قلعه جنرالی بسیار پیر است رعشه هم دارد و اسمش کارساکوفست Carssakoff
اول بمقابر سلاطین روسیه رفتیم جائیست کلیسا مانند صندوقهای قبور سلاطین را که از مرمر است
درزا و بها چیده اند از پطر کبیر تا نیکلا همه اینجا دفن اند از اینجا رفتیم بضرابخانه که در همان قلعه است
امپریال طلا و پول نقره سکه زده میشود بعد از قدری تماشا پیاده رفتیم بجائیکه مدال میزنند یک
مدال طلای بزرگی بیادگار ما زدند یکطرفش شکل امپراطور است بسیار شبیه طرف دیگر بخط فارسی
تاریخ ورود و آمدن و اسم ما را نوشته بودند بعد سوار شده آمدیم منزل امشب در عمارت امپراطور
مجلس بال است شب را به مجلس بال رفتیم باز از همان تالارها و دالانهای طولانی عبور شد شاه
زادگان و پیشخدمتان و غیره بودند اول رفتیم منزل پسر دوم امپراطور برسم بازدید قدری نشسته
بعد باطاق امپراطور رفتم ولیعهد و غیره هم بودند امپراطور تکلیف ببال کردند در تالار بزرگی جمعیت
زیادی از مرد و زن و صاحب منصبان و جنرالها و همراهان خودمان بجز اعتضاد السلطنه و علاء
الدوله که گفتند ناخوش اند همه بودند در داخل شدن باطاق باین طور داخل شدیم اول من دست
زن ولیعهد را گرفته از جلو رفتیم بعد امپراطور دست زن پرنس الدنبورغ را گرفته از عقب آمدند
زن و مرد هم دایره زده بودند دور ما همین طور گشته بعد ایستادیم سفرای خارجه از عثمانی و
انگلیس و المان و فرانسه همه بودند زن و مرد از شاهزادگان و غیره بنای رقص گذاشتند همه
زیاد رقصیدند با امپراطور قدری نشسته قدری ایستاده قدری باطاق دیگر رفته راحت شدیم
متصل با امپراطور و سفرا و دیگران صحبت میکردیم بعد از رقص باز همان طور من دست زن ولیعهد را
گرفته رفتیم بتالار سوپه Souper تالار وسیعی است چراغ زیادی روشن کرده بودند درخت
خرمای زیادی توی تالار بقشنگی تمام میان کوزه‌ها بود که دور هر کوزه خرما را میز و صندلی زیادی
چیده غذا حاضر کرده بودند امپراطور ما را برده در سر میز بزرگ وسطی و سایر مردم را در سر
سایر میزها نشانده خود ایشان راه میرفتند همه اشخاصی که در بال بودند سر میزها نشستند بعد

بعد دم برآدمی هم درخت خرمائی بود انقدر گل و سنبل چیده و ریخته بودند که مافوق آن متصور
نبود موزیکان هم میزدند دور میز با سفرا و زن ولیعهد و صدر اعظم وغیره بودند بعد از خوردن
شام باز من دست زن ولیعهد را گرفته بتالار بال رفته قدری ایستادیم باز رقصیدند بعد از
اتمام بمنزل رفتیم بسیار خوش گذشت

روز شنبه بیست و نهم

امروز باید برویم به پطرهوف Peterhof و کرنشتاد Goronstadt هوا بسیار
صاف و آفتاب خوبی بود جمیع ملتزمین همراه بودند سوار کالسکه شده رفتیم باسکله که ساخته بودند
از کالسکه پیاده شده داخل کشتی بخار کوچکی شدیم همه آنجا جمع شدند راندیم رو بدریا و کرنشتا
بسیار آسوده ولی موج است هوا بسیار سرد بود نهار را در کشتی خوردیم بعد از یکساعت و
نیم رسیدیم بشهر و قلعه جات کرنشتا و قلعه جات معتبر زیاد دارد و بعضی برج و باستیان از سنگ
ساخته‌اند که چند طبقه سوراخ جای توپ دارد و باستیان معتبر اسمش قلعه قسطنطین است که
بالاتر از شهر کرانشتاد است بهزار ذرع یا بیشتر مسافت از کشتی پیاده شده اول بکشتی
جنگی آهنی بخاری مسمی بکریملن Kremlin رفته بالا و پائین آنرا گشتیم بقدر ده عراده
توپ جنگی بزرگ داشت ملاحان مشق کردند چند تیر از توپهای بزرگ بالا انداختند
بعد پائین آمده بقایق کوچکی بخاری نشسته بقلعه قسطنطین رفتیم پایهای باستیان و قلعه از
سنگ است قریب بیست عراده توپ بزرگ در دو باستیان بود که هر توپی چهار صد و
بیست خروار وزن داشت و هفتاد من وزن هر گلوله توپی بود و توپها کار پروس است
از عقب پر میشود و گلوله را با عراده آورده با اسباب جر اثقال بلند کرده توی توپ میگذارند
اما هر توپی پر کردنش به چند دقیقه طول دارد سنگر و برج دیگر بیست مسمی بقلعه منچیکوف دیگر قلعه
الکسندر اما کوچکتر هستند از دور هم یک برج زیادی پیدا بود خلاصه از قلعه بیرون آمده سوار
کشتی کوچکی شده راندیم و در اسکله شهر رسیده پیاده شدیم زن و مرد زیادی بود همراهان هم
از عقب رسیدند حاکم شهر کرنشتا و که اسمش کازاکویچ Kazakevitch است

با کلانتر و کدخدایان و عمّال شهر و صاحب منصبان نظامی آمده بشقاب نمکدان مطلا با نان
و نمک آورده بودند قدری پیاده رفته بعد سوار کالسکه شدیم طرفین راه همه جا مرد و زن بود
از پل کشتی ساز خانه گذشته رفتیم بکارخانه لنگری دو کشتی هم ساخته بودند هنوز ناتمام بود بندر شهر مملو
از کشتی تجارتی و غیره بود این شهر با دانمارک و انگلیس و سواحل روس و پروس و سود و نوروج
تجارت دارد در کارخانه یک تخته آهن بزرگی سنجیده آورده با اسبابیکه از بالای کارخانه قرار
داده بودند این تخته را همانطور که سرخ بود زیر منگنه گذاشته قدری کج کردند آهن ریزی معتبری است
قدری گشته مراجعت نموده بکالسکه نشسته رفتیم توی واپور شهر کرنستاد بسیار شهر قشنگی است مردمش
همه ملاح و نظامی و کارگر هستند باغ عامه خانهای خوب و سی هزار نفر جمعیت دارد خلاصه کشتی را
رو به پطرهوف رانده بعد از نیم ساعت بانجا رسیدیم حاکم انجا مرد پیر با بنیه و اسمش بوم کاردن
Bomgarden است دم اسکله صاحب منصب و مرد و زن زیادی آمده بودند از
لب دریا باغ و خیابان است که هر چه نظر میکنی انتهای آن پیدا نیست و راه کالسکه از خاک
سرخ نرم مثل سرمه و پای درختان همه سبزه و چمن و گل ولی هنوز درختها برگ نکرده و گلها باز نشده بود
نشستیم بکالسکه سایرین هم از عقب و حاکم توی کالسکه از جلو ما میراند ما را از این خیابان بآن خیابان
و از این راه بان راه بردند همه جا فوّاره های آب بقاعده و نظم بود اطفال دور کالسکه ما را احاطه
کرده همه جا همراه میدویدند تعریف باغها و خیابانها و فوّاره ها را حقیقةً نمیتوان نوشت مگر آنکه
شخص بچشم خود ببیند چهار صد فواره دارد همه بلند و بزرگ و منبع آنها بسیار بلند و از راه دوری است
هر وقت بخواهند همه را در یک دقیقه باز میکنند و می بندند فواره ها باقسام مختلفه است یک جلی
ستونی از سنگ داشت بی سقف و بسیار باصفا که از همه جای آن فواره میجست بعضی فواره ها باهم
بلند میشد مثل یک کوه آب بعضی تک تک بعضی مثل آبشار بعضی جاها از سقف عمارت آب میریخت
خلاصه خیلی گشته بعمارت پطر کبیر رفتیم که توی باغ است و بسیار قشنگ و پر اسباب اسبابهای
خود پطر هم خیلی آنجا بود برگشته باز سوار کالسکه شدیم در محلی حمام امپراطور بود اما سقف نداشت

محوطه وسیعی بود با چهار دیوار فواره زیادی از توی حوض حمام میجست آب مثل کوه سفید
جائی بود مانند بهشت گاهی امپراطور در آنجا با آب سرد میروند از آنجا گذشته فواره دیدیم مثل گنبد
هرمان مصر بشکل مخروطی خیلی خوب فواره بود بعد رفتیم بعمارت وسط که بهتر از سایر عمارات و
دور دور بود و از جلو آن دویست فواره آب بلند میشد مجسمهای آدم و اشکال دیگر از چودن
ریخته اند که آب از دهان و سر آنها میریزد یکی از فوارهای اینجا بیست ذرع میجست آب این
فوارها آبشار شده از این مراتب بپائین میریزد جلو هم خیابان و حوض طولانی و طرفین حوض‌ها
همه فواره است و دریا هم چشم انداز این عمارتست الحق تعریف این عمارت و اسباب وافر
آنهم نوشتنی نمی آید این عمارت از بناهای پطر کبیر و کاترین است پائین آمده باز سوار کالسکه
شده بعمارت مخصوص امپراطور و عمارت ولیعهد رفتیم خلاصه تماشای عمارات و خیابانها تمامی
نداشت با هم وقت نداشتیم با کمال افسوس معاودت کرده باز نزدیک فوارهای متعدد بزرگ
از کالسکه پیاده شده قدری راه رفتیم عجب اینکه باغ باین بزرگی و وسعت چنان پاک و تمیز
بود که یک برگ و خاشاک نداشت درختها همه جنگلی است اما به نظم کاشته و خیابان بندی
کرده اند خیابانها کاج و سرو جنگلی هم دارد خلاصه سوار واپور شده راندیم برای جزایر ییلاگین
Ilakim که نزدیک شهر پطر است امشب آنجا آتشبازی است از دریا گذشته رسیدیم
برودخانه که طرفین آن همه عمارت و درخت سبز و خرم است دست راست رودخانه آتشبازی
چیده و دست چپ چادر زده بودند قدری گذشته دست چپ که اسکله بود از کشتی بیرون
آمدیم صاحب منصب و زن و مرد و کالسکه زیادی بود که مردم سوار شده از شهر برای تماشا
آتشبازی آمده بودند وضع زمین و درخت و خیابانهای اینجا هم مثل پطرهوف است رفتیم تا رسیدیم
بعمارت بسیار خوبی مال زوجه ولیعهد و ولیعهد و شاهزادگان وغیره آنجا بودند قدری نشستیم
امپراطور آمدند تعارف و صحبت شد قدری گشت نموده بعد با امپراطور و زوجه ولیعهد و
ولیعهد و زوجه پرنس الدمبورغ و سایر پسرهای امپراطور همه در یک کالسکه نشسته بجهت گذرانیدن

وقت رفتیم بگردش تا هوا تاریک شده وقت آتش‌بازی برسد همراهان هم از عقب برسند
کالسکه میراندند هوا هم بشدت سرد بود گردش مفصلی کرده بقدر یک فرسنگ سیر نمودیم عمارات
کوچک متعدد و خیابانهای زیاده از حد پاک و تمیز دیده شد بعد برگشته در همان عمارت اوّلی
قدری مکث نموده باز سوار شده رفتیم بچادری که اوّل دیده بودیم جمعی از فرنگی و ایرانی توی چادر
و تماشاچی زیادی هم توی کشتیها و قایقها و لب رودخانه بودند توی چادر نشستیم آتش‌بازی بسیار
خوبی شد تازگی داشت اسم ما را هم بخط فارسی نوشته بودند با علامت شیر و خورشید درست خوانده
میشد بعد از آتش‌بازی با امپراطور سوار کالسکه شده باز بهمان عمارت مراجعت کردیم قدری
مکث نموده کالسکه من حاضر شد سوار شده باز از جاهای با صفا و عمارات ییلاق خوب و از جلو
ضرابخانه و دم قلعه گذشته و از جسر طولانی عبور نموده وارد منزل شده شام خورده خوابیدیم
امیرالی که امروز از پطر همراه ما بود مرد کوتاه قدی است یک دستش را در جنگ المای سواستاپول
گلوله برده است اسمش اسکولسکوف Skolkoff است

روز غرّهٔ شهر ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته لباس رسمی پوشیدم با پرنس گرچکوف مجلس طولانی صحبت شد بعد سوار
کالسکه شده رفتیم بعکاسخانه دم در پیاده شده رفتیم بالا اسم عکاس لونتسکی Liutski
است و مرد فربه قطور با مزه بود و اسباب و آلات معتبری داشت زبان فرانسه خوب حرف
میزد چند شیشه عکس ما را انداخت بسیار خوب شد بعد از اتمام عکسها بمنزل برگشته نهار کرده
چای خوردیم امشب در سارسکو سلو که عمارت و باغ مخصوص امپراطور است بشام موعود هستیم چهار
فرسخ مسافت کمتر است با راه آهن در نیم ساعت طی میشود در ساعت معین سوار کالسکه شده
بگار رفتیم جمعیت زیادی بود سوار واگون یعنی کالسکه راه آهن که بسیار خوب و قشنگ و مخصوص
امپراطور بود شده راندیم نیم ساعت بعد بآبادی سارسکو سلو رسیدیم شهر بسیار خوب خوش وضعی است
جمعیت زیادی دارد کوچها همه راست و پاکیزه پیاده شده سوار کالسکه شده راندیم همراهان هم همه

همه سوار کالسکه شده آمدند رسیدیم بعمارت بسیار عالی خوبی کلیسائی متصل و مخصوص باین عمارت
بود که چهار پنج گنبد مطلا داشت با کالسکه از خیابانهای وسیع قشنگ که مثل خیابانهای پطرهوف
بود رانده بعد برگشتیم بپله این عمارت پیاده شده بالا رفتیم عمارت دیگر بهتر ازین تصور نمیشود و این
آبادیها همه از عهد کاترین است امپراطور حاضر بودند قدری در اطاق مخصوصی که بجهة ما معین کرده
بودند نشستیم تا آمدند باهم دیگر رفتیم بگردش اطاقهای متعدد و تالارهای خوب دیده شد که بوصف
نمی آید پرده‌های نقاشی بسیار خوب کار نقاشان قدیم و جدید آنجا بود اطاقی دیده شد که همه دیوارهای
آن از کهربا بود یعنی قطعه قطعه نصب کرده بودند خیلی اطاق عالی بود این کهرباها را فردریک کبیر
پادشاه پروس بجهة کاترین دوم فرستاده و او هم باین اطاق نصب کرده است اطاقها را یکیک
دیدیم همه خیلی خوب بود در آخر کلیسای مخصوص پادشاهیست که گنبدهای مطلا دارد کلیسای بسیار
مقبولیست عبادتگاه در پائین است ازین بالا پنجره و چشم انداز بپائین دارد و بعد از برای شام خوردن
از همان اطاقها باطاق اول مراجعت کرده از تالار بسیار قشنگ حیرت انگیزی گذشتیم که بتعریف
نمیگنجد از آنجا گذشته باطاق رفته با امپراطور قدری ایستادیم بعد تکلیف بسر میز شد امپراطور خانه
واده سلطنت روس و صاحب منصبان بزرگ و شاهزادگان ما و صدر اعظم وغیره همه بودند شام
خوبی صرف شد درین شام موزیک میزدند بعد برخاسته با امپراطور قدری در مهتابی که مشرف
بباغ بود راه رفتیم بعد من باطاق مخصوص خود آمده قدری ایستادیم تا امپراطور آمده با دو پسر وسطی ایشان
بکالسکه نشسته رفتیم بخیابانهای باغ خیلی گشتیم زن زیادی هم پیاده و با کالسکه در باغ می گشتند همه
چیز این باغ شبیه است به پطرهوف اما فواره هیچ ندارد و سرباز خانه‌های قشنگ دارد که برای سواره
و پیاده ساخته اند ابداً کثافت درین باغ دیده نمیشود و بعضی خرابه‌ها از قدیم بنظر رسید این بناها
از آباد و خراب همه از کاترین است خلاصه بهمان عمارت معاودت نمودیم امپراطور گفتند اطاق
زمستانی در تحتانی این عمارت دارم تماشا کنید پیاده شده داخل شدیم دو سگ بزرگ امپراطور
یکی سیاه و یکی زرد آنجا بودند در این اطاق از هر قبیل اسباب که تصور شود موجود بود حتی نیزه کردها

کرده‌اند ترکمانان تفنگ و طپانچه و شمشیر و اسباب قزلباش زلق و ترکش کمان پوست شیر
و بر بعضی یکبه و غیره جواهر که خان بخارا فرستاده و فنجان قهوه‌خوری چینی با زیر از طلا و مجموعه طلای
بیناکه نائب السلطنه مرحوم بعد از مصالحه ترکمان چاپی داده است همه اینجا بود خلاصه تماشای
غریبی داشت اما حیف که فرصت نبود بیرون آمده باز رفتیم بعمارت قدری گشت کرده سوار
کالسکه شده همگی رفتیم بتماشاخانه که توی باغ بود من و امپراطور و زوجه ولیعهد در غرفه نزدیک
بهم نشستیم تماشاخانه سه مرتبه بسیار قشنگی است گراندوک نیکلا و ایلچی پروس و سایر صاحبمنصبان
و مهترین همه در پائین روی صندلیها بودند پرده بالا رفت بازی دون کیشوت درآوردند
یکی دون کیشوت با سانچو نوکرش ساخته بودند که بسیار شبیه و بامزه بود در این ضمن هم دخترها با
لباسهای بسیار قشنگ رقص میکردند پس از اتمام سوار کالسکه شده رفتیم هوا مثل روز روشن بود
غره شهر ربیع الثانی را هم دیده خدا را شکرها کردیم بعد سوار کالسکه بخار شده راندیم تا رسیدیم بکنار
پیاده شده باز بکالسکه اسبی نشسته رفتیم منزل امشب اعلیحضرت امپراطور بهمه همراهان با مراتب
شئونات نشان و انگشتری و ساعت و غیره دادند اسب جاقی را به امپراطور و اسب جلفه را بزوجه
ولیعهد دادم میرزا احمد اجودان صدراعظم که از طهران مأمور باسلامبول شده بود در پطر بحضور رسید

روز دوم شهر ربیع الثانی

امروز انشاءالله تعالی از راه ویلنا که شهر روس و کونیکسبورغ که شهر پروس است باید بالمان و پروس
برویم امپراطور هم فردا با ولیعهد و زوجه ولیعهد و غیره بفرنگستان میروند صبح از خواب برخواستم امپراطور آمد
باهم وداع کرده باتفاق سوار کالسکه و بازی شده براه افتادیم مردم زیادی از طرفین راه صف بسته هورا
میکشیدند کارخانجات زیادی در انتهای شهر از دور پیدا بود تا رسیدیم بکنار راه پروس پیاده شده با
امپراطور وداع کرده باهم از جلو صف سالدات تا آخر صف گذشته بعد بواگون برگشتیم ثانیاً با ایشان وداع کرده
با همراهان براه افتادیم این همان ترنیست که از سابقین بمسکو نشسته بودیم باز همه جای صحرا سبز و خرم و جنگل سرو
و کاج و غیره بود از چند پل گذشتیم نزدیک بغروب شام خوردیم در استاسیون پسکو که حاکم

(پروس)

پسکو که حاکم نشین معتبریست بقدر پنجاه دقیقه توقف شد حاکم آنجا بحضور رسیده باز
راندیم در هر مقامی چند دقیقه ایستاده باز میرفتیم تا شب شد باران هم می آمد امروز آبادی زیاد
در راه دیده شد هر چه میرفتیم هوا رو بگرمی میگذاشت درختهای اینجا با شکوفه و برگ داشت
خلاصه شب را با کمال زحمت از حرکت کالسکه خوابیدم از چیزهائیکه در روسیه خیلی دیده شد
کالسکه در پطربسبار و راه آهن اسبی در کوچها زیاد بود سگهای بزرگ و کوچک بسیار خوب هم
خیلی دیده شد

روز سوم ربیع الثانی

صبح که از خواب برخواستم بلا فاصله گفتند اینجا آخر خاک حکومت ویلناست حاکم اینجا که اسمش
پاپاتیف *Patapoff* است باید وداع کرده برود توقف شد تا آمد و رفت خلاصه
از پل بسیار طولانی آهن که بر روی رودخانه نیمن *Niemen* ساخته اند گذشتیم صبح که من
خواب بودم گفتند کالسکه بخار از سوراخ کوهی گذشته که چهارصد ذرع تقریبا طول این بوده است
چند دقیقه که گذشت رسیدیم بسوراخ دیگر که هزار و چهارصد ذرع طول داشت و مثل شب
تاریک بود شش دقیقه طول کشید تا از این سوراخ گذشتیم راندیم تا بسرحد روس و پروس که
اسمش ادکون *Aidgone* است رسیده در استاسیون شهر پروس پیاده شدیم
سرباز صاحبمنصب و رعیت بسیار از مرد و زن بودند مهماندارانی که دولت پروس فرستاده
بود همه توی واگون آمده معرفی شدند رئیس مهمانداران جنرال اجودان معتبر اسمش بوین است
از جلو صف سرباز گذشته بعد رفتیم باطاق استاسیون اطاقهای این استاسیون و اسبابش
ساده است نهاری برای همراهان حاضر کرده بودند خوردند بارهای ما را از کالسکه روس
بکالسکه پروس حمل کردند خیلی معطل شدیم من با پیشخدمتها در اطاق کوچکی بودیم قدری روزنامه
نوشتم مرد و زن زیادی بجهت تماشا از پشت شیشه پنجرهای اطاق هجوم آورده معرکه میکردند ازاد
اینجا خیلی بیش از روسیه است بعد که همه جابجا شدند رفتیم که بکالسکه بنشینیم کالسکهای پروس
خلاف کالسکهای روس راه بهم ندارد چنانکه هر کس هر جا نشست از دیگری بیخبر است مگر در جائی

آلمان

در جائیکه دقیقه ایستاد پرنس سمنیکوف و جنرال نراکت آمده مرخص شدند خلاصه کالسکها
براه افتاد چندین درجه تندتر از کالسکهای روسیه میرفت واگون هم بزرگ و خوب بود چنین
آن دو قهوه خانه کوچک داشت در این سرحد وضع همه چیز از آدم و زمین و کالسکه و خوراکی و غیره
تغییر کرد آبادی خاک پروس از روسیه بیشتر است هر چه نگاه میکردم ده خانه آدم اسب مادیان
گاو و گوسفند چمن زراعت آب گلهای الوان بود از رود خانه زیادی گذشتیم آبادیهای بسیار
پاکیزه از دور و نزدیک پیدا بود تا رسیدیم بیک استاسیون ایستادیم صدراعظم با کالسکه با آمد
تلگرافچی پروس تلگراف زیادی از طهران داد خوانده شد الحمد لله اخبار خوب داشت باز براه
افتادیم چون کالسکه بخار بسیار تند میرفت از سرحد روس دو ساعت و نیم کشیدیم تا رسیدیم
بشهر کنیکسبرگ Konigsberg که یکی از شهرهای پروس و بدریای بالتیک بسیار
نزدیک است رودخانه عظیمی از وسط این شهر میگذرد که اسمش پرگل Pregel است
کشتی بخار سالی از دریا تا وسط شهر می‌آید و میرود شهر کوچکی است اما قشنگ جمعیتش صد و بیست هزار
نفر است یکنوع زراعتی که اسمش راپه Rapee است در صحراهای خاک پروس امروز دیده شد
که گل زرد بسیار خوش رنگی داشت برای روغنش میکارند که بجهت چرب کردن آلات ماشین آهن و
غیره خیلی بکار میرود بسیار کاشته بودند و صفای زیادی به صحرا داده بود و طبیعة تمام صحرا چمن است
و جنگلها سرو و کاج اما در خاک پروس بسیار کمتر از خاک روس است خلاصه وارد گار شدیم
صاحب منصب و سرباز زیادی بودند همه جوانهای بسیار خوب کلاه خود بر سر لباسهای خوب در تن
خیلی قشون خوبی بودند مملکت پروس همه قشون است موزیکانچیان اینجا مثل افواج طهران همه بالابان
ولی زدند اما در روس این قسم نبود مرد و زن لا الی غیر النهایه همه جا در دو طرف راه صف کشیده
بودند من سوار کالسکه روبازی شده راندم اطفال زیادی دور کالسکه میدویدند یک هنگامه
غریبی بود کوچه طولانی طی شد خانها همه سه چهار طبقه و کوچک و تنگ است بعمارت دولتی
قدیم که پانصد سال است بنا شده رسیده درب عمارت پیاده شده از پله زیادی بالا رفتیم عمارت

کهنه ایست همگی همراهان هم از شاهزادگان و عمله خلوت و غیره آمده بودند چون اهل این شهر کمتر
ایرانی ندیده بودند از ملاقات ما خیلی متعجب بودند اسم حاکم شهر و وکیل Vinckler
است کالسکه‌های این شهر و اسبهای کالسکه‌ها زیادی و خوبی کالسکه‌های روسی و اسبهای آنجا
نیست کبوتر بازی کن دم سیاه و غیره ابابیل سیاه لقلق و کلاغ ابلق در این ولایت زیاد دیده شد
آسیاب بادی هم بسیار است خلاصه شب را چند دسته موزیکانچی زیر عمارت ایستاده بسیار زدند
یعنی طبل شب را میزدند آهنگ شیپورهای موزیکان و وضع آنها خیلی خوب بود طبل بزرگ سربازی را
هم بیک سگ بزرگی بسته بودند زیر طبل عراده بود که سگ میکشید باران شدیدی آمد جمعیت کثیری
هم بود از تماشا

روز چهارم ربیع الثانی

امروز انشاء الله باید برویم به برلن این شهر چون نزدیک بدریاست هوایش بسیار سرد بود ما
عمارت پرده‌های کوچک خوب کار استادان قدیم دارد و در مرتبه تحتانی یک تالار بسیار بزرگ
طولانیست اما سقفش کوتاه و از تخته است پادشاهان پروس در این تالار تاج گذاری میکنند
خلاصه قدری معطل وقت شدیم بعد سوار کالسکه شده از همان راه که آمده بودیم راندیم صبح زود
مردم کمتر از دیروز جمع شده بودند رفتیم راه آهن همگی در جای خود قرار گرفته راندیم کالسکه بسیار
تند میرفت بعد از یکساعت و نیم که راه طی شد طرف دست راست دریاچه دیده شد که دورش
بقدر بیست فرسنگ میشد اطرافش همه آبادی و اشجار و کشتی شراعی و غیره هم در آن بود طرفین راه
همه جا ده و شهر و قصبه و آبادی و جنگل و اشجار زیاد از سرو و کاج و درختهای دیگر بود جنگل کاج در
این حدود بیشتر از روسیه است بعضی جاهای جنگل هم تپه و بلندی میشود و جاها باغهای بسیار قشنگ متعدد
از درخت بید و سفیدار بزرگ دارد که راه کالسکه اسبی و گردش عامه است از رودخانه‌های کوچک
و بزرگ زیاد که پلهای خوب داشت عبور نموده از شهر ماریانبورغ Marienbourg که گذشتیم
که رودخانه عظیم ویستول Vistule از میان آن میگذرد و کشتیهای زیاد در رودخانه کار میکرد
پل آهنی بسیار طولانی داشت در انتها برجها و قراولخانه‌های عرض راه آهن باغچه‌های بسیار قشنگ و

و زراعتها و گلهای بسیار خوب دیده شد درخت یاس شیروانی که فرنگیها لیلا *Lila*
میگویند همه جا گل کرده بود هر چه چشم کار میکرد زراعت آبادی رودخانه قراولخانه مهمانخانه خیابان
جنگل گل چمن بود گاو زیادی دیده شد مثل گاوهای مازندران خلاصه همین طور راندیم تا عصری
در استاسیونی نهار رسیدیم قدری غذا برای من توی کالسکه آوردند خوردم سایرین بیرون رفته
نهار خورده آمدند باز راندیم بعد به یک قصبهٔ بزرگی رسیدیم قلعهٔ محکمی داشت اسم شهر کوسترن *Custrin*
است شلیک توپ کردند ایستادیم حاکم شهر و جنرال اینجا بحضور آمدند زن و مرد زیادی جمع
بودند قدری مکث نموده براه افتاده رسیدیم باستاسیونیکه باید رخت پوشید و نزدیک برلن است
همراهان هم لباس رسمی پوشیدند باز راه زیادی طی کرده بآبادی اطراف شهر رسیدیم کالسکه از
آهن راه گاهی روی پل گاهی بالا گاهی پائین میبردند و گاهی بر میگرداندند مثل اسبیکه دهنهٔ آن دست آدم
باشد خیلی جای تعجب بود راه آهن بسیار در هر طرف کشیده است واگون و لوکوموتیو *Locomotive*
زیاده از حد در راه دیده شد کالسکه بخار زیادی امروز با ما تلاقی کرد خلاصه وارد گاره شده پیاده
شدیم اعلیحضرت امپراطور المان گیوم و نواب ولیعهد پسر ایشان و نواب پرنس شارل برادر ایشان
و فردریک شارل پسر برادر امپراطور که فاتح متز است و شاهزاده های دیگر از خانواده سلطنت
مثل پرنس هوهن زولرن که جوانی است و جنگ المان و فرانسه در سر همین شاهزاده شد که
فرانسویان راضی نبودند پادشاه اسپانیول شود و پرنس بیزمارک وزیر مشهور معروف دولت المان
و مارشال رون وزیر جنگ و صدر اعظم پروس و جنرال مولتکه که حالا مارشال و سپهسالار و بسیار
معروف و مشهور است با سایر جنرالها و صاحب منصبان و فوج خاصه موزیکانچی سواره نظام
و غیره و جمعیت زیاده از حد همه سر راه آهن بودند پذیرائی بسیار خوبی کردند دست اعلیحضرت
امپراطور را گرفته سوار کالسکه روباز شده از کوچه وسیعی که طرفین آن همه از درختهای کهن
و گل سفید خوشه بسته و همه جا سنگ فرش و وسیع و اطراف همه خانه بود گذشتیم جمعیت زیادی
بود هورا میکشیدند منهم بهمه تعارف میکردم با امپراطور بزبان فرانسه حرف میزدم تا بجائی

(پروس) یکشنبه
رسیدیم در دروازه باشند درختها تمام شد کوچه وسیعی بود طرفین عمارات عالی چند مرتبه
دیده شد که تازه بیادگار فتح فرانسه ساخته‌اند و هنوز ناتمام است یکصورت فردریک اول
یعنی فردریک بزرگ که با مفرغ ریخته‌اند سر راه بود اداره‌ی اونیورسیته Universite
که شنیدیم مدرسه بسیار عالی است دو هزار نفر شاگرد دارد آنجا تحصیل میکنند ارسنال Arsenal
که طرف چپ بود و دست راست است از عمارات مخصوص امپراطور که از زمان ولیعهدی تا بحال همانجا می
نشینند و بعد از خانه ولیعهد گذشته رسیدیم بمیدانی که دو حوض داشت و از هر یک فواره بلندی میجست
دست راست قصر سلطنتی است که برای ما معین کرده بودند تا دم قصر جمعیت بود پیاده شدیم سربازهای
قدیمی با لباسهای خوب که قراول عمارت بودند توی اطاقها قراولان سواره که جوانهای بسیار خوب
خوشکل خوش لباس بودند دم درها با پیشخدمتان وغیره همه ایستاده بودند از پله‌ها بالا رفتیم وسط میدان
جلو عمارت باغچه‌های بسیار قشنگ است که اقسام گلها از یاس شیروانی وغیره کاشته‌اند دو مجسمه اسب هم
که دو نفر هر یک دست آدمی است از چدن ریخته‌اند امپراطور همه اطاقها را بما نشان داد و مدیر و پاول سکال
خوب و درین عمارت بود من صدراعظم و شاهزاده‌ها وغیره را معرفی کردم و امپراطور هم همراهان شاه
زادگان و نوکرهای خودشان را معرفی کرده بودند بعد با ایشان باطاق خلوت رفته قدری صحبت
کردیم صدراعظم بود و امپراطور که رفتند بعد از دقیقه ما باز سوار کالسکه شده رفتیم خانه ایشان تا پای پله
استقبال کردند رفتیم نشستیم صحبت شد بعد از چند دقیقه مراجعت کردیم امپراطور هفتاد و شش سال دارند
برادر ایشان هفتاد و سه سال اما هر دو در کمال بنیه و قوت هستند پرنس بیزمارک پنجاه و هشت سال دارد مارشال
ملتک هفتاد و پنجسال نواب ولیعهد چهل و دو سال دارند خلاصه شب را جائی نرفتیم شهر برلن با چراغ
گاز روشن است چراغ اینجا بیش از پطر است مقابل عمارت ما آنطرف میدان عمارت موزه برلن است
یکطرف هم کلیسا و طرف دیگر عمارت جبه‌خانه است وسط میدان سکوئی است از اطراف پله دارد
مجسمه فردریک کبیر را سواره از چدن ریخته‌اند بر روی عمارات برلن رنگ خاکستری مالیده‌اند قدری
شهر را از جلوه انداخته است بر خلاف پطر که عمارات با انواع رنگها ملون است رودخانه که از کنار شهر

پروس

شهر برلن میگذرد و اسمش اسپره Spree است شعبهٔ از آن هم از وسط شهر میگذرد و آنا کم عرض
و آبش هم بسیار بد است خلاصه امروز شش فرسنگ راه را در یازده ساعت بلکه کمتر طی کردیم

روز یکشنبه ربیع الثانی

امروز رفتیم بشهر پتسدام Pots-dam که خارج برلن است سوار کالسکه شده از همان دروازه
و کوچه که روز قبل وارد شدیم خیابانهای زیبا و درختهای قوی جنگلی خانهای خوب جلو خانها باغچهای
گلکاری بسیار قشنگ حوضهای فواره دار گردش زیاد نمودیم و رفتیم بگار بکالسکه بخار نشسته راندیم
نیم ساعت راه طی شد رسیدیم باین شهر شهر کوچکی است چهل و دو هزار نفر جمعیت دارد اغلب نظامی هستند
حاکم شهر و غیره آمدند پیاده شدیم رود خانه عظیمی هم دارد که اسمش هاول Havel است
سوار کالسکه اسبی شده از خانهای شهری و غیره گذشته داخل خیابانها شدیم وضع خیابانها و باغها
و غیره شبیه بباغات روسیه بود عمارتیکه دارد یکی پتسدام و دیگر سانسوسی Sans-Souci
است هر دو از بناهای فردریک کبیر است منزل ولیعهد در پتسدام است با کالسکه رفتیم دم عمارت
منزل نبود نه راندیم برای گردش از خیابانهای خوب و باغچهای مرغوب گذشتیم باغات اینجا جنگل
بزرگیست مثل باز بذران امروز چون روز یکشنبه است کل مردم در گردش و جمعیت زیادی در خیابانها
بودند رسیدیم بفواره بزرگی که سه ذرع آب آن میجهد مجسمهای مرمر بسیار خوب کار قدیم دور
باغچها و حوضها زیاد بود خلاصه این فواره از عجایب بناست منبعش را با اسباب بخار تعبیه کرده اند
که بزور بخار آب بالا میرود ازدحام مردم قدری مانع از تماشا بود گل یاس شیروانی زیاد بود
بلبل هزار دستان در درختان میخواندند خوش عالمی داشت بعد رفتیم بخیابان مقابل این فواره انتها
این حوض دیگر بود فواره آنهم بلند میجست اما نه باین ارتفاع بعد سوار کالسکه شده رفتیم بعمارت
سانسوسی دیدن ملکه قدیم یعنی زن پادشاه سابق پروس که برادر امپراطور حالیه بوده است
پیشخدمت باشی و ایشیک آقاسی باشی ملکه و غیره جلو آمدند رفتیم باطاق ملکه برخاسته تا دم اطاق آمد
زنیست سن هفتاد سال بیشتر از عمرش میرود روی صندلی نشستیم صحبت شد بعد برخاسته گشتیم این

عمارت مخصوص فردریک کبیر است اطاقی که همانجا مرده است دیده شد صندلی که در
آن فوت شده میز تحریر ساعت مجلسی سایر اسباب فردریک همه آنجا دیده شد چیزی محض احترام
روی صندلی انداخته بودند و عقربک ساعت بعد از فوت در [illegible] دقیقه بوده همان طور
مانده است که دیگر تا بحال کوک نکرده اند پرده های اشکال بسیار خوب داشت که از همان زمان
مانده است گفتند وقتی که ناپلیون اول این شهر را فتح کرده ماهوت روی میز فردریک را
پاره کرده است همان طور پاره را نگاه داشته اند طاقهای خوب داشت از آثار قدیم زیاد
بود بعد پائین آمدیم جلو عمارت مهتابی بلندی است در روی تپه باغچه های بسیار خوب حوضهای
کوچک دارد از بلندی مجسمه ها قرار داده اند که از دهن آنها آب بحوض میریزد چشمه انداز این
مهتابی و بلندی در عالم نظیر ندارد و آن فواره بزرگ محاذی این چشمه انداز است خلاصه
فواره ها و باغها و خیابانهای خوب زیاد بود قدری گشتیم بعد سوار کالسکه شده راندیم در محلی آسیاب
خرابه دیده شد از عهد فردریک کبیر مانده است و تاریخی دارد معلوم شد وقتی که فردریک
خواسته بود انجا را بسازد هرچه کرده بود آسیاب را از صاحبش بخرد که باغ اتفاق باشد راضی نشده
بود به نشانه عدالت این آسیاب را همان طور نگاه داشته اند بعد رفتیم بگرمخانه و تابستان از آجر و شیشه
وغیره ساخته اند اما میانش نرفتیم همه گلها و درختها را از حالا بیرون آورده بودند جلو تابستان
باغچه و حوض و مهتابیست مجسمه های مرمر بسیار خوب و باغچه های خیلی قشنگ دارد از اینجا پله پله
که مرتبه مرتبه باغ است بسیار خوب ساخته اند قدری گشته بعد سوار کالسکه شده راندیم
برای عمارت و ییلاق زن پرنس شارل که خواهر ملکه پروس یعنی زن امپراطور و مادر [illegible]
حیاط بسیار قشنگی داشت از اشکال سنگی و حجاری قدیم مصر و شام و نینوا و موصل وغیره مجسمه های
مختلف مثل یک پا یکسر کتف دست شکل حیوانات و انسان بزرگ و کوچک و ناقص تمام
نوعی جمع نموده بدیوارها با طرز قشنگی نصب کرده اند معلوم بود که پرنس شارل از نقش عالم و سلیقه
هستند خلاصه باغچه های خیلی خوب فواره چمن وغیره داشت بالا رفته قدری در اطاق نشستیم

پروس

زن پرنس شارل خیلی عذرخواهی و اظهار خجالت میکرد از اینکه دیر خبر شده است و میکفت
تلگرافی کرده بودند که شما امروز نمی‌آیید کتابی آورد اسم خود را در اینجا نوشتیم زن مسنی است بعد برخاسته
سوار کالسکه شده دم منزل پرنس فردریک شارل هم رفتیم خانه نبود دم خیابان فردریک شارل دو
مجسمه غزال خوابیده بالای حجر بود بسیار خوب ساخته بودند راندیم از جاهای خوب گذشته
رسیدیم بیک قصر کوچک بسیار خوش وضعی که مال امپراطور است باغچه‌های قشنگ و چشم‌انداز
خوبی بود و خانه عظیمی داشت بعد رفتیم بکالسکه بخار نشسته راندیم برای شهر در بین راه مردم
بازی غریبی درآورده بودند چادر پوش قلندری درست کرده و دور چادر را کالسکه و اسب
مقوائی ساخته اطفال مردم سوار آن اسبها و کالسکه‌ها شده بودند و چادر متصل بسرعت
چرخ میخورد کالسکه‌ها و اسبها و آدمها هم دور میزدند خلاصه وارد منزل شدیم شب را در عمارت
منزل با امپراطور شام مخصوصی دادند شاهزاده‌های ما شاهزاده‌های پروس صدراعظم پرنس بیز
مارک مارشال ملتکه مارشال رون وغیره همه بودند مارشال ورانکل هم بود با او قدری صحبت
کردیم مرد کوتاه بسیار پیری است نود سال دارد اما زرنگ است در جنگهای ناپلئون اول همه جا
بوده است خلاصه بعد از شام رفتیم تماشاخانه تماشاخانه تجربه خوبیست بقدر تماشاخانه
پطر است جمعیت زیادی بود بازی امشب باله بود خوب رقصیدند رقاصها لباسهای غریب داشتند
من و امپراطور بین پرده قدری گشته بعد آمدیم باز بازی درآوردند رقصیدند پرده‌های خوب نشان
دادند پرنس شارل و زن امپراطور هم بودند بعد از اتمام رفتیم منزل

مخبرالدوله روزیکه از پطر آمدیم همانجا مانده است برای آمدن پسرش بپطر خواهد آمد

روز ششم ربیع الثانی

بعد از نهار سفرای خارجه آمدند حضور ایلچی فرانسه نیامده بود چون مسیو طیر استعفا کرده اختیارنامه
نداشته است بعد رفتیم باطاق دیگر سفرا را یکیک احوالپرسی کردم بعد پرنس بیزمارک آمد خیلی با او
صحبت شد بعد مارشال رون وزیر جنگ بعد مارشال ملتکه آمده قدری صحبت شد برخاسته
تغییر لباس داده سوار کالسکه شده رفتیم بباغ وحش امروز هم روز عید فرنگیان بود جمیع اهل شهر در

المان

در حرکت بودند جمعیت زیاد کالسکه بسیار در راه و طرفین راه بود موزیکان هم در باغ میزدند
دریاچهای زیاد و اقسام مرغهای آبی در دریاچها بود و بعد تکتک قفسهای بزرگ خوب دیده شد
که هر نوع حیوانی را در قفس علیحده گذاشته بودند انواع مرغهای شکاری از قراقوش و کوندور که مرغ
شکاری معروف بزرگیست و از ینگی دنیا میآورند یکجفت از آن بود حیوان غریبی است رنگ سیاه
تیره دارد بسیار مرغ مهیبی است اما چنگالش مثل قراقوش تیز نیست از جنس لاشخور است دیگر اقسام
درناهای افریق و هند و ینگی دنیا و غیره بود و خیلی درشت تر و خوشگل تر از درناهای متعارفی ایران انواع
طیوری که در عالم بهم میرسد همه در اینجا موجود بود و بنوشتن نمی آید آنچه اشکالی که در کتابها دیده
بودم در اینجا زنده دیدم بعد داخل دالان قفسهای حیوانات درنده شدیم انواع سباع که بتصور
نمیآید بود شیر یال دار افریق که جز در کتاب ندیده بودم بسیار عظیم الجثه و مهیب یال سیاه بسیار ضخیم
ریخته سرش بقدر سر فیل بلکه بزرگتر چشمهای دریده خیلی مهیب بدن خوشگل مثل مخمل شیربان گوشت بلند
کرد بلند میشد گوشت بگیرد سه چهار ذرع قدش بود و گوشتها را روی عراده گذاشته میکشیدند و میدادند
این محلی که بدالان منظر دارد خانه خانه جای حیوانات است دری دارد از تخته ضخیم که با زنجیر بلند میکنند
آنطرف در محل که درش حیوانات است در را که بلند میکنند حیوان بآن سمت میرود فورا این در را از آن
اطاق زنجیر میکنند زمین اطاق را با تخته فرش کرده اند بسیار تمیز احدی نمیتوانند نزدیک این حیوانات
برود گوشت را هم از سوراخ پنجره ها میدهند خلاصه مایل بودم مدتی تماشای این شیر را بکنم ولی از
هجوم مردم تماشاچی ممکن نشد بعد چند ببر بسیار بزرگ دیدم از ببرهای هند و افریق دو پلنگ
سیاه هم دیده شد از افریق که خیلی عجیب و مهیب بودند شیرهای دیگر هم بودند یک شیر یال
داری بود خیلی بزرگ اما هنوز یالش مثل آن دو شیر اولی نشده بود شیر ماده هم بود که چند بچه
همانجا زائیده و بچهایش بزرگ شده بودند پلنگ زیاد یوزهای مختلف کفتارهای عجیب الخلقه
افریق که صداهای عجیب میکردند خلاصه قفسهای متعدد دیدم که در هر یک انواع حیوانات بود
میمونهای مختلف و غیره دو فیل بود یکی بسیار بزرگ که از هند آورده بودند دیگری از افریقا فیل افریقا

المان

افریقی بسیار تفاوت با فیل هند داشت گوشهایش خیلی بزرگتر و پهن تر بود و سه زرافه بود زبر هم بود که گوراسب است بدنش خط خط و بسیار مقبول است میمون بود گاومیش وحشی افریقی و بنگی دنیاست متعدد بود بزرگ و کوچک گاومیش تبت بود از اطرافش آنقدر پشم آویخته بود که بزمین میکشید بسیار عجیب بود لاما که حیوانیست مابین شتر و گاو و از قالی و غیره و بسیار تند میدوید توی باغچهای وسیع بود دورش محجر انواع از قالی و بزکوهی و آهو بود از هند و افریقی مثلا از قالی دیده شد بقدر اسب با شاخهای بلند ضخیم تیز که هیچ شباهتی به قالیهای ایران نداشت انواع خوک و گراز حیوانات عجیب دیگر هم آنقدر در اینجا بود که بحساب نمی آید هر نوع حیوانی که در هر اقلیم بوده در اینجا جمع نموده اند در کمال نظافت و پاکیزگی خوراک هر یک را میدهند انواع طوطیها و طاوسها و قرقاولهای طلائی استرالیا که بسیار قشنگ بود و انواع مرغهای خوش رنگ و رقصی بسیار بزرگ مشغول پروانه و بازی بود خلاصه اسم رئیس این باغ وحش که مرد فاضل عالمی است حکیم بود و بنویس است Doctor Bodines بعد برگشتیم منزل بعد از دقیقه چند کالسکه حاضر کردند در بعضی کوچهای شهر گردش کردیم بجائی بنظر آمد که باغ است پیاده شده رفتیم دیدیم که قبرستان است اما با صفا بود زنهای دایه با اطفال کوچک خیلی بودند دور ما جمع شدند بعد سوار شده رفتیم بمیدانی رسیدیم که دور آن عمارت و در وسط باغچهای خوب داشت پیاده شده قدری هم آنجا گشتیم بعد سوار شده آمدیم منزل مهماندار ما که جنرال بوین است مهماندار ناپلیون هم بوده است در ایام اسیری و حبس و مهماندار سلطان روم در پروس

روز هفتم ربیع الثانی

امروز میخواهیم برویم به آکواریوم یعنی جائی که حیوانات و نباتات دریائی را بجهت تماشاگاه میدارند صبح برخاسته رفتیم دیدن امپراطریس اگوستا Augusta که تازه آمده است امپراطور چون ناخوش است ملاقات نمیشود رفتیم اطاق امپراطریس که در همان عمارت امپراطور است زن مشهوریست هفتاد سال دارد نشستیم صحبت کردیم بعد ما را برده در اطاقها گرداندند اسبابهای

خوب واشتند بعد رفتیم خانه ولیعهد دیدن زوجه ایشان که دختر اعلیحضرت پادشاه انگلیس است
و اوّل اولاد ایشان است نشستیم قدری صحبت شد سه پسر و دو دختر ولیعهد دارد پسر بزرگش یازده
ساله دختر بزرگ ده ساله است ولیعهد خانه ساده دارد خلاصه بخیال ثانی خانه برخاسته سوار کالسکه
شده راندیم دم در پیاده شده از پله بالا رفتیم ولیعهد و جمعیت زیادی بودند بجاهای عجیب و غریب
رسیدیم دالانها و مغاره های تاریک دره تپه آبشار چشمه همه را از سنگ کوه بطوری ساخته اند
که شخص ابتدا نمی فهمد اینجا توی شهر است یا فی الحقیقه مغاره و کوه است خیلی صنعت کرده اند
از جاهای دیدنی دنیاست رئیس اینجا که اسمش هرمس Hermess است همه را نشان
میداد انواع ماهیها و حیوانات و نباتات بحریه را توی حوضها که روی آنها بلورها و آئینه های
بزرگ انداخته اند و متصل هم آب را تازه میکنند از آنجائیکه ما ایستاده تماشا میکردیم توی حوض
پیدا بود همه ماهیها و جانورها و نباتات بحالت طبیعی که در دریا دارند پیدا هستند بعضی خوابیده
و بعضی در حرکت هستند یکنوع حیوانیست مثل دسته گل و لاله پر پر با انواع رنگها بسنگی یا جائی چسبیده است
بدون اینکه هیچ حرکت کند ابدا معلوم نیست که این حیوان و جاندار است تا اینکه از بالا مستحفظ
اینجا کرمی را در آب فرو برده ول میکند کرم می افتد توی این دسته گل آنوقت حرکت میکند و کرم را
جذب نموده میخورد خلاصه ماهیهای عجیب نوع نوع رنگارنگ بزرگ و کوچک صدفهای بسیار
خرچنگهای مختلف رنگ برنگ وزغ و غیره بسیار عجیب بودند متصل از پله ها پائین آمده بجای دیگر
میرفتیم سقف اینجا همه از سنگ کوه است که هیچ تفاوتی با سقف مغاره ندارد انواع مرغهای
آبی طوطیهای رنگارنگ یک طوطی بزرگ سفیدی بود خیلی شبیه بآدم صدا میکرد یک محوطه بود
قفس مانند که میان آن فواره آب میجست و دورش باز همه خانه خانه قفس بود توی قفسها درخت
مصنوعی ساخته اند و هر نوع مرغی که در دنیا تصور بشود از سردسیری و گرمسیری در اینجا موجود است
و هر شکل مرغی که در کتابها دیده بودم رنگ برنگ اینجا دیدم همه آنها را در کمال پاکیزگی آب و دانه
میدهند جمیع این مرغها یکدفعه میخوانند گاه بازی میکردند گاه پرواز خیلی از تماشای آنها حیرت

دست میداد یک جفت حیوان دیگر بود نر و ماده بسیار عجیب در گوشهٔ دیگر خانهٔ کوچکی برای آنها
ساخته بودند سوراخ بسیار کوچکی داشت که هر دو با هم توی آن سوراخ میرفتند رنگ زرد داشتند سر و
یال و ترکیب و دمشان مثل شیر یال دار افریقا اما دست و پا مثل انسان و میمون بود بعلاوه یک
انگشتی مثل خروس داشت که سر آن یک چنگالی بود مثل چنگک قرقوی بسیار فقیر بودند صدای عجیبی داشتند
کرم میخوردند و دو حیوانی دیگر هم بود بسیار غریب اما این دو گویا در باغ وحش هم بودند حیوان تنبل
میگویند این هم با انسان مهموم مغموم شبیه است خیلی کم آزار همیشه چرت میزند خلاصه عجایب زیاد
دیده شد آمدیم منزل عصر را در مرتبه فوقانی همین عمارت منزل ما شام مهمان امپراطور بودیم میز چیده
بودند همه زنها و شاهزاده خانمها و شاهزادهای پادشاهزادگان پروس و ولیعهد و پرنس بیزمارک
و مارشال رون و مارشال ملتک وغیره همه بودند موزیکانها میزدند این عمارت فوقانی عمارت بسیار
خوبیست پردهای اشکال بسیار خوب و طاق با و تالار عالی دارد و بعد از شام پایین آمده شب رفتیم تما
شاخانهٔ شهر تماشاخانهٔ کوچکی است چهار مرتبه دارد ولیعهد و صدر اعظم وغیره بودند ما در لژ نزدیک
سن بودیم بازی خوب در آوردند پردهٔ آخری شبیه عمارت و باغ ورسایل و تاج گذاری همین امپراطور
بود شبیه امپراطور و همه سرداران و مارشال ملتک و پرنس بیزمارک را با همان لباسها در آورده بودند
بسیار خوب پرده بود یعنی تصویر نبود اشخاصی بودند که شبیه شده بودند بعد از اتمام آمدیم منزل

روز هشتم ربیع الثانی

امروز باید برویم میدان مشق نهار خورده سوار کالسکه شدیم صدر اعظم شاهزادهای ما وغیره همه بودند
رفتیم آخر شهر جمعیت زیادی هم بود میدان مشق چمن خوبی بود از کالسکه در آمده سوار اسب حسام
السلطنه شدیم امپراطریس زوجه ولیعهد وغیره هم بودند امپراطور هنوز ناخوش بود افواج و سواره
قریب هیجده هزار نفر بودند با آهستگی از صفوف قشون رد شدیم ولیعهد و همه صاحبمنصبان و پرنس
ورتمبرغ که سردار قشون و مرد بلند قامت بیریست فردریک شارل و پرنس شارل وغیره همه بودند
بعد ایستادیم قشون دفیله کرده سواره پیاده توپخانه با لباس و اسلحهٔ خوب از حضور گذشتند بعد از اتمام

سمان سوار کالسکه شده رفتیم منزل شب با منزل امپراطریس شام موعود بودیم رفتیم آنجا آمده بودند
شام خورده رفتیم منزل و از منزل به تماشاخانه امشب تماشاخانه بزرگ کالا بود همه زنها با لباسهای
خوب و مردها با لباس رسمی بودند ما و امپراطریس و سایر زنها و صدراعظم و شاهزادهای پروس و شاه
زادهای ما در لژ بزرگ مقابل سن نشستیم خیلی گرم بود پردهای خوب درآوردند رقصهای خوب کردند
بعد از دو ساعت که قدری در تالار بزرگ گشته و صحبت کردیم بعد رفتیم به لژ و یک سن پرده
آخری شبیه پادشاه موصل بود که بعد از مغلوب شدن از دشمن خود را با همه اسباب و عیال آتش زد
بسیار با تماشا پرده بود و بعد از آن آمدیم منزل امروز هنگام مراجعت از میدان مشق بارسنال یعنی جبه خانه
رفتیم در طبقه پائین نمونه توپهائیکه از فرانسه و اطریش گرفته بودند با توپهای قدیم همه را چیده بودند
در وسط حیاط جبه خانه شکل شیر بسیار بزرگی از چدن بود این شیر را دولت دانمارک بیادگار اینکه
ایالت هولستین را از المان گرفته در هولستین ریخته و گذاشته بود و بعد از آنکه پروسها ایالتین
شلزویک و هولستین را فتح کرده این شیر را آورده اینجا گذاشته اند بقدر کوهی است خلاصه رفتیم
طبقه بالا جای بسیار وسیعی بود تفنگ زیادی چیده بودند از هر نمونه اسلحه قدیم و جدید و غیره
آنجا بسیار بود جنرالی که مستحفظ جبه خانه است مرد بلند بالا اسمش تره Treh است
زبان فرانسه را هم خوب حرف میزند دست چپش را در جنگ گراولت Gravelotte
که همین جنگ آخری بود گلوله فرانسه ها برده است خلاصه در این شهر صدای کالسکه از شب الی صبح
و از صبح الی شب قطع نمی شود یکشب هم طولومبه چیان با مشعلها آمده پای عمارت مشق کردند

روز نهم ربیع الثانی

صبح سوار کالسکه بخار شده رفتیم به پتسدام همه ملتزمین بودند بجز اعتضاد السلطنه که شهر مانده سیم
تلگراف را با طهران وصل نموده حرف میزند نشان اکل نوار Aigle Noire مکلل به
الماس را با حمایل زرد و غیره امپراطور بتوسط جنرال بوین General Boyen [illegible]
برای ما فرستادند خلاصه رفتیم به پتسدام پیاده شده یکسر رفتیم بالای عمارت امپراطریس و جنره و لیعهد

وغیره بودند قشون سنا خلوی اینجا را امروز سان میدهند همه قشون در میدان بازی قصر
حاضر بودند بعد از مشق ولیعهد و غیره آمدند بالا نهار حاضر کرده بودند چون من اشتها نداشتم از ولیعهد
عذرخواهی کرده سوار کالسکه شده بجهة گردش رفتیم بنارنجستان تالار بسیار خوب باروحی داشت
خیلی روشن سقفش قدری از مرمر بود مثل طاق ساخته بودند پردهای اشکال مجسمهای مرمر اطاقهای
با اسباب خیلی خوب داشت از بناهای فردریک است باز سوار کالسکه شده رفتیم گردش نزدیک
فواره بزرگ پیاده شده قدری در پلههای مرمر نشسته تماشای فواره را کردم بعد باز سوار شده
گردش کردیم در توی باغ عمارت خیلی قشنگی است موسوم بقصر شارلوت که محل نشیمن حکیم همبلت
Humbolt معروف بوده که ده سال قبل ازین مرده است مهتابی سبز فواره و حوض آب
و اطاقهای کوچک پر اسباب داشت مثل موزه نگاهداشته بودند [illegible] داشت فرانسه می
دانست در سر پله عمارت شبیه آهوی بسیار معقولی از چدن ریخته بودند خلاصه سوار شده با
بنارنجستان رفته نهار کردم نزدیک عصر سوار شده رفتیم برای دعوت شام امپراطوریس بقصر
بابل بیک Babelsberg خیلی راه بود از پل طولانی رودخانه هاول که شهر پوتسدام را
ازین عمارت سوا کرده از جاهای باصفا و جنگلهای خوب گذشته تا رسیدیم بدر قصر امپرا
طریس ولیعهد پرنس بیزمارک مارشال رون شاهزادهای پروس شاهزادهای دیگر و غیره شاه
زاده خانمها همه بودند عمارت قصر بسیار خوبیست از بناهای امپراطور حالیه است حوضها
خوب چشم انداز چمن و گلکاریهای بسیار خوب دارد شام خوردیم صحبت شد بعد از شام پیاده رفتیم
در چمن گردش کردیم فواره بسیار بلند بزرگی از توی رودخانه میجهد خیلی تماشا دارد امپراطریس
با ولیعهد سوار کالسکه بودند ولیعهد پائین آمده قدری پیاده گشتیم بعد با امپراطریس بکالسکه
نشسته رفتیم بقصر ولیعهد و سایرین هم پیاده آمدند آنجا پیاده شده من و ولیعهد سوار کالسکه
شده رفتیم برای مقبره فردریک کبیر باز از همان پل رودخانه گذشته داخل شهر پوتسدام شده
تا رسیدیم بدر مقبره کلیسا مانند جائی بود بیرقهائیکه از فرانسه و غیره گرفته بودند آنجا بود دو

دو صندوق در وجهه بود یکی از پدر فردریک و دیگری از خودش قدری ایستاده مراجعت
کردیم باز رفتیم بهمان نارنجستان مدتی هم آنجا گذشت ولیعهد رفتند بعمارت خودشان که چراغان
کرده بودند بعد ما هم رفتیم آنجا عمارت خوبیست همه سفرا و زنها و شاهزاده ها و غیره بودند باغ
مقابل ایوانهای عمارت چراغان کرده بودند فواره آب برنگ سرخ بسیار خیلی خوب بود
ولی آتشبازی نبود نشانیکه بزوجه ولیعهد داده بودم با حمایل زده بود بعد امپراطریس دست
مرا گرفته بردند پائین قدری نشسته و گشته بعد رفتیم باطاق طولانی که بوفه بود یعنی روی میز
اسباب خوراکی زیادی چیده بودند میهمانها از زن و مرد همه سر میزها نشستند صرف ماکولات
شد بعد با ولیعهد و غیره وداع کرده رفتیم براه آهن یک تالار خوبی آنجا دیده شد که از عهد
فردریک ساخته شده و تمام آنرا صدف و گوش ماهی نصب کرده اند بطرز بسیار قشنگ بعد
کالسکه را راندند رسیدیم بگار عجب کار بزرگی است چهل چراغ زیادی داشت همه را از آهن و بلور
ساخته اند سوار کالسکه آتشی شده رفتیم منزل

روز دهم ربیع الثانی

صبح بعد از نهار رفتیم به پارلمنت یعنی دارالشورای المان که در آخر شهر بود در مجلس وکلای
المان بقدر صد نفری بودند باقی صندلیها خالی بود پرنس بیزمارک هم در جای خود دست راست
زیر دست کرسی رئیس دارالشورای نشسته بود اسم رئیس دارالشورای سمسون Simpson
است نایب وزیر جنگ زیر دست پرنس بیزمارک ایستاده با وکلا حرف میزد از طرف دولت
ایراد وکلا را در نگاهداری اکول و کادر دمیکرد نطق مفصلی میکرد این اکول کاده مدرسه جوانان
نجیب و پسر صاحبمنصبان زنده و مرده است که در پتسدام است صاحبمنصبان خوب
پروس از این مدرسه بیرون می آیند خود ولیعهد هم درین مدرسه تربیت شده اند یکروز هم
ولیعهد این شاگردان را در جلو عمارت ما آورده مشق کردند هفتصد نفر شاگرد هستند چون خرج
زیاد دارند ملت راضی نیست اما پرنس بیزمارک پیش خواهد برد خلاصه از در برخاسته
رفتیم خانه پرنس بیزمارک بیانه دید او حاضر شده استقبال کرد خانه کوچک ساده دارد زنش

زوجه و دختر ایشان در اطاق نشسته بودند خلاصه خیلی صحبت شد بعد برخاسته رفتیم موزه که
مقابل عمارت ابو دیشن موزه که شخص مسن و اسمش لپسی نویس Lepsinius است
آمده در دیوارهای پله عمارت اشکال مجالس بسیار خوب از قدیم روی گچ کشیده اند از پله‌ها بالا
رفته گشتیم ازدحامی بود مجسمه‌های گچی کوچک و بزرگ که همه را از روی کار استادان روم و غیره
تقلید کرده اند آنجا زیاد بود و اسبابهای دیگر هم از چینی و بلور و عاج و کهربا و چوب و غیره بود
قدری گشته رفتیم منزل قدری هم نشسته بعد بجهة وداع رفتیم بدیدن امپراطور زوجه امپراطور آنجا
بود و امروز دیروز پرنس البریخت پسر عموی امپراطور که رئیس کل کشتیهای جنگی المان بوده
فوت شده و چندی همشیره امپراطور هم مرده است بواسطه امشب مهمانی ساز و آواز موقوف
شد خلاصه امپراطور هم آمده نشستند صحبت شد یک گلدان چینی زوجه امپراطور برسم هدیه بما
دادند بعد باگاردیوم رفته قدری گشتیم آن حیوان تنبل را امروز بدقت دیدیم در دستها دو تا ناخن
بلند مثل عقاب دارد و در پا سه تا ناخن بهر جا که بند شد مشکل است ول بشود رفتیم منزل

روز یازدهم ربیع الثانی

باید برویم بشهر کلون و ولیعهد صبح زود برخاستم باد شدیدی می‌آمد هوا ابر و سرد بود رخت
پوشیده منتظر آمدن ولیعهد شدیم تا ایشان آمدند سوار کالسکه شده راندیم در آخر شهر بگار رسیدیم
سوار کالسکه بخار شده خداحافظ کرده راندیم هر قدر خواستم بخوابم ممکن نشد هر وقت چشمم گرم میشد
بیک استاسیون میرسیدیم قال و مقال میشد لابد برخاسته رخت پوشیده مستعد میشدم تا حاکم فلان
شهر یا فلان قلعه بتوسط معتمد الملک بحضور آمده مرخص شود میرزا ملکم خان در برلن ماند که قرارنامه خرید
تفنگ را با دولت پروس ببندد خلاصه باز وضع صحرا و چمن و اشجار و جنگل کاج و گلها و رودخانه
و آبادی و دهات و شهرها همه جا همان طوریست که در ورود به برلن دیده بودیم از شهر هانور
Hanovre که بسیار قشنگ است و بعد از شهر و قلمرو وستفالی گذشتیم بسیار جاهای
قشنگ بود اینجا قدری کوه و تپه‌های بلند دیده شد از رودخانه‌های متعدد هم عبور نمودیم که یکی از

از آنها خیلی عظیم بود یکساعت بغروب مانده رسیدیم بکارخانهٔ کروپ مسیو کروپ خودش
سر راه آهن آمده بود شخص پیر بلند قد لاغریست تمام این کارخانه‌ها را خودش بمرور ساخته
توپ کل دول را از اینجا میدهد انواع توپها از توپ بزرگ قلعه و توپ کشتی و توپ جنگ صحرائی همه
اینجا ساخته میشود دستگاه و کارخانهای اینجا مثل یک شهر عظیمی است پانزده هزار عمله دارد که
بجهة همه خانه و منزل ساخته و مزد و خرج میدهد بعد از جمیع مخارج سالی هشتصد هزار تومان نفع داخل
خود اوست خلاصه بکارخانهٔ چکش سازی رفتیم چکشهای عجیبی است مثل کوه ده بار و بیست بار با کمال
توپ میخورد به هر ترکیب که میخواهند آنرا درست میکنند وقتیکه چکش به توپ میخورد زمین کار
خانه صدا میکند و میلرزد چیز عجیبی است همه کارخانه را گشتیم بعضی توپهای بزرگ و کوچک را
انداختند بعد رفتیم بخانه که معین کرده بودند آنجا شام خوردیم شام خوبی دادند درختی در حیاط این
خانه دیده شد که برگ آن دو ذرع و نیم طول و نیم ذرع عرض داشت چکش سازی با وجود فاصله
زیاد با این اطاق زمین اینجا را مثل هنگام زلزله بحرکت می‌آورد یک توپ پیشکش بود
بسیار اعلی مسیو کروپ با تمام اسباب بما پیشکش کرد بعد رفتیم براه آهن شب بود خوابیدیم
خوابم نبرد دو ساعت راه بود تا شهر کلون یکدفعه از خواب جستم صدای موزیکان و قال و غوغا
شنیدم معلوم شد که بشهر رسیده ایم و حاکم آنجا میخواهد حضور بیاید رخت پوشیده ایستادیم
حکام آمدند بالا بعد رفتیم پائین نطقشان را دیده بعد سوار کالسکه شده داخل شهر شدیم
جمعیت زیادی بودند شهر قشنگی بنظر آمد کلیسای بلند خوش وضع بزرگی دارد میگویند اول کلیسای
اروپ است رفتیم جهان خانه عمارت با روحی بود آنجا منزل کردیم بعد از ساعتی باز خوابیدیم

روز دوازدهم ربیع الثانی

بعد از ظهر باید رفت بشهر ویسبادن صبح از خواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بباغ
نباتات و وحش که نزدیک شهر هستند متمولین شهر پول داده این دو باغ را برای تفرج خود و سایر
مردم نگاهداری میکنند از پای کلیسای بزرگ گذشتیم بسیار کلیسای عظیمی است چهار صد سال

بع

بیشتر است اینجا بنا کرده تا امروز مشغول ساختن هستند و هنوز هم ناتمام و منجنیقها برپاست
در یکضلع آن بنای بسیار عالی است میانش نرفتیم اما دورش را دیدم گنبد های مخروطی زیاد
دارد اینقدر خلل و فرج دارد و بلند و بزرگست که کلاغ زیادی آنجا آشیانه ساخته است از آنجا
گذشتیم پل آهنی بسیار طولانی که بر روی رودخانه برلن بود دیده شد رودخانه از وسط شهر
میگذرد بیشتر آبادی شهر طرفی بود که ما منزل کرده بودیم خلاصه رفتیم بباغ نباتات عمارتی
داشت جلو آن باغچهای خوب و حوض فواره دارد و چمن بود دو لوله که الاستیک را گذاشته بودند
توی آب متصل میچرخیدند و آب اندوهش باطراف چمن میریخت بعضی هم دو لوله بود مثل آتشبازی که
چرخ خورده آب میپاشید خلاصه داخل اطاق و تالار نباتات شده بعضی گلها و درختهای
خرما و غیره دیدم از آنجا بگرمخانه کوچکی که هوای هند را داده و نباتات افریق و نیکی دنیا و هند را
در آنجا تربیت داده بودند رفتیم درخت بنی داشت که برگهای بزرگ دارد دیگر درختی دیده
شد برگش کم عرض اما پنج ذرع طول داشت بیرون آمده رفتیم بماهیخانه کوچک بود مثل برلن
ماهیها را پشت بلور قرار داده بودند تماشا کرده بیرون آمده قدری نشستیم مردم از پشت شیشهها
زیاد تماشا میکردند هوا بسیار سرد بود و باران هم گاهی میآمد گل سرخ تازه غنچه کرده بود خلاصه
رفتیم بباغ حیوانات بسیار قشنگ و عالی بود آنچه حیوان از شیر یال دار و پلنگ سیاه و غیره
در باغ برلن دیده بودم اینجا هم بود قدری کمتر مرغهای کوچک خوش گل الوان کم داشت اما
مرغهای بزرگ عجیب و غریب خوش رنگ بسیار بود که هیچ در برلن دیده نشده بود کبوتر
بزرگ تاج دار جزایر ملوک که مرغی بسیار قشنگ است انواع بوقلمون که تاجدار و خوشرنگ
و عجیب بودند بسیار بود کوندور بود دو شترمرغ بود پاهای شترمرغ دو انگشت خیلی عجیب
داشت خرسهای سیاه بزرگ خرسهای سفید شمال مثل برف اسبهای کوچک شتر سفید
نری بود که مست شده بود خیلی عجیب است که شتر در تابستان مست شود یک گاو کوهان دار
هندی بود که همه چیزش از شاخ و غیره بگاوهای درشت چاق میماند اما بقدر گوسفند بود یکنوع

قوچ ارغالی دیده شد که از ماروک آورده بودند سر و رنگ بدن و شاخش شبیه قوچهای
ما ایران میماند تا پال سینه‌اش موی زرد خیلی دراز بود و از زانوها پایین دستهایش هم یال و
موهای بسیار آویخته داشت خلاصه اقسام طیور و وحوش بود که آدم حیرت میکرد و برای جای
ارغالی و شکار کوه مصنوعی ساخته بودند با چشمه‌های آب جاری که چمن و گلها روی تخته سنگها روئیده شده
بود و خیلی عجیب خلاصه سوار کالسکه شده راندند از روی پل گذشتیم و در راه داشت یکی بجهت
کالسکه اسبی دیگری کالسکه بخار که میان این دو راه شبکه آهنی حد فاصل است طول پل باید هزار
قدم باشد همه از آهن است رود رن بسیار عظیم و عریض و صاف و با صفاست کشتی بخار
بزرگ در آن کار میکند محض تماشا با نظرف شهر رفته دوباره از روی جسری معاودت بکلن
نموده بازارهای گنبد و کلیسای بزرگ گذشتیم دکاکین خیلی خوب داشت خانه‌های بسیار عالی
مردمان متمول خلاصه رفتیم بگار بکالسکه نشسته راندیم حکیم الممالک و مسیو طلوزان هر دو امروز ببن
رفتند همه جا از صحراهای خوب آباد پر زراعت و پر درخت و جنگل گذشته تا رسیدیم بشهر بن
Bonn کالسکه ایستاد آمدیم پایین فوج سواره هوسار مخصوص امپراطور پیاده ایستاده بودند
سرکرده این سواره پرنس روس برادر ایلچی المان که در پطربورغ بود بخصوص آمده بود شال کشمیری
هم بود که از خدمت معاف شده و در این شهر توقف دارد همراه ایشان قلعه بشهر کوبلنس
Coblence رسیدیم کالسکه ایستاد حاکم آنجا و غیره بخصوص آمده بودند قلعه آنجا توپ آنجا
شهر بزرگیست از پل رودخانه رن گذشتیم اینجا رود رن کم عرض میشود و طرفین آن کوه است کنار
رودخانه همه ده و قصبه و زراعت انگور و درخت گیلاس و غیره بود گیلاسها تمام رسیده و
پربار بود هر تاک را بیک چوب قطور بسته اند تمام کوه و زمین تاکستان است شراب مشهور
رن از همین انگورها عمل میآید طرفین رودخانه راه آهن و متصل کالسکه بخار در حرکت است کالسکه
عراده و پیاده رو هم هست خیلی پاکیزه و تمیز تمام زمین گلستان است همه کوهها [illegible]
انگور و درخت میوه و باغچه‌های گلکاری و خیابان و باندک مسافت شهر و قصبه است تمام شهر

میکند و از تماشا سیر نمیشود و تکلف قصرهای خوب و کوشکهای بزرگ و کوچک از روی
سلیقه با کمال قشنگی در کنار رودخانه و بالای کوهها که مشرف برودخانه است ساخته اند مثل
بهشت بعضی آثار قلعه خرابهای قدیم در کوهها و کنار رودخانه دیده شد تردد کالسکهای
بخار و عمارات و سبزها و گلهای طبیعی و مصنوعی آدم را واله میکرد تا چند فرسنگ راه شبیه بود
باوّل ورود خاک گیلان و رودخانه سفید رود و بعضی اوقات راه کالسکه ها از روی پشت
بام خانهها و کوچهای دهات میگذشت خلاصه تعریف نمی آید بعد از طی مسافت بسیار دره
و کوهها تمام شد و رودخانه طرف دست راست افتاد و ما کم کم از رودخانه دور شده رو
بطرف ویسباد رفته تا رسیدیم بشهر جمعیت زیادی از هر قبیل بود چون شهر آب گرم معدنی
دارد اغربا هم زیاد از اطراف میآیند با صدر اعظم و جنرال لقوی کالسکه نشسته ایم تا رسیدیم
بمنزل که عمارت دولتی بود منزل ما در وسط است سایرین در فوق عمارت ما منزل دارند پنجره
اطاق ما رو بکوچه و میدان کاهیست که یک کلیسای بسیار مرتفعی دارد و سر کلیسا که سر ساعت باشد
بسیار تیز و بلند است چهار بنای سر تیز دیگر هم در چهار ضلع کلیساست خلاصه شب را موزیکان
زدند جمعیت زیادی شد در سوراخهای جلو کلیسا چراغ الکتریسیته و بکمال روشن کردند یک
فواره بسیار بزرگی جلو کلیسا ایجاد نمودند بسیار بلند عجیب و از رنگها و شیشهها رنگ خوش
آیند در فواره بهم رسید امروز نظر آقا ایلچی ایران مقیم پاریس با میرزا احمد پسر میرزا محمد رئیس که از
پاریس آمده بودند اینجا دیده شدند

روز سیزدهم ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بقصبه شیرستن که نزدیک رود
رن است اینجا کارخانه شامپین سازی دارد که نوعی از شراب است از شهر خارج شده راندیم از خیابان
بسیار خوبی یکساعت راه بود و بناها را کالسکه رو ساخته اند در کمال خوبی هوا ابر و سرد بود از توی
ده و قصبه گذشتیم جمعیتی داشت از ده خارج شده بفاصله پانصد قدم از کنار رودخانه راندیم
از جاهای خوب گذشته باغ خوبی بنظرم آمد دیوار کوتاه و در آهنی داشت بسته بود و آنجا از کالسکه

پائین آمدیم باغبان را صدا کرده آمد در را باز کرد چند نفر صاحب منصب پروسی همراه ما بودند
آنها هم داخل باغ شدند باغ بسیار قشنگی بود با خیابانهای خوب و جاهای پاکیزه چمن گل سرخ وغیره
رود خانه رن و اطراف آن در منظر مثل بهشت عمارت عالی قشنگ گرمخانه کوچک بسیار
خوب چفته‌های انگور همه مشبک و در کمال سلیقه تعبیه کرده بودند توی باغ یک لانه از چوب برای
زنبور عسل ساخته بودند خیلی تازگی داشت حوض و فواره‌های خوب طبیعی فواره‌ها را یک برج بلندی
از سنگ ساخته بودند مثل کوه طبیعی که از آنجا آب از لوله‌ها وغیره داخل فواره میشود گیلاسهای
بسیار خوب ماکولی است در اطاقها بسته بود اما از پشت شیشه‌ها مرتبه زیر پیدا بود همه جا صندلی
میز آینه فرش اسباب زینت خیلی بود این خانه مال یکنفر مرد معتبری است که اسمش بلوندبرغ است
Blund berg اما خودش در پطرزبورغ زنش در میزباد بود و حضور نداشتند بسیار ییلاق
خوبیست سی و پنجهزار تومان خریده است یک میمون خوبی هم که روی دماغش ... بود
توی باغ در قفس بود چند نفر کنیز پیر هم بودند چای با نان شیرینی وغیره آوردند خیلی اینجا گشتیم
بعد من سوار اسب صباح الخیر شدم سایرین هم بکالسکه نشسته راندیم برای قصبه بیبریش که
خیلی معتبر است در کنار رود رن عمارت و باغ معتبری که از دوک دناسو که چند سال پیش
والی بالاستقلال این ولایت بود دیده شد حالا آن والی در وین است برادرش در باغ او
سواره با زن و برادر زنش پیدا شدند اسم برادر والی پرنس نیکلا Prince Nicolas
است عینک گذاشته بود ریش زرد زیادی داشت زنش از اهل روسیه بود لباس سیاهی پوشیده
سوار اسب بود . قدری صحبت کردیم من قدری اسب دوانیده بعد سوار کالسکه شده برادر والی
با زن و برادر زنش تا نیمساعت با ما اسب دوانیده همراه آمدند بعد آنها رفته ما داخل قصبه مزبوره
شدیم بسیار آباد دکاکین معتبر و جمعیت و خانهای زیاد داره از آنجا گذشته بخیابان بسیار خوبی
رسیده راندیم بطرف شهر ویزباد خیابان سه معبر داشت وسط برای کالسکه بسیار عریض طرفین
یکی برای سواره دیگری پیاده وقتی که از قصبه و باغ اول بیبریش میخواستیم برویم بین راه از دور پل

و شهر بیرش پیدا بود که جای معتبریست و قلعه نظامی دارد خلاصه عصر وارد منزل شدیم
امشب توی شهر در باغی حقه بازی و چراغان بوده است ولی چون جای مناسبی نبوده
بتماشا نرفتیم وجیه الله میرزا رفته بود تعریف زیادی از حقه بازی کرد صدر اعظم و شاهزاده ها
و غیره همه آنجا بوده اند خلاصه شب را بگردش نرفته خوابیدم

روز چهاردهم ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شدیم صدر اعظم و غیره در اینجا ماندند ما رفتیم سر
راه آهن بکالسکه بخار نشسته راندیم بطرف شهر فرانکفورت سور لومن یعنی کنار رودخانه
من Main است شاهزاده ها و غیره بجز اعتضاد السلطنه و نصرة الدوله و ایلخانی همه
بودند مسافت از اینجا تا فرانکفورت از طهران الی کرج در یکساعت کمتر رفتیم همه جا
آبادی بود از کنار شهر مایانس Mayence گذشتیم بیشتر آبادی شهر آنطرف رودخانه
رن بود خلاصه بکار رسیده پیاده شده سوار کالسکه اسبی شدیم احترامات نظامی بعمل آمد
از کوچهای شهر گذشتیم جمعیت زیادی بود شهرهای فرنگستان همه مثل همدیگر است یکشهر که دیده
شد وضع و حالت و میزان سایر شهرها بدست می آید خلاصه قدری از شهر خارج شده
بآبادی اطراف شهر رسیدیم اینجا ها تکتک عمارات بهتر و قشنگتر از بناهای توی شهر
دیده شد اطراف شهر هم همه باغ و خیابان و گلکاریست رسیدیم دم باغ مشهور بباغ خرما
که پالیه میگویند شش سال است این باغ را از پول متمولین شهر برای عیش و تفرج عامه ایجاد
کرده اند جمعیت زیادی از مرد و زن آنجا بودند سربازهای نظامی ایستاده موزیکان میزدند پیاده
شده باغی بود باغچه بندی خوب کرده انواع گلها داشت حوضی وسط باغ بود که فواره آن
پنج ذرع میجست بعد بباغ آمده گردشی کرده از میان زن و مرد گذشته از پلها بالا رفته بعمارت سرپوشیده
و گلکاریها رسیده اینجا باغ سرپوشیده که همان باغ خرماست رفتیم طاق زده و از شیشه پوشانده
اند که در زمستان از سرما محفوظ باشند درختهای خرمای بلند خیلی مقبول داشت اما هرگز خرما نمیدهد

بعضی بناهات نیکی دنباهای کاشته بودند فواره آب و در جلو آبشاری داشت آب میریخت
بر روی سنگها که مثل کوه طبیعی ساخته بودند زن و مرد متفرقه و صاحب‌منصب زیاد بودند رفتیم مرتبه بالای
بالا از بناهات این عمارت را مخصوص به نه یک زدن و غذا و شراب خوردن ساخته‌اند موزیک هم
میزدند چشم انداز خوبی بشهر و باغ خرما داشت قدری آنجا نشسته آمدیم پایین سوار کالسکه شده
بباغ حیوانات رفتیم باغ وحش اینجا اگرچه مثل کلون نبود اما بد نیست حیوانات زیاد داشت خرس
سفید و سیاه و بعضی از غالیها و یکنوع میش و قوچ جزیره سیسیل یا ساردن ایطالیا بود و شبیه بمیش و قوچ
مملکت ایران اما قدری سیاه تر طوطیهای زنگ زنگ توی قفسها یا درختها آویخته بودند یکنوع
طوطی خوشگل کوچک بود و شیر یال دار بزرگ شیر ماده پلنگ و دو ببر یک فیل بزرگی داشت
جعبه سازه بزرگی آوردند پیچ کوک جعبه را فیل با خرطوم بسرعت میچرخاند و جعبه ساز میزد و خود
فیل بهوای ساز رقاصی میکرد بعد یک سازی که اطفال وغیره با دهان میزنند فیلبان نزدیک فیل
آورد و او را با خرطوم گرفته بنا کرد بزدن و رقصیدن بسیار عجیب بود بعد رفتیم سوار کالسکه
بخار شده برگشتیم بویزباد بعد از چند دقیقه کالسکه آوردند سوار شده رفتیم بگردش از شهر خارج
شده بخیابانها و باغات افتادیم که اعیان شهر وغیره تکتک عمارت خوب و باغچه‌های به
کل مرغوب ساخته‌اند زن و مرد زیادی در خیابانها میگشتند خیلی گشته بعد رفتیم سر بالا که
درخت و تپه زیاد و مشرف بشهر است اما همه جا خیابان و راه کالسکه هست مقبره برادر
زاده نیکلا امپراطور روس که زن دوک دناسو بوده آنجا روی کوهی است در نوزده سالگی
مرده است همین جا دفن کرده و از دولت روسیه مقبره از سنگ مرمر در کمال خوبی ساخته‌اند
گنبد های مطلا دارد و شکل همان زن را هم که با حالت نزع خوابیده است از مرمر بسیار خوب حجاری
کرده روی قبر گذاشته‌اند این دختر دختر میشل برادر نیکلا بوده است شوهرش که والی سابق
اینجا بود هنوز زنده و در روین است این ایالت را ناسو میگویند که پای تختش همین ویزباد است
و حالا همه مال پروس است شهر فرانکفورت هم که امروز رفتیم سابقا از او بوده بعد از جنگ

با اطریش پروس تغلبه کرفته وجریمهٔ زیادی هم ازین شهر اخذ کرده است خلاصه ازانجا بر
کشته آمدیم منزل شام خورده بعد از شام باز سوار کالسکه شده رفتیم بعمارت بسیار خوبی جلو عمارت میدان
و باغچه و درخت دارد و فواره آبی از وسط بجهد اطراف هم همه دکان است انجا آتشبازی چیده و
در ایوان عمارت صندلی کذاشته بودند نشستیم صدر اعظم و شاهزادها وغیره بودند جمعیت زیادی
هم از زن و مرد توی ایوان و میدان بود آتشبازی بسیار خوبی کردند بعد رفته اطاقها و تالارهای
عمارت را کشتیم عمارتیست بسیار عالی با چهل چراغ زیاد و سایر اسباب و الحال مال دولت است در
بعضی اطاقها حالا شطرنج بازی میکنند بعضی اطاقها میزهای بزرک کذاشته بودند روزنامه کل
دنیا را آنجا می آورند که مردم خوانده اطلاع بهم رسانند بعد رفتیم بباغ بیرون قدری لب حوض
نشستیم دختر ملکم ایلچی انکلیس که بحضور خاقان مغفور رفته بود اینجا بود زن پیر فربهی است دختری هم
دارد و بسیار خوشکل بیرون حضور آمدند صحبت شد حالا ساکن پروس هستند زن و دختر جنرال بوین
مهماندار را معرفی کردند بعد آمدیم منزل میرزا ملکم خان که بجهة خرید تفنک در برلن مانده بود
امشب آمد حکیم طولوزان فردا میرود پیش کروپ برای خریدن توپ صبحها زنهای دهاتی میوه
و سبزی وغیره با عراده میآورند جلو عمارت ها دور کلیسا را بازار سبزی فروشی میکنند و بعد از
ساعتی که بفروش رفت میروند اینجا خرسواری بسیار معمولست بخصوص زنها کرایه کرده سوار
میشوند

روز پانزدهم ربیع الثانی

باید انشاء الله برویم بشهر بادن بادیک شب را آنجا مهمان دوک هستیم که دختر امپراطور المان زوجه
اوست آزادی و استقلال هم دارد و صاحب سکه و خطبه است اسمش فردریک است Frederic
اسم زوجه اش لویز خلاصه صبح برخاسته نهار را منزل خورده سوار کالسکه بخار شده راندیم صدر اعظم
و شاهزادکان و سایر ملتزمین همه بودند بجز ایلخانی که با بعضی دیکر در شهر ویزباد ماندند از شهر مایانس
کذشتیم قلعه سختی دارد همین جنرال مهماندار حاکم اینجاست یعنی که حاکم قلعه و حاکم نظامی است اما حاکم
مالیاتی وغیره از جانب دوک دارمشتاد Darmstadt است این شهر مال این دوک است

(المان)

پرده‌ها بزور در قلعهٔ آن ساخلو گذاشته اند از اینجا گذشته بفرانکفورت و از اینجا بشهر دارمستات
رسیدیم اتفاق غریبی اینجا افتاد همینکه با رسیدیم کالسکهٔ بخاری دیدیم رسیده از ما گذشت بعد تحقیقات
معلوم شد امپراطور روس هستند که از وین میآیند میروند بآب گرم امس Ems صدراعظم
را فرستادم احوالپرسی بکند خود امپراطور با ولیعهد و زوجهٔ ولیعهد و الدنبرق و غیره آمدند امپراطور
و سایرین لباس ساده غیر نظامی پوشیده بودند از کالسکه پائین رفته دست دادیم بسیار با گرمی صحبت شد
بعد برادر امپراطریس روس را که مردی بلند قامت و والی این شهر و شخصاً مستقل است و خیلی پیر است
ندارد و با زوجه‌اش معرفی کردند دختر پادشاه انگلیس هم زوجهٔ پسر یا نبیرهٔ همین والی است که چندی قبل
پسرش از پنجره افتاده مرده و هنوز هم عزادار است تفصیل را سابق نوشته بودم خلاصه وداع کرده
بکالسکه نشسته راندیم بشهر هیدلبرغ Heidelberg که اول خاک گراندوک باد است
رسیدیم اینجا ایستاده چند نفر حاکم و معلمین مدارس با آمدند یکی از معلمین نطقی بزبان فارسی کرد بعد
راندیم بشهر کارلسروه که پای تخت گراندوک باد است رسیدیم خود گراندوک با جمیع بزرگان
مملکت از وزرا و سرداران و غیره همه در کار حاضر بودند پیاده شده تعارف رسمی بعمل آمد موزیکانچی
یکدسته سربازی از دوک صف کشیده بودند ملاحظه کردیم وضع لباس و تفنگ و کلاه و همه چیز
قشون باد شبیه است بپروس اما کلاهشان نشان دولت باد را دارد در جنگ فرانسه قشون باد خیلی
رشادت کرده است بیست هزار نفر از قشون باد در جنگ بوده اما الحال قشون مستعدشان ده
پانزده هزار نفر است شهر کارلسروه پای تخت باد شهر خوب آبادیست سی و هفت هزار نفر جمعیت
دارد کوچهای راست طولانی دارد کل حاصل اینجا بادیم است خلاصه من و دوک سوار کالسکه شده
راندیم سایرین هم آمدند هوا متصل ابر است زن و مرد زیادی طرفین راه کوچه ایستاده بودند بسیار
مؤدب و آرام خود دوک هم بسیار آدم نجیب مؤدب خوبیست ریش زرد بلند ابروهای دارد رو
سرخ و سفید چشمهای بزرگ بنیهٔ قوی مدتی بزبان فرانسه با هم حرف زدیم تا رسیدیم بمیدان جلو عمارت
میدان خوبی بود با باغچه بندی گلکاری حوض فواره سوارهٔ نظام جلو ما میرفت این عمارت قدیم

۸۰ (آلمان) قدیم اجدادی دوک است دم عمارت پیاده شدیم زوجه دوک آمد جلو دست دادیم زن برادر
دوک که از شاهزاده خانمهای معتبر روس و اسمش ماری Marie و برادرزاده یا دختر عموی امپراطور
روس است او هم بود جواهرهای اعلی بر سر زده بود با او هم دست داده رفتیم بالا عمارت خوبیست پر
زینت و اسباب دوک ما را برد باطاق مخصوصی که بجهة ما معین شده بود قدری نشسته تغییر لباس
داده رفتیم باطاق شام همه بودند دست راست ما دوک دست چپ زوجه دوک نشسته بودند شام خورده
شد بعد از شام قدری گشته رفتیم بباغچه پائین عمارت گلهای خوب داشت همه آنجا بودند قدری
گشته باز سوار کالسکه شده با دوک از همان راه که آمده بودیم رفتیم براه آهن سوار کالسکه شده راندیم
برای شهر بادن باد دوک بمنزل برگشت که صبح بیاید از دارمستاد که گذشتیم همه جا دست چپ کوه
و جنگل نزدیک و دست راست جلگه بود اما ابتداء کوههای دست چپ تپه مانند و کم جنگل است
رفته رفته که نزدیک باد میشود جنگلش بیشتر و قدری بلندتر میشود زمین و کوه آنجا چمن و هوایش بسیار
ییلاق است خلاصه بعد از غروب بشهر بادن باد رسیدیم شهریست در میان دره اطرافش همه کوه
با سبزه و جنگل و چمن بعینها کوههای کلاردشت مازندران هوای ابر و مه بسیار سرد و گاهی هم
باران تندی میآید خیلی شبیه بهوای اشرف و صفی آباد مازندران است متمولین فرنگستان در
اینجا املاک خانهای بسیار عالی خوب ساخته که در تابستان اغلب عیاشان اینجا جمع میشوند هوائی مثل
بهشت رودخانه مثل رودخانه شهرستانک از دره میآید از وسط شهر میگذرد الحق شهریست که
آدم از تماشای آن سیر نشود برای عشاق و مردم عیاش راحت طلب خوب گوشه ایست زنهای
خوب خانمهای خوشگل متصل در خیابانها و چمنها و کوهها پیاده سواره با کالسکه در گردش هستند در
حقیقت شهر پاریس است کلیسای معتبری از کاتولیکی مذهبان دارد و از پروتستانی هم هستند تمام شهر
با چراغ گاز روشن است حمامهای خوب از آب گرم معدنی و غیره دارد تا بالای کوهها همه جا
پیچ و خم راه کالسکه و خیابان است که کالسکه همه جا میرود دیروز پرنس منچیکوف که در روسیه مهماندار
ما بود اینجا خانه خوبی دارد زن و اوضاع زندگی دارد خود او هم بود آمد صحبت شد زن پرنس هم مخصوص

آمد خلاصه در مهمانخانه بسیار خوبی منزل ما بود پیاده شده رفتیم بالا زن و مرد زیادی تماشاچی
بودند شب را بعد از شام پایین آمده گردش کردیم موزیکان میزدند باران هم کم کم میآمد در نزدیکی
دکانهای بسیار قشنگ و میدانگاهی بسیار خوب بود که همه چمن و درخت گل بود رفتیم توی دکانها بعضی
اسبابهای خوب خریدیم همه جا زن و مرد تماشاچی زیاد بودند خلاصه خرید ما خیلی طول کشید برگشتیم بعمارت
آتشبازی کردند رفتیم بالا قدری نشسته خوابیدم

روز شانزدهم ربیع الثانی

صبح برخاسته رخت پوشیدم پرنس گرچکوف وزیر اول روس هم برای گردش و عیش و بروز باینجا آمده
است حضور آمد صدر اعظم هم بود نشستیم خیلی صحبت شد او رفت منهم رفتم حمام حمام خوبی بود با بخاری
وغیره گرم کرده بودند خزانه کوچک مرمری داشت رفتیم توی آب آمدم بیرون رخت پوشیده رفتیم سر نهار
قدری که گذشت دوک آمد باهم سوار کالسکه روبازی شده رفتیم بگردش جنرال هم با ما بود هوا ابر و بسیار
سرد بود گاهی هم باران میآمد من عرق دار از حمام درآمده و بالاپوشی هم نپوشیده بودم در بین راه خیلی سردم
شد گردش میکردیم سر بالا سرازیر از جاهای باصفایی گذشتیم تا رسیدیم ببالای بلندی کلیسائی بود پیاده
شده داخل کلیسا شدیم این کلیسا را حکمران سابق افلاق بغدان که پرنس رومانی لقب دارد ساخته است
بیادگار پسر جوانی که از او مرده بود خود پرنس و زنش الآن در این شهر اقامت دارند مجسمه پسرش را
از مرمر خوب ساخته بودند مقبره اش هم در یک ضلع کلیسا است روی مقبره مجسمهای مرمر ساخته اند مقابل
آنهم مقبره برای خودش ساخته است که بعد از فوت در آنجا دفن کنند مجسمه خود و زوجه اش روی مقبره است
که خودش با دست اشاره بقبر پسر میکند کلیسا را از سنگهای مرمر الوان ساخته اند بنای عالی است کتیبه ها
هم بنظر مطلا آمد از بیرون مثل مقبره دختر میشل برادر نیکلا امپراطور روس است که در ویزباد دیده شد
از آنجا بیرون آمده باز سوار کالسکه شده با دوک و جنرال رفتیم از پست و بلندیها و جاهای بسیار خوب
گذشتیم باران شدیدی می آمد آمدیم پایین از دم خانه پرنس گرچکوف گذشته از خیابان بسیار خوبی عبور شد
لب رودخانه فواره خوبی بود که دورش را از سنگ مثل سنگ یکوصل طبیعی ساخته اند آب از فواره مثل آب
شار توی حوض میریخت دوک عمارتی را که پادشاه انگلیس و ناپلیون فرانسه و پادشاه روس وغیره در

(بادن) ودر ایام آنجا منزل میکرده اند بما نشان دادند در این راه که باران گرفت من و دوک تنهائی در
کالسکه سرپوشیده نشستیم خلاصه باز رفتیم بمنزل قدری ایستاده باز با دوک بکالسکه نشسته رفتیم بعمارت
و قصر دوک که عمارت بسیار قدیم و در بالای تپه واقع است که اجداد دوک ساخته اند چشم انداز
بسیار خوبی دارد باطراف و شهر و جنگل و کوه دارد رسیدیم بدر قصر زن زیادی بود پیاده شده
بالا رفتیم در مرتبه دوم عمارت نهار حاضر کرده بودند طاقهای عالی با زینت از چهل چراغ و سایر اسباب
و پرده های اشکال عجب دارد بخصوص اشکال اجداد و پدران دوک که بدیوارها نصب کرده اند
قدری گشته بعد رفتیم سر میز صدر اعظم و شاهزاده های ما وغیره بودند هوا بواسطه باران بسیار سرد
و لطیف است بعد از نهار برخاسته قدری از پنجره های عمارت بصحرا و کوه و شهر نگاه کردیم بسیار
خوب چشم اندازی دارد کوهها و سرحدات سابق فرانسه که پیش از این جنگ در جزو دولت
فرانسه بوده پیدا بود اما حالا که مملکت الزاس و لورن پروسها از فرانسه گرفته اند سرحدات
فرانسه از اینجا دور شده است بعد از چند دقیقه گردش دوک ما را بردر مرتبه بالای عمارت
اشکال شکارها و انواع مرغهائیکه درین مملکت پیدا میشود از قدیم کشیده بدیوارها نصب کرده اند
نشان داد از جمله مرغیست که کوک دوبوا Coq de bois یعنی خروس جنگلی میگویند
درهمین جنگلها پیدا میشود سر و ترکیبش بقرقاول شبیه است اما بزرگتر لکن دمش مثل قرقاول بلند نیست
مثل دم مرغ چتریست بسیار حیوان خوبیست هیچ ازین جنس مرغ در ایران پیدا نمیشود این جنگلها مرال
و شوکا و خوک و ازین مرغها وغیره زیاد دارد بعد پائین آمده سوار کالسکه شده رفتیم بگار قدری
معطل شدیم پرنس گرچکوف وزیر روسیه و پرنس منچیکوف و جمعیت زیادی بودند بالاخره رفتیم
بکالسکه بخار نشستیم دوک هم با صدر اعظم پیش من بودند براه افتادیم مابین بادن و کارلسروه
شهر و قلعه ایست مشهور براستاد که از قلاع سخت معروف فرنگستان است از دور دیده شد
در قصر دوک یک آئینه بسیار بزرگی دیده شد پنج ذرع ارتفاع داشت دو ذرع متجاوز عرض
میگفتند در کارخانه آئینه سازی همین مملکت باد که در شهر مانهم است ساخته اند خلاصه راندیم تا رسیدیم

بشهر کارلسروه که پای تخت دوک است باهم وداع کرده او رفت و ما از همان راهی که آمده
بودیم رانده عزوبی بویزباد رسیدیم از بادن باد تا ویزباد قریب سی و پنج فرسنگ مسافت که با راه
آهن در پنج ساعت طی میشود دوک از دختر امپراطور آلمان سه پسر دارد پسر بزرگش که هفده هیجده
ساله است ولیعهد است خود دوک بنظر چهل سال بیشتر داشت

روز هفدهم ربیع الثانی

امروز باید برویم بشهر اسپا که اول خاک دولت بلجیک است صبح زود از خواب برخاسته رخت
پوشیده با صدر اعظم و جنرال مهماندار سوار کالسکه شده از خیابانی که به بیبریش Bibrich
میرفت رفتیم تا باسکله رسیدیم قشون ایستاده بودند آنها را دیده بعد رفتیم بکشتی صندلی و کوزهای
گل و غیره در عرشه کشتی چیده بودند نشستیم بسیار سرد بود همراهان ما با بار با همه توی این کشتی بودند اطا
قهای کشتی دو مرتبه و بسیار طولانی و خوب بود اطاق مرتبه دوم سفره خانه و جای نهار شاهزادها
و سایرین بود اطاق زیر آنرا برای ما معین کرده بودند اما ما همه وقت بالا بودیم گاه گاه بپائین
میرفتیم هنگام سوار شدن بکشتی امین السلطان و غلامحسین خان عقب مانده همراه نبودند تا کشتی را
راه انداختیم آنها باسکله رسیده هر قدر اشاره کرده کلاه برداشته تکان داده بودند کسی ملتفت
نشده بود خلاصه یکی مأمور شد که از راه آهن آنها را بشهر کولون بیاورد و ما راندیم رودخانه رن
مثل بهشت و طرفین آن همه جا قصر و کوشک و آبادی و زراعت و راه آهن و متصل کالسکه
در تردد است کشتی تجار مثل این کشتی که ما نشسته بودیم زیاد آمد و رفت که حامل سیاح و مسافر و
بار و مال التجاره بود عمق رودخانه تا ده ذرع میشود طرفین رودخانه همه جا کوه پست و تپه است
اما کوه مرتفع هیچ ندارد همه کوه جنگل و زراعت انگور است آدم از تماشای اطراف رودخانه
سیر نمیشود هر دقیقه قصر و عمارت تازه بطرح دیگر دیده میشد که مردمان متمول برای ییلاق آمدن
و عیش کردن ساخته اند الحق برای تفرج جائی بهتر از اینجا پیدا نمیشود بعضی عمارات را در بالای بلندیها
و توی جنگلها و روی سنگها ساخته و در جلو باغچها و باغات گلکاری خوب احداث نموده اند که

بلجیک که از حد تعریف خارج است خلاصه قصبات و دهات و کارخانجات زیاد دیده شد که
مشغول کار بودند تا رسیدیم بشهر کوبلانز Coblentz کشتی ما از زیر پل آهنی بسیار بزرگی گذشت که سه
چشمه دارد و از رویش راه آهن میگذرد در هر دو طرف قلعه بسیار محکمی ساخته اند اما آبادی عمده
شهر در دست چپ است از قلعه دست راست که روی سنگ کوه و تمام آن از سنگ است توپ
انداختند درین شهر سلطان عثمانی در سفر فرنگستان با امپراطور پروس ملاقات کرده سه شب مانده
بودند در شهر کوبلنس همه قلعجات بسیار محکم است خلاصه از آنجا هم گذشته رسیدیم بشهر بون کشتی
آنجا دم اسکله ایستاد همراهان با بار بار رفتند بیرون برای راه آهن ما از عقب رفتیم جمعیت زیادی
از مرد و زن بود رسیدیم براه آهن واکون ما عوض شده بود رفتیم توی کالسکه براه افتاده رسیدیم
بشهر کولن از آنجا رو بسر حد بلجیک کرده راندیم همه صحرا سبز و چمن و آبادیست از یک سوراخ کوه
گذشتیم که تقریبا پانصد زرع راه بود اینجاها اغلب طرفین راه تپه و راه کالسکه از دره تنگیست
اینست که اغلب راه کالسکه امروز از زیر کوه میگذرد خلاصه تا شهر اسپا از پانزده سوراخ گذشتیم
شش سوراخ طولانی از دویست الی سیصد و چهارصد زرع سایر اینجاها الی هفتاد و هشتاد زرع
بیشتر نبود رسیدیم بشهر دورن Duren که از شهرهای پروس است از آنجا گذشته بشهر اکسلا
شاپل که باز از شهرهای المان است رسیدیم آنجا نظام ایستاده بودند پیاده شده تا آخر صف رفتیم
باز سوار کالسکه شده قدری که رفتیم در یک استاسیون که نزدیک سر حد بلجیک است کالسکه ایستاد
جنرال بوئین مهماندار بحضور آمده وداع کرده با اتباع خود مراجعت کرد کرسپل مترجم با یکنفر روسی دیگر
که تا بحال همراه ما بودند از آنجا مرخص شده رفتند ما راندیم قدری که رفتیم برودخانه کوچکی رسیدیم
پل کوچکی هم داشت سر حد بلجیک و المان گویا همین رودخانه است اما خدا وند عالم قادر طوایف
و ممالک را چگونه از هم سوا کرده که عقل حیران است در آن واحد یکباره آدم زبان مذهب وضع
خاک آب کوه زمین تغییر کرد که هیچ شباهتی با المان نداشت کوهها قدری بلندتر و پرجنگل هوا سرد تر
زبان همه فرانسه مردمانش فقیر تر وضع و لباس قشون و مخلوق بالمره تغییر کرد جمیع اهل بلجیک زبان فرانسه

(بلجیک)

حرف میزنند زبانی هم خودشان علیحده دارند مذهبشان اغلب کاتولیک است اهل این مملکت اکثر
از المان هستند اسم پادشاهشان لئوپلد Leopold دوم پای تخت بروکسل است از دویز
باد تا اسپا با کشتی و راه آهن در هشت ساعت بیشتر کم آمدیم خلاصه از دره و تپه جنگل و غیره رانده تا
رسیدیم باسپا اگرچه رسماً وارد نشدیم اما باز حاکم شهر و بزرگان انجا و سواره نظام و جمعیت زیادی از
تماشاچی و غیره آمده سر راه بودند از کالسکه آمدیم بیرون حاکم نطقی کرد جواب دادم مردمان خوبی هستند
اسم حاکم بانزی پلیز است سوار کالسکه شده راندیم شهر کوچک قشنگی است توی دره و کوه واقع است
اطرافش کوه و جنگل است همه جا جمعیت بود رسیدیم به مهمانخانه ارانژ منزل کردیم ما در طبقه زیر
منزل کرده بودیم سایر همراهان و مردم در اطاقهای بالا و پائین بعد از شام با صدر اعظم و سایرین
رفتیم بکوچه برای گردش جمعیت زیادی از مرد و زن دور ما را گرفته همه جا همراه بودند کوچه را چراغان
کرده بودند اسم کوچه ساعت هفت است کوچه خوبی بود توی دکانها رفته بعضی اسبابهای قلیل جعبه
و شکل و غیره خریدیم اسبابهای خوب داشتند جلو دکانها آئینه شکل یکپارچه است که تمام اسبابها
از پشت آئینه پیدا است رفتیم تا آخر کوچه حوض و فواره ساخته بودند با الکتریسیته روشن میکردند
با بلور الوان رنگ آب فواره میدادند بالاخانه از چوب ساخته چراغان کرده بودند انجا موزیکانچی
میزدند و آواز و تصنیف میخواندند بسیار خوش آیند بعد کم کم برگشتیم بمنزل امین السلطنه و غلامحسین
خان آمدند بعد از با کشتی بخاری نشسته بشهر کلون رفته و از انجا با کالسکه بخار آمده بودند بپیش
در انجا یک شخص نمسه از اهل هانوور پیدا شده که زبان فارسی میدانسته بکار آنها خورده است حالا
در المان زنها خیلی مشغول کار و زحمت هستند بخصوص در امر زراعت و باغبانی خیلی بیشتر از مردها
کار میکنند گوش اسبهای کالسکه و غیره را در المان با ماهوت قرمز و غیره میپوشانند که از مگس محفوظ
باشد در برلن و سایر شهرها اطفال کوچک کوله بار سربازی بدوش بسته توی کوچها میدویدند و
شلوغ میکردند چه قدر خوبست که از طفولیت آنها را عادت بلشکری میدهند سنگ فرش کوچها
بسیار خوب میکنند سنگهای مربع کوچک بریده کار میگذارند خیلی خوب بهم وصل میکنند اجزای فرنگستان

(بلجیک) مثل آجرهای ایران مربع و بزرگ نیست بلکه ترکیب آجرتراش طهرانست اسپا شهر کوچکی است
یک کوچه معتبر بیشتر ندارد باقی همه پس کوچه است

روز سه‌شنبه نهم ربیع الثانی

صبح در اسپا از خواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بگردش حاکم هم در کالسکه نشسته
از جلو میرفت و بلدیت میکرد از کوچه رفتیم سر بالا بجائی رسیدیم گفتند حمام پطر کبیر است وقتی پطر
ناخوش بوده آنجا بآب معدنی رفته است بعد راندیم سر بالا بمسافت کمی شهر تمام شد خیابان
و راه کالسکه رسیدیم ابراهیم خان هم با جلودار دیگر اسبهای ما را همراه می آوردند رسیدیم بجائیکه مهمان
خانه بود دو حوض آب معدنی داشت یعنی چشمه بود از زمین میجوشید پله میخورد پائین زنی ایستاده
استکانها داشت که بمردم آب میداد کسانیکه ضعف معده دارند یا لاغر هستند بخصوص زنها
آنجا رفته قبل از نهار از آن آب آشامیده روی صندلیها نشسته از آنجا بمهمانخانه غذا گرفته میخورند از
غربا بخصوص از انگلیس خیلی سیاح آنجا می آیند قدری از آبش خوردم بسیار بدمزه بود در بیرون چشمه
اثر پاهای بزرگی بر روی سنگی بود حاکم میگفت این جای پای سنت رمکل است که یکی از مقدسین فرنگیها
هر زنیکه حامله نمیشود آنجا آمده پای خود را میگذارد توی این اثر حامله میشود خیلی عجیب است در ایران
هم این اعتقادات زیاد است خلاصه از اینجا سوار شده از خیابان دیگر برای مهمانخانه و آب معدنی
دیگر رفتیم چند نفر مرد و زن فرنگی هم توی کالسکه عقب ما بودند من سوار اسب صباح شده قدری
توی جنگل و خیابان اسب دوانیده باز رسیدیم بمهمانخانه و آب چشمه دیگر که از آن بدمزه تر بود
از دور دو نفر فرنگی دیدم اسب دوانده پیش آمده نهار رفته قدری بزبان فرانسه صحبت کردم
مردی بود نجیب از اهل انگلیس که اغلب در الهآباد هندوستان سکنی داشته و تازه بفرنگستان
آمده است زنش کتاب نقل میخواند کتاب را گرفته قدری نگاه کردم بعد سواره از راه باریکی
رفتیم که بقدر یک سنگ آب هم از نزدیکش جاری بود کالسکه ها را از راه دیگر برده بودند
باران هم می آمد بعد در مهمانخانه دیگری بکالسکه رسیده نشسته رفتیم منزل احوالم بهم خورد و از مهمان

بلجیک

همان حمام بادن بادکه عرق دار باد وکت کشته و سرما خورده بودم حالا بروز کرد یکساعت
لرز بدم سرم درد گرفت دیکسون آمد طولوزان هم که پیش مسیو کروپ رفته بود امشب آمد خلاصه شب را
خوابیده الحمدلله

روز نوزدهم ربیع الثانی

احوالم خوب شد

صبح برخاستم احوالم خوب بود هوا ابر است و باران میاید آفتاب اینجا ها هیچ دیده نمیشود امروز روز
عیدی از فرنگیها است جمعی از دختران و زنها از کوچه مقابل هوتل ما گذشته بکلیسا میرفتند در کوچه ها همه
چراغ گذاشته بودند و درختهای متعدد که توی کوزه ها بود آورده زمین کوچه را از علف سبز فرش
کرده کشیش بزرگ را با تشریفات بردند بکلیسا دخترهای قشنگ بقدر دویست نفر همه با لباسهای
سفید خوب طور سفیدی بسر کشیده همه با دسته گل باز دسته دیگر از آنها کوچکتر دویست سیصد نفر
سرچوبها گل بسته در دست گرفته بودند بچههای کوچک از دخترها و پسرهای خوشگل با لباسهای خوب
دستشان چوب سرچوبها شمع علمهای زری و مخمل صورت حضرت مریم ع را میبردند و با آهنگ خوشی
میخواندند ذکر میکردند عقب سر آنها چهارچوبی را زینت کرده صورت عیسی ع و مریم ع بالای آن بود
چهارچوب خالی بود کشیش آمیانه پیاده راه میرفت و این چهارچوب را مثل چتر چهار نفر گرفته بالای سر
کشیش میبردند خلاصه شب رفتیم بتماشاخانه بسیار بعمارت ما نزدیک بود پیاده رفتیم زن و مرد
زیادی بودند تماشاخانه بسیار کوچکی است از تماشاخانه حاجی مظفرخان هم کوچکتر اما بسیار قشنگ
و سه مرتبه چهل چراغ خوبی داشت از گاز روشن کرده بودند پرده بالا رفت قدری مرد و زن
بزبان فرانسه گفتگو کردند بازی عشق و عاشقی وغیره درآوردند بعد حقه بازی آمد مردی بود جوان
کوتاه قد زن بسیار خوشگلی هم دارد اسم حقه باز کازنو Kazmou و حقه بازی را در فرانسه پرستیدیژی
تاسیون Prestidigitation میگویند بازیهای غریب درآورد که آدم حیرت میکرد از جمله
ساعتهای مردم را از بغلشان در میآورد بدون اینکه ابداً دستی بکوکش بزند یا بجوابند مثلا
در همه ساعتها سه از شب رفته بود باز میکرد و مینمود در ساعتی چهار از شب رفته بود دیگری هشت
دیگری دو ساعت قفل بزرگی را باز کرده و قفل نموده داد بمعتمد الملک که در حجره نزدیک با او نشسته

بود معتمد الملک خودش قفل کرده زور زد باز نشد قفل را الوّمی چوبی کرده دو سر آنرا داد دست
مردم بعد معتمد الملک گفت تا چند عدد میخواهی بشمارم قفل باز شود معتمد الملک گفت دوازده حقه باز یکی یکی
شمرد شمرد دوازده که شد گفت قفل باز شو یکمرتبه قفل باز شد کنجفه بازیهای غریب میکرد معتمد الملک یک
چیزی در کاغذی نوشت حقه باز کاغذ را در حضور مردم سوزانده بعد رفت پاکتی لاک زده خیلی
محکم آورد داد دست معتمد الملک بزور پاکت را باز کرد از توی آن پاکت بسته دیگر در آمد همچنین
الی بیست پاکت همه بسته و محکم در توی پاکت آخری نوشته که معتمد الملک بخط خود نوشته بود
در آورد چهار عدد پول بزرگ در جعبه کوچکی یکی یکی جا داده بدست یکی سپرد بعد از دور میزی
گذاشته روی میز گلدان خالی بود اشاره میکرد از اینجا یکی یکی این پولها از این قوطی جرنگ صدا
کرده میرفت توی آن گلدان میافتاد بعد که قوطی خالی شد رفت گلدان را از آنجا آورد
پولها همه توی گلدان بود اوّل هم که گلدان را آنجا گذاشت خالی بود همه دیدند خیلی کارها کرد که
دیگر نمیتوان نوشت بعد زنش را آورد روی صندلی نشاند بسیار زن خوشگل و خوش لباسی بود او را بیچاره
دست مالیده میخواباند پس از خوابیدن زنش غیب میگفت از جمله معتمد الملک نوشت که امشب
شب خوبیست حقه باز از زنش پرسید که چه نوشته است بعینها آنچه نوشته بود بطور بسیار قشنگ گفت

روز بیستم ربیع الثانی

انشاءالله بسلامتی امروز به وکسل پای تخت بلجیک باید رفت خانیکوف روس را در اسپا دیدم
بحضور آمد دوازده سال پیش از این در اردوی سلطانیه دیده بودم حالا جوان تر و چاق تر شده است
از اعضای مجلس علوم روس است در پاریس توقف دارد خلاصه امروز الحمد لله احوالم خوب بود
سوار کالسکه شده با صدر اعظم رفتیم بگار کالسکه های پادشاه بلجیک را آورده بودند بسیار خوب
کالسکه هائی بود سوار شدیم جمعیت زیادی بود زن حقه باز دیشبی هم دیده شد صدر اعظم حکیم
طولوزان هم در کالسکه ما نشسته بودند راندیم کالسکه بخار بلجیک بسیار راحت و خوبست
کم تکان میخورد و بسیار تند میرود بعد از ساعتی بشهر لیژ Liege رسیدیم که کارخانهای

تفنگ سازی و کالسکه نجار سازی معتبر دارد و از اسپا تا لیژ همه راه دره و تپه و جنگل است
از سه چهار سوراخ هم گذشتیم که یکی از آنها سیصد ذرع میشد اما از لیژ بانطرف جلگه است در لیژ ایستادیم
جمعیت زیاد از حد جمع شده حاکم و اعیان شهر آمده بودند از کالسکه بیرون آمدیم نظام با لباسهای
ماهوت ایستاده موزیکان هم میزدند ازدحام بطوری بود که راه رفتن نبود بعد از گردش بزور مردم را
پس کرده رفتیم توی کالسکه راندیم شهر لیژ بسیار بزرگ و آباد و قشنگ است همه شهر در پست و
بلندی دره و تپه واقع است باغات و گلکاریهای بسیار خوب دارد و راههای کالسکه رو به
بلژیک را تماماً با سنگ فرش کرده اند تمام صحرا سبز و خرم و زراعت و آبادی است در بین راهها
الی لیژ گل زرد بسیار قشنگی که بگل باقلا شبیه است بسیار بود خلاصه چهار ساعت بلکه سه ساعت
که راندیم بشهر بروکسل رسیدیم که پای تخت مملکت بلجیک است در گار اعلیحضرت پادشاه لئوپولد
دوم با برادرشان که کونت دفلاندر است و همه صاحبمنصبان نظامی و ولایتی وغیره حاضر بودند
تعارفات رسمی بعمل آمد پادشاه اتباع خود را معرفی کردند ما هم اتباع خودمان را معرفی کردیم سوار
کالسکه شده من و پادشاه با هم صحبت کنان رفتیم جمعیت زیادی طرفین راه بودند متصل من
و پادشاه با مردم تعارف میکردیم مردم هم هورا میکشیدند و میدویدند رسیدیم بعمارت
دولتی که در وسط شهر است رفتیم بالا در مرتبه دوم اطاقهای ما را پادشاه نشان داده خودشان
رفتند بمنزلشان که اطاقهای آخر همین عمارت بود نشان صورت خودم را برای پادشاه فرستادم
بعد رفتیم بازدید ایشان زوجه پادشاه استقبال کرد نشستیم بعد از ده دقیقه برخاسته آمدم منزل پادشاه
مردیست سی و هشت ساله بلند قامت قدری لاغر ریش زرد بلندی دارد در زمان ولیعهدی
سیاحت هندوستان و اسلامبول و مصر و شامات را کرده نوه دختری لوئی فلیپ پادشاه سابق
فرانسه و پسر داعی پادشاه حالیه انگلیس است سه دختر دارد پسر ندارد و برادرش کونت دفلاندر
عجالةً ولیعهد است و سناً قدری کوچکتر از پادشاه است زوجه برادر پادشاه از شاهزاده خانمهای
پروس و زوجه پادشاه از شاهزاده خانمهای نمسه و اصلش از اهل مجار است مملکت بلجیک بسیار آباد

(بلجیک) ورتق وفتق امورات با مجلس پارلمنت است که وکلا آنجا جمع شده حکم میکنند مجلس پارلمنت
عمارتی عالی و در شهر است حال هم باز بود و وکلا جمع بودند روزنامه نویسان این ولایت بسیار آزاد هستند
هرچه بنویسند از هیچکس باک ندارند جمعیت بروکسل قریب یک صد و هفتاد و دو هزار نفر است
جمعیت کل بلژیک ده کرور کسر بیست مالیات قریب سی و هفت کرور قشون در وقت جنگ
صد هزار نفر سابقا تمام این مملکت تابع هولاند بوده است چهل و دو سال قبل از این دولتین انگلیس و
فرانسه وغیره جمع شده از آن دولت موضوع کرده به لیوپولد اول که داعی پادشاه انگلیس بوده داده
اورا پادشاه کردند خلاصه لارنس صاحب کامبل صاحب طمسون صاحب و چند نفر انگلیس دیگر که برای
مهمانداری آمده بودند اینجا به حضور آمدند صحبت شد لارنس دوازده سال قبل از این در طهران ایلچی بود
حالا قدری پیر شده است بعد از نهار قدری راحت شدیم باغ کوچکی از گونه های گل توی عمارت
ساخته و سرش را از شیشه پوشیده بودند چهل چراغهای گاز و فواره و حوض کوچک بسیار قشنگی داشت
آب مثل حباب از فواره میریخت انواع و اقسام گلها داشت آنجا گشتم جلو عمارت میدانگاه و آنطرف
میدان باغ بسیار خوبیست برای گردش عامه ساخته اند اما من نرفتم یکباغ هم مخصوص همین عمارتست
شهر بروکسل بسیار قشنگست کوچها راست و عریض اما شهر در پست و بلندی است کوچها و خانها اغلب
پست و بلند واقع شده اند دره و تپه دارد کلیسای بسیار قدیم معتبری دارد که کمتر از کلیسای کلون نیست
خلاصه شب را با پادشاه و زوجه پادشاه بکالسکه نشسته رفتیم بتماشاخانه رسمی خیلی راه بود مردم هم
ازدحام غریبی کرده بودند رسیدیم بتماشاخانه بالا رفته در لژ مخصوص نشستیم صدر اعظم و زوجه برادر
پادشاه هم در همین لژ نشستند شاهزاده ها و همراهان ما همه با لباس رسمی در لژهای دیگر با همه سفرا بودند
بقدر سه هزار نفر مرد و زن بود تماشاخانه شش مرتبه بزرگیست همه با گاز روشن بود از تماشاخانه
بزرگ پطربورغ کمتر بود خلاصه تماشاخانه اپرا بود یعنی آواز میخواندند بموزیک خوب هم میزدند خیلی
خوش آینده میخواندند بعد از خواندن و رقصیدن زیاد باله دادند نهایت رقصیدند خیلی طول دادند
بالاخره پرده که پائین آمد من برخاستم پادشاه با زوجه ایشان باز با من بکالسکه نشسته رفتیم منزل وداع

کرده اشعار فقط شب هم خوابیدم اغلب شبها در مهمانخانه منزل دارند این عمارت که ما منزل داریم خیلی خوب عمارتیست با زینت پرده‌های اشکال خوب دارد اگرچه کوچک است اما بسیار خوب کشیده اند چهل چراغهای متعدد بزرگ خوب سایر اسباب زینت اطاق از میز و صندلی و غیره همه خوب و مهیاست چراغ شهر باگاز روشن و بسیار است

روز بیست یکم ربیع الثانی

درین شهر توقف شد صبح بعد از نهار سفرای خارجه بحضور آمدند از همه دول آنجا ایلچی هست وزرای بلجیک هم بحضور آمدند و رفتند بعد پادشاه آمدند با هم سوار کالسکه شده رفتیم بگردش کوچهای شهر را گشتیم بمیدان کاهی رسیدیم که مجسمه پدر این پادشاه را ساخته بر روی مناری نصب کرده اند چشم انداز خوبی بشهر و صحرا داشت شاه زادهای خود ما را اینجا دیدم پیاده میکردند گفتم با ما بیایند راندیم برای کلیسای بزرگ پیاده شده توی کلیسا رفتیم بسیار بنای عالی است پانصد سال است ساخته اند کشیش آمده ما را باطراف کلیسا برده تماشا داد مقبره ژرژ پادشاه سابق انگلیس قبر یکی از سلاطین قدیم بلژیک درین کلیساست بنا و عمله مشغول تعمیر بودند خیلی بنای عالی مرتفعی منبر و محرابهای عجیب داشت از چوب منبت کاری بسیار خوب بعد از گردش از اینجا بیرون آمده برجی دیدم عمارت مانند که از قدیم در این شهر ساخته و بهمان ترکیب نگاهداشته موزه کرده اند از اسباب و اسلحه ملل حتی قمه و خنجر و کارد ایرانی هم خیلی در اینجا بود خیلی بسلیقه چیده بودند پوست اسبهای معروف قدیم را که فلان پهلوان یا فلان پادشاه سوار میشده بصورت همان اسب ساخته آنجا بپا داشته اند کلاه خود زره زره اسب اسلحه تمام از سر تا پا که پهلوانهای قدیم فرنگ و غیره میپوشیده اند آنجا بود قدری گشته آمدیم پائین راندیم برای قصر لاکن Laken که عمارت ییلاق پادشاه و ملکه است از یک خیابان طولانی بسیار خوب سیر رفتیم طرف دست چپ رودخانه بود که دستی ساخته اند که کشتی تا بندر انورس که از قلاع معتبره فرنگستان و متعلق بدولت بلژیک است آمد و رفت کند رودخانه که از وسط شهر بگذرد اینجا نیست آبی از خارج بزحمت زیاد برای خوردن بشهر آورده بجاها راه داده اند خلاصه بعد از مسافتی در آخر شهر

(بلژیک) بعد بباغ قصر لاکن رسیدیم بسیار باغها و خیابانهای تمیز داشت این باغ مخصوص پادشاه است
کسی آنجا راه ندارد جنگلهای خوب و درختهای قوی دارد و بعضی جاها آب ایستاده مثل دریاچه شده
چمن و گل خوب دارد آهسته با کالسکه رفتیم تا رسیدیم بعمارت ملکه آنجا بود استقبال کرد نشان
آفتاب را با حمایل آن بملکه دادیم بخود نصب کرد در تالار گنبد داری نشستیم چشم انداز خوبی بشهر
و باغ داشت چند بین تالار اطاقها بود موزیکان میزدند شاهزاده ها و غیره آمدند در اطاقها گشتیم
فرشهای بافته کار قدیم منقش باشکال خیلی خوب که در خود بروکسل میبافند بدیوارها نصب کرده
بودند ولی کارخانه اش حالا کار نمیکند باغ و چمن عمارت لاکن بسیار خوبست خلاصه بشهر مراجعت
کرده بباغ حیوانات رفتیم اما چون وقت بود درست نگشتیم میان قفسی انواع سگهای عجیب دیدیم
کوچک بزرگ رنگ برنگ ماهیخانه کوچکی هم داشت آنجا را هم تماشا کرده رفتیم منزل قبل از آنکه به
لاکن برویم بهوتل دویل Hotel de ville یعنی نشیمن حاکم و کارگذاران ولایتی رفتیم
بسیار عمارت عالی و قدیم است بالای عمارت برج بسیار مرتفعی است تالاری دارد که سقفش
نقاشی بسیار خوبی شده است صورت اسرافیل را که صور میدمد نقاش طوری کشیده است که
آدم هر طرف میرود چشم آن صورت با اوست عمل این نقاش بسیار عجیب و معروف دنیاست بدیوارها
عمارت فرش صورتی نصب کرده اند جلو هوتل میدان نیست بزرگ جمعیت زیادی آنجا بود طولومبه
چیان آمده بسیار خوب مشق کردند اما طولومبه چیان اینجا سواره نیستند پیاده اند اغلب کوچها
و خانهای شهر را خراب کرده از نو میسازند دیوانخانه عدلیه میساختند بسیار عالی خلاصه عصری
مراجعت بمنزل شد شام را در همین عمارت مدعو پادشاه هستیم همه با لباس رسمی رفتیم سفرای
خارجه و غیره همه بودند شام خوبی خورده شد برگشتیم بمنزل فردا صبح زود باید از راه بندر اوستاند
بانگلیس برویم از این جهت زود خوابیدیم

روز بیست و دوم ربیع الثانی

صبح زود با کسالت بیخوابی شب برخاسته بتعجیل رخت پوشیدم بسیار سرد بود اهل شهر هم هنوز خواب

بودند یکفوج با موزیکان آمده پای عمارت صف کشیده بودند سواره هم بود پادشاه آمدند بکالسکه
نشسته از کوچها و خیابانها گذشته رسیدیم بگار همان کالسکهای پرپروزی حاضر بود فوج سرباز با موزیکان
وغیره بودند با پادشاه وداع کرده بکالسکه نشسته راندیم از مملکت فلاندر عبور شد همه جا جلگه آباد
سبزه چمن باغ و گل است اینجا بزبان فلمنکی که هولاند باشد حرف میزنند خلاصه رسیدیم به بندر اوستاند
تجارتگاه معتبر نیست کشتیهای زیاد بود شهر آبادیست از بروکسل تا اینجا سه ساعت کمتر راه بود کالسکه
تجار امروز خیلی تند میرفت مأمورین بلژیک مرخص شده حاکم و کارگذاران اوستاند حضور آمده نطق
زیادی کردند بعد پیاده شده از اسکله داخل کشتی اعلیحضرت پادشاه انگلیس شدیم که موسوم بویژیلانت
Vigilant است لارنسون صاحب و انگلیسهائیکه همراه ما بودند معرفی و راهنمائی
میکردند امیرال معتبر کشتیهای انگلیس که موسوم بماک کلنتوک Mac-clintoc است
و بسیاحت جزایر قطب شمالی چندین دفعه رفته و مرد معروفیست باستقبال آمده در کشتی بود صاحب منصبان
دیگر بحری هم زیاد بودند رفتیم باطاق مخصوص خودمان نشستیم کشتی بسیار تندرو خوبیست صدر اعظم
با عمله خلوت و بعضی دیگر در کشتی ما و شاهزادگان و سایرین در دو کشتی دیگر که مثل همین کشتی بود بودند
خیلی منتظر شدیم تا بار بارها آوردند و همراهان جابجا شدند من بواسطه کسالت باطاق پائین رفته
قدری استراحت کرده بعد آمدم بالا روی میز با میوهای خوب بود هلوی بسیار اعلی انگور سفید و
سیاه بسیار معطر خوب میوه موز که چیز بسیار خوبیست خربزه کوچکی هم بود بسیار شیرین این میوه‌ها را اکثرا
در گرمخانه عمل میآورند و قیمة آنها بسیار گرانست مثلا یکخوشه انگور را بدو هزار میدهند و قس علیها
خلاصه راندیم نهاری خوردیم همراهان را نهار خوبی داده بودند از بندر اوستاند الی دوور که اول
خاک انگلیس است پنج ساعت راه است این دریای مانش بطوفان و موج زیاد معروفست اما الحمدلله تعالی
دریا بسیار آرام مثل کف دست بود احوال احدی بهم نخورد مثل سیاحت روی رودخانه بود از عقب
سر ما سه کشتی بردیف میآمد دو کشتی بزرگ جنگی زره پوش هم یکی دست راست یکی دست چپ ما
برای احترام می‌آمدند گاهی توپ می‌انداختند قدری که رفتیم کشتی دیگری آمد که دو پیچ [illegible]

دو توپ داشت بر جرا بهر طرف که میخواستند میگردانند این کشتی هم آهن پوش است گفتند
زور پنجهزار اسب دارد دیوارهٔ کشتی هم چندان از دریا بلندتر نبود میگفتند گلولهٔ توپهای این کشتی
کشتیهای دیگر را خرد میکند دو سه تیر از توپهای آن انداختند بسیار صدا میکرد کشتیهای تجارتی و غیر
بسیار آمد و رفت میکردند تا نزدیک شدیم بسواحل انگلیس کوههای کنار دریا پیدا شد کشتی جنگی زیادی
باستقبال آمد همه توپ انداختند روی دریا از کشتی و قایق و کشتیهای بخار بزرگ که بزرگان و نجبای
انگلیس در آنها نشسته بتماشا آمده بودند پر بود کوههای ساحل چندان بلند نیست و سنگش سفید رنگ
مثل معدن گچ است خلاصه کشتی رسید به بندر دور سکوی سنگی طولانی ساخته اند تا کشتی در بندر از موج و
طوفان محفوظ باشد خیلی توی دریا آمده است بالای آن زن و مرد و خانمها و نجبا و افواج و سوار
بسیار بودند اینجا ایستادیم پسرهای اعلیحضرت پادشاه انگلستان با وزیر دول خارجه لورد گرانویل و
اعیان و اشراف لندن همه آمده بودند پسر وسطی پادشاه دوک ادینبورغ و پسر سیمی پرنس آرتور در کشتی
ایستادیم پسرهای پادشاه و وزیر خارجه ایشیک آقاسی باشی پادشاه که مرد معتبر و هم پیشخدمت باشی
است آمدند توی کشتی رفتیم توی اطاق نشسته صحبت کردیم تا بارها را از کشتی بردند بیرون پسر دومی
ملکه جوان بسیار خوش رویی با بنیه است چشمهای زاغ و قدری ریش دارد قدش چندان بلند نیست
سنش باید بیست و هفت هشت سال باشد پسر سومی که از او کوچکتر است قدری رویش باریکتر و
چهره اش کمتر است ایشیک آقاسی باشی اسمش لورد سیدنی Lord Sydney مرد پیر
قوی بنیه ایست خلاصه اینجا از اسکله بالا رفتیم ازدحام و جمعیت غریبی بود سوار کالسکه بخار شدیم من و
پسرهای پادشاه و صدر اعظم و وزیر خارجه انگلیس و پیشخدمت باشی در یک کالسکه نشستیم بسیار
کالسکههای خوبی بود هیچ چنین واگونها دیده نشده بود آهسته چند قدمی رفتیم بعمارتیکه غذا حاضر کرده
بودند پیاده شدیم من رفتم باطاق کوچکی حکیم الممالک که چندی بود اینجا بود دیده شد بعد گفتند حاکم
شهر دوور نطقی حاضر کرده است باید بخواند رفتم بتالاری بالای پله بلندی ایستادیم همه شاهزادهها و اعیان
انگلیس شاهزادهها و سایر نوکرهای ما بودند حاکم نطق را مفصلا خواند بسیار تعریف و تمجید از ما بود ما هم

جواب دادیم لارسون بانگلیسی بیان کرد مردم دست میزدند بعد برگشته رفتیم سر منار همراهان همه
بودند غذای گرم پخته و میوه و غیره آوردند خوردیم بعد برخواسته باز با همان اشخاص در کالسکه بخار
نشسته راندیم همه جا از بغل کوه و دره میرفتیم از تونلهای متعدد گذشتیم که دو تای از آنها بقدر ربع
فرسنگ و بسیار تاریک و خفه بود زمین انگلیس هیچ شباهتی بسایر زمینها ندارد جنگل زیاد دارد
درختهای قوی آبادی متصل زراعت زیاد و مول انگلیسها معروف دنیاست ضرور بنوشتن
نیست از نزدیک قصبه و آبادی شیسلهورست گذشتیم که مقر ناپلیون سیوم بوده و هم انجا فوت
شده است قبرش هم انجا است کالسکه بخار بطوری تند میرفت که امکان نداشت کسی جائی را
به بیند از بس تند میرفت از عراده با آتش در آمده یک کالسکه سوخت کم مانده بود که همه بسوزند
کالسکه ها را نگاهداشته آمدند پائین خاموش کردند درست شد دوباره براه افتادیم تا رسیدیم باول
شهر لندن دیگر آبادی و جمعیت و بزرگی شهر و کثرت راه آهن که علی الاتصال کالسکه از هر طرف
عبور و مرور میکنند و از دود کارخانها و غیره نمیتوان شرح داد ما از روی پشت بامها میراندیم خلاصه
رسیدیم بکار ایستادیم تماشاچی و جمعیتی زیاده از حد نظام انگلیس سواره زره پوش خاصه نواب ولیعهد
انگلیس معروف به پرنس دوگال Prince de Galles همه وزرا و اعیان و اشراف حاضر
بودند پیاده شده من و ولیعهد و صدر اعظم و لرد موبلی Lord Morley مهماندار کالسکه
روباز نشسته راندیم طرفین راه و بامها و بالاخانها مملو از زن و مرد و بچه بود بسیار اظهار خوشحالی
میکردند هورا میکشیدند دستمال تکان میدادند دست میزدند خلاصه معرکه غریبی بود من متصل با سر و
دست تعارف میکردم جمعیت تماشاچی انتها نداشت جمعیت این شهر را متجاوز از هشت
کرور نفس میگویند زنهای بسیار خوشگل دارد نجابت و بزرگی و وقار و تمکین از روی زن و مرد
میریزد معلوم است که ملت بزرگیست مخصوصاً خداوند عالم قدرت و توانائی و عقل و هوش
و تربیت بآنها داده است اینست که مملکتی مثل هندوستان را مسخر کرده در ینگی دنیا و سایر جا
های عالم هم متصرفات معتبره دارند سربازهای بسیار قوی هیکل خوش لباس سوارهای زره پوش خاصه

بسیار قوی و جوانهای خوب خوش لباس بودند مثل سوارهای روس اسبهای قوی خوب امّا
عددش کم است چهار فوج است هر فوجی چهار صد نفر باین تفصیل نصف راهرا که آمدیم باران شدیدی
آمد مرا و همراهان را تر کرد منهم خیلی تر شدم اما سر کالسکه را گفتم پوشیدند صدر اعظم و لورد موّلی سرشان باز
بود و بالمره تر شدند تا رسیدیم بعمارت بوکنکام Buckingham که منزل ماست پیاده شدیم
این عمارت منزل شهری پادشاه است عمارتیست بسیار عالی و بزرگ ولیعهد و سایر شاهزادگان همراهی
کرده ما را بردند بعمارت همه همراهان ما هم در این عمارت منزل دارند باغ بسیار وسیع باصفائی در
جلو عمارتست چمن بسیار خوبی دارد خیلی خوب اصلاح کرده اند اسباب دروگری دارند مثل عراده که اسب آنرا
میکشند و از عقب چمن بیک اندازه بریده شده میریزد توی عراده دریاچه طبیعی بسیار خوبی با کشتی
و قایق برای تفرج دارد چند چادر بسیار خوب زده اند در هر گوشه باغ درختهای جنگلی بسیار قوی
و گلهای بسیار خوب طاوس بادی آنجا یک دو تا هم توی چمن راه میرفت خلاصه بسیار کسل و
خسته بودم شب را زود خوابیدم پادشاه در قصر وینزور هستند که شش فرسنگ الی شهر مسافت
دارد امّا با راه آهن در نیمساعت میروند در روی پلها و توی عمارت سربازان پیر انگلیس با لباس
چهار صد سال قبل از این از عهد الیزابت Elizabeth ملکه انگلیس ایستاده بودند لباس عجیبی است

روز بیست و سیوم ربیع الثانی

صبح برخاستم امروز بدیدن نوّاب ولیعهد رفتم راهش چندان دور نبود خانه خوبی دارند هفت هشت تا
طفل بسیار شیرین دارند زوجه ولیعهد دختر پادشاه دانمارک و خواهر زن ولیعهد روس است
ولیعهد روس و زوجه ایشان هم آنجا بودند چند روز است بعزم دیدن آمده و یکماهی هم خواهند
ماند خلاصه قدری نشستیم صحبت شد همه جای عمارت از دیوارهای اطاق وغیره اشکال شکار و
ببر وغیره بود خلاصه برخاسته رفتیم بدیدن پرنس الفرد که ملقب بدوک دمبورغ است خانه او هم بسیار
خوب است سر مرالهای شکارها و سر فیلی که در دماغه افریقیه شکار کرده با انواع مرغهای خوش خط و خال
خشک کرده پشت شیشها وغیره چیده بود اسباب شکار هم بود و پرنس ارتور هم بود رفته بود مشق افواج
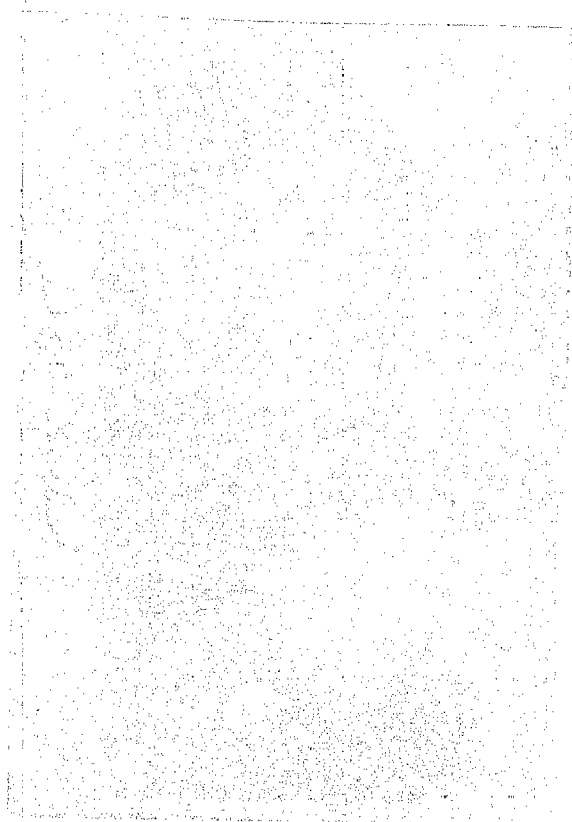
از آنجا به خانه دوک دکامبریج پسر عموی پادشاه رفتیم خانه خوبی داشت سپهسالار کل قشون
انگلیس است بخصوص توپخانه و جبه خانه مرد پیری است اما با بنیه و قوی هیکل سرخ و سفید بسیار خوش منظر است
مرد معتبری است قدری صحبت شد رفتیم خانه خواهر همین دوک کامبریج که زوجه دوک دتک است
که یکی از شاهزادگان و نجبای المان و جوان بسیار خوبیست سبیل کمی دارد و خوشگل است خانه و باغ
خوبی دارد که از دولت داده اند خلاصه چون وقت آمدن سفرای خارجه و وزرای انگلیس بحضور بود
زود برخاسته آمدیم منزل رخت پوشیده رفتیم بتالار بالای عمارت همه شاهزاده های ما و صدراعظم
و غیره بودند ایشیک آقاسی باشی پادشاه با همه سفرا آمده ایستادند یکان یکان احوال پرسی کردیم ایلچی
کبیر روس بارون برنف مردی پیر و حالا سی سال است در لندن ایلچی است میسور وس پاشا ایلچی کبیر
عثمانی از اهل یونان و مرد معتبریست میسو بست ایلچی اوستریا مرد پیر عاقلی و بزرگیست سابقا صدر
اعظم بنمسه بود از اهل المان است سفیر فرانسه کنت دارکور از نجبای فرانسه است سایرین هم بودند
سفیر دولت ژاپون هم اینجا بود نواب راجه دولیپ سنگ پسر رنجه سنگ معروف هم بود
بیست سال است در لندن است مواجب زیادی دولت باو میدهد جوان خوش چشم و ابرو و تمکینیست
زبان انگلیسی حرف میزند جواهر و مروارید زیادی بخود زده بود شاهزاده هند است بعد از رفتن اینها
کل وزرای انگلیس که حالا از دسته ویک هستند لرد کرانویل وزیر خارجه لرد کلادستون صدراعظم
دوک دارکیل وزیر هندوستان و سایر وزرا و معتبرین همه بحضور آمدند خیلی با لرد کلادستون و وزیر خارجه
انگلیس حرف زدیم بعد آنها هم رفتند تنها ماندیم عمارات بالا را هم گشتیم عجب عمارتیست اشکال و پرده های
بسیار خوب دارد شب بجهت شام بخانه ولیعهد دعوت شده بودیم که از آنجا هم بخانه دوک دسو
ترلند که از نجبای انگلیس و سالی یک کرور مداخل دارد برویم که مجلس رقص است رفتیم خانه ولیعهد شام
خوردیم شاهزاده های ما صدراعظم و غیره وزرای انگلیس ولیعهد روس زنهای هر دو ولیعهد بودند بعد از
شام رفتیم خانه دوک دسوترلند زن نجیب معقوله دارد و خانه اش خوبست جمعیت زیادی بود در
تالار طولانی روی صندلی نشستیم زنها و شاهزاده های انگلیس و شاهزاده هندی نواب ناظم بنگاله هم

۸۶ (انگلیس) با پسرش بودند دوسال است برای امری بلندن آمده همین جا مانده اند نوه تیپو صاحب
معروفست خلاصه رقص تمام شد بمنزل آمده خوابیدم ❋

روز بیست و چهارم ربیع الثانی

باید برویم به قصر وینزور که مقر علیحضرت ویکتوریا پادشاه انگلیس است با کالسکه بخار یکساعت
مسافت است خلاصه رخت پوشیده با صدراعظم و لرد مورلی سوار کالسکه شده رفتیم جمعیت زیاد
از حد سرراه و طرفین راه ایستاده بودند آنقدر کالسکه بود که حساب نداشت از خیابانهای پارک
و شهر گذشته رسیدیم بگار سوار کالسکه بخار شدیم کالسکه‌های بسیار اعلی و طرفین کالسکه یکپارچه از بلور بود
از جاهای آباد و صحرا و چمن گذشتیم تا قصر وینزور از دور پیدا شد مثل قلعه چهار برجی بنظر میآمد
نزدیک رسیده پیاده شده سوار کالسکه اسبی شدیم جمیع ملتزمین باهم بودند پای پله قصر پیاده شدیم
علیحضرت پادشاه تا پای پله استقبال کردند پائین آمده دست ایشانرا گرفته بازو داده رفتیم
بالا از اطاقها و دالانهای قشنگ که پرده‌های اشکال خوب داشت گذشته داخل اطاق مخصوص
شده روی صندلی نشستیم پادشاه اولاد و متعلقان و خدام خودشانرا معرفی کردند ما هم شاه
زادها و صدراعظم وغیره را معرفی کردیم لردشامبرلاند Lord Chamberland
که وزیر دربار پادشاهیست نشان ژارتیر Jarretiere مکلل بالماس را که بزانو بند
معروف و از نشانهای بسیار معتبر انگلیس است برای ما آورد پادشاه برخاسته بدست خودشان نشانرا
ببازوی ما بستند و حمایلش را انداختند جوراب بند بلند را هم دادند داستان این نشان از قراریست
که در ذیل نوشته میشود مورخین را در باب نشان موسوم به ژارتیر که ادوارد سیوم پادشاه
انگلستان در سنه هزار و سیصد و چهل و نه عیسوی در قصر وینزور اختراع نمود دو عقیده است یکی آنکه
بیادگار فتح کرسی که فلیپ چهارم پادشاه فرانسه را شکست داد این نشانرا اختراع کرد دیگر اینکه
در یکی از مجالس بال جوراب بند کنتس دوسالیسبوری معشوقه ادوارد افتاده اسباب خنده حضار
شده بود پادشاه از کمال عزت و علاقه که با او داشت جوراب بند را برداشته این عبارت را

او اگر مفتضح باد کسیکه خیال بد بکند *Honni soit qui mal y pense*
که همین عبارت الحال در تسمه نشان زانوبند نقش است و گفت همین بند جوراب را بقدری محترم
خواهم کرد که همه برای تحصیل آن منت بکشید این شد که آنرا نشان اول دولت قرار داد و سوای
پادشاه انگلیس که رئیس اداره این نشانست و شاهزادگان انگلیس و سلاطین خارجه باحدی این نشان
داده نمیشود و عدد حاملین نشان هم از داخله و خارجه زیاده از بیست و شش نفر نباید باشد
خلاصه نشان را با احترام تمام گرفته نشستیم منهم نشان و حمایل آفتاب مکلل بالماس را با نشان تصویر
خودم به پادشاه انگلیس دادم ایشانهم با کمال احترام قبول کرده بخود زدند بعد برخاسته سر میز رفتیم
سه دختر پادشاه و یک پسر کوچکی که هنوز از پیش ایشان جائی نمیرود و اسمش لیوپولد است نشسته بودند این
پسر امروز الی کاره باستقبال آمده بود بسیار جوان خوشگلی است لباس اکوسی پوشیده بود وضع لباس اکوسی
این است که زانو بالای ران مکشوفست یکدختر شانزده ساله پادشاه هم همیشه در خانه ایشانست هنوز
شوهر ندارد و دو دختر دیگرشان شوهر دارند شاهزادگان و صدراعظم و لرد گرانویل وغیره بودند
نهار خوبی خورده شد میوه های خوب سر نهار بود بعد پادشاه دست ما را گرفته باطاق راحتگاه برد
خودشان رفتند قدری آنجا نشستیم سواره نظام زره پوش خاصه با یکفوج در میدان کوچک جلو
قصر ایستاده بودند بسیار سواره خوب و پیاده ممتاز است قشون انگلیس اگرچه کم است اما بسیار
خوش لباس و با نظم و خوش اسلحه و جوانهای بسیار قوی دارند موزیکان بسیار خوب میزدند خلاصه
خیابان عریضی جلو قصر است که طولش یکفرسنگ است و طرفین آن دو ردیف درخت جنگلی کهن قوی
سبز بسیار بلند است زمین همه چمن است و گل و سبزه آمدیم پائین سواره کالسکه شده با صدراعظم
و لرد و مهماندار از خیابان راندیم سایرین هم بکالسکه نشسته عقب ما میآمدند زن و مرد زیاد و زنها
خوشگل و بچه و بزرگ از اهل خود وینیدزور سر راه بودند و در خیابانها سواره پیاده با کالسکه می گشتند
خیلی تماشا داشت تا قدری که رفتیم جمعیت کم شد آهوی زیادی مثل گله گوسفند قریب هزار آهو در
چمنها و خیابانها ول کرده اند دسته دسته میچریدند از آدم چندان وحشت نداشتند کسی هم نمیتواند آنها

(انگلیس) اذیت کند فی الحقیقه آهو نیست بلکه مابین مرال و آهو و شوکا چیزی است بسیار خوب خلاصه
درخت و چمن انتها ندارد دو فرسنگ رفتیم از خیابانی دیگر گذشتیم مثل بهشت طرفین خیابان درختهای
انبوه بلند همه گلهای بزرگ آبی رنگ و قرمز و غیره داده بود از جنس خرزه اینقدر باصفا بود که فوق
آن متصور نمیشد رسیدیم بدریاچه آبی بزرگ زن و دختر زیادی دور دریاچه بودند از دریاچه گذشته
بعمارتی کوچک بسیار باصفا رسیدیم که مال پادشاهست اینجا پیاده شده قدری میوه خوردیم شاه
زاده‌ها و غیره همه آمده رفتند سر راه آهن ما سوار قایق شده رفتیم آنطرف آب جمعیتی از زن و مرد
بودند قدری توی آب ایستاده رفتیم بنمونه کوچکی از کشتی جنگی ساخته بودند بیست و چهار توپ
بقدر توپ کوچک داشت توی آن را تماشا کرده آمده بیرون با قایق باز رفتیم بعمارت سوار کالسکه
شده از راه دیگر که باز همه چمن و خیابان و آهوی زیاد بود رفتیم به وینزور و از اینجا بکالسکه
بخار نشسته راندیم برای شهر جمعیت مثل صبح ایستاده بودند تعارف زیاد بعمل آمد تا رسیدیم
بمنزل عمارت وینزور بسیار قدیم است و از خارج چندان زینت ندارد و شبیه بابنیه قدیمه
که از سنگ ساخته‌اند و سنگهایش همه بقدر آجر است یک برج بزرگی دارد و چند برج کوچک بلند اما
میان عمارت بسیار با زینت و قشنگ و پر اسباب اطاقها تالارها و دالانهای بسیار خوب و موزه
اسلحه دارد سن پادشاه اینجا سال است اما بنظر چهل ساله مینمایند بسیار بشاش و خوش صورت هستند
امشب را در خانه لرد مر Lord Maire حاکم شهر قدیم لندن مهمان بشب نشینی و سواره هستیم
شب را سوار کالسکه شده راندیم از عمارت ما تا منزل لرد مر یک فرسنگ تمام بود همه طرفین راه و
کوچه اینقدر زن و مرد بود که حساب نداشت همه هورا میکشیدند منهم متصل با همه تعارف میکردم همه
کوچه‌ها از چراغ گاز روشن است علاوه بر آن از بامها و پنجره خانها روشنی الکتریسیته کوچه را مثل روز
روشن کرده بود و بعضی چراغهای گاز بشکلهای مختلف بالای خانها و کوچه و غیره درست کرده بودند شهر
و کوچه را آیین بسته بودند از عمارات عالی و دکاکین زیاد مرغوب و میدانها گذشته تا داخل دروازه
سیتی شدیم یعنی شهر قدیم لندن که لرد مر حاکم همین سیتی است دیگر اختیار بسیار شهر و محلات ندارد یعنی

حاکم ندارد هر محله مشورتخانه دارد و اگر امری اتفاق افتاد به پلیس پانصدی که کرنه باشی آن
ست رجوع میشود و او هم به بزرگتر رجوع میکند پلیس این شهر هشت هزار نفر است همه جوانهای
ب با لباس معین اهالی شهر زیاد از پلیس حساب میبرند هر کس به پولیس بی احترامی کند قتلش واجب است
صه دارد در خانه لورد مر شده از پله بالا رفتیم تالاری بود ولیعهد انگلیس و ... و سن بارنها ایشان و همه
ای خارجه و شاهزاده های ما وغیره و شاهزادگان و شاهزاده خانمها و خانمهای معتبر و بزرگان
وزرای انگلیس بودند با هر دو ولیعهد دست داده تعارف کردیم این عمارت دولتی است
حاکم لندن می نشیند اسم عمارت گیلد هال Guild Hall است سالی یکمرتبه این حاکم
انتخاب اهل شهر باید عوض بشود اجزای حکومتی لباسهای غریب داشتند کلاههای سمور بزرگ
زرقه و کاپتیهای زر سمور وغیره در دست هر یک چوب باریک بلندی دست دیگری شمشیر
قداره بسبک قدیم جلو ما راه میرفتند خلاصه در همان اطاق ایستادیم لورد مر نطقی کرد جوابی دادیم
بعد با این تشریفات بتالار بسیار بزرگی که چهل چراغ و چراغهای گاز داشت رفتیم بازو بزوجه ولیعهد
انگلیس بازو داده بودم زن و مرد زیادی بودند امشب سه هزار نفر دعوت شده بودند لورد
مرجبه که دامن پشتش خیلی دراز بود و بر زمین کشیده میشد پوشیده بود رفتیم صدر مجلس چند پله میخورد بالا
رفته روی صندلی نشستیم زنهای هر دو ولیعهد طرفین ما نشسته سایرین همه ایستاده بودند لورد مر بزبان
انگلیسی خطبه از روی نوشته در تهنیت ورود ما و دوستی و اتحاد دو دولتین انگلیس و ایران خواند همانرا
بزبان فارسی چاپ زده ورقی از آنرا بدست فارسی دانها دادند بعد از اتمام تقریر لورد مر
صدراعظم همان فارسی را با فصاحت تمام خواند ما هم جوابی دادیم لارنس صاحب بزبان انگلیسی
ترجمه کرد بعد از آن مجلس سلام منقضی شد بدست هر کس قلمی از مطلا که مداد داشت با ورقی که در آن
اسم نوشته بود دادند که هر کس با هر کس میل دارد به رقص اینجا بنویسد جعبه طلائی هم پیشکش کردند
بعد مجلس رقص شد من در همان جا نشسته تماشا میکردم هر دو ولیعهد با زنها وغیره همه میرقصیدند
بعد از اتمام رقص باز بازو داده بزوجه ولیعهد انگلیس رفتیم برای سوپه که ...

۲۹ (اینجا) از بالارهای بزرگ و پلها و راهروهای زیاد که همه مملو از مرد و زنهای خوشگل بود
گلها و درختها که در کوزه کاشته در پلها و اطاقها گذاشته بودند گذشته رفتیم بتالار بزرگی که برپا
چیده بودند قریب چهارصد نفر سر سفره بودند شخصی از اهل سیتی که نایب لرد مر بود عقب
من ایستاده بود و هر دفعه بصدای بلند اعلام باهل مجلس میکرد که حاضر باشند برای توست
بمعنی که صاحبخانه بسلامتی بزرگان شراب میخورد همه باید برخیزند و بخورند اول
بسلامتی ما خورد بعد ولیعهد انگلیس توست کرد بعد باز لرد مر توست کرد هر دفعه آن شخص اهل مجلس
قبل از وقت خبر میکرد خلاصه بعد از تمام سوپه برخاسته رفتیم منزلهای خود خوابیدیم دیر
گذشتن هم که نصف شب بود باز همان طور جمعیت بود امشب در کالسکه با من ایشیک آقاسی
باشی و صدر اعظم بودند . پادشاه انگلیس کتابی دارند که هر کس در قصر وینزور برود
ایشان رفته اسم خود را در آن ثبت کرده است من امروز نوشتم

روز بیست و ششم ربیع الثانی

امروز رفتیم بکارخانجات ولویچ Woolwich که جبه خانه و توپخانه و آهنگرخانه دولت
انگلیس است از عمارات ما تا آنجا با کالسکه اسبی دو ساعت راه است که همه را از توی شهر و
آبادی میرود و ولویچ که هم که شهریست در حقیقت محله از لندن و متصل بآبادی شهر است صبح سوار کالسکه
شده رفتیم شاهزادگان و غیره هم با پیشخدمتان کشیک بودند از محلهای آباد شهر و از پل رودخانه
تامیز گذشته باز از کوچهای آخر شهر که اغلب قصابخانه بود و کسبه و عمله که همه از دود ذغال رویشان
سیاه شده بود گذشته تا رسیدیم بقصبه و شهر ولویچ که جای بسیار معتبریست و سربازخانهای
سواره و پیاده دولت انگلیس همه در آنجاست کنار رودخانه تامیز واقع است دوک
دکامبریج و پرنس الفرد و پرنس ارتور جنرال و امیر توپخانه و حاکم نظامی ولویچ و سایر سر
کرده‌های توپخانه و پیاده و غیره همه باستقبال آمده و جلو افتادند ما با کالسکه راندیم برای
تماشای کارخانجات خیلی راه از کوچه و برزن عبور شد جمعیت زیادی بود طرفین راه هورا

گلیس میکشیدند منهم تعارف میکردم تا رسیدیم بکارخانها پیاده شده توی کارخانجات رفتیم
الارسم است توپها را با قالب میریزند این تخته را با اسبابی که دارند لوله میکنند بعد اندازه
توپ بخواهند بعد از آن بکارخانه دیگر برده زیر چلپش بگذارند فشار داده میکوبند و چون
سرد شد توپ میشود گفتند این طور اعتبارش بیشتر است یکیک کارخانها را دیدم جائی توپ
اندازه میکشند جائی دیگر میبرند جائی سوراخ میکنند جائی چلپش میزنند توپهای زیادی مصرف
قدیم در جلو کارخانها گذاشته و گلوله و اسباب زیادی چیده بودند جبّه خانه همه انگلیس این جا است
بعد از گردش با و رفتن نزدیک کورهای آتش که خیلی گرم بود سوار کالسکه شده راندیم بعمارت
اول که از پهلویش گذشته بودیم نهار آنجا حاضر کرده بودند تالاریست که صاحب منصبان
بری و بحری و توپخانه آنجا نهار میخورند جای خوبی بود نهار خوردیم بعد از نهار سوار اسب صباح
الخیر شده با پسرهای پادشاه و دوک دکامبریج و سایر صاحب منصبان رفتیم بصحرائی که
سن بود برای مشق توپخانه چندان هم وسیع نبود تماشاچی از بیست هزار زن و مرد دور صحرا و [illegible]
برای تماشا ایستاده بودند هفتاد عراده توپ بزرگ و کوچک بود از قراریکه گفتند این
توپخانه تازه از هندوستان آمده است و باز خواهد رفت توپچیها و صاحب منصبان خوش
لباس بودند توپهای انگلیس مثل قدیم است از دهن باسمه پر میشود شکل توپ کروپ از عقب
پر نمیشود توپخانه سواره پیاده از حضور گذشته بعد دوباره یورتمه آمده گذشته بعد یورتمه آمدند
بعد دوان دوان آمدند بعد مشق شلیک کردند یکی از توپهای نه پوند را هم بما پیشکش کردند
بعد سوار کالسکه شده از همان راهی که آمده بودیم برگشتیم منزل شب را باید بتماشاخانه برویم رخت
پوشیده با امیراخور پادشاه که مرد عاقلی است و لورد ... همراهان کالسکه نشسته راندیم جمعیت
زیادی بود در راه با همه تعارف کرده رسیدیم تماشاخانه ولیعهد انگلیس [illegible]
و شاهزاده خانمها و بزرگان همه بودند تماشاخانه بسیار بزرگ [illegible] خوب [illegible]
خوب نشان دادند جمعیت زیادی هم بود باقی [illegible] را که از خوانندهای معروف

فرنگستان است مخصوصاً فرستاده از پاریس آورده بودند بسیار خوب خواند بسیار
خوشگل است مبلغ گزافی گرفته بلندن آمده بود دیگری هم بود البانی نام Albanie
از اهل کانادای ینگی دنیا بسیار خوب خواند کارهای خوب کرد بالاخره برخاسته رفتیم منزل

روز بیست و ششم

امروز بعد از نهار رفتیم بباغ وحش حسام السلطنه و نصرة الدوله با من در کالسکه نشسته
بودند مستوفیها و غیره هم همراه بودند چون روز یکشنبه بود کوچها خلوت بود همه مردم توی چمنها و
بگردش رفته بودند چندین هزار نفر دیده شد که توی چمنها خوابیده بودند باز کالسکه مارا که
از اطراف دویده می آمدند هورا میکشیدند خلاصه راه دوری بود از کوچها و میدانها
عبور کرده تا رسیدیم بباغ وحش پیاده شدیم کالسکه زیادی در باغ و کوچه بود معلوم شد
زیادی بواسطه روز یکشنبه بباغ وحش آمده اند رئیس باغ که مردی پیر و گوشش هم سنگین
آمد. قدری هم فرانسه میدانست صحبت کردم زن و مرد زیادی بود ما از میان کوچه تنها
مرد و زن عبور میکردیم و متصل هورا میکشیدند انصاف اینست که قلباً بما میل دارند و
از حد با حرمت و ادب حرکت میکنند خلاصه وحوش اینجا اقفس بقفس علیحده از هم جدا
اند چند حیوان عجیب اینجا بود که جای دیگر دیده نشده بود اولا Hippopotame
هیپوپوتام است که اسب دریائیست چیز غریبی است سه عدد بود یعنی یک جفت نر و ماده و یک
بچه هم همانجا زائیده بود ما بچه هم خیلی بزرگ بود در بیرون آب ایستاده و بزرگها توی آب
بودند غذا بدهنش می انداختند دهنش را مثل یک دروازه باز میکرد دندانهای بسیار درشت
داشت بسیار عظیم الجثه بود آنچه من فهمیدم کرگدن دریائیست ثانیاً میمونی بود بسیار بزرگ
کریه المنظر بعینه انسان بخصوص دست و پایش خیلی شبیه بانسان است صاحبش میرقصاند پا
بزمین میزد و میایستاد حرف میزد انگلیسی بلد بود بعد جلو جلو ما راه رفت اما میل داشت دستهایش
را گرفته راه ببرند بعد بقفس میمونها انداختند جست و خیز غریبی داشت بند بازی میکرد ثالثاً شیر

باه بحریست که هر دو توی حوض آبی بودند دور حوض محجر بود شخصی بزبان فرانسه با آنها
میزد بسیار تیزهوش بودند جثه شیر خیلی بزرگ است تنش پشم نازکی دارد دست و پایش
ماهی و پرشب پره شبیه است اما با همه اینها بسیار تند راه میرفت در کنار و وسط حوض
لی بود صندلی گذاشته بودند روی صندلی میرفت می‌نشست روباهش هم شبیه به شیر بود
و پیکر میرفتند زیر آب مستحفظ صوت میزد همان آن از آب بیرون میآمدند روی سکوی
می‌نشستند مستحفظ را ماچ میکردند میگفت یک ماچ دو ماچ هرچه میخواست اورا ماچ میکردند
ر تماشا داشت رابعاً میمونهای خیلی کوچک بقدر موش سلطانیه دیده شد بسیار غریب فیلها
ن و شیر یال دار و پلنگ سیاه ببر وغیره مرغ و طوطیهای الوان بود غیر از این هم بسیار جاها
خسته بودم نتوانستم بگردم جمعیت زیاد هم بود معاودت بمنزل شد

روز بیست و هفتم

ز برای سان کشتیهای جنگی باید برویم به بندر پرتسموت Portsmouth که
ز بنادر معتبره جنگی انگلیس است صبح زود برخاسته کسالت بخوابی داشتم رخت پوشیده سوار
کالسکه شده با صدراعظم و شاهزاده ها وغیره رفتیم سر راه آهن پرتسموت جمعیت زیادی بود
رفتیم توی کالسکه قدری معطل شدیم تا ولیعهد انگلیس و ولیعهد روس با زنهاشان وغیره آمدند
آنها هم در کالسکه دیگر یعنی در ردیف کالسکه ما نشسته راندیم همه راه آباد و سبز و خرم و جنگل کاج
بود سه ساعت کمتر راه طی شد تا رسیدیم به پرتسموت شهری معتبر و بندر جنگی عظیمی است قلاع
و باستیانهای سخت دارد در اسکله پیاده شدیم حاکم شهر با اجزای خودش آمده نطقی کردند تعارف
رسمی بعمل آمده توپ زیاد از خشکی و دریا انداختند داخل کشتی ویکتوریا البرت که کشتی مخصوص
پادشاه و تندرو و بزرگ و خوبیست شدیم با هر دو ولیعهد و شاهزاده ها و سرداران بحری
وغیره کپتان این کشتی اسمش پرنس لینژ است نهاری حاضر کرده بودند با و سایرین رفته در طاق
کشتی سر نهار نشستیم بعد ولیعهد انگلیس گفت برخیزید برویم بالای کشتی باید کشتیها سلام بدهند

(انگلیس ۹۴) برخواسته رفتیم بالا همه آمده بودند دو پسر کوچک ولیعهد انگلیس هم با لباس ملاحی آمده بودند
ایستادیم کشتیهای جنگی قریب بنجاه فروند مثل کوچه در دریا از دو طرف ایستاده لنگر انداخته بودند
شلیک کردند ملاحان رفته بودند روی دکلها داد میزدند هورا میکشیدند سایر تماشاچیان هم
که از لندن و بنادر وغیره آمده بودند در کشتیهای بخار و قایقهای بزرگ و کوچک از حد بودند
روی دریا از تماشاچی سیاه شده بود همه هورا میکشیدند بیرقهای نشان ایران در همه کشتیها
زده بودند یک هنگامه بود رفتیم تا نزدیک جزیره ویت Wight که در همین دریای
مانش و جزیره بسیار قشنگی است شهری در همین جزیره بغل کوه نمودار شد موسوم به رایدکه خانها
بسیار قشنگ مرتبه بمرتبه داشت درین جزیره پادشاه قصری دارند که با شوهرشان ساخته اند
موسوم به اسبورن Osborne از دور پیدا بود علی الظاهر خوب عمارتی مینمود روی تپه
واقع و دورش جنگل و چمن بود از انجا گذشته از میان کوچه کشتیهای جنگی عبور شد همه توپ
انداختند سلام دادند بعد از اتمام گردش باسوار قایق شده بجهت ملاحظه دو کشتی اول بکشتی ازنکور
Azincourt رفتیم که بزرگترین کشتیهای جنگی دولت انگلیس است کپتان این کشتی موسوم
به فیلیپس هورنبی با صاحب منصب زیاد انجا بود طول کشتی صد و بنجاه قدم بیشتر بود و در روز پانزده
هزار اسب بخار داشت توپهای بسیار بزرگ داشت بعضی توپها در طبقه بالا و اکثر در مرتبه پائین
بود رفتیم پائین همه جا حتی آشپزخانه و جای خوراک ملاحان وغیره را دیدیم شیپور کشیدند که حاضر
جنگ شوند در یکدقیقه کل ملاحان از طبقه بالا پائین آمده بجا یکی تمام مشق جنگ کردند توپهای
با آن عظمت را با اسبابیکه داشت میگرداندند بسیار تعجب داشت بقدر سی عراده توپهای بسیار
بزرگ بود کشتی هم زره پوش است ازین کشتی با قایق رفتیم بکشتی دیگر موسوم بسلطان این کشتی
هم بسیار بزرگ و از هر دو زره پوش هم تا حدی بیش و زیارت توپهای این کشتی کمتر اما بسیار
بزرگتر بود بعد از ملاحظه پائین توی قایق نشسته رفتیم رو بکشتی خودمان در قایق ما ولیعهد
روس و انگلیس و نهایشان و معتمد الملک و دوک دکامبریج وغیره بودند یک کشتی بخار

رسید قلیله بپای پله کشتی ما رسید از آنجا گذشته رفت زیر چرخ بخار کشتی
ن چرخ بخار هم بحرکت آمده کم مانده بود پره چرخ بخورد بقایق ما اگر خدا نکرده یک پره میخورد
غرق میشدیم الحمد لله چرخ ایستاده ما بخیر گذشته آمدیم بالای کشتی برگشتیم به بندر پورتسموث
ها در اطاقی ناهار حاضر کرده بودند خوردیم بعد سوار کالسکه شده رفتیم کارخانجاتی را
سباب کشتی بخار و از هر قبیل میساختند گشتیم بسیار تماشا داشت از آنجا پله را گرفته بالا
هم کشتی بسیار بزرگ جنگی میساختند توی کشتی رفتیم عمله جات کار میکردند اسم کشتی را ناصرالدین
ه گذاشته بودند پایین آمده سوار کالسکه بخار شده راندیم برای شهر عزوبی رسیدیم شب را
بلیس کنسرت یعنی ساز و آواز که در عمارت البرهال است Albert Hall باید
رویم شب را بعد از شام سوار کالسکه شده با صدر اعظم وغیره رفتیم از هایت پارک گذشته
اخل در عمارت شدیم ولیعهد انگلیس و روس با همه صاحبمنصبان انگلیس وغیره بودند اول داخل
الالی شدیم که عرضش متجاوز از شش هفت ذرع و سرش با شیشه پوشیده بود گویا آهن هم بود
طرفین و الان همه اسباب کارخانجات دیده شد شیرینی سازی سیگار سازی و توتون
سازی رشته آردی که فرنگیان ماکارونی Macaroni میگویند شربت
اب لیموسازی او و سلس سازی که بطرها را در آن واحد پر نموده سرش را محکم میکردند قوطی حلبی
سازی ابریشم کشی پارچه بافی چاپ روزنامه وهکذا انواع و اقسام کارخانجات صنایع که بنوشتن
نمی آید در حال اسامی این اسبابها و کارها را درست میکردند خیلی مفصل بود ریاست این اکسپوزیسیون
با بزرگان انگلیس مثل لورد گرانویل وزیر دول خارجه وغیره است آنها هم جلو پیش ما راه میرفتند
ولیعهد انگلیس و روس وغیره همه بودند خیلی تماشا کرده از پله زیادی بالا رفته رسیدیم تالارها
متعدد که همه با پرده های اشکال و ورقها وغیره بود پرده های روغنی اشکال بسیار ممتازه که در هیچ
جا پرده باین خوبی ندیده بودم رئیس این پرده ها پرنس الفرد پسر پادشاه انگلیس است که پیش
بحر بسیبت و این پرده ها را صاحبمنصبان و اجزای بحریه هر یک بخیال خود نقاشی کرده باینجا

فرستاده اند خلاصه ازین تالارها گذشته بدالانها افتادیم که امتعه که در
زیر عمارت بود آنجا آورده برای فروش می چیدند زنها و دخترهای خوب چه در کارخانهای پائین
کارچه در بالا مشغول فروش امتعه بودند از آنجا گذشته رسیدیم بجائی مثل بهشت همه این
عمارات و کارخانها از چراغ گاز بطورهای مختلف عجیب روشن بود اصل کونسرت و
ایست بسیار بزرگ که سقفش بطور گنبد بسیار وسیع بلند است دور این گنبد هفت
دارد که همه جای نشستن مردم است همه مملو از زنهای خوشگل با زینت جمعیت زیاد همه از
دیدگان سطح زمین هم از مرد و زن پر بود چراغهای زیاد از گاز روشن بود ما هم رفتیم پائین
توی آنهمه جمعیت صندلیها چیده بودند با ولیعهد انگلیس و روس و بزرگان ایران و وزرای
انگلیس همه بترتیب روی صندلیها نشستیم جلو ما ارغنون بسیار بزرگی که بقدر یک عمارت است
دستونهای آهنی و لولها دارد که صدای ساز از آنها در می آید بقدر چهار متصل بیک ضلع دیوار
عمارت بود در چپ و راست ارغنون هشتصد نفر دختر و زن بسیار خوشگل چهار صد اینطرف چهار
صد نفر آنطرف بمراتب نشسته بودند همه سفید پوش چهار صد نفر حمایل آبی داشتند چهار صد نفر
حمایل قرمز بالای سر این زنها پسرها با لباسهای خوب آنها هم هشتصد نفر میشدند همه اینها به
آهنگ بسیار خوش بنوای موزیکان و ارغنون میخواندند ارغنون را یکنفر میزد صدایش خیلی دور
میرفت بسیار خوب زد اما بادش را با بخار میدهند والا یکنفر چطور میتواند با پا یا با دست
باد بدهد موزیکانچی زیادی هم در مراتب پائین بود چنین مجلس تا حال کسی ندیده است
دوازده هزار نفر بودند از احدی صدا در نمی آمد همه آسوده گوش میدادند و تماشا میکردند
خلاصه یکساعت بیشتر طول کشید بعد از اتمام رفتیم بمنزل خوابیدم

روز بیست و هشتم

امروز باید دو ساعت بعد از ظهر برویم بقصر وینزور برای قشونیکه پادشاه میخواهد بهندستان
صبح از خواب برخاستم وزیر هند و وزیر دول خارجه و صدر اعظم انگلیس بحضور آمدند خیلی

انگلیس ۹۷

نست ویم طول کشید صدراعظم هم بود مجلس خوبی گذشت بعد رفتیم سر میز ناهار صرف
کرد که وزیر هند معطل است میخواهد اجزای خود را معرفی کند و اهالی شهرهای انگلیس
بیه تهنیت ورود آورده میخواهند بخوانند رفتیم توی تالار از شهرهای بزرگ
آمده بودند تهنیت ورود عرض کردند اجزای سفارت ایران معرفی شدند یهودیها
با ارامنهٔ منچستر وغیره همه ادرس و نطق داشتند عرض کردند بعد وزیر هند اجزای
ی کرد زیاد بودند از جمله گولد اسمیت که بسرحد سیستان و بلوچستان رفته بود اسمیت
ی طهران وغیره بودند بعد سوار کالسکه شده رفتیم براه آهن ولیعهد انگلیس [illegible]
ن وغیره و ملتزمین ما اکثری بودند سوار شده رفتیم به وندزور قصر وندزور در حقیقت
ست از قدیم با سنگ ساخته اند روی تپه واقع است دم پله قصر پیاده شدیم پاد
تا پای پله پذیرائی آمده بودند با ایشان دست داده رفتیم بالا همه آمدند قدری
یم بعد من با هر دو ولیعهد و سایرین پائین آمده سوار اسب شدیم من سوار اسب
دوله شدم جنرالها و صاحبمنصبان انگلیس یکدسته سواره نظام همه جلو افتادند از
ن طویل جلو عمارت راندیم برای آخر خیابان که آنجا وسعت کاد میدان مشق است یک فرسنگ
درست راه بود طرفین راه زن و مرد بطوری ایستاده بودند که مجال عبور نمیدادند متصل هورا
می کشیدند بطوریکه از صدای آنها اسبهای همراهان رم میکردند و دیوانگی مینمودند اما اسب
من بواسطه طول سفر و صدمه که در دریا و راه آهن دیده بود هیچ رم نمیکرد و آرام بود خلاصه
بهمان طور رفتیم الی آخر خیابان نزدیک میدان مشق آنجا ایستادیم تا پادشاه و زنهای [illegible]
ولیعهد که با ایشان در یک کالسکه نشسته بودند برسند آنها که نزدیک شدند ما هم [illegible]
پادشاه عقب ما بودند رفتیم میدان مشق چمن وسیعی بود دورش درخت و جنگل [illegible] بود
نیم دایره زن و مرد تماشاچی آنقدر ایستاده بودند که حساب نداشت دو سه پایه اطاق
چوبی وغیره خوب مثل چادر بقطار ساخته بودند که مردها و زنهای اعاظم و اشراف بروند بنشینند

به طبقه نشسته بودند بیرقهای شیر و خورشید و بیرق انگلیس همه جا جلو این قصر
زده بودند دو بیرق بزرگ هم یکی علامت ایران دیگری انگلیس در مرکز دایره بپا
که ما اینجا بایستیم خلاصه رسیدیم بزیر بیرق ایستادیم پادشاه هم آمده ایستادند توی
تعارف بعمل آمد بعد من و ولیعهدها و دوک کامبریج وغیره رفتیم از جلو صفوف قشون
باز آمدیم دم کالسکه پادشاه ایستادیم امروز هوا ابر و مستعد باران بود خدارا شکر که
نبارید هفت هشت فوج بودند سه چهار فوج خاصه که بالباسهای بسیار خوب و کلاههای پشم
بزرگ از پوست خرس وغیره داشتند بسیار کلاه مهیبی بود این افواج بسیار خوب بودند
فوج بالباس اکوس بودند یکفوج دیگر هم باسم ولیعهد انگلیس است که فوج روی هم رفته قریب هشت
هزار نفر میشدند بسیار خوب مشق کردند چند دفعه میدان را دور کردند بعد دور رفته مشق
کردند شمشیر مرصعی بدست خودم بدوک دو کامبریج سپهسالار انگلیس دادم با پادشاه ب
صحبت شد خلاصه بعد از اتمام مشق که نزدیک بغروب بود من با هر دو ولیعهد و دوک دو کا
بریج وغیره تا قصر ویندزور که یکفرسنگ راه بود همه را از توی جمعیت دوانده تا رسیدیم بقصر
پیاده شده رفتیم بالا در اطاق خلوتی راحت شدیم بعد از نیم ساعت باز رفتیم پیش پادشاه وداع
کرده رفتیم براه آهن امشب در خانه لرد گرانویل وزیر دول خارجه بشام و بال موعود بودیم چون ولیعهد و
انگلیس و زنهایشان خسته بودند از ویندزور تلگراف کرده بودند که امشب مهمانی موقوف باشد
بواسطه این تلگراف شام را منزل خوردم اما چون وعده داده بودم برای شب نشینی و بال رفتیم
خانه وزیر خارجه اما بال در فورن افیس Foreign Office یعنی در وزارتخانه خارجه
دولتی بود ولیعهدها وغیره بودند رفتیم اینجا عمارت عالی بسیار خوبیست زن وزیر خارجه آمد
جلو دست باو داده از پلهها بالا رفتیم گل و درخت زیادی در پلهها و راهروها چیده بودند همه
نجبای انگلیس از زن و مرد سفرای خارجه همه با زنهایشان موعود بودند رفتیم در اطاقی نشستیم میزی
بود دورش صندلی بعد برخاسته دست زوجه وزیر خارجه را گرفته در اطاقها و پلهها راه رفتیم

بعد با همه تعارف کرده بمنزل رفته خوابیدم

روز بیست و نهم

امروز به گرینویچ باید برویم که متصل بشهر است نه خارج کنار رودخانه تامیز واقع است و در حقیقت از محلات
دور دست شهر حساب میشود صبح زود از خواب برخاستم صدر اعظم بود با معتمد الملک و لرد مهماندار
در کالسکه نشسته راندیم از کوچهای شهر گذشته داخل سیتی یعنی شهر قدیم لندن شدیم از کوچه معروف
به رژان استریت Regent Street که همه دکاکین مرغوب بود گذشتیم همه چیز خرید و فروش [illegible]
اینجا میشود کوچه بسیار مشهوریست آنقدر جمعیت و ازدحام و کالسکه بود که آدم حیران و مبهوت
میشد باز از کوچها عبور نموده داخل قلعه قدیم لندن شدیم حاکم قلعه که جنرالیست با همه اعیان شهر استقبال
آمدند دیوار و بروج قلعه همه از سنگ و جواهر و اسلحه و غیره سلاطین قدیم در اینجا ضبط است
میخواستم امروز تماشا کنم فرصت نشد رسیدیم بلب رودخانه تامیز یکفوج سرباز موزیکان و غیره
ایستاده بودند جمعیت هم بطوری بود که آدم حیرت میکرد همه لب رودخانه را فرش کرده بیرق
زده بودند صاحبمنصبان و بزرگان انگلیس همه بودند کشتی بخار بزرگ خوبی برای ما حاضر کرده بودند
ولیعهد انگلیس ولیعهد روس با زنهایشان و غیره همه قبل از ما آمده در کشتی دیگر نشسته بودند ما که رسیدیم
همه همراهان و شاهزادگان ما هم سوای عماد الدوله حاضر شدند رفتیم بکشتی هوا بسیار سرد بود و باد
بدی می آمد دود کشتیها و کارخانهها توی کشتی می آورد این رودخانه جزر و مد دارد صبح الی ظهر
آب زیاد است از عصر آب کم میشود بطوریکه یکذرع دو ذرع تفاوت میکند از انگلیسها دیکسون
طامسون لارنسون و غیره بودند کشتی ما جلو و کشتی ولیعهد ما عقب افتاده راندیم آنقدر تماشاچی
روی کشتیهای بخاری و شراعی بودند که حساب نداشت قایق کوچک و بزرگ بسیار بود و
همه همراه می آمدند از وسط لندن گذشتیم طرفین رودخانه همه عمارت و کارخانه و بناهای عالیست
داخل دوک Dock شدیم دوک یعنی حوضهائیست که برای کشتیها ساخته اند کشتیهای
تجارتی و غیره را در اینجا تعمیر میکنند و لنگر انداخته بارگیری متاع تجارتی مینمایند یا از متاع خالی
میکنند انبارهای مال التجاره هم در لب دوک ساخته شده است اسباب جر اثقالی دارند

بسیار بزرگ که بارهای تجارتی را از کشتی به خشکی یا از خشکی بکشتی با آسانی حمل میکنند و برای
این دو کنار دریا از آهن ساخته اند برودخانه که وقت عبور و مرور کشتی با آسانی باز و بسته میشود عرضش
کمست کشتی بزرگ بصعوبت داخل میشود اینقدر کشتی و تماشاچی دیده شد که انسان تعجب میکرد
که این همه مخلوق کجا بوده اند و همه با همه زنهای خوشگل زیاد بودند خلاصه بازار دوک خارج شد
برودخانه تامیز افتاده راندیم همین طور جمعیت توی کشتیها چه همراه ما می آمدند چه در طرفین راه
ایستاده تماشا میکردند همه جا توپ می انداختند راه زیادی رانده وارد گرینویچ شدیم اینجا
مدرسه بحری انگلیس است و عمارات عالیه دارد از کشتی درآمده رفتیم بعمارت وزیر بحری که بسیار
عمارت بزرگ کهنه ایست دویست سال است ساخته شده است ولیعهد ها با زنهایشان
وغیره بودند در این تالار اشکال سرداران قدیم و بعضی جنگهای بحریست شاه نشینی داشت پله
میخورد رفتیم بالا میز نهاری آنجا برای ما چیده بودند با شاه زادگان وغیره نشستیم میز نهار سایرین
خیلی طولانی جمعیت زیادی از مرد و زن نهار خوردند بعد از نهار رختهای خونی لورد نلسن را
Lord Nelson که در جعبه بود بما نشان دادند گلوله به اپولیت او خورده بشانه
اش فرو رفته بود جلیقه سفید او که خونی بود دیده شد این جنگ معروف به ترافالگار است
که کشتیهای انگلیس با فرانسه و اسپانیول جنگ کردند و با وجود یکه لورد نلسن کشته شد باز فتح را
انگلیسها کردند خلاصه بعد رفتیم ولیعهد با زنهایشان وداع کرده رفتند من خواستم برصد
خانه بروم رفتم بمیدان مدرسه بحریه کشتی جنگی بزرگی با تمام اسباب وسط میدان بود برای تعلیم اطفال
بحری که در اینجا مشق عمل بحری میکنند بقدر پانصد شاگرد بحری هم صف کشیده بودند ایستادیم
قدری مشق کردند بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای برج رصدخانه روی تپه بلندی ساخته اند
پلهای سنگی دارد و دوربین های بزرگ توی برج مانندی قرار داده اند که آن برج را با اسباب میگردانند
و بهر طرف که بخواهند دوربین حرکت میکند منجم باشی معرفی دارد که چندین دفعه با بالون بهوا رفته است
چشم انداز بسیار خوبی بشهر لندن و اطراف رودخانه تامیز داشت بعد آمدیم پایین سوار شده رفتیم
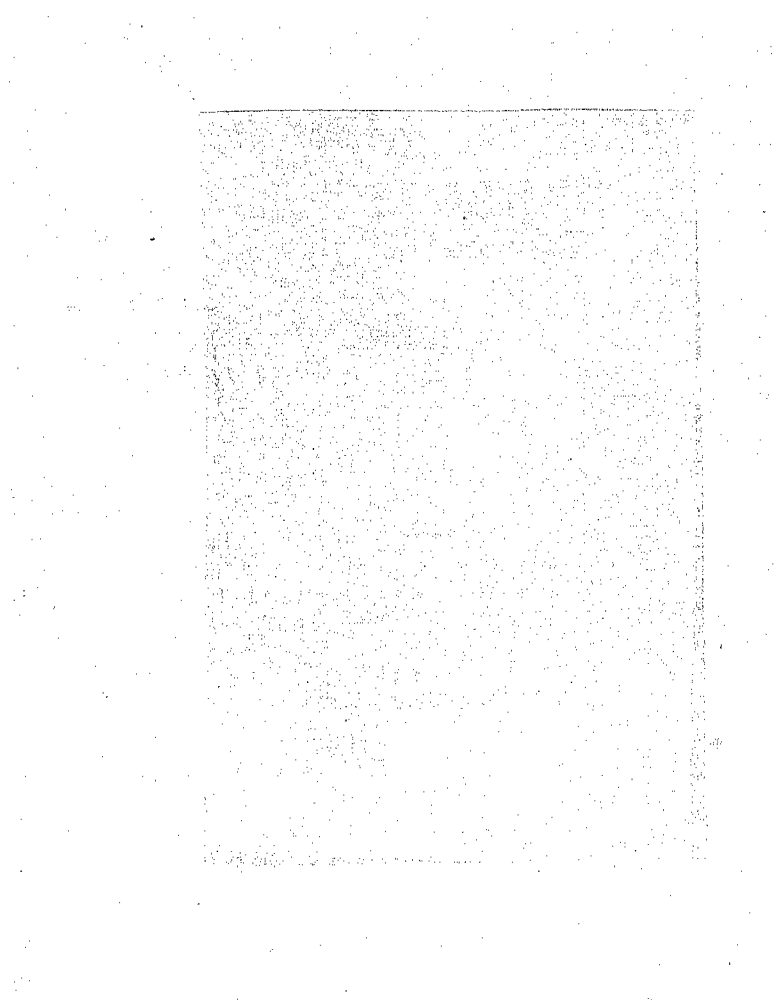
باسکله سوار همان کشتی شده راندیم آب رودخانه طرف عصر بواسطه جزر و مد کم میشود این
دفعه چون از دوکها برگشته از راه راست رودخانه رفتیم از زیر چندین پل معظم آهنی و سنگی گذشتیم
جمعیتی پیاده زیاد ایستاده بودند تا رسیدیم بجای پارلمنت عجب بنای عالیست بروج بلند دارد گفتند دوازده
کرور خرج بنای اینجا شده است پارلمنت طرف راست رودخانه است و مقابل آن طرف
چپ مریضخانه سنت توماس Saint Thomas که بسیار عالیست از کشتی در آمده
سوار کالسکه شده راندیم برای منزل شب را در مرتبه بالای همین عمارت ما مجلس بال است
شب رفتیم بالا همه بودند دست زوجه ولیعهد را گرفته رفتیم نشستیم همه رقصیدند رقصی متعارف
بال بعد مرد اکوسی با لباس اکوسی آمده نی انبان زد مثل سورناهای ایران صدا میداد پرنس الفرد
پرنس ارتور و دیگران رقص اکوسی کردند خلاصه بعد ازین رقص مجلس بهم خورده رفتیم اطاق دیگر
برای سوپه غذا و میوه وغیره سر میز چیده بودند همه خوردند شاهزاده هندی هم بود بعد پائین
آمده خوابیدیم فردا باید برویم بشهر لیورپول مختصر و قصر ترنتام که مال دوک دوسوترلاند است

روز پنجشنبه سلخ ربیع الثانی

صبح زود از خواب برخاستم سوار کالسکه شده راندیم معتمد الملک و لرد مورلی توی کالسکه
نشستند صدر اعظم و شاهزادها و اجلی در لندن ماندند خلاصه از کوچه رژان استریت گذشتیم
که دکاکین بسیار خوب پر اسباب دارد از همه چیز دنیا مهمانخانه بسیار عالی هم که اغلب ینگی
دنیائیها آنجا منزل میکنند در همین کوچه دیده شد اسمش مهمانخانه امریکائیست رفتیم تا بگار
رسیدیم سوار کالسکه بخار شده راندیم از لندن تا لیورپول پنج ساعت راه است و پنجاه هشت
فرسنگ مسافت امروز کالسکه بخار خیلی از سوراخهای کوه گذشت زمین پست و بلند دارد
همه جا جنگل و سبزه و زراعت و آبادیست از شهرهای بزرگ و کوچک که سر راه بود گذشتیم
شهر استوک که کارخانه چینی سازی بسیار معروف دارد سر راه بود چینی انگلیس را آنجا میسازند
نزدیک شهر لیورپول از سوراخ بسیار طولانی عبور شد که پنج دقیقه طول کشید بعد از گذشتن

تا فاصله کار لیورپول پیدا شد جمعیت زیاد از حدی حاضر بودند امروز وسط راه از پل
بسیار بزرگ بلندی عبور شد که بر روی رودخانه مرسی Mersey ساخته‌اند که همین رودخانه
از وسط شهر لیورپول گذشته داخل دریا میشود طول رودخانه زیاد نیست اما عریض و عظیم است
خلاصه از کار در آمده سوار کالسکه شدیم حاکم و صاحبمنصبان و بزرگان شهر دم کار حاضر بودند
حاکم سوار کالسکه شده جلو افتاد ما هم از عقب معتمدالملک و لورد پیش ما بودند شهر لیورپول
شهر و بندر تجارتگاه بزرگ انگلیس است که اغلب با ینکی دنیا مراوده دارد و از ینکی دنیا تجارت
گندم و پنبه زیاد میکنند گندم انگلیس کفایت خوراک خودشان را نمی‌کند مهاجرین زیاد از
انگلیس و آلمان و غیره از این بندر به ینکی دنیا میروند از قراریکه معلوم شد سالی زیاده از دویست هزار
نفر مهاجر از این بندر به ینکی دنیا میروند که هیچیک از آنها دیگر برنمیگردند خاک فرنگستان یک کمپانی
معتبری برای فرستادن مهاجرین دارد دو کشتی بزرگ هم از مهاجرین روی رودخانه جلو شهر لنگر
انداخته بود امروز صبح بنا بوده است بروند محض تماشای ما مانده بودند امشب خواهند رفت
اسم یکی از آن دو کشتی اوسیانی و خیلی بزرگ و هزار نفر مهاجر در آن بود خلاصه انقدر جمعیت در دو
طرفین راه بود که حساب نداشت و راه را تنگ کرده بودند کالسکه نمیتوانست عبور کند از بالا
پنجره‌ها بامها کوچه‌ها انقدر هورا میکشیدند که گوش آدم کر میشد یکنفر پیره زن یا طفل در شهر نبود که تماشا
نیامده باشد شهر تجارت و صنعت است مردمان کارگر بسیار دارد و بالنسبه با اهالی لندن اینجا فقیر
بسیار دیده شد که از صورتشان معلوم بود که بصعوبت امر معاش میگذرانند بمیدان کاهی رسیده
پیاده شده داخل عمارت سن ژورژ Saint-Gorges شدیم تالار و ایوان بزرگی
بود تختی بالای سکوی تالار گذاشته بودند آنجا نشستیم زن و مرد زیادی در تالار بودند حاکم خطبه
خواند نطقی از دوستی و اتحاد دولتین ایران و انگلیس کرد ما هم جوابی دادیم لارد ریفیون ترجمه کرد طمسون
و دیکسون هم بودند بعد برخاسته باز سوار شده راندیم برای عمارت حاکم نشین عمارت خوبی بود
در اطاق قدری معطل شدیم باران کمی هم آمد بعد از آنجا رفتیم در تالار بزرگی میز نهار گذاشته بودند

[illegible] ...تی با توپ کرد بعد نهار تمام شد جمعیت زیادی در میدان
و جلو عمارت جمع شده بودند ما هم جلو پنجره قدری با آنها تعارف کرده بعد رفتیم باز با طاق خلوت
قدری ایستاده رفتیم پائین سواره کالسکه شده راندیم برای لب رودخانه نشستیم بکشتی تا پائین هم
همه آمدند اهالی و همه دربار رفته مراجعت کردیم رودخانه بسیار عریض و از دو طرف شهر است
هوای شهر سرد بود بعد برگشته بکالسکه نشسته از میان جمعیت گذشته رفتیم بگار سوار کالسکه شده
از راهی که آمده بودیم برگشته بفاصله سه ساعت بقصر ترنتام که ملک دوک دوسترلاند است
رفتیم کالسکه بخار دم در باغ ایستاده دوک و اتباعش حاضر بودند سوار کالسکه شده راندیم چمن
خیابان گل و سکارهائیکه در و بیندزور دیده شد اینجا هم بود توی چمن پیچ پیچ بید خانهای تکتک
دوک برای باغبانها و سرایدارها و غیره ساخته است مهمانخانه هم ساخته معبد کوچکی دارند
رسیدیم در قصر پیاده شده وارد اطاقها شدیم رفتیم بگلخانه مخصوص که توی عمارت بود اقسام
گلها و درختهای حاره و غیره در آنجا دیده شد که کمتر جائی بود حوضی در وسط بود کوچک مدور
زن لخت نشسته از مرمر روی فواره ساخته بودند از زیر آن آبی جاری بود بسیار صاف عطر
گلها در آنجا پیچیده بود بخصوص عطر یکنوع زنبق سفید بزرگ و ابلق تخم ژاپونی که زیاده از حد
خوشگل و معطر بود آنجا قدری نشسته غلیانی کشیدیم بعد رفتیم بجلوخان عمارت که باغ بزرگیست
اما درختهای کوچک سرو و کاج و درختهای شبیه بنارنج که توی چلیک کاشته در باغچها گذاشته و سبز
گرد کرده بودند باغچهای بسیار وسیع قشنگ پر گل با نواع اقسام باقی زمین و خیابان چمن مثل مخمل
فوارهای زیاد در حرکت جلو این باغ و باغچه دریاچه طبیعی است طولانی و کج و معوج که توی آن چند
جزیره کوچک است همه با جنگل و گلکاری و خیابان که با قایق آنجا میروند دور این دریاچه تپه‌ها
همه جنگل سبز و خرم و اطراف این باغ و باغچها همه خیابانهای سرپوشیده از درخت گل و تاک چفتها
هم از آهن ساخته اند آنطرف چفتها و خیابانها گلخانهای دوکست که بسیار تمیز و انواع گلها
و برگهای رنگارنگ نیکی دنیا و غیره دارد میوه باین که چیزها کول خوب نیست مثل کدوی کوچک تازه دارند

(انگلیس) انار نیک پوستش که زرد شد آنوقت میرسد مزه خربزه
علیوان خورد و قدری ثقیل است بزبان هندی موز میگویند و در بلوچستان مصری ایران و هند
بسیار هست شلیل هلو انگور سفید و سیاه انجیر آلو چه آلوک خیار و غیره دارد و جمیع این میوه‌ها از نارس
و نیم رس و رسیده در گرمخانه بمراتب یافت میشود با اسباب و پیچی که تعبیه کرده‌اند باغبانان می
پیچانند پنجره‌ها باز و سقفهای شیشه بلند شده باز بسته میشود خلاصه آمدیم باطاق عمارت اطاقهای
عالی پر اسباب با زینت و پرده‌های اسکال خوب دارد و قونسول جنرال انگریز که در مصر بود تازه اینجا
آمده است لرد شربلی استاهن که از اینجاست و در همین نزدیکی عمارت و باغی بطرح سویسی دارد
او هم بود شخص انگلیسی که قبل از جنگ انگلیس و فرانسه بدست مردم چین اسیر شده بود و اسمش لک
ریش بلند بزرگی دارد آنجا بود از احوالات اسیری او پرسیدم میگفت چینیها در
اسیری ما را بسیار اذیت کردند بعضی از نجبای انگلیس آنجا بودند که سالها از رفقا و مصاحبهای
دوک بوده‌اند برادر و پسر برادر و پسر دوک هم بودند اسم پسر دوک مرکی دوستافر
اسم برادر بزرگ دوک لرد البرکا و اسم برادر کوچک لرد رنلد خلاصه شب غذائی خوبی خورده شد
چراغان خوبی هم کرده بودند گردش کردیم یک جائی برای گلوله بازی ساخته‌اند در وسط تخته دراز
میانش جائی دو مرتبه گلوله چوبی بزرگ و کوچک زیادی توی آنها گذاشته‌اند طرفین این خط در
زمین از تخته مفروش است بطور پشت ماهی در هر دو طرف آن نهر است گلوله را باید بقوت
انداخت که برود به نشانهائی که در آخر چیده‌اند بخورد هر گلوله که بنشانه خورد میبرند هر کدام
نخورد بآن نهرها می‌افتد اشخاص بازی کن دو قسمت میشوند قسمتی اینطرف خط چوبی قسمتی آنطرف
بازی میکنند چند نفر هم در آخر ایستاده‌اند گلوله‌ها را توی خط انداخته خودش می‌آید نزد اشخاص
بازی کن و نشانهائی هم که خورده افتاده است دوباره بلند میکنند رفتیم آنجا در بین دوک
و سایرین آمدند بدوک گفتم خودتان بازی کنید یکبار دوک و سایر انگلیسها لخت شده کلاه
از سر برداشته بازی کردند خیلی بازی با تماشائی خوبی بود ناظرخانه دوک که چند روز قبل در صحرا

[illegible] خورده بودیم کشید اسمش رایت بود Raite

روز جمعه غره جمادی الاولی نهار را منزل خورده سوار کالسکه بخار شده
رفتیم برای شهر منچستر کالسکه بخار بسیار تند حرکت کرد اغلب شیخها وغیره در منزل ماندند امروز هم
از بعضی سوراخهای تاریک کالسکه عبور میشود از شهرها و جاهای آباد گذشته اول بکارخانه کرو رفتیم از
راه آهن بزرگ پیاده شده سوار کالسکه بخار بسیار کوچکی شدیم که از توی کارخانه میرفت بسیار چیز
قشنگ تازه بود از او پیاده شده بتماشای کارخانها رفتیم در آنجا با اسباب چرخ و آلات لوکو
موتیو و کالسکه بخار میسازند بطوری آسان آهنهای بسیار بزرگ ضخیم را گرم کرده که سرخ بود اره
میشود و زیر منگنه برده نرم و تخته میکردند که مایه تعجب بود و همچنین آهنهائی که برای زنجیر ساختن
دراز و باریک میکردند مثل مار سرخی بود که روی زمین راه برود و برای ترکیب آوردن تختهای
آهن و کوبیدن و جمع کردن آنها اسبابی داشتند مثل دو قوچ که با هم کله بزنند آهنها را وسط آنها میگذا
شتند و آنها میکوبیدند خلاصه بعد از تماشا بیرون آمده بکارخانهای دیگر که نازک کاری اسباب
میکردند رفته تماشا کردیم از آنجا سوار کالسکه بخار شده به منچستر رفتیم دو ساعت و نیم از قصر
ترنتام تا منچستر راه است رسیدیم بکار جمعیت اینجا و تماشاچی بیشتر از لیورپول بود شهر منچستر
بواسطه کارخانجات زیاد در و دیوارش مثل ذغال سیاه است حتی رنگ رو و لباس آدمها هم همه
سیاه است و جمیع خانهای اینجا اغلب اوقات رخت سیاه میپوشند بجهت اینکه تا رخت سفید
یا رنگ دیگر پوشیده اند فوراً سیاه میشود حاکم و بزرگان و نجبای شهر و حکام اطراف در کار حاضر
بودند سوار کالسکه شده راندیم تا بدار الحکومه رسیدیم تالار بزرگی بود در روی یک صندلی که گذاشته
بودند نشستم حاکم نطقی کرد من هم جواب مفصلی دادم اظهار دوستی بدولت انگلیس و خوشوقتی و رضایت
از اینکه از اول ورود بخاک انگلستان از دولت و ملت کمال احترام بما شده است لارنس
صاحب بزبان انگلیسی ترجمه کرد همه تحسین کردند بعد رفتیم باطاق دیگر که نهار چیده بودند قدری
خوردم بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای تماشای کارخانه پنبه ریسی کوچه بسیار طولانی طی شد

طرفین راه بطوری ازدحام بود و هورا میکشیدند
میل بملاقات ما میکردند رسیدیم بکارخانه پنج مرتبه داشت در هر مرتبه کاری میکردند غالب
زنها مشغول کار بودند ریسمان و غیره درست میکردند در مرتبه پائین پارچه پنبه میبافتند که این
پارچه را بجای دیگر برده نقش و صورت زده بتمام دنیا حمل میکنند کارخانه پائین بسیار تماشا داشت
بقدر یک میدان بزرگ بود و البته بقدر دو هزار دستگاه بافندگی داشت در هر دستگاه دو یا یک نفر
زن کار میکردند همه را گشتیم یکباره کارخانه از صدا افتاد دخترها و زنها و مردها آواز خوبی خواندند
بعد از تمام خواندن بیرون آمده سوار کالسکه شده رفتیم راه آهن سوار کالسکه بخار شده راندیم
برای قصر ترنتام یکساعت و نیم بغروب مانده رسیدیم دوک و غیره همه بودند پیاده رفتیم کنار
باغ را تماشا کرده بعد رفتیم توی قایق نشستیم خود دوک زحمت کشیده پارو میزدند رفتیم در جزایر گشتیم
بسیار خوش گذشت شب را بعد از شام باز گلوله بازی کردند همه بودند پسر دوک از همه بهتر بازی کرد

روز سه شنبه دوم

باید برویم لندن و عصر را در چزیک Chiswick
برای گردش و صحبت و عصرانه مهمان ولیعهد انگلیس هستیم صبح برخاسته سوار کالسکه شده با دوک
وداع کرده راندیم سه ساعت بیشتر راه بود از بعضی شهرها و تونلهای متعدد گذشتیم دو سه تاش
خیلی راه بود که هر کدام پنج دقیقه طول کشید از دو دره تنگ و طولانی هم عبور شد ارتفاع دره هم
زیاد نبود اما مثل دیوار بود و یکی از درها همه سنگ بود دیگری سنگ و خاک بهم آمیخته معلوم میشود
که بچه زحمت و چه قدر مخارج این راههای آهن را ساخته اند خلاصه وارد شهر لندن شدیم
جمعیت زیادی بود رسیدیم بمنزل بعد از یکساعت رفتیم به چزیک این عمارت و باغ مال دوک دو دونشیر
Duc de Devonshire است که از متمولین انگلیس و با دوک دو سوترلاند خویش است
و او امانت بولیعهد انگلیس داده است که ییلاق او باشد جمعیت زیاده از حدی در کوچه‌ها و پنجره‌ها و بامها
بودند صدراعظم و لرد مورلی با ما در کالسکه بودند بقدر یکساعت راه بود کالسکه زیادی هم که حامل
موعودین بود به چزیک میرفت داخل خیابان باغ شده راندیم تا رسیدیم دم باغ مخصوص پیاده شدیم

ند چند چادر توی چمن باغ زده بودند عمارت مختصری
داشت رفتیم بچادر ولیعهد روس انگلیس تنها ایشان با خانمهای یادو سفرای خارجه و وزرای انگلیس
وغیره بودند قدری ایستادیم پادشاه هم آمدند رفتیم پیش ایشان در چادر قدری نشسته صحبت کردیم
بعد من با ولیعهد انگلیس رفتیم بگردش باغ گلکاری خوبی گرمخانه هم داشت همه مرد با زنهای گشتند
در چادر بزرگ خوراکی با دچیده بودند مردم سرپا ایستاده هرکسی چیزی بخورد و بعد در باغچه و در جنب
کوچکی با بیلی حاضر کردند که من بیادگار درختی بکارم کاشتم این عمل در فرنگستان یکنوع احترام بزرگی نسبت
باشخاص بزرگست بعد بچادر پادشاه رفته وداع کرده ایشان رفتند به وینزر و ما هم قدری
معطل شده بعد از همان راهی که آمده بودیم رفتیم بمنزل شب با فراغت بود خوابیدیم برادر زنهای
ولیعهد روس انگلیس که پسر پادشاه دانمارک باشد امروز تازه وارد شده بود جوانیست بیست چهار
ساله مجرد منصبدار و اسمش الدیمر Valdemar با او هم تعارف کردیم بدیدن [illegible]
آمده بود رفت دیگر باز میرود

روز یکشنبه سیوم

امروز هوا ابر شدید
و هواست و باران شدیدی هم میآید بعد از نهار با معتمد الملک و ملکم خان بکالسکه نشسته قدری
در هاید پارک گشتیم با اینکه روز یکشنبه بود و کسی در راهها نبود باران هم بشدت میآید باز مرد
و زن خیلی دیده میشد بعد افتادیم براه چیزیک که دیروز رفتیم از چیزیک گذشته براه ریشمون
Richmond افتاده از پهلوی باغ نباتات گذشتیم مردم زیادی آنجا سیر میکردند
باغ بسیار بزرگیست اما میانش نرفتیم یک برج باریک بلندی بترکیب چین میان باغ ساخته اند
چندین مرتبه دارد بسیار جای قشنگی است از دور دیدم خلاصه رفتیم بریشمون در بالای تپه
واقع است ریشمون جای علیحده نیست در حقیقت یکی از محلات آخر لندن است خیابانها و چشم
انداز بسیار خوبی باطراف دارد خصوص صحرا و رودخانه تیمز از نوع سکارهای وینزر در دره و چمنهای
اینجا بسیار بود و چون باران میآمد نشد گردش بکنیم گفتند خانه لرد روسل که از وزرای قدیم معروف
انگلیس است با اینجا نزدیک است میل کردم بدیدنش بروم رفتیم پیاده شده داخل شدم خود با زوجه اش

انگلیس استقبال کردند مرد پیریست قریب هشتاد سال دارد ا...
هوش و عقل خوبی دارد از فرقه ویک Vigh است لازم شد تفصیل پلتیک نوشته شود دولت انگلیس دو فرقه هستند فرقه که حالا وزارت دارند از ویک هستند که رئیس آنها لرد کلادستون صدر اعظم حالیه و لرد کرانویل وزیر دول خارجه و سایر وزرا هستند فرقه دیگر را که بر ضد خیالات این دسته هستند توری میگویند که رئیس آنها دیسرائیلی Disraeli و لرد دربی وغیره است هر وقت فرقه اولی عزل شوند کل وزرا وغیره باید تغییر کرده از فرقه ثانی نصب شوند خلاصه قدری نشستیم دوبست سفیر استریا و سایر مردان پولیتیک آنجا بودند بعد از چند دقیقه سوار شده رفتیم بمهمانخانه ریشمون که بسیار مهمانخانه خوبیست چند سال قبل آتش گرفته بود و تازه ساخته اند چشم انداز خوبی دارد اما مه و ابر مانع از دیدن بود باران متصل میبارید قدری آنجا نشسته چای میوه خورده رفتیم منزل

روز دوشنبه چهارم

صبح برخاستم امروز بعد از نهار کل وزرای توری بحضور آمدند ناظم بنگاله و پسرش هم بودند لرد روسل هم که دیروز خانه اش رفتم آمده بود سیمور که در عهد نیکلا امپراطور سابق روس و قبل از آنکه جنگ سواستاپول قطع مراوده با دولت روس کنند وزیر مختار پطربورغ بود دیده شد و همچنین لرد دربی و لرد مالمزبری که هر یک سابقا وزیر امور خارجه بوده اند از معارف وزرای توری همه بحضور آمدند خلاصه بعد بعضی تجار هند وغیره آمدند ترکیب و لباس عجیب داشتند رؤسای ارامنه و یهود و نصاری و بعد بعضی مردم دیگر از اهل پنجاب هند وغیره آمدند در میان آنها اسکندر احمد پسر مرحوم سلطان احمد خان افغان را دیدم که مدتی با پدرش در طهران بود جوان زرنگ و سوار خوبی است میگفت چند سال در روسیه بوده است مدتی هم در انگلیس است لباس و عمامه افغانی را مبدل بلباس انگلیسی کرده ولی کلاه آمد بود رنگ رویش زرد و پریده بود خلاصه بعد لرد راد کلیف معروف بحضور آمده نشست زیاد صحبت کردیم این شخص از دیپلوماتهای بزرگ فرنگستان است بیست سال بیشتر در اسلامبول وزیر مختار انگلیس بوده و بسیار با اقتدار در آنجا حرکت میکرده است در جنگ سواستاپول همه خیالات انگلیسها

ناپلیون اول که قاوان خان ایلچی فرانسه از ایران بیرون
شد و انگلیسها از خاقان مغفور فتحعلی شاه قبول کرده بود داخل خدمت بوده است اما نه در ایران
و بخاطر داشت آن ایام را قریب هشتاد و پنج سال دارد حالا هم با کمال عقل و شعور صحبت میکرد
ناخوشی نقرس دارد اگر این ناخوشی را نداشت باعتقاد من حالا هم آن عقل و هوش و بنیه را دارد که
دولت انگلیس مأموریتهای بزرگ باو بدهد بعد او هم رفت برخاسته نماز کردیم امشب را باید بعمارت
بلور که خارج شهر لندن است برویم آنجا آتشبازی و مهمانی است امروز قبل از دیدن وزرا و غیره همه
چیان انگلیس آمده در باغ جلو عمارت مشق کردند نردبانها گذاشته بخیال اینکه عمارت مرتبه بالا آتش
گرفته است بچابکی و جلدی تمام از نردبان بالا رفته مردم سوخته و نیم سوخته و سالم بعضی را بدوش
کشیده پائین آوردند بعضی دیگر را طناب بکمرشان بسته بزمین فرود آوردند برای استخلاص مردم اختراع
خوبی کرده اند اما تعجب در این است که از یکطرف این نوع اختراعات و اهتمامات برای استخلاص
انسان از مرگ میکنند از طرف دیگر در قورخانهها و جبه خانههای ولیچ Woolwich
انگلیس و کروپ آلمان اختراعات تازه از توپ و تفنگ و گلوله و غیره برای زود تر و بیشتر کشتن
جنس انسان میکنند و هرکس اختراعش بهتر و زودتر انسان را تلف میکند افتخار با ایشان بود و نشانها میگیرد
خلاصه در بین چند نفر پهلوان انگلیسی آمده بوکس کردند بوکس مشت زدن بهمدیگر است که خیلی
اوستادی و چابکی میخواهد اما دستکش بزرگی که میانش ابریشم و پنبه بود در دست داشتند اگر این
دستکش نبود همدیگر را میکشتند بسیار مضحک و با تماشا بود عصری سوار کالسکه شده راندیم برای عمارت
بلور که اول اکسپوزیسیون فرنگستان در هجده نوزده سال قبل در این عمارت واقع شده هنوز هم این
عمارت برپاست یکساعت طول کشید تا رسیدیم بدر عمارت اما باران شدیدی میآمد که بسیار اوقات
مردم را تلخ کرده بود با وجود این باز جمعیت زیادی از زن و مرد سر راهها ایستاده تهنیت میگفتند
رسیدیم دم عمارت پیاده شدیم صدر اعظم و شاهزادهای ما و سایر نوکرها بودند دم عمارت
چادری زده پرنس الفرد و شاهزاده خانمها و نجبا آنجا منتظر و میوه و بستنی و غیره حاضر کرده بودند چند

(انگلیس ۱۱) دقیقه اینجا مکث شد تا ولیعهد انگلیس و ولیعهد روس و زن
ولیعهد انگلیس را گرفته داخل عمارت شدیم عجب مجلسی بنظر آمد طرفین راه همه صندلی گذاشته
زنهای خوشگل با زینت و مرد با مراتب نشسته و کوچه برای رفتن ما داده بودند که باید از میان
آنها بگذریم عمارت از آهن و بلور است و بطوری مرتفع و وسیع که امشب چهل هزار نفر با بلیت
باین عمارت آمده بودند خلاصه رفتیم بوسط عمارت که گنبد بزرگ مرتفعی دارد و وسط گنبد
حوضی است که بطور سنگ طبیعی و کوه ساخته اند فواره بسیار خوبی داشت آب زیادی میجهید
طرف دست چپ ایوانی بود پله داشت در بالا شاه نشینی داشت صندلی زیادی گذاشته بودند
من و ولیعهد با زنهای ایشان و شاهزاده خانمها و شاهزادهها همه آنجا نشستیم و دوک دو بیرج
بود گفتند ناخوشی نقرس گرفته است روبروی ما ارگ بزرگی بود مثل ارگ البرت هال موزیکان
چی زیاد با خوانندهها بودند میزدند میخواندند و آنقدر جمعیت در آنجا از بالا و پایین و جوانب
و اطراف روی صندلیها نشسته بودند که چشم انسان خیره میشد دوربین دوشمی آوردند تماشا
کردیم از پشت شیشههای پشت سر ما فوارههای آب بسیار خوب بهجت زوجه دوک دسوترلند
با دخترش عقب سر ما نشسته بودند دخترش بسیار خوشگل است در جلو ما انگلیسها بازی ژیمناستیک
Gymnastique کردند بسیار کارهای عجیب از جستن و خیز و معلق شدن روی طناب
وغیره نمودند که کار کمتر کسی است بعد میلهای پهلوانی ایرانی را آورده میل بازی کردند بعد دسته
از اهالی مملکت ژاپون آمدند از طفل کوچک الی مرد و زن بزرگ بلباس ژاپونی کارها و بازیهای
عجیب کردند که عقل متحیر میشد اغلب کارها را با پاهایشان میکردند میخوابیدند یک صندوق بزرگ
چوبی را مثل پرکاه هر طور میخواستند میچرخانیدند و بهوا میانداختند باز بروی پا میافتاد شخصی با چشم
بسته میخوابید نردبان بسیار بلندی را روی پای خود راست نگاه میداشت بچه ده ساله میرفت
روی نردبان بازیها درمیآورد گلولههای عجیب بهوا میانداخت جعبه سوراخ داری هم در دست
داشت که گلولهها هر دفعه توی سوراخ جعبه میافتاد یک لنگه در را هم همین طور خوابیده روی پایش
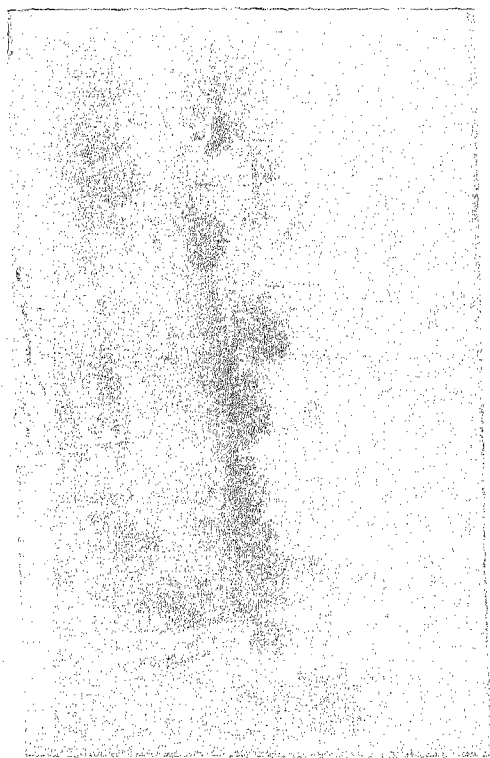
زاید و ولد کرده زیاد شود نه   روز سه شنبه پنجم

سیته لندن و کلیسای سنت پول و وست منستر و پارلمنت باید برویم صبح نهار خورده سوار کا
شده رفتیم بسیته داخل سیته و برج شدیم رؤسای آنجا بحضور آمدند رفتیم بالای برجی بسیار کهنه
و قدیم میان آن جعبه بزرگی از آئینه بود دورش محجری از آهن داشت چند تاج از سلاطین قدیم
انگلیس در آن بود جواهر نفیسه داشت بخصوص در یک تاجی یاقوت سرخ بزرگی بود و بسیار چیزها از
عصاها دیده شد از طلا و ظروف طلا هم قدری بود و شبیه الماس کوه نور را از بلور درست کرده
بودند در آنجا بود و اما اصل الماس را در لندن تراشیده برلیان کرده پادشاه سنجاق کرده بسینه
میزنند روزیکه برای وداع بوینزر رفته بودم بسینه زده بودند بسیار الماس خوبیست حالا
چون وقت تنگ بود باسلحه خانه که در همین قلعه است نرفتیم رفتیم بکلیسای سنت پول کشیش اول آنجا حضور
نداشت نایب او بود توی کلیسا گردش کردم بسیار بنای مرتفع قدیمی است زن و مرد زیاد
بود کسانیکه از معارف در این کلیسا مدفون هستند از این قرار است   لرد نلسون دوک دو
ولنگتون   از آنجا آمده ببانک دولتی رفتیم از بورس Bourse که تجارت خانه است گذشتیم
تجار معروف لندن با جمعیت زیاد آنجا بودند بعد بعمارت بانک رسیدیم رئیس بنک و همه
نویسندگان و اجزای این کار حاضر بودند از پله‌ها بالا رفتیم عمارت عالیست دفترخانه و اطاقها
نشیمن همه را دیدم و برای چاپ زدن کاغذهای بنک از قبوض و اسکناس و برای سنجیدن وزن
طلا و نقره و قیچی کردن پولهای سکه اسباب و آلات خوب و کارخانهای تجار دارند همه دیده شد
بعد اسم خودمان را در کتاب آنها ثبت کرده از آنجا پائین آمده رفتیم زیر زمین شمش طلا و نقره را
دیده شد که هر شمشی دو هزار تومان ایران بود بقدر سه چهار کرور پول در آنجا موجود بود خلاصه
برگشتیم منزل چیز بسیار عجیب در آنجا دیده شد اولا در هر ماشینی که کاغذ بانک را چاپ میکرد
سه قطب نما که هر یک مثل ساعت عقربکها داشت نصب کرده بودند که هر عددیکه چاپ میشد خود
قطب نما از گردش عقربک حساب نگاه میداشت یک حرکت که بماشین میدادند یک کاغذ

... ف و این برای آنست که همه کاغذهای بانک کسی
نخواهند دزدی کند ثانیاً اسبابی بود مخصوص میزان کردن و سنجیدن وزن پولها که پولهای طلا را
مثل ماه و دان بیاپی میریخت و طرفین آن جعبه مانندی جائی بود که هر پولی که وزناً سبک بود بواسطه
اسباب بیک جعبه می افتاد و پولی که سنگین و تمام بود بجعبه دیگر ثالثاً اسبابی بود که پولهای سبک را قیچی
میکرد و از اعتبار می انداخت که دوباره سکه بزنند خلاصه رفتیم منزل ساعتی استراحت کرده سوار
کالسکه شده رفتیم خانه کلادستون صدراعظم زن سنی داشت هر دو استقبال کردند دست بزوجه
اش داده از پله بالا رفتیم اطاقهای خوب داشت یک حوض بسیار کوچکی در بالاخانه با فوارهای
آب بسیار خوب بود چشم انداز خوبی داشت بپارلمنت و شهر ایلچی کبیر نمسه و عثمانی و آلمان و وزرا
اعاظم انگلیس گرانویل وزیر امور خارجه و دوک سوزرلاند وغیره بودند قدری نشسته رفتیم بپارلمنت
از ترتیب این عمارت و تعدد اطاقها و بالاخانهها و دالانها شخص عاجز است میگویند مبلغ گزاف
بمرور ایام خرج این عمارت شده است و بنای آن از هشتصد سال قبل از این است اما ده سال
قبل از این خیلی بر بنای آن افزوده اند ناظم مجلس لردها که مرد پیری بود و اسمش کلیفورد جلو ما افتاده اطاق
باطاق گردش کردیم بسیار بنای عالی و محکم و مهیب است و واقعاً پارلمنت انگلیس را چنین عمارت
عظیمی شایسته و لایق است از تالار بزرگی گذشتیم که تالار واترلو Waterloo مینامند دو
پرده بزرگی که بسیار خوب کشیده اند در جنبین تالار نصب است یکی جنگ معروف ترافالگار است
که تفصیل آن در سابق نوشته شد دیگر پرده ملاقات ولنگتون با مرشال بلوکر Blucher
سردار سپاه پروس که شریک جنگ واترلو بود بعد از شکست ناپلیون در صحرای واترلو
اسب بهم نزدیک کرده دست داده تهنیت میگویند خلاصه رفتیم باطاق لردها همه بودند عدد لردهای
این مجلس از صد نفر متجاوز است قدری نشسته برخاستیم از اطاقها و دالانها گذشته داخل تالار
وکلای ملت شدیم عدد اینها سیصد و پنجاه نفر میشود لورد و کلادستون و دیسرائیلی و سایر وزرای دولت
و توریها بودند یکطرف و ویگ بودند طرف دیگر تریبون ما در بالا که راه باریکی بود مشرف

روی صندلی نشسته بودیم مسئله طرح کردند اختلاف [illegible]
که ماژوریته Majorite میگویند و طرف اقل را مینوریته Minorite کل وکلا رفتند بیرون
که در بیرون شماره نمایند مجلس خالی شد بجز رئیس کسی نماند بعد از دو دقیقه آمدند طرف غالب ویکها بودند که
حال وزارت دارند بعد لرد گلادستون صدراعظم آمد پیش ما قدری صحبت شد برخاسته رفتیم بکلیسای
وست منستر که نزدیک پارلمنت است بسیار کلیسای عالی خوش طرح خوبیست بنایش قدیم و همه از
سنگست سقف مرتفع طولانی دارد هانری هفتم پادشاه انگلیس مسجدی ساخته است بسیار عالی متصل
بکلیسای بزرگست مثل شاه نشین واقع شده حجاری بسیار در سقف و دیوار پاشیده است مقبره
خود هانری هم در آنجاست در وسط محجر آهنی بزرگی دارد و از پادشاهان دیگر و سرداران معروف
و شعرا هم درین کلیسا بسیار مدفون هستند طول این مسجد پانصد و سی پای انگلیس است ارتفاع ۳۲۵
با اسم سلاطین دیگر که اینجا مدفون هستند ادوارد لوکون فسور هانری سوم هانری پنجم هانری هفتم الیزابت
ستوار تمام خانواده سلاطین ستوار و خانواده هانور [illegible] پیت فکس [illegible] پیل لورد
پالمرستون از سرداران اوترام لورد کلید تخت بسیار کهنه آنجا بود که سلاطین انگلیس باید درین کلیسا
روی این تخت تاج گذاری کنند سنگ حضرت یعقوب علیه السلام هم درین تخت نصب است
سنگی است بزرگ که حضرت یعقوب روی آن خوابیده است از مصر بفرنگستان افتاده یعنی دست
بدست گشته بسلاطین انگلیس رسیده است خلاصه برگشتیم منزل در عمارت پارلمنت کتابخانه بسیار
معتبریست که گفتگوهای قدیم و جدید پارلمنت و قوانین انگلیس وغیره در آنها نوشته شده است
با چیزهای دیگر

روز چهارشنبه ششم

باید برویم وندزور بجهت وداع با پادشاه رفتیم
ناهار را منزل خوردیم ولیعهد روس آمد با ایشان صحبت شد چون ما میرویم و خود ایشان هم فردا
میخواهند به بندری از بنادر انگلیس بروند یعنی فرمایش کشتی سواری بجهت خود داده حال تمام شده میخواهند
به آب بیندازند بعد از رفتن ایشان روانه وندزور شدیم همه شاهزادها و صدراعظم وغیره در رکاب
بودند رسیدیم به وندزور پادشاه تا دم پله استقبال کردند دست هم را گرفته رفتیم بالا ما را بردند

تهاو تالارهای بسیار عالی و چشم انداز بسیار خوب بطرف
جنگل و صحرا دارد باغ گلکاری خوبی در پای عمارت طرف صحرا بود کتابخانهٔ معتبری داشت
بعضی کتابها بخط و زبان فارسی دیده شد از جمله تاریخ هند بود مثل روزنامه نوشته بودند مصور
بنقاشی هند بسیار خوب کتابی بود اسلحه خانه خوبی هم بود همه سلاحهای قدیم که از هندوستان
وغیره بدست آورده پشت آئینها چیده اند بعضی اسباب جواهر و طلا که از جمله تخت سلطنتی
و زین اسب مرصع تیپو صاحب هندی بود که جواهر زیاد داشت و همچنین از اسلحهٔ خیلی قدیم
اروپ و از هدایای سلاطین و چیزهای دیگر در اطاقها زیاد بود گلدان بسیار بزرگی از سنگ
ملخیت بود که نیکلا امپراطور روس فرستاده بود گلوله تفنگی که در جنگ ترافالگار نلسون را
کشته بود از بدن او درآورده در قوطی نگاه داشته اند و دکل همان کشتی که نلسون در آن بوده که
گلوله توپ سوراخش کرده است با چند عدد از گلولهای آن توپها در اطاق بود و دورش مجمر
بود بعضی گلولهای توپهای روس هم که در جنگ سواستاپول گرفته اند با دو قبضه تفنگ و کی
سرباز از سالدات روسیه برای نمونه آنجا گذاشته بودند مجسمه نصف تنه نلسون را هم از
سنگ تراشیده روی نصفه دکل کشتی گلوله خورده نصب کرده بودند دو توپ هم که رنجیت سنگ
بهدیه فرستاده آنجا بود در تالارها اشکال پادشاهان و وزرای معروف عهد ناپلیون اول را
که سنت الیانس Sainte Alliance میگفتند کشیده بودند خیلی گشته بعد رفتیم در اطاقی
سر میز نشستیم من بودم و پادشاه و دختر کوچک ایشان و پرنس لیوپولد که امروز هم تا دم کالسکه باستقبال
آمده بود باز لباس اکوسی پوشیده بود شاهزاده بسیار خوبیست بعد از آنکه قدری میوه خوردیم
برخاستیم پادشاه تا دم اطاقی که برای ما معین کرده بودند آمده رفتند من عکس خودم را بپادشاه
دادم بیادگار ایشان هم عکس خود و پرنس لیوپولد را بمن دادند الحق کمال مهربانی و دوستی را پادشاه
از اول ورود بخاک انگلیس الی امروز نسبت بما بعمل آورده اند بعد آمدیم پائین دست پادشاه
را گرفته رفتیم تا دم کالسکه وداع کرده توی کالسکه نشستیم پادشاه خواهش کردند که عکاسهای مخصوص

(انگلیس ۱۱۶) ایشان توی کالسکه عکس ما انداختند و عکاس چند شیشه
قدری که از خیابان رفتیم راه را کج کرده رفتیم بخانه پرنس هلنا دختر پادشاه زوجه پرنس کریستیان
Prince Christian که از شاهزاده‌های هولستین آلمان است که دولت پروس حالا
ولایتش را متصرف است و شاهزاده هنوز ادعای این ولایت را دارد که یک وقتی بلکه صاحب شود خلاصه
وارد خانه شاهزاده شده قدری نشستیم خانه و باغچه گلکاری خوبی داشت بعد از صرف میوه بر
خاسته با کالسکه رفتیم بمقبره پرنس البرت شوهر پادشاه خیلی راه بود از پهلوی مقبره دوشس دو کنت
مادر پادشاه گذشته تا رسیدیم بمقبره البرت پیاده شده رفتیم سر مقبره بسیار عالی با روح است
از سنگهای نگین ساخته اند صندوق مقبره از سنگ است مجسمه خود البرت را خوابیده با حالت
موت از مرمر بسیار خوب روی صندوق ساخته اند دسته گلی که در دست داشتم بالای قبر گذاشتم
بسیار افسرده و مغموم شدم بیرون آمده سوار کالسکه شده رفتیم همه جا پرنس لئوپولد همراه بود
اینجا باغچه‌های گل و میوه جات و سبزی کاری و باغات و جای گاو و باد گرفتن شیر و کره برای
پادشاه است پیاده شده درخت سرو کوهی بیادگار کاشتیم سوار شده رفتیم سر راه آهن با
شاهزاده لئوپولد وداع کرده رفتیم بشهر وارد منزل شده قدری نشستیم بعد سوار شده بتماشاخانه
مادام توسو رفتیم مادام توسو زنی بوده و حالا بیست سال است مرده پسر و نبیره دارد و جائی ساخته است
که مجسمه سلاطین و مردمان معروف و شعرای بزرگ قدیم و جدید را از موم ساخته اند و رخت
همان شخص و همان عهد را بعینه چه مرد و چه زن حتی از جواهرات مصنوعی مثل تاج و گردن بند انگشتر و
غیره بآدمها پوشانده و نصب کرده و همه آنها را در اطاقها و تالارها ایستاده و نشسته
قرار داده اند بطوری که امکان ندارد شخص بتواند تشخیص بدهد که این آدم یا موم است خلاصه پسر
مادام توسو ناخوش بود نوه اش معرفی میکرد صورت ناپلیون سیوم را با همان لباس توی رخت خواب
با حالت نزع ساخته اند بعینه آدم جاندار است که مشرف بموت باشد بعضیهای جاندار میان
آنها نشسته بودند هر قدر خواستیم فرق بدهیم که آدم حقیقی کدام و آدم مومی کدام است نتوانستیم تا اینکه

۱۱۷
تا توقف معلوم شد که آدم جاندار میشوند اشکال پادشاهان انگلیس
[illegible] انگلیس و اولاد سلطان و وزرا همه بود و همچنین تصویر لوی فلیپ و ولیعهد فرانسه و مادرش از تنی خیلی
صورت بود علاوه بر اشکال پادشاهان و بزرگان بعضی اشخاص قاتل بدنفس اکثرشان [illegible]
از معارف دنیا بوده اند کشیده اند خیلی شبیه مثل ارسینی که میخواست ناپلیون سیوم را بکشد و مرد
ایطالیائی بکیا ریکه آدم را آبان آویخته بقتل میرسانند از فرانسها خریده بودند به اینجا بود که بطرز آدم
کشتن را نشان میدادند میگفتند با این چوبه دار قریب بیست هزار نفر را کشته اند علاوه بر اینها از زیاد
کارهای قدیم در اطاق بسیار بود و اغلب اسباب ناپلیون اول در اینجا بود مثل کالسکهایی که در جنگ واطرلو
بدست انگلیسها افتاده بود همان کالسکه که خود ناپلیون سوار میشده دیده شد نقشه که ناپلیون
خودش طرح جنگ کشیده بود و چی کالسکه چی روز واطرلو مثل و بعضی رخوت ناپلیون دیده شد و همچنین از
بعضی پادشاهان و بزرگان قدیم و جدید انگلیس و غیره بعضی اسبابها بعد آمدیم بیرون زیر اینجا بازار
وسیعی است که از هر قبیل اسباب که تصور شود میفروشند قدری گشته بعضی بلورآلات و غیره خریدیم
از اینجا بمنزل برگشته خوابیدیم روز پنجشنبه هفتم شهر جمادی الاولی امروز نهار را
منزل [illegible] ... رفتیم بگار ویکتوریا سوار کالسکه بخار شده راندیم راه آهن
مشرف ببام خانهها بود نه یک جا نه دو جا متصل کالسکه یا از بالای خانهها یا از سوراخ کوه میگذشت
بیست دقیقه کشید که رسیدیم بگار عمارت بلور پیاده شده از پلهها بالا رفته زن و مرد زیاده از حد
بودند قدری صورت عکس و غیره خریدیم فروشندگان این بازار همه زن هستند از هر جور اسباب بود
تفصیل این عمارت از این قرار است بیست سال قبل از این که دولت انگلیس بازار اکسپوزیسیون را
در هاید پارک که توی شهر لندن واقع است ساخت بعد از اتمام بعضی از اجزای آنرا آورده
در اینجا که بیرون شهر است بهمان ترکیب عمارت ساخته و اکسپوزیسیون دایمی قرار داده عمارات
خانهها ساختند جای تعیش برای اهالی لندن بنا کردند فواره‌ها حوضها باغچهها باغها و هر جور چیز که آدم را
مشغول کند ایجاد کرده اند الحال بهترین تماشاگاههای لندن است همه روزه بسبیل استمرار هفت

میفرستند

هشت هزار نفر برای گردش و تماشا آنجا میروند و آن [illegible]
میبرند خلاصه بعد از خریدن بعضی اسبابها از میان زن و مرد گذشته چند زن سیاه دیدم از اهل
ژامائیک Jamaique که بسیار خوشگل بودند شوهر هم داشتند با وجود چهرهای سیاه که
در میان زنهای سرخ و سفید انگلیسی نشسته بودند با رازان ملاحتی که داشتند بسیار باجلوه بودند رنگشان
برنگ قهوه پخته بود و زلفهای خوب داشتند خلاصه عبور کرده بجائی رسیدیم که یک شیر یالدار افریقا
با یک ببر هندوستان که با هم جنگ میکردند و مرال مرده زیر آنها افتاده بود و هر سه این حیوانها
که اصل بدن همان جانورها بود بطوری ساخته و برپا داشته بودند که هیچ از شیر و ببر زنده و مرال
مرده نمیشد فرق داد چنانچه پنگه بهم زده و خونی که جاری شده بود مثل این بود که حالا گوشت بدن
پاره شده و خون میریزد آنقدر خوب درست کرده اند که ده روز تمام شخص از تماشای اینها سیر
نمیشود بعد رفتیم عمارتی را که از روی قصر الحمرا که اعراب هنگام تسلط خودشان در اندلس و قرطبه در
اسپانیول بنا کردند ساخته اند تماشا کردم بسیار قشنگ و خوب است گچ بری و کاشی کاری خوب کرده اند
این عمارات چند سال قبل آتش گرفته سوخته بود دوباره بوضع اول ساخته اند هنوز هم تمام نشده است
گچ بری و غیره میکردند اما گچ بری اینجا مثل ایران نیست در ایران هم گچ بری با زحمت تمام با
دست میشود اینجا قالبها از سریشم ساخته اند که انواع نقشها دارد و هر نقشی که میخواهند همان قالب را
بر روی تخته گچ گذارده فوراً منقش میشود و فوراً هم خشک میشود آنوقت مثل آجر بدیوار با کار میگذارند
حوض و فواره و خوب بوضع اعراب داشت بعد از آنجا رفتیم به ماهیخانه چند پله میخورد زیر زمین
دالان طولانی مسقفی بود و هوای خنک خوبی داشت اقسام حیوانات و نباتات بحری در آنجا
بود مثل برلن اما در برلن نوع ماهیها و بعضی چیزهای دیگر بیشتر از اینجا بود بعد آمدیم بالا باز از میان مردم
گذشته از پلهایی که شب آتش بازی بالا رفته بودیم رفتیم بالا باغ و فواره ها را تماشا کرده بعد باز نشستیم
از توی باغ برای تماشای دو بالونی که میخواست با آدم بهوا برود خیلی راه پیاده رفتیم زن و مرد
و عمله احتساب زیادی هم بود تا رسیدیم باخر باغ دو بالون بسیار بزرگ از گاز پر کرده هستند

انگلیس ۱۲۱

...لم وغیره را از سنگ درآورده‌اند بمناسبت اینکه خود لبر...
...ل علم و صنعت بوده است ما از دو ساعت بالغ از تماشا بودیم برگشتیم بکالسکه نشسته رفتیم منزل شب را بتماشاخانه
دروری لان رفتیم جمعیت زیادی توی کوچه بود رسیدیم بتماشاخانه ولیعهد انگلیس هم آنجا بود استقبال کرد
دست داده رفتیم بالا در حجره نزدیک سن نشستیم پرنس الفرد هم آمد او هم با ما بود خوب خواندند
رقصیدند رقاصان خوشکل خوش لباس بودند تماشاخانه پنج مرتبه است قدری کوچک اما خوب
زن جوانی خواننده معروفیست نلسن Nelson نام از اهل سوئد ولیعهد آوردش بالا قدری صحبت کرد
بسیار حراف و زرنگست همه ساله تماشاخانه های پطرزبورغ و ینگی دنیا وغیره رفته مداخل زیادی کرده حالا شخصی
نام فرانسوی شوهر کرده است بعد از اتمام در مراجعت از عمارت سن ژام گذشتیم این عمارت از قدیم
ساخته شده است حالا هم پادشاهای دولت انگلیس اولیای سن ژام مینویسند پادشاه سابقا آنجا
سلام می نشسته بعد از مردن شوهرشان دیگر باین عمارت نرفته اند حالا گویا دوک دو کامبریج آنجا
می نشیند آمدیم منزل صنیع الدوله دیروز برای تعیین منازل وغیره بپاریس رفته است خلاصه اگر احوالات
شهر لندن یا کلیه انگلیس را بخواهیم کما هو حقه بنویسیم باید یک تاریخ بزرگی از انگلیس بنویسیم در مدت توقف
هیجده روزه لندن حقیقتاً ... نوشت اما فقط وضع انگلیس همه چیزش خیلی با قاعده و منظم
و خوبست از آبادی و تمول مردم و تجارت و صنعت و کار کردن و پی کار رفتن مردم سرآمد ملل است

روز شنبه نهم امروز باید برویم به بندر شربورغ فرانسه صبح زود از خواب برخاستیم در
این هیجده روز توقف لندن همه روز ابر بود و خرید زیادی هم در لندن شد خلاصه ولیعهد انگلیس
لرد گرانویل وزیر خارجه لرد سدنی پرنس الفرد پرنس ارتور وغیره همه آمدند سوار کالسکه شده آمدیم
برای گار جمعیت زیادی با کمال تأسف حاضر بودند معلوم بود که اهالی انگلیس همه از رفتن ما خیلی ملول
متأسف بودند رسیدیم بگار سیدنکتور با ولیعهد وداع کرده رفتند اما پرنس الفرد و ارتور با صدراعظم
در کالسکه ما نشستند پسر حکیم الممالک در لندن ماند که درس بخواند راندیم برای بندر پورتسموت
ساعت کمتر راه بود اما وقت آمدن از این راه نیامده بودیم در نزدیکی بندر خیلی براه اولی شبیه و از آبادیها

و شهرهای معتبری که گذشتیم تشام اپسوم دورکنگ
شدیم جمعیت زیادی بود از قلعجات و کشتیها توپ انداختند امیرال بزرگ مقیم انجا و شام میهمو [illegible]
کرد بعد داخل کشتی فرانسه شدیم این کشتی اسمش اگل و از ناپلیون سوم بوده است که برای سواری خود
ساخته بوده است حال که جمهوری شده اسمش را عوض کرده اند گذاشته اند کشتی بسیار خوبیست تنها خودمان
مسیو [illegible] مترجم فرانسه با مسیو [illegible] مترجم و مسیو ملینه وزیر مختار فرانسه که تازه مامور باقامت در طهران
است مسیو بل شارژدفر سابق فرانسه که در طهران بود با مسیو بلی کپیتان کشتی و سایر صاحبمنصبان بحری
حضور آمدند بعد از چند دقیقه کشتی براه افتاد در راه راست [illegible] نزدیک بندر دوور از انگلیس تا کاله
فرانسه که از دریا یکساعت و نیم راهست اما از این راه پورتسموث تا شربورغ هشت ساعت راه دریاست
خلاصه کشتی دیگر هم عقب بود که سایر نوکرهای ما و غیره آنجا بودند چهار کشتی بزرگ جنگی انگلیس هم طرفین
کشتی ما بجهت احترام میامدند داخل دریا که شدیم امواج بحرکت آمد و باهم ابر و مه بود بطوری احوال
همه را منقلب کرد که هیچیک را قدرت راه رفتن و نشستن نبود همه افتادند من هم بسیار بد احوال شده
رفتم خوابیدم تا نزدیک بندر شربورغ رسیدیم تا بهم راه هشت فروند کشتی جنگی فرانسه باستقبال آمده
توپ زیادی انداختند کشتیهای انگلیس هم توپ انداختند ما را بفرانسه ها سپرده مراجعت کردند و
غروب آفتاب به بندر رسیدیم کشتی لنگر انداخت آسوده شده شام خوردیم صاحبمنصبان فرانسه از این قرار
آمدند بکشتی وبس امیرال [illegible] حاکم بحری شربورغ و بس امیرال [illegible] سردار کشتیهای جنگی ژنرال [illegible]
سردار قشون فرانسه در شربورغ مسیو [illegible] حاکم کل ایالت مانش مسیو لاذناک حاکم شهر شربورغ
با سایر صاحبمنصبان و اجزاهای بری و بحری بحضور آمده رفتند در کشتیهای جنگی آتشبازی و چراغان خوبی کردند

روز یکشنبه دهم   امروز باید برویم پاریس صبح زود از خواب برخاسته سوار قایق
شده راندیم برای ساحل بسیار هوا سرد بود رسیدیم باسکله بسیار خوب طاق نصرت خیلی قشنگ
ساخته اند که از پرده و دسته های گل و چهل چراغ و غیره و انواع نقشها با اسلحه از قبیل طپانچه و تفنگ و شمشیره
ساخته بودند الحق صنعت کرده بودند رفتیم بالا جمعیت زیادی از صاحبمنصبان نظامی بری و بحری و

[...]ن پیا[...] ادند پارچه ابریشمی مخصوصی دارد که روی آنرا مثل مشمع
چیزی میکیرند که مستحکم تر شود و چند طناب بر هم بافته مثل تور ماهی کیری بر روی بالون است و در زیر
بالون سبدی ساخته شده است که آدم در آن می نشیند سبد بقدر جای دو سه نفر بود و بالون اول که
بهوا رفت اسمیت Smithe نام با یکنفر دیگر اونو Evenau نام در بالون نشسته بهوا رفتند
و بالون از چشم گمشد بالون دیگر را هم با بخار پر کرده پسر اسمیت که جوانی بود و میگفت تا بحال صد و
هفتاد مرتبه با پدرم به بالون نشسته ایم او هم رفت بهوا آخر خبر آمد بالون اولی در ده فرسنگی لندن
و دومی در یکفرسنگی فرود آمده بود و بعد باز پیاده آمدیم سر حوضها و فواره ها مردم بطوری ازدحام
کرده بودند که مانع از تماشا بودند اما ما هم هر طور بود همه حوضها را تماشا کردیم در مراجعت کالسکه
حاضر کرده بودند بکالسکه نشستیم با اینکه راه سر بالا بود و خیلی تند هم میرفتیم باز خانمها و دخترها و پسرها
همه جا با کالسکه همراهی کرده هیچ عقب نمی ماندند باز رفتیم بالای عمارت قدری میوه خورده یک عکس
هم از ما انداختند بعد رفتیم پائین سوار کالسکه بخار شده رفتیم منزل قدری در منزل مانده به البرت
هال رفتیم کارخانه آنجا کار میکرد بعد رفتیم بتالار بالا که اقسام چیتها و انواع قلیانها و ظروف آبخوری
بلوری را با اقسام پارچهای حریر چینی و ژاپونی و فرنگی و غیره از قدیم و جدید همه را آنجا چیده اند
تماشا کردیم و از آنجا بالا رفتیم بتماشای پرده های صورتی که مردم در سنه ماضیه که اکسپوزیسیون باز است
بعضی را برای فروش و بعضی را محض تماشا آنجا آورده میآویزند همه را تماشا کردیم اما اغلبی از پرده ها
بسیار خوب را یا از پیش فروخته یا مطلقا نمی فروختند بقدر ده پانزده پرده خوب منتخب کردیم اسمیت
صاحب برای ما ترجمه میکرد صورت خری دیده شد پرسیدم قیمتش چند است رئیس اکسپوزیسیون که
مرد فربه ریش سفیدی بود و قیمتها را میخواند گفت صد لیره انگلیسی که معادل دویست و پنجاه تومان است
گفتم قیمت خر زنده منتها پنج لیره است اینکه شکل خر است چرا باید باین گرانی باشد رئیس گفت چون
خرجی ندارد جو و کاه نمیخورد گفتم اگر خرج ندارد بار هم نمیکشد و سواری نمیدهد بسیار خندیدند بعد وقت
تنگ شده بسیار هم خسته بودیم رفتیم منزل البرت هال باغ مخصوص بسیار خوبی هم دارد   روز جمعه بیست و ششم

(انگلیس ۱۴) امروز بعد از نهار دیدن ولیعهد انگلیس رفتیم زنهای ولیعهد

قدری نشسته بعد برخاسته آمدیم منزل قدری مکث کرده رفتیم مریضخانه سنت توماس که در مقابل پارلمنت
واقع است این مریضخانه را ملت ساخته است از زمان ادوارد چهارم بنا شده و حالا وسعت داده
تمام کرده اند موقوفات دارد و از آن زمان تا بحال هم مردم همه ساله از پول خود پول جمع کرده بجهت
مصارف مریضخانه میدهند که دوا و غذای همه مرضی مفت است بسیار بنای خوبیست همیشه
بقدر چهار صد یا پانصد مریض از مرد و زن و بچه و بزرگ در آنجا هستند حکیم طولوزان هم حضور داشت
رئیس حفظ الصحه لندن که اسمش سیمین Simon است با بسیاری اطبا و جراحان معروف
لندن آنجا بودند اطفال کوچک هر یک تخت خواب و رختخواب علیحده و رخت تمیز داشتند بجهت
بچه مشغول داشتن اسباب بازی و چیزهای قشنگ فراهم آورده بودند خدمتکاران زن بسیار
بودند رفتیم باطاقهای دیگر که مردها بودند با وجود ناخوشی هوا را می‌بلندی کشیدند در مراتب زیر
اسبابی دارند که ناخوش را روی تخت گذاشته به تنه بالای کشیدند بدون اینکه خود مریض
حرکت کند اول سنگ بنای مریضخانه را پادشاه گذاشته اند بعد رفتیم خانه لرد دارکیل وزیر هند
خانه اش دور بود از هاید پارک و غیره گذشته رسیدیم ... هر دو کت سوترلاند
و زن [illegible] است یا دختر پادشاه که زن پسر وزیر هند است جلو آمدند دست داده قدری
در باغ گردش کرده رفتیم باطاق سر میز نشسته قدری میوه خوردیم دوک سوترلاند هم بود بعد رفتیم
پایین قدری با چند چادری زده بودند نشستیم شخص اکوسی با لباس اکوس آمده قدری نی و سرنا زد شخص
دیگر با لباس اکوس رقص اکوسی کرد روی تخته مدوری چهار شمشیر گذاشته قدری رقص دور شمشیرها
کرد شخص معروفی که اسمش ویتستن است اختراع تلگرافی کرده است که مثلا از لندن بطهران که بواسطه این
تلگراف مکالمه میکنند همان عبارت روی کاغذ چاپ شده بکمال آسانی خوانده میشود توی باغ
گذاشته بودند رفتیم تماشا کردیم بعد برگشتیم در هاید پارک پیاده شده به بنائی که پادشاه بیاد
آلبرت شوهرشان ساخته اند رفته تماشا کردیم همه از سنگ است و حجارهای بسیار خوب دارد

۱۲۳ فرانسه

بود ... حاکم با منش همه را معرفی نمود و منهم احوال پرسی

کرده دم تا رسیدیم بکالسکهای راه آهن سوار شده قدری ایستادیم اکثری از زن و مرد فرانسه کم جمع

و لاعلاج اند ... مثل اهالی و مردمان ... بیشتر مشابهتشان با اهالی مشرق زمین بیشتر است قلعه

شهر استراسبورغ خیلی مستحکم است از طرف دریا بروج و باستیانهای محکم و از سمت خشکی هم قلعه و خندق عریض

دارد که همیشه پر آب است گرفتن این شهر بطور ... بسیار مشکل است شهرش چندان بزرگ نیست نهایت ... ده

سی و هفت هزار نفر جمعیت دارد ... بنای این قلعه از عهد ناپلیون اول است و در زمان

ناپلیون سوم تمام شده است و حالا هم کار میکنند خلاصه کالسکها براه افتاد و امروز از مملکت نوره

ماندی عبور شد بسیار مملکت خوب پر حاصلی است چمنهای بسیار وسیع و درخت و گل و گیاه زیاد دارد

گاوهای خوب ... در بیابان گوسفند زیاد ... نگاه میدارند بواسطه مرتع زیادی که دارند بهتر و درخت گز زیاد

دیده شد مثل ایران است اغلب گلها و درختهای ایران را امروز در اینجا دیدم مثل درخت بید و تبریزی

دیگر وغیره زمینهای اینجا همه پست و بلند است تپه زیاد دارد و سیب این مملکت خیلی مشهور است

درخت سیب زیاد دیده شد خلاصه ... رسیدیم پای تخت نورماندی است نیم ساعت آنجا

ماندیم نهار خورده شد شهر بسیار خوبیست بعد از این شهر از چند سوراخ کوه گذشتیم که یکی از آنها تقریباً

یک فرسنگ میشد ولیک آدم در وقت عبور خیلی خفه میشود از شهر ... تا پاریس با راه آهن ... ساعت

راه و نود و فرسنگ مسافت است یکساعت بغروب مانده بحوالی پاریس رسیدیم از پل رودخانه سن که در خارج

شهر واقع است گذشته داخل شهر پاریس شدیم از خط راه آهن که از کنار قلعه در داخل شهر ... دور شهر

میگردد در نقطه محلی رسیدیم موسوم به پاسی Passy که همه رجال و اعیان [illegible] دولت فرانسه

و سایر مردم تماشاچی در آنجا حاضر بودند صنیع الدوله و مرشال ماکماهون که رئیس دولت است با دوک

دو بروگلی که تازه وزیر خارجه شده و صاحب منصبان دیگر و وزرا وغیره و همگی حاضر بودند آمدیم پیاده

با مرشال و وزیر خارجه تعارف شد خیلی ... بود که ... کرده ... [illegible] اتفاق

پیاده رفتیم مرشال امرا و صاحب منصبان عسکریه وغیره را معرفی میکرد تا رسیدیم بکالسکه ...

۱۲۱

وصدر اعظم و مارشال و وزیر خارجه در کالسکه نشسته
شده براه افتادیم شلیک توپ شد و از همین محل دو طرف راه سرباز پیاده و سواره نظام
و ژاندارم با لباسهای خوب ایستاده بودند الی کرانیدپلاتیف که منزل ما را معین کرده بودند خلاصه
عقب سر صفوف نظامی تماشاچی زیادی ایستاده بودند اینجا از پولی عبور شد که خارج قلعه است
دوباره داخل قلعه شهر شده از خیابان وسیعی که موسوم است باونو دولاکراند ارمه عبور کرده بارک
دوتریومف رسیدم که از بناهای بزرگ ناپلیون اول است از سنگ ساخته اند صورت جنگهای
ناپلیون را در داخل و خارج و اطراف آن حجاری کرده اند بسیار بنای عالی است اما درین جنگ
آخر پاریس سها از گلوله توپ زیاده خرابی در آن بهم رسیده است و میان آنرا هم فرش کرده چند
چیده خیلی زینت داده بودند از کالسکه پیاده شده اینجا قدری نشستیم حاکم شهر که مردی فربه و تنومند
و اسمش مسیو دوال Mr. Duval است با کلانتر آمده نطقی کردند ما هم جوابی دادیم از جانب
وکلای شهر پاریس هم مامورین چند آمده نطقی کردند جواب دادیم بعد برخاسته سوار کالسکه شده داخل
خیابان شانزالیزه شدیم بسیار باصفا و وسیع است از دو طرف این خیابانها که عبور شد طرفین درختهای
خوب کاشته اند عمارات قشنگ با شکوه ساخته تا رسیدیم به پلاس دولاکونکرد که میل بلندی از
مصر آورده اینجا نصب کرده اند میدان با روحی است دو حوض با فواره داشت اما فواره ها
نمی جهید هر وقت که بخواهند جاری میکنند از پل رودخانه سن گذشته داخل عمارتیکه بجهة ما معین کرده
بودند شدیم در پله عمارت مسیو بوفه که حالا رئیس دار الشورای ملی است با بعضی وکلا نطقی مبنی بر تهنیت
ورود ما کردند جوابی دادیم بعد رفتیم بالا اطاقها و تالارهای وسیع بسیار خوب دارد تخت خوابی که
بجهة ما زده بودند تخت خواب ناپلیون اول بوده است در زمانیکه ماری لوئیز دختر پادشاه اطریش
را عروسی کرده بود امروز حالت غریبی از فرانسه ها دیدم اولاً آن حالت عزای بعد از جنگ آلمان را
هنوز دارند و عموماً از کوچک و بزرگ مهموم و غمناک هستند رخت زنها و خانمها و مردم همه
رخت عزا است کم زینت بسیار ساده و گاهی بعضی از مردم آواز زنده باد مرشال زنده باد پادشاه ایران
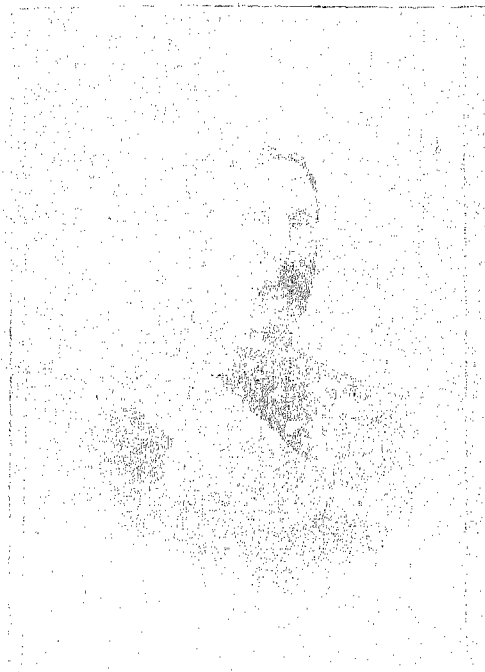
ب با آواز بلند میگفت سلطنت و قواعد محکم و باقی باد
اینها همه معلوم میشود که فرق زیادی حالا در فرانسه میباشند که طالب سلطنت هستند یعنی آنها هم سه
فرقه هستند فرقه اولاد ناپلیون را میخواهند فرقه اولاد لوی فلیپ را فرقه بازی هنری چنجم را میخواهند که از
خانواده بوربون و یا اولاد لوی فلیپ اگرچه یک طایفه هستند تا اجدائی دارند جمهوری طلبان هم قوت
زیادی دارند اما آنها هم بیک عقیده نیستند بعضی جمهوری روژ Rouge یعنی جمهوری سرخ را
سرخ طالب هستند که اصل جمهوریست بعضی جمهوری وسط را طالبند که هم قواعد سلطنت در ان باشد
هم پادشاه نباشد بعضی یکطورهای دیگر طالبند در میان این فرق مختلفه حالا حکمرانی کردن بسیار
کار مشکلی است و عواقب این امور البته بسیار اشکال خواهد پیدا کرد مگر اینکه همه متفق الرای شده با
پادشاهی مستقل یا جمهوری مستقل بر قرار بشود در آنوقت دولت فرانسه قوی ترین دول است و همه
کس پایدار او حساب ببرند اما با این اختلاف آرا بسیار مشکل است که منظم شود خلاصه قشونی که امروز
ایستاده بود ند قریب بیست هزار نفر میشدند این عمارتیکه منزل ماست سابقا دارالشوری یعنی
مجلس اجتماع وکلای ملتی بوده است بعد از خلع ناپلیون سیوم از پادشاهی و جمهوری شدن دولت
فرانسه وکلا و اولیای دولت همه بورسایل رفته شهر پاریس را بالمره از ادارات دولتی خالی گذاشتند
شهر پاریس فی الحقیقه حالا مخصوص رعیت و عامه مردم است هر طور بخواهند حرکت کنند دولت
چندان قدرت ممانعت ندارد عمارت تویلری که بهترین عمارات دنیا بوده است بالمره خراب شده است
کمونها آتش زده اند از عمارت همان دیوارها باقی مانده خیلی تاسف خوردم اما بحمدالله عمارت
لوور که متصل بعمارت تویلریست محفوظ مانده و خراب نشده است هوتل دوویل را که از عمارات
خوب دنیا بوده است و عمارت نشان لژیون دنور را بالمره آتش زده اند مناره وندوم
که ناپلیون اول از مصالح توپهای دشمن ریخته و شکل خودش را هم بالای آن نصب نموده و جمیع
جنگهائیکه کرده بود در آن نقش بوده کمونها شکسته و برده اند حالا هیچ باقی نمانده مگر همان سکوی
پایه مناره پاریس شهریست بسیار قشنگ و خوشگل و خوش هوا غالبا آفتاب بسیار شبیه است بهوا

(فرانسه ۱۲۶) ایران شب سوار کالسکه شده با معتمد الملک و غیره
در شهر گردش کردیم از کوچه ریولی و از خیابان سباستپول که از کوچهای معروف است و از میدان
و عمارت تویلری عبور کرده از بعضی بازارها و غیره گذشتیم چراغ شهر همه از گاز است بسیار روشن
و خوب شهر باصفائیست مردم زیادی در کالسکه نشسته میگشتند و در قهوه خانها و غیره مشغول عیش
بودند رودخانه سن مثل رودخانه تبریزیست کم عرض و کم آبست کشتی بزرگ هیچ نمیتواند سیر کند توی
عمارت باغ کوچک خوبیست حوضی دارد با فواره سنگ سماق سه مرتبه چادری هم زده بودند
از اینجا میرود بعمارت وزارت خارجه که شاه زادگان را منزل داده اند عمارت بسیار عالی خوبیست
سابقا اینجا وزارتخانه خارجه بوده است باغ گلکاری خیلی هم دارد و فواره کوچکی میجهد مرتبه فوقانی
عمارت حمام خیلی دارد و بسیار پسندیدیم آب گرم و سرد هر دو دارد هر طور شخص بخواهد ممکن است

روز دوشنبه یازدهم بعد از نهار سوار کالسکه شده بتماشای شهر رفتیم از کوچه پارک
مونسو که بسیار خوب کوچه ایست و از باغ گلکاری خیلی عالی گذشته بپارک ترونیف رسیده رفتیم
روبه بوا دوبولون اول رفتیم به ژاردن دکلیماتاسیون پیاده شده داخل باغ شدیم بعضی کوهها
و جائی از سنگ ساخته بودند که بعینه کوه طبیعی بود از اینجا در آمده رفتیم بباغات وحوش و طیور دور
اطاقها را با سیم شبکه کرده و توی آنها آب و درخت برای طیور و حیوانات قرار داده بودند اقسام
مرغها و طوطیهای ینگی دنیا و افریق و هند و استرالی دیده شد میمون و غیره هم بود حیوانی است مسمی
بکان کورو که در استرالیا پیدا میشود خیلی شبیه است به موش دوپا خیلی عجیبی است تند میجهد راه نمیتواند
برود دستهایش کوتاه است پاها بلند متصل با پا میجهد بقدر شغال بزرگست ماده اش هم در زیر شکم
کیسه دارد که بعد از زائیدن بچهایش را توی آن کیسه گذاشته میجهد و میدود بسیار زود بزرگ میشود قرقا
ولهای بسیار عجیب خوشرنگ با انواع اقسام دیده شد و فیل هم بود که تخت بروی آنها گذاشته
زنها و بچها سوار شده راه میرفتند یک درشکه را هم که آدم در آن نشسته بود بیک شترمرغ بزرگی
بسته بودند در کمال سهولت میکشید بقدر یک اسب کوچک قوه داشت بعد از گردش زیاد رفتیم

۱۲۷

... و آلات با مختصر ... رئیس این باغات و بنائات [illegible]
دوگلوپین است که سابقاً در عهد ناپلیون وزیر دول خارجه بوده خودش حاضر بود تا پیش که همش تفرج [illegible]
حاضر بود معرفی بنائات و غیره را میکرد بعد سوار کالسکه شده رفتیم بگردش بوا دو بولون جزیره میان
آب بود سوار قایق شده رفتیم آنجا که از جای احمد صاحب منصبان قشون در آنجا پیدا شد از حالات جنگ تعریف
میکرد گلولهای توپ و تفنگ که بدرختها خورده بود نشان میداد اغلب درختها داغ و نشان گلوله
داشت معلوم میشد که در آنجا جنگهای سخت شده است هم با پروس و هم با کمونها در آخر جزیره
کلاه فرنگی چوبی کوچکی بود موسوم به پاویلیون امپراطریس Pavillone de l'imperatrice
یعنی کلاه فرنگی زن ناپلیون از چوب ساخته اند بسیار قشنگ است و کوچک قدری تماشا کرده عصر از
این طرف آب گذشته سوار کالسکه شده گردش کنان آمدیم بمنزل شب را هم رفتیم بگردش بازار
[illegible] الان قدری هم اسباب خریده آمدیم منزل روزنامه پاریس را روز بروز
تفصیل نوشتن بسیار مشکل است تماشای گردشگاههای خوب در شب و روز مجال روزنامه نوشتن
[illegible] آنچه الان است نوشته [illegible] سفرای خارجه یکروز همه بحضور آمدند از هر
دولتی اینجا ایلچی کبیر و وزیر مختار و شارژدفر هست حتی از ژاپون و جمهور جزیره هائیتی ایلچیان کبیر
شیرینی نونس پاپ یعنی فرستاده پاپ لرد لیون ایلچی کبیر انگلیس الوناکا ایلچی کبیر اسپانیول پرنس
ارلوف ایلچی کبیر روس که چشم چپش در جنگ کریمه در محاصره قلعه سیلیستری گلوله خورده معیوب شده
بعضی زخمهای دیگر هم از شمشیر و غیره خورده است دستمال سیاهی محکم بر روی چشم معیوب بسته بود
اپونی ایلچی کبیر اطریش سرور پاشا ایلچی کبیر عثمانی مسیو نیکرا وزیر مختار ایطالیا مسیو واشبرن وزیر مختار
دولت ینگی دنیا ناو بن سام سیام وزیر مختار ژاپون پرنس منچیکوف مهماندار روس میرزا عبدالرحیم خان
ساعدالملک وزیر مختار مقیم پطر هم اینجا دیده شدند مسیو پیشون مسیو مینیاک مسیو ترشر وزرای مختار
سابق فرانسه در طهران و موسیو موی شارژدفر فرانسه که مقیم طهران بود همه دیده شدند همه فربه
تر و جوانتر بودند یکروز بعد از نهار رفتیم بعمارت و باغ ورسایل هوا بسیار گرم بود بسیار رفتیم جمعیت

زیادی در طرفین راه بود بنادر شانزالیزه دارک تر بود
حاکم و مأمورین سن و اواز که آنطرف رودخانه و ایالتی است هیجده همه تحصیلدار به سلطنی کرده بدیم عبور
دادیم از قصبه سور که معروفست بکارخانه چینی سازی و ده شاویل و ده ویلداوری گذشته داخل ور
سایل شدیم از دو طرف قشون سواره و پیاده صف کشیده ایستاده بودند جمعیت زیادی بود رفتیم بعمارتیکه منزل
مسیو بوفه رئیس وکلای ملت و از عمارات لوی چهاردهم است اینکه کل ورسایل را از عمارات و باغ
او ساخته است پرده‌ها و اشکال خوب در این چند اطاق دیدیم همه عمارت از سنگ و بسیار محکم
و در حجاری و نقاشی و علم معماری اول بنای فرنگست مسیو بوفه در کالسکه استقبال کرده وکلای دیگر
دولت هم بودند رفتیم بالا در اطاق روی صندلی نشستیم زن مسیو بوفه آمد حضور بعد برخاسته از
همان راهیکه آمده بودیم رفته تا نیمه راه بعمارتیکه مارشال اینجاها منزل دارند رسیدیم پیاده شده
مارشال و سرداران دیگر استقبال کردند رفتیم بالا در اطاق نشستیم اینجا هم عمارت عالی خوب بسیار با
زینتی است جزو عمارات ورسایل است زوجه مارشال بحضور آمد بسیار زن نجیبی است مارشال یک
پسر بزرگ که بنظر هفده هیجده ساله آمد و دو دختر دارند آمدند توی اطاق وزیر خارجه دوک [illegible] هم
هم اینجا بود بعد رفتیم پایین ما و مارشال با کالسکه نشسته رفتیم بباغ ورسایل گردش کردیم حوضها فواره‌ها
زیاد دارد که منقش مثل فواره‌های عمارت بلور لندن از چرخ سنگ است فقط حالا باز کرده آب بفواره‌ها
انداخته بودند دریاچه طولانی پایین حوض و فواره‌ها داشت خیابانهای وسیع بسیار خوب درختهای جنگلی
همه سرهای درختها را بهم بسته مثل سقف کرده اند و گاه گاه یک میدان مدوری از درخت
و سبزه پیدا میشود که در میان آن حوض عظیم و فواره مرتفعی بسیار با صفا جا بیست محلی را مثل کوه
ساخته اند آبشار از کوه میریزد چند مجسمه بزرگ مرمر در زیر آبشار گذاشته اند که یکی از آن مجسمها موسوم
به اپولون Appollone که رب النوع حسن مردانه و روشنی و شعر است آرایش میکنند سایرین
دور او آیینه و گل و اسباب آرایش نگاه داشته اند قدر خوب حجاری شده است که بتصور در نمی آید
خواستم بروم بالا نزدیک آن مجسمها زیر آبشار مارشال و جنرال اربون گفتند رفتن باینجا بسیار اشکال دارد

۱۲۹

[illegible] سر بالاست من گفتم میروم و از کالسکه پائین آمده رفتیم بالا
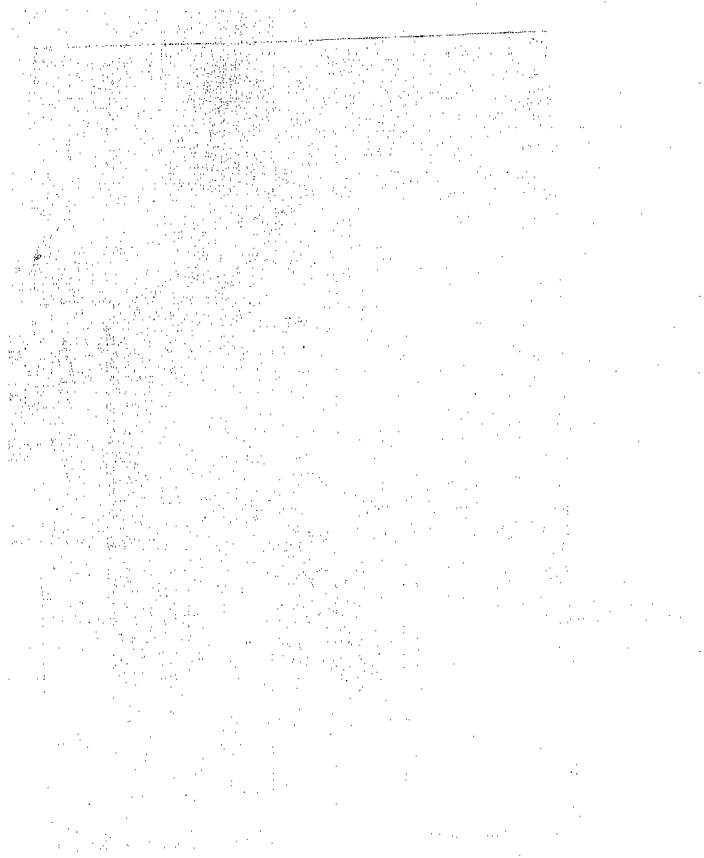
[illegible] بد بود اما برای ما که خیلی بدتر از این را بهار در شکارگاه‌های ایران رفته و دیده بودیم هیچ

اشکال نداشت تا رسیدیم نزدیک مجسمه‌ها جنرال [illegible] آمد با زمین خورده همه رختهایش گلی و شمشیرش

کج شد بلکه شکست مارشال هم آمد اما خیلی زحمت [illegible] با امداد چند نفر دیگر لکن این طور آمدن مارشال

جنرال فرانسه با [illegible] عالی با رشادت و شجاعت آنها ندارد خلاصه این مجسمه‌ها بسیار خوب بود و قدری

حرکت شده و تا [illegible] همه آنها را گرفته بود آمدیم پائین جای دیگر بود که دور ساخته بودند [illegible]

حوض و فواره دور تا دور همه ستون سنگ [illegible] پائین ستونها حوض بلند سنگی با پیچ و اداری ساخته‌اند که

از میان آن فواره بلندی میجهید [illegible] دو حوض داشت که از میان هر یک فواره میجست [illegible] ستونها

[illegible] سطح زمین و غیره همه از سنگ است [illegible] باغ فواره و مجسمه مرمر و غیره بسیار است

خیابان [illegible] وسیع [illegible] نوشتن ممکن نمیشود مگر اینکه خود شخص همه را ببیند زن

و مرد تماشاچی ازدحام غریبی کرده [illegible] میکشیدند برگشته رفتیم بالای عمارت قدری

در اطاقها گردش کردم مارشال کان روبر و پالیکاو Palikao که سردار قشون با چین بوده با

بحضور آمد صحبت شد پالیکاو حالا بیکار است میگفت از بیکاری مشغول نوشتن روزنامه چین هستم کار دیگر هم

حالا شغلی ندارد اما بسیار سرکرده قابلی است باهوش و رشید در جنگ سواستاپول سردار بوده و در

قلعه متز در تحت حکم مارشال بازن که در تسلیم شدن قلعه با المانها او هم جزو اسرا اسیر شده است

و کمال افسوس را داشت که چرا در تحت حکم بازن بوده است خلاصه بعد پسرهای لوی فلیپ را

دیدم در عهد ناپلیون از مملکت فرانسه اخراج و در انگلیس بوده و بعد از جمهوری بمملکت فرانسه آمده

اند دو نفرشان را که یکی دوک دومال و دیگری پرنس ژوانویل باشد امروز دیدم شاهزاده دومال بسیار

آدم قابلی است ژوانویل هم شاهزاده خوبیست قدری گوشش سنگین است کونت دپاری که

نوه لوی فلیپ است و حالا سلطنت طایفه اورلیان باو میرسد آنجا نبود یعنی رفته بود اسپانیا که [illegible]

[illegible] دارد با شاهزاده‌ها صحبت شد رفتند اینها حالا از جانب ملت در دار الشوری [illegible]

وارند چون در عهد پدرشان در نظام هم منصب داشته
نظامی میپوشند و اعیه سلطنت فرانسه را دارند تا خدا چه خواهد اسامی و ترتیب شاهزاده
وراست پسر بزرگ لوئی فلیپ دوک دنمور است بعد از آن ژوان ویل بعد از آن دوک دمال
بعد از آن دوک دومون پانسیه که حالا در اسپانیول است ادعای سلطنت اسپانیول را دارد
کونت دوپاری نوه لوئی فلیپ است و پسر دوک و پسر دوک دورلئان که پسر لوئی فلیپ و لیعهد
بود بعد از آنکه از کالسکه افتاده مرده بود این ولیعهد شده خلاصه بعد از ساعتی مارشال با همراهیون
آمدند رفتیم با طاقی که تخت خواب لوئی چهاردهم با اسباب خوابش آنجا بود و تماشا کرده بعد آمده سر میز
شام نشستیم میز طولانی و شام خوبی بود اغلبی از سرکردگان و صاحبمنصبان نظامی و وکلا و غیره بودند
دست راست ما میسیو بوفه رئیس دارالشوری نشسته بود و دست چپ وزیر دول خارجه روبروی ما مارشال
دست راست ایشان صدراعظم همین طور شاهزادهای ایران و غیره هم در دو طرف نشسته بودند صنیع
الدوله عقب صندلی ما ایستاده ترجمه میکرد بسیار خوش گذشت این تالار تالار طولانی بسیار خوب عربی
است چهل چراغهای متعدد دارد بعد از شام پائین آمده من و مارشال در کالسکه نشسته چراغان عمارت و باغ را
تماشا کردیم سواره زره پوش که در دست هر یک مشعلی بود جلو بودند جمعیت زیادی بود بالاخره
رفتیم بطرف دیگری از باغ که دریاچه بود و آنطرف دریاچه چند مرتبه داشت که از مراتب آب میریخت
مثل آبشار و از حوض فوارها میجست اغلب بزرگان و سرداران و سفرای خارجه و نجبا و اعیان
و وکلای ملت و غیره حضور داشتند صندلی گذاشته بودند نشستیم همه نشستند آتشبازی بسیار خوبی
شد مهتاب بود و هوا هم خیلی خوب و خوش بود بعد از تمام آتشبازی سوار کالسکه شده از راه سنت
کلو Saint Clou که عمارت عالی دولتی بوده و در جنگ المان همه آتش گرفته و سوخته
اما خیابان و باغش برجا مانده است رفتیم بوادبولون و از آنجا بشهر و منزل رفتیم در این راه با
جنرال ارقون همه جا تا منزل صحبت کردیم   روزی رفتیم بانوالید که مقبره ناپلیون اول و سایر
سرداران و برادران ناپلیون و سرداران قدیم ایام لوئی چهاردهم و غیره در آنجاست بمنزل ما که دا

بنای عمارت پاله دبوربن در جلو انوالید میدان وسیعی است خیابانها
پر درخت هم دارد وارد شدیم سربازان پیر قدیم که زخمی و بعضی بی پا و بعضی بی دست و برخی کور بودند همه
صف کشیده احترامات نظامی بعمل آوردند با هم تعارف کردیم در حیاط انوالید بعضی از توپهای بزرگ
قدیم و خمپاره وغیره گذاشته اند حاکم انوالید که شخصی بسیار پیر و افلیج هم بود اسمش مارتن پره با اجودان
او و سایر صاحبمنصبان استقبال کردند این حاکم سابقاً در الجزایر حکومت داشت در جنگ کریمه
و ایطالیا رئیس اتامازور بوده است رفتیم توی کلیسا محراب بسیار خوبی از سنگ و مطلا کاری
دارد لوی فلیپ پادشاه سابق فرانسه ساخته است بسیار بنای عالی است از طرف محراب تو
گنبد مقبره ناپلیون اول است که جسد او را از جزیره سنت هلن لوی فلیپ آورده اینجا دفن
کرده است سنگ روی قبر که رنگ ماشی دارد از جزیره کرس آورده اند بالای آن که سنگ
بسیار خوب سبز است و رنگ مایل بسرخی دارد امپراطور نیکلای روس فرستاده است بنای این
کلیسای انوالید کلیتاً از لوی چهاردهم است محراب و بعضی چیزهای دیگر را لوی فلیپ ساخته توی
گنبد را هم او گود کرده است که سنگ مقبره را آنجا گذاشته اند دورش از بالا راهرو دارد که مردم
آمده تماشا می کنند عمارت انوالید بسیار عالیست گنبدش را هم ناپلیون مطلا کرده است چند نفر
از سربازهای قدیم که در جنگهای واترلو و فریدلند و اینها بوده آنجا دیده شدند باز هم با کمال بنیه
بودند از جنگهای آنوقت تعریف میکردند اسامی آنها از این قرار است کاپیتان دوشمان شا
برانش آن طرف مقبره جائی بود در پشت آئینه کلاه ناپلیون اول که در جنگها بر سر میگذاشته آنجا
بود کلاه را برداشته بسیار نگاه کردم کلاه پادشاه و سردار بسیار بزرگی را بدست گرفته بودم
از کلاه معلوم بود که ناپلیون همیشه این کلاه در سرش بوده است کلاه ساده بود شمشیر ناپلیون
که در جنگ استرلیتس کمرش بوده اینجا بود برداشته دیدم شمشیری بود کوچک و راست و قبضه
اش طلا بود اما شمشیر را زنگ زده بود از غلاف کشیده نمیشد با احترام تمام هر دو را بجای خود
گذاشته بیرون آمده رفتیم بموزه که نمونه توپهای قدیم و جدید و اختراعات آنها را گذاشته و اسلحه

قدیم سرداران و پهلوانان سابق و زره زیاد از آدم و اسب
آنها مرتب چیده بودند بعضی جاهای دیگر هم محل اسلحه و غیره بود چون قدری خسته بودیم تماشای آنها را
بروند دیگر گذاشته آمدیم منزل آنچه الآن در انوالید از صاحب منصب و سرباز موجود است پانصد
و نود نفر است سی و پنج نفر از عهد ناپلیون اول مانده اند باقی از عهود بعد بنای عمارت انوالید در سنه ۱۶۷۱ مسیحی
بحسب حکم لوی چهاردهم لوووا وزیر جنگ کرده است سی و دو عراده توپ در انوالید است
هر وقت کار بزرگی مثل فتوحات عظیمه وغیره رو بدهد توپهای انوالید را شلیک میکنند در ورود
ما هم به پاریس از انوالید شلیک توپ کردند بیرقهائیکه در عهد ناپلیون اول و بعد از آن از دولتها
دیگر در جنگها گرفته همه را در انوالید ضبط کرده اند و همچنین بیرقهائیکه از زمان لوی چهاردهم گرفته اند
آنجا موجود است در دور مقبره ناپلیون چهل و شش بیرق است که خودش در جنگها گرفته است در
کلیسا دویست و چهل و پنج بیرق است که از عهود قدیمه و جدیده گرفته اند مقبره اغلب سرداران
فرانسه از قدیم و جدید در این کلیسا است از آنجمله تورن و وبان و لانس و کلبر که از سرداران
و وزرای لوی چهاردهم بوده اند مرتیر و ژوردان از سرداران ناپلیون اول هستند در دور مقبره
ناپلیون ژروم برادر ناپلیون و مرشال دورک و مرشال برتران است سه روز قبل از ورود ما بفرانسه
در راه آهن شربورغ دو ترن بهم خورده جمعی کثیر تلف و زخمی شده بودند مسیو کرمیو Cremieux
که یکی از وکلای ملت فرانسه و یهودیست و همیشه بر ضد ناپلیون سیم بوده و ناطق غریبی است
بحضور آمد مردیست پیر بسیار که تا حالا هم در مجلس پارلمنت فرانسه حرف میزند و باز بر ضد
روساست و رتشیلد معروف یهودی هم که بسیار با دولت است بحضور آمد صحبت از حمایت
یهودیها زیاد میکرد و از یهودیهای ایران حرف میزد و استدعای آسایش آنها را مینمود ما
گفتیم شنیده ام شما برادرها هزار کرور پول دارید من بهتر آن میدانم که پنجاه کرور بیک دولت
بزرگی یا کوچکی داده مملکتی را خریده و یهودیهای تمام دنیا را در آنجا جمع کنید و خودتان رئیس آنها
بشوید و همه را آسوده راه ببرید که این طور متفرق و پریشان نباشند بسیار خنده شد و هیچ جوابی نداد

…ل خارجه که در ایران هستند حمایت میکنیم مسیو لسپس معروف که دریای
سفید را با بحر احمر وصل کرده است یعنی کمپانی زیادی جمع شده باهتمام این شخص راه را باز کرده و دریا
واسطهٔ راه تجارت هند و ایران و چین وغیره بفرنگستان تقریبا دو هزار فرسنگ نزدیکتر شده
پسرش که جوان خوبیست بحضور آمد خیال تازه حالا در سر دارد که راه آهنی از شهر اورنبورغ روسیه بسازد
الی شهر سمرقند تا پیشاور خاک هندوستان انگلیس اما این خیالی است بسیار دور و دراز نادار
که عکاس قابل پاریس است بحضور آمد عکس ما را انداخت سابقا با بالون زیاد بهوا رفته است اما
حالا از این خیال افتاده مشغول عکاسی است شخص بامزه با بنیه ایست مسیو تاردیو که رئیس مجلس حفظ الصحهٔ
پاریس است بحضور آمد بارون لاری که جراح معروف و پسر جراح باشی ناپلیون اول است و ژول کلوکه
عموی کلوکه که حکیم باشی شاه مرحوم و حکیم ما بود و خودش در طهران شب بفهمیده عوض شراب زرداب
خورده مرد مسیو بوره که سابقا در طهران وزیر مختار بود و بعد در اسلامبول و جاهای دیگر در ایام سلطنت
ناپلیون وزارت مختاری داشته است بحضور آمد بسیار صحبت کردیم آدم قابلی است خلاصه کلوله
[illegible] ن خورده که جای کلوله هنوز باقیست روزی رفتیم
به لنشان Longchamps برای سان قشون نهار خورده سوار کالسکه شده همه همراه بود
از ارک تریومف و شانزالیزه و بوادوبولون گذشتیم وسط بوادوبولون مرشال ماکماهون با جنرالها
و صاحب منصبان وغیره سواره ایستاده بودند جمعیت زیادی از زن و مرد بود دوک دومال پسر
بزرگ لوئی فلیپ را هم که ندیده بودم سواره آنجا بود با او صحبت شد منهم از کالسکه در آمده سوار
اسب صباح الخیر شدم ژنرال لادمیرو که سردار کل قشون پاریس است با آتاماژور یعنی اجودانش
بودند خلاصه همین طور رفتیم بصفوف سوارهای زره پوش کوراسیه و سوارهای سبک هوسار
رسیدیم از دو طرف ایستاده و هزار نفر سواره بودند بعد از تمام صفوف سواره رفتیم بصحرای چمن
لونشان که چمن وسیعی است طرف دست چپ کوه مصنوعی ساخته اند آب زیادی آبشار مانند میریزد
جزء بوادوبولون است پیاده نظام هم قریب صد و بیست فوج بودند اما هر فوجی چهار صد یا پانصد نفر

بیشتر بودند باقی مرخص خانه هستند از جلو پیاده و توپخانه گذشتیم این
است مثلاً بعضی ازین افواج از سی فرسنگ راه برای سان دادن آمده بودند سیصد عراده توپ هم
بود که با اسبها بسته بودند همه افواج سلام نظامی داده بیرقها را برای تعظیم و احترام میخوابانیدند ما هم
جواب میدادیم دور چمنها توی جنگل بالای درختها کلاً آدم بود بعد از تماشای صفوف رفتیم با طاقهای
چوبی که از قدیم در همین میدان مخصوص همین طور سانها و اسب دوانیها ساخته اند بالا رفته
نشستیم مارشال رفتند توی سبزه و چمن سرداران فرانسه هم با بعضی وابستگان نظامی عثمانی و اطریش
و روس و پروس عقب مرشال ایستاده بودند در بالاخانه که ما بودیم وزیر خارجه فرانسه مسیو بوفه وزیر
دارالشوری مرشال کانروبر و غیره بودند کانروبر چون حالا داخل قشون نیست و ابواجمعی ندارد
سوار نشده بود خلاصه افواج و توپخانه آمده گذشتند بعد سوارها گذشتند کل وکلای ملت فرانسه
که پانصد نفر بودند آمده نشسته بودند در عمارت طرف دست چپ سفرای خارجه و غیره نشسته بودند
زوجه مارشال ماکماهون هم بود و جمعی از زنها و خانمهای خوشگل هم در اطراف ما نشسته بودند هر فوجی
که از جلو میگذشت وکلای ملت دست میزدند هورا میکشیدند مارشال ماکماهون هم برای هر فوج
کلاه برمیداشت قریب سه ساعت طول کشید تا همه افواج سواره و پیاده و توپخانه گذشتند
بر سر هم متجاوز از هشتاد هزار نفر بودند قشون خوبی سان دادند بعد از آن همه شکست و خرابی فرانسه
امید اینطور اجتماع و نظم قشون نبود لباسهای خوب داشتند تفنگ افواج همان شاسپو قدیم است
توپها همه همان توپهائیست که در جنگ المان و پیش از آن داشتند بعد از اتمام سان که
نزدیک بغروب بود برگشتیم بمنزل روزی هم به لونشان برای اسب دوانی رفتیم
مرشال بعمارت آمده سوار کالسکه شده رفتیم سایرین هم بودند از همان راه که آن روز بمشق قشون رفته
بودیم الا بوا دبولون رفته از آنجا از دم ایشان گذشته رفتیم بهمان بالاخانه که روز سان قشون
نشسته بودیم وزیر خارجه مسیو بوفه زوجه مرشال سرداران و غیره و ایلچی عثمانی و ایلچی اطریش بودند
زن و مرد زیادی هم دور اسب دوانی بودند چهار دفعه اسب دواندند اسم هر دو ریدایکی از

ن اصفهان شیراز وغیره دور اوّل نصف دایره که یک میدان اسب
دوانیدند چابک سوار یکی لباسش سبز بود برنگ حمایل ایران اسب او پیش آمد بعد دو دور دیگر که دوید
تمام دوانیدند امّا چون مسافت زیاد نیست اسبها اغلب باهم می‌آمدند اسبی که پیش می‌آمد مثلا یک
سر و گردن از سایر اسبها پیشتر بود در ایران قاعدهٔ اسب دوانی بهتر است و بیشتر تماشا دارد
هر دور دایرهٔ اسب دوانی ایران نیم فرسنگ است شش دور که سه فرسنگ باشد گاهی هفت دور بیک نفس
میدوانند هر اسبی که پیش بیاید سر کرده است اینجا منتهای اسب دوانی یکدور است که نیم فرسنگ
باشد بهر اسب خوب معلوم نمیشود دور آخر چند سد از تخته بارتفاع یک ذرع که روی آنها خار و
کون صحرائی گذاشته بودند اسبها از روی آنها چندین دفعه سرتاخت میجستند این طور بسیار تماشا
داشت اسب دوانی یکساعت بیشتر طول کشید بعد رفتیم منزل مرشال رفتند که شب برای آتشبازی
و چراغان حاضر شوند ما آمده دم ارک تریومف پیاده شدیم جمعی از طهرانین بودند رفتیم بالای
ارک تریومف دویست و هشتاد و پنج پله میخورد بسیار مرتفع است پلّه‌های تنگ پیچ پیچی دارد
بسیار مشکل است بالا رفتن من بیک نفس رفتم امّا سایرین آهسته آمدند از بالا کل شهر پاریس و
اطراف و قلعجات همه پیداست مردمیکه از لونشان و اسب دوانی بر میگشتند همه پیدا بودند
از بوا دبولون الی آخر شانزلیزه هفت قطار کالسکه بود و همچنین در سایر کوچها کالسکه زیاد بنظر آمد
خیلی تماشا داشت قدری آنجا ایستاده آمدیم پائین سوار کالسکه شده رفتیم از بس کالسکه و جمعیت
بود امکان عبور نداشت بزحمت بمنزل رسیدیم شب را مرشال آمدند باهم سوار شده رفتیم از
شانزلیزه وغیره گذشتیم از دم عمارت ما الی محل آتشبازی از دو طرف آدم بود امشب البته یک
کرور جمعیت از زن و مرد دیدم همه فریاد میزدند که شاه ایران زنده باد مرشال را هم توصیف
میکردند و میگفتند فرانسه زنده باد چراغان بسیار خوبی کرده بودند در جمیع کوچها لامپهای بلور
مثل کوی گرد آویخته بودند باد قدری چراغها را اذیت کرد خیلی راه رفته رسیدیم بجائیکه رودخانهٔ
سن درمیان بود و آنطرف رودخانه آتشبازی حاضر کرده بودند آمدیم نشستیم رودخانه مقابل ما

(فرانسه ۱۳ [illegible]) میدان مشق و مدرسه نظامیست که همه چراغان بود جائیکه ما
Trocadero بود اینطرف رودخانه هم همه چراغان بود برای ما از چوب طاقهای
ساخته چهل چراغ زیادی آویخته بودند پرده‌های زیادکه تازه از حریر و مخمل بافته بودند آویزان
بود ولی باد و باران قدری اوضاع را مغشوش کرد اما باز چراغها چون از گاز بود کمتر خاموش شد
آتشبازی بسیار خوبی کردند همه سرکردگان فرانسه و سفرای خارجه وغیره حاضر بودند الحمد لله بسیار
خوش گذشت آمدیم منزل مرشال الی منزل در کالسکه همراه بودند دربین آتشبازی سواره زره پوش
کوپراسیه که سه هزار نفر میشدند از لب رودخانه مشعل بدست موزیکانچیان میکشیدند شکوهی داشت
شب رفتیم سیرک که نزدیک عمارت ماست مثل تماشاخانه جائیست اما بهتر عمارت قدوری ساخته
اند دورش از چوب مراتب دار دریچه نشستن مردم سقف هم دارد چهل چراغ زیادی آویخته اند میان
این عمارت را مثل گود زورخانه خاک ریخته اند وسعتی دارد سه هزار نفر آدم میگیرد خصوصاً شبیکه
ما آنجا رفتیم خیلی آدم بود صندلی سی تومان و پنجاه تومان اجاره کرده بودند زنهای بسیار خوشگل بودند
صدراعظم و شاهزاده‌ها وغیره همه حضور داشتند آنجا سه در دارد یکی در طویله اسبهای سیرک است
که نزدیک محل بازیست که از همان درآمد شد میکنند بقدر پنجاه شصت اسب بسیار خوب دارند
برنگهای غریب هیچ جا چنین اسبها ندیده بودم اسبهای خالدار عجیبی بودند البته هریک هزار تومان
و پانصد تومان قیمت داشتند وطوری این اسبها را تعلیم و عادت داده اند که بیک اشاره هر
حرکتی که بخواهند میکنند همه اسبها زبان میدانستند معلم میگفت بایستید همه میایستادند میگفت
تند بروید میدویدند میگفت سرها بلند شود فوراً بلند میشدند میگفت کج بدوید میدویدند خلاصه هرچه
میگفت همان میکردند خیلی محل عبرت بود شلاق بزرگی دست میرآخور اسبها بود متصل حرکت میداد
مثل تفنگ صدا میکرد زنهای خوشگل خوش لباس سوار اسبها شده دور میدوانیدند روی اسب میجستند
معلق میزدند از پشتک میزدند باز روی زمین میافتادند بدون اینکه صدمه بخورند چند نفر در اطراف
دایره قطیفه‌ها نگاه داشته بودند همه دستها را بلند داشته زن خوشگلی سوار اسبی شده بنا کرد دور میدان

... ب سرتاخت بود بهر قطیفه که میرسید از روی اسب بلند شده در روی
هوا معلق وارونه زده آنطرف قطیفه دوباره باپا روی اسب پایین می آمد دو دفعه معلق زده دست
روی اسب پایین آمد دفعه سیوم زمین خورد اما عیب نکرد دوباره جست روی اسب سه معلق دیگر
زد حلقهای بزرگ چوبی نگاه میداشتند جوانی سوار اسب بود در سرتاخت اسب نزدیک حلقه
که میرسید بهوا جسته از توی حلقه در رفته آنطرف حلقه دوباره باپا روی اسب میآمد بعضی حلقهارا
مثل دایره پوست کشیده بودند اسب سوار در سرتاخت بقوت پوست را پاره کرده از توی حلقه رد
میشدند و آدمی هم که سوار بود از بالای حلقه جسته آنطرف روی اسب میافتاد زنها و پسرهای سوار
کارها میکردند که بتعریف و نوشتن نمیآید مثلاً در یک نفس و یک دفعه بالای اسب پانصد معلق
وارونه میزدند که از قوه بشر خارج است اطفال کوچک خوشگل طوری معلقها میزدند که بتصور نمی آید
بازی بسیار خوبی کردند که بجز میمون و عنکبوت با هیچ ذی نفسی نسبت خلاصه کارهای غریب کردند خیلی
تماشا داشت بعد رفتیم بعمارت لوور جمیع حکما و دانشمندان پاریس آنجا بودند وزیر علوم که مردی بسیار
فربه و بلند و آدم با تمیزی است آنجا بود رفتیم به پایین عمارت که مجسمهای مرمر قدیم و جدید آنجا بود
سواره زره پوش مشعلها در دست جلو ما میرفتند حکما و علما از دو طرف و وزیر علوم نزدیک ما
راه میرفت بعد از گردش زیاد آمدیم منزل مجسمهای بسیار خوب دیده شد یک مجسمه بزرگی بود از مرمر
بسیار عظیم الجثه و قوی هیکل تکیه بکوه داده نشسته پاهایش دراز و ظرفی در دستش بود که آب از آن میریخت
این آب همان رودخانه تی بر است که در شهر رم پایتخت ایطالیاست و مجسمهای مرمر و نوس
که ربّ النوع حسن است یکی را بسیار خوب حجاری کرده اند اما هر دو دستش از بازو شکسته بود و صورتهای
دیگر هم بسیار بود که در جاهای دیگر مثل اینها کم دیده شد   روزی رفتیم بجائی که پانوراما میگویند
یعنی دورنما این یک علم و صنعتی بسیار عجیب است و مخترع آن یکی دنیائی است نزدیک بعمارت ما بود صدر
اعظم و دیگران همه بودند رسیدیم بجائیکه عمارت مدوری بنظر آمد در کوچکی داشت داخل شده اول
رسیدیم بدورنمائی که کوچه از کوچهای پاریس را نمایند در هنگامیکه پروسها شهر را محاصره کرده گلوله نارنجک

(۱۳۸ فرانسه)

مثل تگرگ از هوا میبارد فصل زمستان هم هست مردم از خانهها بیرون
خود را گرفته فرار میکنند هر قدر شخص بنظر دقت بیشتر نگاه میکرد این حالات مجسم میشد بطوریکه هیچ
نمیشد تشخیص داد که این پرده صورت نقاشی است یا حالت حقیقی همان آنکه دود است شخصی تیر
خورده سرش شکسته خون میریخت هیچ معلوم نبود که خون حقیقی است یا مصنوعی و همچنین سایر حالتها بعد
از آنجا پله میخورد میرود بالا آنجا یک محوطه گردیست که شخص از هر طرف نگاه میکند شهر پاریس و قلعهجات
اطراف شهر و توپ و گلوله در هنگامه جنگ و محاصره در هوا رفتن و ترکیدن گلوله توپ و غیره از آنجا
بنظر می آید مثل اینست که الآن شخص در شهر پاریس است و جمیع حالات جنگ با پروس و شورش را تماشا
میکند خلاصه شخص تا بچشم خود نه بیند نمیداند چگونه است که پرده مصنوعی را مردم با حالت حقیقی و شیئی
موجود نمیتوان فرق گذاشت همین محل همیشه محل بروز همین صنعت بوده که هر وقت هر کس خواسته پول
داده و رفته تماشا کرده است موکلین اینجا را مداخل بسیار است تعجب در این است که مدتی در زمانی
دورنماهای فتح سواستاپول را که انگلیس و فرانسه کرده و روس را شکسته بودند اینجا ساخته بعد از آن چند
مدتی فتح قشون فرانسه را که قشون دولت استریه را در سولفرینو و ماژانتا و غیره شکست داده
بودند همیان آورده نشان میدادند حال شکست و بدبختی فرانسه را کشیده نشان میدهند اما
در اینجا چون هوا بسیار حبس است بیشتر از ده دقیقه هرکس بماند سرش گیج خورده احوالش بهم میخورد
زود برگشتیم   روزی رفتیم بکلیسای نتردام وسط شهر که در جزیره رودخانه سن توی شهر واقع است
از پهلوی هوتل دو لاموند و انستی تو دو فرانس و کنسیل دتا که عمارت بزرگ وزارتخانه و از عهد
ناپلیون اول بنا شده و کمونها یا للمره آتش زده اند گذشته بکلیسا رسیده کشیشها جلو آمدند بنای این
کلیسا بسیار عالی و همه از سنگ است و قریب ششصد سال است که ساخته اند داخل شده همه جا را بدقت
گردش کردیم منبرها و پنجرهها از چوبهای منبت کاری قدیم بسیار اعلی و ارسی پنجرهها همه از شیشههای الوان
بسیار خوبست خزانه کلیسا را دیدیم بعضی اسبابها مثل تنگ و ظروف طلا و مطلا و نقره و غیره بود
در آنجا با کشیش بزرگ صحبت کردم پرسیدم اعتقاد شما در حق حضرت عیسی ع چیست شراب میخورده یا نه

دال عجبی کرده باشم باجتماع گفتند البته میخورده بسهلست خودش هم
ضرب می انداخته است بعد گفتیم کم میخورده است یا زیاد همه گفتند زیاد هم میخورده است بعد برگشته
رفتیم بمدرسه معادن که اکل دمین Ecole de mines میگویند اسم رئیس اینجا مسیو دوبره است
بسیار جای عجیبی است از جمیع سنگهای معادن دنیا نمونه در آنجا هست از معدن طلا گرفته الی زغال
و همه را با نمره و تفصیل توی جعبهای شیشه گذاشته اند معدن سنگ زمردیکه در مملکت نوول گرناد
یکی دنیاست حالا سنگ زمرد را از آنجا می آورند قطعهای زمرد خوش رنگ بی عیب توی سنگهای بود
نمونه معدن زمرد سیبریه هم بود اما هیچ کدام به بزرگی نیست بود خلاصه انقدر از نمونه معادن
بود که حساب نداشت دیدن مجالی میخواست که اینها یکیک را بدقت دیده با معلمین سؤال و جوابها
بکنند تا چیزی بفهمند که در پنج دقیقه ما میخواستیم همه سنگها را دیده و بدانیم که هر یک را از کدام معدن
آورده و خواص و جنسش چیست البته محال بود رفتیم مرتبه بالا که فسیلها را آنجا چیده بودند یعنی استخوان
حیوانات از قبل از طوفان نوح و بعد از آن حیوانات که تحجر یافته اند بسیار چیزهای عجیب و غریب بود
که دانستن تفصیل آنها علمی مخصوص است و در اینجا نوشتن مناسب نیست و بعد از این گردشها رفتیم
بمنزل   روزی رفتیم بگردش عمارت لوکسامبورغ باغ و عمارتیست بسیار بزرگ و عالی که از
عهد لوی سیزدهم بنا شده است باغش حالا عامه است که مردم هر روز آنجا بگردش میروند گلکاریهای
بسیار خوب دارد چون هوتل دویل دار الحکومه حالا خرابست و آتش زده اند این عمارت را دار الحکومه
شهر پاریس قرار داده اند رسیدیم بباغ مسیو دوال حاکم پاریس و مسیو الفاند مهندس شهر پاریس وغیره
اینجا بودند کوچهای پاریس که باین طور راست و وسیع و مسطح شده و خیابانها را باین نظم و سلیقه درخت
کاشته اند همه از روی دستور العمل و اهتمام مسیو هوسمان حاکم سابق پاریس که در عهد ناپلیون بوده و
این مهندس درست شده است قدری در توی باغ نشستیم و از آنجا برای تماشا و اشکال وغیره
بعمارت رفتیم مسیو تیرت که رئیس مجلس شهری پاریس است بحضور آمد عمارت لوکسامبورغ از عمارات
عالیه پاریس است لوی فیلیپ مجلس سنای دولت را آنجا قرار داده بود و عمارتی بسیار عالی لوی فیلیپ

ساخته است متصل باین عمارت است که اجزای سنا آنجا منعقد [illegible] اهل
سنا آنجا بودند بعد از جمهوری موقوف شد حالا در همان اطاق سنا دیدم [illegible] نفر معلم سایر
مدارس را امتحان میکردند هر شاگردیکه از این امتحان بیرون برود میتوانند صفت داخل سایر مدارس شود
شد سنا عبارت بوده است از صد نفر که اغلبش از بزرگان و اعیان و سرداران جنگ و دولت که بیکار
نباشند بهر یک سه هزار تومان مواجب میدادند و اهل این مجلس میکردند که آنچه مصلحت از مجلس
دار الشورای وکلای ملت بیرون می آمد تا بامضای اهل این مجلس نمیرسید مجری نمیشد حالا بالمره متروک است
خلاصه تالارها و اطاقهای بسیار عالی داشت اما حیف که همه اطاقها را از میان بریده تخته
بندی کرده اند در هر مکان یک دایره و مجلسی است از اجزاء حکومت شهر که در هر یک جمعیت
زیاد و دفترها و کتابها و اسباب تحریر بسیار از کاغذ و قلم و مرکب و غیره ریخته است خلاصه عمارت را
از شکوه انداخته اند اما هر وقت بخواهند تخته ها را برداشته مثل اول میکنند پرده های اشکال بسیار خوب
داشت از کارهای قدیم و جدید خیلی تماشا کردم کلیسای بسیار خوب بزرگ بلندی در پاریس است
که از بالای ارک تریومف دیدم اسمش پانتئون Pantheon لوی پانزدهم ساخته است
اول کلیسا بوده بعد محل قبور اشخاص معتبره شده در این اواخر باز کلیسا و عبادتگاه است تحقیق زیاد
دورش بود تعمیر میکردند گلوله ها هنگام شورش خراب کرده بودند کلیسای دیگر هم بعد از کلیسای نتردام
در پاریس است که سنسولپیس میگویند بسیار بنای عالی است کلیسای مادلن هم که ناپلیون اول ساخته است
خیلی عالیست کلیسای زیاد دیده شد که دیگر نوشتنش لازم نیست شبی رفتیم به پاله رویال جائی است
بسیار وسیع میان حیاط باغچه و حوض است و دورش ستون و راهرو و مسقف و جلو و عقب این راهرو
دکاکین است چهار صد یا پانصد دکان دارد از هر جور چیز اینجا فروخته میشود جواهرات اصل بسیار خوب
و بدل اسباب خرازی و بلور چینی و غیره کل دکاکین را گشتیم مبالغی خرید شد جمعیت زیادی به تماشا جمع
بودند روزی رفتیم بتماشای ضرابخانه که هوتل دو لامنه میگویند رئیس آنجا که اسمش مسیو مارکت بود
آنجا جمعی دیگر هم بودند اول رفتیم مرتبه بالا از سکه های قدیم و جدید و دولتها زیاد آنجا پشت آئینها چیده اند

...کستان و چین و هند و سایر ممالک فرنگ هر جور سکه بود و بیر
ون برده بود از آنجا باطاقی که اسمش اطاق ناپلیون اول است رفتیم که همه چیزهای متعلق بناپلیون
اول آنجا بود مثل مهر سکه و ته سکه و مدالهائیکه در عهد ناپلیون زده بودند برای یادگار جنگها و ولایات
مفتوحه و نشانهای قشون وغیره کلاً آنجا بود نمونه ستون واندم هم که کمونها بالمرّه خراب کرده اند آنجا
بود بقدر دو ذرع ارتفاعش میشد از چوب ساخته اند بعینه همان ستون است امّا ارتفاع ستون
اصلی چهل و شش و قطرش دو ذرع بوده است این ارتفاعش دو ذرع و قطرش یکوجب است بعضی صورتهای
ناپلیون آنجا بود و گلوله از کمونها آمده و شیشهٔ روی سر سکه ها را سوراخ کرده بدیوار رفته بود و همان طور
نگاهداشته شیشه را عوض نکرده بودند گفتند برای یادگار نگاهداشته ایم گفتم بد یادگاریست خلاصه پائین
آمده اسباب سکه را تماشا کردیم با بخار حرکت میکند آنچه پول میزدند نقره بود و هر یک پنج فرنک
پول خیلی بزرگی بود و گفتند حالا طلا بواسطهٔ پولی که به پروس داده اند بسیار کمست امّا نقره زیاد
و تمام پول حالا نقره است سه عدد مدال بزرگ یکی طلا و یکی نقره و دیگری مس بیادگار رفتن من بآنجا
روبروی ما سکه زده بخط فارسی نوشته بودند پیشکش کرده بعد آمده سوار کشتی بخار کوچکی شده
برخلاف جریان آب رفتیم بالا از قلعه شهر بیرون رفته بجائی رسیدیم که رودخانه بارن داخل سن
میشد از آنجا باز برگشتیم کنار رودخانه صفائی نداشت رودخانه سن کم عمقش دو ذرع بود قدریکه
از شهر میگذرد طرفین رودخانه خانهای پست رعیتی است اغلب رخت شورخانه و حمامهائیکه
همه را توی رودخانه از چوب ساخته اند دیده میشود حمامش اینطور است که اطاق چوبی مسقف بزرگی
در توی رودخانه ساخته اند که آب از میان آن جاریست هر کس میخواهد حمام برود باید برود توی آن
اطاق خودش را بشوید رخت شورخانها هم همین طور است آنمیان ها می نشینند و رخت میشویند رخت میشو
همه زنست این حمامها را با بخار گرم میکنند که آدم خوب سر و تن را پاک و تمیز کند خلاصه برگشتیم
بمنزل روزی رفتیم بکارخانه گوبلن Gobelin بسیار دور بود کارخانه ایست بسیار قدیم که
فرش و قالی و چیزهای دیگر میبافند بقیمتهای گزاف خرید و فروخت میشود کارخانه متعلق بدولت است

و رؤسای کارخانه و کارگرها مواجب خوار و اجیر دولت هستند
و نفیس است که در اطاقها و تالارهای سلاطین محض زینت عوض پرده نقاشی نصب میکنند و در پرده
بلجیک و فرانسه و انگلیس دیدم که با کمال احترام در عمارات نگاه میدارند قالی در دستشان بود
میبافتند برای تالار عمارت فونتن بلو Fontainebleau که شهریست از شهرهای فرانسه
اما میگفتند در هر قالی که باین بزرگی باشد هشت سال باید کار بکنند بسیار دیر تمام میکنند اما خوب
عیبی که دارد آفتاب رنگ بافته را میبرد اما رنگ قالی ایرانی مشکل است که آفتاب ببرد از هر
شکل و پرده معروفی که بخواهند بیافند مونه آن نقش را روبرو گذاشته اگر مونه کوچک است بزرگتر
و اگر زیاد بزرگست کوچکتر نقش قالی را میبافند خلاصه بهر طریق بخواهند ممکن است و این کمال مهارت
و صنعت است که بیک ملاحظه مونه بعینها میبافند چند پرده خوب برای تماشاخانه بزرگ نیمه تمام
که ناپلیون سیوم فرمایش داده بود هنوز در دست داشتند اما بنیاد تماشاخانه و این پردهائی
تمام خواهد شد بسیار کارخانه وسیعی است و کارگر زیاد دارد اسم رئیس اینجا مسیو دارسلا از اینجا رفتیم
بچاپخانه دولتی که کتب و غیره چاپ میکنند بعضی را با دست بعضی را با بخار هرچه بخواهند بسیار
زود میتوان چاپ زد از آنجا برگشته بتماشای عمارت لوور رفتیم در بین راه بعضی جاها که کمونها آتش
زده خراب کرده بودند دیده شد از جمله یک انبار بزرگ غله دیوانی بود که بسیار عمارت عالی بزرگی
بود بالمره ویران شده بود چند پل را هم خراب کرده بودند از میدان باستیل که مناره دارد معروف
بمناره ژوئیه که از بناهای لوئی فیلیپ و بسیار بلند است مجسمه ملکی را از برنج مطلا ساخته اند در آن
بالاست اصل مناره هم از چدن است خلاصه وارد لوور شدیم بسیار عمارت عالی است و از
حیثیت حجاری و پرده های نقاشی و غیره نظیر ندارد تالار طولانی بود بسیار خوش وضع که اسمش گالری
داپولن میگویند یعنی دالان رب النوع حسن و شعر و آواز اسباب زیادی از ظروف سنگ مرصع و بلورهای
معدنی و غیره از مصنوعات زرگرهای قدیم از طلا و نقره و بعضی اسباب طلا و غیره که از زیر خاک
در آورده اند و از بدایع و نفایس دنیا همه را در جعبه ها و پشت آینه ها گذاشته اند استخوان بازوی شارلومان

جعبه ضبط کرده اند جعبه طلائی از قدیم که بسیار خوب زرگری کرده اند
آن دتریش Anne de Autriche مادر لوئی چهاردهم است این تالار هم از بناهای لوئی
چهاردهم است مجسمه برنج لوئی پانزدهم است که از سنگهای بدل ساخته آنجا گذاشته اند شمشیر و عصای
شارلمان هم بود خلاصه اطاقها پرده های اشکال بود همه را دیدم کار نقاشان معروف دنیا
همه پرده ها بشخص بیرون تمام نمیشود تا نکات نقاشی آنرا بفهمد با این تعجیل که من داشتم البته درک نکات
نقاشی ممکن نمیشد از کارهای رافائل نقاش معروف هم بود اما من پرده های کارلبالی را بر سایرین ترجیح
میدادم بسیار با سلیقه نقاشی بوده است کارهای موریلو هم بسیار خوب بود پرده های زیاد از کارها
اوستادان دیگر هم بود مثلاً پرده بود که سی هزار تومان بیشتر قیمت داشت بعد از تماشای ازلیه
رفتیم بباغ طویلری عمارت سوخته آنرا تماشا کردم این عمارتی بوده که در عالم مثل نداشته حالا همه
خراب شده است و دیگر مثل آنرا هم ساختن بسیار مشکل است چراکه مخارج زیاد دارد و عمارت را
با تمام اسباب سوزانده و خراب کرده اند که بهمه جهت البته صد کرور تومان متجاوز ضرر وارد
آمده است زیاده از حد افسوس خوردم باغ طویلری هم بواسطه خرابی عمارت و عدم مواظبت
از صفا افتاده است عصرها در باغ موزیک میزدند خلاصه پیاده رفتیم تا آخر باغ خیلی خسته بودم
آنجا سوار کالسکه شده رفتیم منزل ناپلیون سوم یک تماشاخانه ساخته است که از همه تماشاخانهها
فرنگ بهتر و بازینت تر است پنج کرور خرج کرده هنوز هم ناتمام است دو کرور دیگر خرج دارد
که تمام شود حالا همین طور مانده است اگرچه من بتماشای آنجا نرفتم اما خیلی تعریف میکردند
روزی رفتیم بورسایل اول بکارخانه چینی سازی سور رفتیم کارخانه ایست بسیار مشهور و قدیم در
بلندی واقع شده است چینیهای زیادی که از قدیم و جدید ساخته اند همه را در اطاقها
چیده اند چیزهای بسیار بود تماشا کردیم چینی ها بیراکه از روی کارهای نقاشان قدیم مثل رافائل
و غیره نقاشی کرده بودند و درجه هر یک مثل پرده های نقاشی بسیار نفیس اعلی بود اگر هر یک را
بهر قیمت میفروختند میخریدم اما این نمونه ها را از کارخانه بیرون نمیبرند و هیچکس نمیفروشند کارخانه

ورق ۱۴۴ / ۱

مال دولت است هر فرمایشی بدهید تمام میکنند مثل کارخانه قالی بافی [illegible]

مواجب کارخانه بانده گفتند ساخته اند که این کارخانه را متروک و کارخانه جدید [illegible]

کرد بسیار گردش کرده تا جائی که چینی را میساختند و نقاشی میکردند و بکوره میبردند [illegible]

برگشته از همان راهیکه آمده بودیم مراجعت کردیم دو گلدان بزرگ بسیار اعلی و دو [illegible]

اسباب چای خوری چینی بسیار ممتاز برسم یادگاری بما هدیه دادند از آنجا سوار شده رفتیم بورسایل

منزل مسیو بوفه رئیس استقبال کردند رفتیم بدار الشوری وکلا از یک گالری مجسمهای بسیار خوب مرمر

کار اوستادان قدیم که همه صورت پادشاهان قدیم و وزرا و مردم بزرگ و سرداران وغیره

بود گذشته تا رسیدیم بدار الشوری در اطاق نشستیم هفتصد نفر وکلا در آن مجلس حاضر بودند در مرتبه

بالا زن و مرد زیادی هم محض تماشا نشسته بودند این مجلس که حالا وکلا می نشینند تماشاخانه قدیم

ورسایل است که لوی چهاردهم ساخته است مسیو بوفه رئیس مجلس برای پذیرائی ما در عمارت خود بود

نایبش در جای رئیس نشسته بود پسرهای لوی فلیپ دوک دومال و ژوانویل هم بودند وکلای دست

چپ و دست راست همه بودند دست چپ ها بر ضد دولت حالیه هستند چند نفر از ژنرالها وغیره

حرف زدند از انجمله ژنرال [illegible] و صدایش بسیار باریک و کم بود و کسی نشنید که چه میگوید متصل

وکلای دست چپ داد میزدند که بلندتر حرف بزن قال و مقال غریبی بود نایب رئیس متصل زنگ

میزد که ساکت باشند بسیار مشکل است که درین مجلس کسی بتواند حرف بزند بسیار تماشا داشت

یکساعت آنجا نشستیم بعد برخاسته از همان راهی که آمده بودیم برگشتیم مرشال ماکماهون هم آمده

بودند با مرشال و مسیو بوفه وغیره جمیع اطاقها و تالارهای ورسایل را گردش کردیم اوطاقها و

تالارهای بسیار بزرگ خوب دارد آنقدر پرده نقاشی و مجسمهای مرمر وغیره دارد که حساب

ندارد پردهای بسیار اعلی از کارهای نقاش هوراس ورنه *Horace Vernet*

که بسیار خوب کشیده است پردهای جنگهائیکه با اعراب الجزایر در زمان لوی فلیپ وغیره شده

و جنگهای ناپلیون سوم در ایطالیا با دولت نمسه وغیره و پردهای جنگهای ناپلیون اول وغیره از

... بسیار بود بطوری که اگر شخص یکسال تمام بخواهد بدقت بدیوارها تماشا
کند تمام نمیشود اغلب این اطاقها هم دفترخانه وکلا و وزرا قرار داده اند از آنجا آمده رفتیم باطاق دیوان
محاکمه دفتر گذاشتن میز و صندلی وزرا و محررین دفاتر تالارها را از شکوه انداخته اند بسیار خسته
شده آمدیم پایین قدری هم در باغ در کالسکه گشتیم منبع فواره یکطرف باغ را باز کرده بود نمای
از دور جمعیت خیلی صفا داشت برگشته رفتیم منزل از ده داور گذشته بسکلو رسیدیم از آنجا
بده بولن و از آنجا به بوا دو بولن تا رسیدیم بمنزل در سکاو چند قوچی ازدو زده بود بعد رفتیم
بازار خوبی بود که اسباب زیادی چیده بودند امروز در رسایل میان اشکال مجسمه ها دیدم
که پرنسس ماری Princesse Marie دختر لوی فلیپ که شوهر نکرده جوان مرده خودش حجاری
کرده بود دیدم بسیار خوب ساخته بود روز دیگر رفتیم بباغ وحش و نباتات از منزل ما اینجا طولانی
بود رئیس اینجا که اسمش مسیو بلانشارد هفتاد و پنجسال از عمرش رفته بود استقبال کرد با ایشان جمعیت
زیادی بود از محلات آخر شهر پاریس که اغلب رعیت و کارگر بودند با زنهاشان همه تماشا آمده
بودند باغ حیوانات و نباتات بسیار وسیع است در باغ نباتات گلهای بسیار غریب با سلیقه
کاشته اند از همه گلها و نباتات در اینجا هست و عدد گذاشته اند و گیاهها و دواها که هر یک مرضی را علاج
میکند همه را کاشته بعمل آورده اند متعلمین علم نباتات و حیوانات برای فهمیدن و فهماندن خاصیت
هر گیاه همیشه در اینجا کار میکنند اول گرمخانه ها را که نباتات ولایات گرمسیر را در آنجا بعمل آورده
اند گردش کرده بعد بباغ حیوانات رفتیم هر نوع حیوانی را از پرنده و درنده و چرنده جمع
کرده اند مرغهای بزرگ و کوچک الوان خوشگل حیوانات سبع و غیره از همه جور دیده شد این باغ
وحش سایر ممالک وسیع تر است ولی هر حیوانی که در اینجا دیدم در آنجاها هم دیده بودم مگر چند حیوان
که در جای دیگر نبود من جمله مرغ عظیمی بزرگ قوی هیکل که اسمش را کازوار میگویند از استرالیا آورده اند
بسیار حیوان عجیبی است بقدر شترمرغ و اندک شباهتی هم بشترمرغ دارد اما جنس دیگر است دیگر حیوانی
تاپیر میگویند از ینگی دنیای جنوبی آورده اند بسیار شبیه است بکرگدن اما کوچکتر مثل بچه کرگدن و خوک

(۱۴۶ فرانسه) وکوساله حیوانیست ببرهای درنده وحشی و پلنکهای عجیب دا[شت]
پلنک و ببر همش از اکوار میکویند اما به پلنک بیشتر شباهت دارد بسیار حیوان درنده وحشی
پلنکها دو بچه کوچک زاییده بودند بسیار خوشکل شیرهای افریق و شیرهای دیکر هم بودند یک
فیل هم بود در یک قفس بزرک هم بقدر پنجاه میمون دیده شد حیوانات دیکر از اقسام شکار
وغیره بود چیز بکیر زیاد و تماشا داشت حیوانات مرده بود که در موزه عمارت نکاهداشته بودند
که در دول دیکر دیده بودم از هر قسم حیوان و ماهیهای جمیع دریاها و حیوانات دیکر از مار و خرچنک
نهنک ولاک پشت و انواع طیور دیده شد تماشا و عالم غریبی داشت مثلا از ماهی کوچک تا
نهنک را همان طور که مرده نکاهداشته اند بدون اینکه کسی بفهمد زنده است یا مرده هر مرغی از
کوچک و بزرک که در دنیا هست از مرغ کوچک مکس ینکی دنیا الی شتر مرغ همه در آنجا هست
مرغ مکس مرغیست بسیار خوش رنک و کوچک بقدر زنبورهای بزرک اما همه چیزش مثل مرغ است
دیکر این قشنک تر مرغی در عالم نیست و جز در ینکی دنیا هیچ جا نیست همه مرغهای مرده را از نر و ماده
با تخم خودشان و با همان لانه که بجهت خود درست کرده اند تحصیل نموده در پشت آینهها چیده
و حالتی که در روی لانه و تخم میخوابند چنان مجسم کرده اند که هیچ با زنده فرق ندارد از تخم مرغ مکس که
کوچک تر از آن تخمی نیست و بقدر یک پسته نمیشود کرفته تا تخم مرغ رخ و شتر مرغ که از جمیع تخمها بزرکتر
است در یک اطاق کذاشته اند اما در آنجا چهار عدد تخم مرغ دیدم که هر یک بقدر خربزه بزرک بود
کفتند این نوع مرغ حالا در دنیا وجود ندارد و این چهار تخم را بزحمتهای زیاد و سیاحت بسیار در
جمیع بلاد عالم عاقبت کویا در افریقیا و ینکی دنیا بدست آورده اند تخم را بلند کردند بسیار وزین
بود بقاعده باید جوجه که از میان این تخم بیرون می آید بقدر خروس خیلی بزرکی باشد مرغ سیمرغ و رخ
که در کتب ملاحظه شده است باید از همین تخمها باشند و الآن این بیضه ها را یکی هزار تومان نمیدهند
ماهیهای عجیب و غریب بود دیده شد که از بزرکی و غرابت نوشتن نمیآید میمونهای عجیب و غریب بود باقسام
مختلفه که یکنوع از بزرکی بقدر اسب و دیکری از کوچکی بقدر موش بود بمراتب جثه اجسام آنها را

شده اند از جمله میمونیست که اسمش گوریل است در مملکت افریقیه هم
میرسد از بزرگی و هیبت و قوه و بازو و پنجه و پا و دندان از ببر بزرگتر و بالاتر و قدش و قد انسان بلکه
بلندتر است یک جفت نر و ماده بود نر و ماده اش کم جثه تر است دیگر میمونیست که در جزایر [illegible] بود
[illegible] که اسمش اورانگ اوتانگ Orang Outang است
اگرچه از میمون گوریل کوچکتر است اما این هم خیلی ثقل دارد و بسیار درنده و بزرگست یک لاک پشت
روی میزی گذاشته بودند بقدر حوض بسیار بزرگی آنهم چیز غریبی بود که چیز بدین عظمت را نمیتوان تصور نمود مار
بسیار بزرگ که در حقیقه همان اژدهای معروفست دیده شد در حتی مصنوعی ساخته جثه مار عظیم را
برده در آن جا پنهان بودند که هیچ با مار زنده فرق نداشت تماشای عجیبی داشت مگر اینکه متولی این حیوانات را
برای فریب مردم از روی صنعت کم و زیاد کرده باشند بلکه از بزرگ و کوچک هرچه در این موزه است
همان حیوان اصلی است که خداوند عالم خلق کرده است و فرنگیها در حقیقت زحمت زیاد و مخارج
بسیار و مبالغ گزاف اینها را از اقصی بلاد عالم جمع کرده برای ترقی علم و زیادی بصیرت و نمودن
قدرت خداوند در خلق اقسام مخلوقات عجیبه بمردم فراهم آورده و متصل هم انسب نگاه داری
آنها هستند الحق زحمت بسیاری کشیده اند این حیوانات مرده و استخوانها و مرغها را باید در حقیقه اینها
پنجاه [illegible] بنشینند تماشا کنند با چیزی بفهمند من در این ربع ساعت چه میتوانم بفهمم آمدم پایین و با اینکه
دیگر هیچ وقت بجهت تماشا نداشتم به قفس حیوانات زنده رفته همه را دیده از آنجا رفتیم منزل [illegible] که
سنش هفتاد و پنج یا هشتاد سال بود و همه جا با من همراهی کرد و بقدری کیف شنگ بود از رفت هرچه میگفتیم برگرد
باز میآمد و میگفت ما در عمرم مسکرات نخورده و همیشه دیگرانرا هم منع میکنیم در فرنگستان مجلس مخصوصی
است و اجزایش یاد داده که همیشه در مذمت ترک کردن شرب هستند با بسیار خیال مستکی است
بخصوص در فرنگستان مکاتریوم حیوانی در دنیا بوده است قبل از طوفان نوح که از جنس فیل ولی بزرگتر
خرطوم هم ندارد استخوان آنرا پیدا کرده در باغ وحش گذاشته اند پاریس تماشاخانهای متعدد دارد
یکشب هم تماشاخانه بزرگ رفتیم همه سفرای خارجه با زنهاشان و هر مثال ما [illegible] میمون بود و

۱۴۸

صاحبمنصبان وغیره و همراهان ما بودند تماشاخانه بسیار بزرگ [illegible]
زیاد وجمعیت بسیار هم بود رقاصها وخوانندها خوب خواندند و رقصیدند خصوص [illegible]
دنیا که دخترهای دریائی میرقصیدند   شب رفتیم بعمارت الیزه برای شب نشینی همه [illegible] معروف
شهر و سفرا و زنهایشان و صاحبمنصبان فرانسه و ایرانیها موعود بودند آتشبازی و چراغان خوبی باغ
الیزه کردند باغ بسیار خوبیست با حوض و فواره و چمن و اشجار توی باغ از روشنی الکتریسیته که
که از پشت بام بزمین افتاده بود مثل مهتاب روشن بود مرد و زن که درین روشنی مصنوعی راه میرفتند
جلوه و تماشای مخصوصی داشتند رفتیم مرتبه بالا گشتیم عمارت بسیار خوبیست کوبلن های خوب دارد
این عمارت را کنت دورو ساخته است صد و پنجاه سال قبل ازین بعد از فوتش معشوقه لوئی پانزدهم
که اسمش پومپادور Pompadour بود خرید و خیلی وسعت داد بعد از مردنش بپادشاه
رسید بعد بمورا داد ناپلیون اول خرید خلاصه بعد از گردش و صحبت آمدیم منزل شب را هم دوبروکلی
وزیر خارجه در عمارت وزارت خارجه که نزدیک کوردثیسلاتیو منزل ماست سواره و بوفه داده شب را
با وجود اینکه از در منزل ما آنجا بسیار نزدیک بود اما با کالسکه و تشریفات و سواره نظام و غیره
از دور عمارت گشته بوزارت خارجه رفتیم همیشه درین عمارت مهمانیها و بالها بوده است اما بعد از
جنگ با پروس و رفتن وزرا بورسایل تا امشب درین عمارت بسته بود مرشال ماکماهون و مسیو [illegible]
در همه صاحبمنصبان و جنرالها و سفرای خارجه و سایر نجبا و بزرگان از زن و مرد بودند عروس وزیر
[illegible] خارجه چون صاحبخانه بود دست باو داده در باغ و اطاقها گشتیم توی باغ چراغان و آتشبازی
خوبی کردند خوش گذشت بعد از ساعتی مراجعت بمنزل شد   روزی رفتیم بگردش و نسن که سمت
جنوب پاریس خارج از شهر است صحرائی بوده است چمن و جنگل ناپلیون سیم در آنجا خیابانها و دریا
چه ها و جاهای با صفا ساخته است از بولوار پرنس اوژن و از پلاس دشاتله و از پلاس باستی
گذشته رفتیم از دروازه شهر بیرون دروازهای شهر پاریس مثل دروازهای ایران نیست که در
داشته باشد دری از زنجیر آهنی است خلاصه از کالسکه پیاده شده رفتیم قلعه و خندق پاریس را تماشا کردیم

[illegible] اره خندق شهر است نه ذرع ارتفاع دارد و یک ذرع هم خاکریز
[illegible] ده ذرع ارتفاع میشود نه ذرع دیوار هم از سنگ تراش است بقدر آجر یک
اندازه و بالای آن [illegible] است از سنگ بزرگ تراش ساخته و در زوایای دیوار هم سنگ بزرگ
تراش گذاشته اند [illegible] دیوار خندق از طرف صحرا ارتفاع زیادی ندارد و ماهیچه ساخته اند که میتوان
پیاده توی خندق رفت عرض خندق هم ده ذرع میشود و همه اطراف شهر پاریس بهمین طور است این
قلعه را در عهد سلطنت لوی فلیپ که سی سال میشود ساخته اند برگشته سوار کالسکه شده رفتیم بدریاچه
رسیده بکنار نهری که آب خوبی میآمد رفتیم بسیار جای باصفائی بود گل و گیاه زیادی داشت جلو
از پلی رفتیم بجزیره که توی دریاچه بود کلاه فرنگی کوچکی از ستونهای سنگی و غیره روی تخته سنگی ساخته
بودند و زیر آنرا مغاره درست کرده بودند که سنگها مثل غار طبیعی آویزان شده بود و از بالا
سوراخی کرده لوله نازکی گذاشته بودند آب باریکی بسنگها میخورد و قطره قطره مثل حالت طبیعی آب
میریخت پائین بسیار باصفا بود قدری آنجا نشستیم چند نفری از فرنگیان و زنها آنجا بودند صحبت
شد بعد پیاده رفتیم توی همین جزیره مهمانخانه بود کلاه فرنگی خوبی برای موزیک زدن ساخته
بودند و قایق آوردند سوار شده قدری گشته رفتیم بمحلی که کالسکه ها بود بیرون آمده سوار شده
از دروازه دیگر از بولوار دو ستیل رفتیم بمنزل در کوچه نزدیک عمارتی جمعیت زیادی دیدیم ایستاده
منتظر ما هستند معلوم شد جنرال پاژول مدرسه خواهران ترحم دینی را خبر کرده بود پیاده شده وارد مدرسه
شدیم یکی از کشیشان فارسی خوب حرف میزد چندی در مدرسه خسروآباد ارومیه آذربایجان معلم اطفال
کاتولیکی آنجا بوده است زنهای از دنیا گذشته که سیاه پوش هستند و کلاههای سفید عجیبی دارند مثل
گوش فیل خیلی بودند و در کمال خوبی مراقب تربیت شاگردها هستند این شاگردها شش مرتبه هستند
و مدرسه هم شش مرتبه دارد که در هر مرتبه یک درجه از شاگردان هستند از اطفال سه ساله و چهار ساله
الی دخترها و پسرهای بیست ساله آنجا تحصیل میکنند هزار نفر شاگرد آنجا نگاه میدارند اغلب اطفال
یتیم را آورده پرستاری میکنند و از هر علمی درس میدهند مدرسه جغرافیا زبان خیاطی کلاه سازی

وغیره دختر با کلهای خیلی خوب میسازند یک دسته گل بسیار خوب
نفر بچه چهار ساله را در کمال ادب و خوبی در مراتب پلهای تخته اطاق تعلیم خانه نشانده بود و یک
پیرزاده که معلمه آنها بود آواز و تصنیفی برای مدح و ورود ما بشعر فرانسه یاد داده بود که اطفال منظم
تمام میخواندند دخترهای بزرگ هم در مراتب بالا آواز و اشعار خوب میخواندند خیلی از وضع و حالت
پرستاری اطفال آنجا و شاگردان خوشم آمد معاودت کردم شب برای قیم در سیرک انقدر بازیهای
عجیب از اسب بازی وغیره در آنجا دیده شد که عقل حیران ماند مثلا یک اسب جلو میز نشسته
غذا میخورد اسب دیگر میرفت دستمال سفید شراب وغیره دهن گرفته میآورد خدمت میکرد اسب
دیگر با دستش نمره میخواند معلم میگفت لنگ شو فورا لنگ میشد میگفت بمیر میمرد و همچنین سایر
احوال حجاری که مجسمه از مرمر میسازد همه روزه در منزل از گل مارا میساخت حوصله غریبی داشت
از صبح الی غروب آفتاب کار میکرد صورت مارا بسیار خوب از گل ساخت بعد از مرمر خواهد ساخت
اول گلیست مخصوص این کار که صورت را از روی هر کس که بخواهند شبیه درست کرده بعد از
گچ میسازند بعد از آن از مرمر حجاری میکنند صورت مارا از قراری که میگفت بعد از چهار ماه
بطهران خواهد فرستاد در پاریس قهوه خانهای متعدد دارد اما از قراری که میگویند دو قهوه خانه
که در آنجا ساز و رقص و آواز هست بسیار معتبر است که کافه شانتان میگویند مثل تماشاخانه
جائیست میان شهر نزدیک بهم هستند درخت زیاد و خیابانهای خوب دارد هر شب چراغ زیاد
روشن میشود از اول غروب شروع میکنند بموزیک زدن صندلی زیادی چیده اند مقابل
نشیمن مردم عمارت قهوه خانه است مقلد خواننده رقاص بند باز آدم باز وغیره جلو مردم
توی عمارت میرقصند میخوانند آدم باز چیز غریبی است شخصی است جوان پهلوان لباسی پوشیده
برنگ بدن تنگ و چسبان مثل اینکه لخت باشد یک بچه چهار پنج ساله را که بد ذات ترین
اطفال است با یک پسر بزرگتر که سنش دوازده سیزده سال است اینها را بطوری روی دست
عمل بازی میدهد و بهوا میاندازد و باز روی دو پا زمین میآیند و در آن واحد پسر یا طفل را به منخر

... پیچ میبندد و بعد اسبها را میگیرد و آنها هم روی سر و دست و پای این
مرد ... حلقها میزنند که دیدنش ... البته ... که بهوا پرت میکند پنج شش ذرع بالا میرفت و ...
بهوا معلق زده با دو پا زمین میایستاد اگر چه من خودم قهوه خانه نرفتم شنیدم و در سیرک دیدم این سیرک
تابستانیست سیرک زمستانی هم هست که مسافت زیادی دورتر از اینجاست مهمانخانهای متعدد
بسیار خوب در پاریس است گراند هوتل که از همه بزرگتر و بهتر و مثل عمارات خوب سلاطین است
از اسباب زینت هرچه شخص بخواهد در این مهمانخانه موجود و از ماکولات و مشروبات همه چیز
حاضر است باغی در پاریس است که اسمش را ماپیل میگویند باغ بسیار خوبیست هر شب باز است
دری دارد محکم از آهن از هر کس که داخل میشود چهار هزار میگیرند البته هر شب قریب دو هزار نفر آمد
شد میکنند چراغ زیاد در باغ روشن میشود خیابانهای خوب حوضها جا بجا که مثل کوه و آبشار طبیعی
ساخته اند دارد وسط باغ کلاه فرنگی جائیست که موزیک میزنند قهوه خانه و اطاقهای خوب
پرچراغ دارد زنهای خوشکل از هر قبیل زیاد اینجا میروند جای غریبیست مثل این باغ هم یکی در لندن
است اما هیچیک بنظر ما نرسید جمعیت پاریس را قریب چهار کرور میگویند   در پاریس خبر رسید
از طهران که فخرالدوله عمهٔ ما که دختر نایب السلطنه و زنی بسیار محترم بود رحلت کرده باعث هم و غم
و اندوه شد.   در پاریس و انگلیس و المان اسبهای غریب قوی هیکل که دست و پا و سم آنها مثل
فیل است و بار زیاد میکشند خیلی دیدم که بار ارابه های بارکش بسته بودند در فرنگستان رسم است
که هر خانوادهٔ همه یکرنگ لباس میپوشند مثلا چهار خواهر همه باید لباسشان مثل هم باشد خوب
رسمی است   **روز شنبه بیست و سوم شهر جمادی الاولی**   از پاریس حرکت شد
بشهر دیژون که یکی از شهرهای فرانسه است صبح زود از خواب برخاسته با مارشال ماکماهون وزیر
دول خارجه سفیر کبیر استریه میسیو بوفه رئیس دارالشوری و سایر بزرگان و جنرالهای فرانسه و اهل قلم
همه بودند سوار کالسکه شده راندیم مارشال ماکماهون و وزیر دول خارجه صدراعظم در کالسکه ما بود
از بولوار دایطالیا و مون مارتر و بولوار دشاتو دو عبور شد از میدان باسیل و غیره که گذشتیم جمعیت

زیادی بود هوا هم گرم بود تا رسیدیم بگار جنوب پیاده شده قدری در
زیادی اینجا و غیره آمده بودند میسو ویتر پرا که در عهد ناپلیون سیوم جزو وزرا و رئیس مجلس کنسیل دتا بوده
و حالا رئیس راه آهن جنوب لیون و دیژون است بارشال معرفی کردند تا دیژون همراه است
خلاصه بعد از یک ربع ساعت نشستن بکالسکه بخار داخل شدیم گویا همان کالسکهائی بود که از [illegible]
سوار شدیم راندیم و پاریس از نظر غایب شد رفتیم رو به دیژون حالت و هیئت اراضی مثل سابق جاها
همه جا حاصل خیز و سبزه و چمن و درخت آبادی پیوسته بود در دو طرف خانهای کوچک و بزرگ و دره
و تپه هم بعضی جاها دیده شد و تفصیل اسامی شهرها و استاسیونها از پاریس الی دیژون از این قرار است
مونتورو لاروش تونر ارسی دیژون خلاصه شش ساعت و نیم بلکه هفت ساعت طی مسافت
شد کالسکه هم در نهایت سرعت میرفت ساعتی ده فرسنگ تقریبی رسیدیم به دیژون حاکم
شهر که حاکم کت دراست اسمش لیون دو ناسان با نایبش و بزرگان شهر و غیره دم گار حاضر بودند این
حاکم از جانب مرشال ماکماه است مأمور شده است این مملکت را کلیته Bourgogne
بورگن میگویند یک قسمت از بورگن کوت دور است که پای تختش دیژن است حاصل انگور در این
مملکت زیاده از حد است شراب اینجا مشهور است بهمه دنیا میبرند هر کس آن صحرا و تپه های تا
ملاحظه میکند که این همه انگور کجا صرف میشود وارد شهر شده از کوچهای تنگ گذشتیم این شهر را در
جنگ آخر دو مرتبه قشون پروس گرفته و داخل شده و انواع اذیت باهالی اینجا کرده جریمه زیاد
سیورسات و آذوقه بسیار گرفته اند حتی چند زن دیده شد که زخمی کرده بودند و بیچاره ها مجبور
شده بودند عمارت بزرگی دیده شد که از قدیم ساخته اند یعنی امیر بورگن ساخته است برج بلندی
هم داشت مثل برجهای عمارات ایران چون در قدیم اینجا مملکتی علیحده بوده و رئیس مستقلی داشته است
لهذا بنیاد شهر را مستحکم کرده بودند بعد فرانسه بمملکت خود منضم کرده که هنوز جزو آن دولت است
چند کلیسای بسیار قدیم دیده شد بناهای کهنه عالی است یکی خراب شده بود تعمیر میکردند یک تماشا
خانه داشت که حالا بسته بود رفتیم بخانه حاکم خانه خوبی بود تازه ساخته و تعمیر کرده بودند باغ کوچکی

شب را ... خوابیده ... دل خوبی در این شهر عمل میآورند

روز یکشنبه بیست و چهارم — امروز از ویژن به ژنو رفتیم صبح بزرگان شهر ژنو
آمدند بعد ... کالسکه ... صدراعظم و حاکم پیش ما نشسته بود جمعیت زیادی بود جمعیت
این شهر هفتاد هزار است راه امروز تا ژنو هفت ساعت و شهرهای عرض راه باین تفصیل است
شالی ... بوخ ... آمبریو ... خاک فرانسه است تا آمبریو همه راه صحرا و دره
و تپه کوچک بود و از این استاسیون بعد کوهها و دره‌های بزرگ افتادیم که رود خانه رن از دست
راست از توی دره جاری بود که از دریاچه ژنو خارج میشود و بشهر لیون وغیره رفته در مارسیلیا
بدریای سفید میریزد منبعش از کوه سن گوتار الپ است همانقدر آبیکه داخل دریاچه میشود همان قدر
هم خارج شده موسوم برود رون میشود خلاصه نهار را توی کالسکه خوردیم کالسکه بسیار تند میرفت
از استاسیون آمبریو که گذشتیم همه جا دره و تپه و کوههای عظیم در طرفین راه و دهات و دهات
خوب بسیار با صفا بود کم کم پیش رفتیم از چند سوراخ کوه پیاپی گذشتیم یکی از سوراخها بسیار
طولانی بود پنج دقیقه طول کشید از دره‌ها و کوهها که گذشتیم قدری جلگه دیده شد اما باز پیشتر کوهستان
است کوهها برف دارد الپ و مون بلان و قله‌های بزرگ کوههای ساوو و ایطالیا
پیدا است غروبی بژنو رسیدیم رئیس جمهوری ژنو که پرزیدانست اسمش مسیو سرزال است و
رئیس مجلس شورای ژنو که اسمش اوژن بول است با ایلچی سویس که در پاریس بود و سایر بزرگان
شهر و ژنرال دوفور که مرد نود ساله ایست و در قشون ناپلیون اول هم خدمت کرده و در
سویس معتبر و در علم نقشه کشی بسیار معروفست آنجا بودند مهمانداران فرانسه که اسامی آنها از
قرار تفصیل است ژنرال پاژول و ژنرال ارتور کلونل سوردن و مسیو لی برسان از اینجا که آخر
خاک فرانسه است مرخص شده رفتند در اطاق گار ایستادیم پرزیدان نطقی کرد جوابی
دادیم بعد من و صدراعظم و هر دو رئیس جمهوری بکالسکه روباز نشسته راندیم منزل ما
مهمانخانه بزرگ [illegible] است تا مهمانخانه مسافتی بود از که

جمعیت امکان عبور از کوچها نداشت با اینکه چند نفر عمله اعتساب ... مردم
ممکن نبود زن مرد پیر جوان بچه همه توی هم ریخته بودند و اسبها بطوری زور می آوردند که هم نزدیک بود به
کالسکه خطری برسد اسب و مردم طوری بهم فشار میدادند که نزدیک بود مردم زیر عراده کالسکه
بروند اطفال گریه میکردند دختر با و پسرها از فشار بهم داد میزدند بالاخره با هزار زحمت رفتیم
منزل مهمانخانه بسیار عالی است بالا و پائین او طاقهای بسیار دارد مثل عمارت سلطنتی است
آنچه بناهای عالی در فرنگستان بخصوص درین شهر دیده میشود همه مهمانخانه است از جلو مهمانخانه
رودخانه رون Rhone میگذرد بسیار آب گوارای خوبی دارد آبش از صفا کبودی
میزند جزیره مشجر کوچکی در توی رودخانه مقابل مهمانخانه است دورش محجر است پلهای متعدد قشنگی
دارد دو لی رد پل طولانی از چوب و پایهای محکم دارد که بسیار معتبر و وصل به مهمانخانه است شهر در دو
طرف رودخانه واقع شده بسیار عمارات عالی و مدارس خوب دکوچهای سنگ فرش وسیع تمیز دارد
تمام عمارات پنج شش مرتبه است امّا با وجود این ارتفاع شهر خیلی دلواز و قشنگ است مردم مهمان
نوازی دارد کارخانهای ساعت سازی و موزیک سازی اینجا مشهور است جمیع سازهای
جعبه و بلبلها و مرغهای مصنوعی که میخواهند همه را اینجا ساخته بسایر ممالک میبرند همراهان همه در
همین مهمانخانه منزل دارند چون وضع حکمرانی دولت سویس طوری دیگر است و قواعد دیگر دارند
و خانه و مکان دولتی نداشتند لهذا در مهمانخانه منزل شد سایر سلاطین و معتبرین هم که اینجا
بیایند سوای مهمانخانه جائی نیست که بتوانند منزل کنند کوههای الپ و مون بلان از منظره
مهمانخانه پیدا است بسیار پر برفست اما کوه دماوند ایران ازین کوهها خیلی بلند و قشنگ
تر است حکیم طولوزان که بشهر سنت اتین فرانسه رفته بود هنوز نیامده است روز

دوشنبه بیست و پنجم ۲۵ در ژنو توقف شد امروز صبح سوار کشتی بخار سویس شده
رفتیم برای سیر دور دریاچه ژنو همه همراهان با دو نفر از رؤسای سویس و ایلچی سویس و ایلچی ایطالیا مقیم
پاریس و مسیو دوبکی ایلچی اطریش مقیم طهران که تازه از اطریش آمده است و سایر فرنگیان بودند

... دریاچه قدری با بندر خاک ... بس است بعد از آن خاک مملکت ساووا متعلق
بدولت فرانسه است که این مملکت ابتدا جزء ... که ناپلیون سیوم با نمسه جنگ کرده آنها را شکست داد و
مملکت ونیسیا را دیگر که از ایطالیا بود و نمسه با چندین سال بود گرفته بودند باز بدولت ایطالیا داد
دولت ایطالیا هم در عوض زحمتهای فرانسه ایالتین نیس و ساووا را بدولت فرانسه واگذار کرد که
خاک ساووا تا لب دریاچه حالا مال فرانسه است و چند قدمی که از آنطرف رودخانه شهر ژنو
میگذرد داخل فرانسه میشود خلاصه اول که از بندر ژنو حرکت میشود عرض دریاچه کم است بعد کم کم
عریض میشود که منتهای عرض این دریاچه متجاوز از دو فرسنگ است عمقش را از اینجا الی صد ذرع می گفتند
همه جا کشتی بخار بزرگ میرود سنگ بزرگ و جزیره هیچ چه در میان و اطراف دریاچه نیست گاهی
که طوفانی بشود امواج بزرگ هم برمیخیزد طول دریاچه دوازده فرسنگ است در شش ساعت با کشتی
بخار سیر کردیم کشتی ساعتی سه فرسنگ میرفت اما دور دریاچه از خشکی باید سی فرسنگ باشد از دولت
و کمپانی سویس سه چهار کشتی بخار هست که همه روزه سیر و عبور میکنند و سیاح و غیره حمل مینمایند از دولت فرانسه
هم دو سه کشتی بخار هست کشتی بادی هم زیاد هست سواحل خاک فرانسه آبادیش کمتر از سواحل سویس
است اطراف دریاچه همه کوههای بلند است کوههای الپ هم از دور پیداست خیلی پر برف
و با صفا نهار مختصری در کشتی خورده راندیم از آخر خاک فرانسه رد شده از دره هم که رود رون
بدریاچه میریزد گذشته بشهر ودی Vevey رسیدیم شهریست بسیار قشنگ در کنار دریاچه
رو بطرف مغرب واقع است کنار دریاچه و دامنه کوه تک تک خانه داشت حاصل اینجا هم همه
انگور است هرچه نگاه میکردیم از پای دامنه تا سر قله کوهها هرجا که ممکن شده و زمینش نرم بوده درخت
تاک کاشته بودند توی شهر فواره های زیاد داشت که منبع آنها را از بالای کوهها قرار داده
بودند که بواسطه ارتفاع منبع خیلی بلند میجست زیاد تماشا داشت مهمانخانه های بسیار عالی دارد
مسیو سرذل پرزیدان که وطنش شهر ودی است ما را نهار مهمان کرده بود در مهمانخانه تره اکورن
یعنی سه تاج نهار حاضر کرده بودند از کشتی بساحل آمده سوار کالسکه شدیم زنهای بسیار خوشگل دیده

سویس ۱۵

شد از اهل ینگی دنیا و انگلیس وغیره اینجا ها زیاد بسیاحت میآیند اهل ...
داخل مهمانخانه شدیم بسیار عمارت عالی است پادشاه هولاند گیوم و ملکه که چندیست در اینجا بیلاق
سکنی‌اند در تالار مهمانخانه ایستاده منتظر ما بودند وارد شده دست با ایشان دادم صحبت شد
بعد رفتیم سر میز نشستیم نهار مفصلی خورده شد موزیکان میزدند همه همراهان در سر میز بودند پادشاه
هولاند هم جلو ما نشسته بودند زیاد صحبت شد بعد از نهار برخاسته در باغ کنار دریا جلو مهمانخانه
گردش کردیم زنها و دخترهای زیاد و مردها از هرجور بودند در این گردش پادشاه هولاند آمده
گفت میخواهم مرخص شوم دست با ایشان دادم بعد در دکانی رفته چند عکس بسیار خوب از دور
نماهای کوههای الپ وغیره خریدم سوار کالسکه شده از راهی که آمده بودیم رفتیم بکشتی راندیم
طرف ساحل سویس این چند قصبه و شهر معروف اطراف دریاچه که بدین تفصیل است لوزان
Lausanne نیون رول مورژ کولی گذشته وارد ژنو شدیم آتشبازی و چراغان خوبی کنار
دریا توی کشتی کرده بودند بعد رفتیم منزل از کنار دریاچه در خاک سویس دو خط راه آهن کشیده
اند مادره و شهر [illegible] دست راست دریاچه رشته کوههای الپ و دست چپ سلسله
کوههای ژورا است روز سه شنبه ۲۶ [illegible] صبح بعد از نهار سوار کالسکه شده از
رودخانه گذشته طرف کوههای ساووا که خاک فرانسه است بگردش رفتیم در بین راه صنیع الدوله
مرخص شده برود شهر برن برای تعیین مکان همراهان امروز اعتضاد السلطنه عماد الدوله علاء
الدوله میرزا ملکم خان حکیم الممالک مسیو ریشار هم رفتند بشهر برن خلاصه رانده از حول و حوش ژنو
گذشتیم راه کالسکه سربالا و پیچ و خم بود هوا هم بشدت گرم بود از شهر ژنو که میگذرد خاک ساووا
و فرانسه است خاک فرانسه و سویس مخلوط بهم است دهات کوچک با صفا سر راه دیدیم بچه ها
و دامنه کوهها بود [illegible] رودخانه عظیمی هم گذشتیم که از کوهها و دره های ساووا میآید و آخر منتهی برود
رون میشود و راه سربالا با کالسکه رفتیم آخر راه مهمانخانه خوبیست رسیده بمهمانخانه سوار
اسب امین الدوله و ابراهیم خان سوار اسب حسام السلطنه شده چند اسب دیگر هم از قریه ها آورده

[illegible] شدند معتمد الملک با کالسکه‌ها رفت بمهمانخانه ما هم آمدیم بالای کوهی
که معروف بمهمانخانه بود سایرین هم عقب ماندند [illegible] انگلیسی صاحب اینجا که مرد معتبری بود و اسبهای
خوب داشت همراه بود اما نمیتوانست سوار شود تا بالای کوه بیاید همه جا از عقب پیاده میآمد
راه بدی بود جنگل کوچک درختی هم داشت کمی راه آن معلوم بود اما من بهر طور بود از توی
جنگلها و درختها رفتیم بالای کوه و سایرین پیاده شده بودند کوههای پر برف الپ و ساوا و مون بلان
وغیره از بالا پیدا بود قدری تماشا کرده بعد از سرازیری رفتیم سایه جنگلی [illegible] نشستیم بعد سوار
شده از راه بدی پایین آمده رفتیم به مهمانخانه زن و مرد زیادی از سیاح وغیره در این راه و مهمانخانه
دیده شد در مهمانخانه هم بجز آب یخ چیز دیگر نخوردیم قدری در باغ کوچک مهمانخانه نشستیم بعد
در روی [illegible] نشستیم در این بین با خستگی و هوای گرم معتمد الملک گفت کشیش نایب الحکومه این محل که متعلق
بفرانسه است میخواهند بحضور بیایند اذن دادم آمدند نایب الحکومه نطقی کرد مثل اینکه من وارد
شهر پاریس شده باشم ما هم جوابی دادیم بعد از راهی که آمده بودیم رفتیم منزل چون کالسکه سرازیری
آرام میرفت دیر بمنزل رسیدیم یعنی شب وارد شدیم   روز چهارشنبه بیست و هفتم
امروز در مهمانخانه هوتل دو لا په بناهار موعود دولت سویس هستیم پرزیدنها آمدند سوار کالسکه
شدیم رفتیم راه بسیار نزدیک بود پیاده شده رفتیم بالا قدری در اطاق ایستادیم ایلچیها اطاقها
مقیم سویس و ایلچی سویس مقیم پاریس که اسمش دکتر کرک است و ایلچی روس مقیم سویس که پسر
گرچکوف وزیر اعظم روس است و از برن اینجا آمده حضور داشتند با سایرین بعد از چند دقیقه
رفتیم سر میز نشستیم شاهزادگان و صدر اعظم وغیره همه بودند قوطی طلای مینای خوبی که ساعت هم
دارد و مرغی در آن میخواند با یک تفنگی که از اسلحه قشون سویس بود و هزار گلوله تفنگ اهل شهر
ژنو پیشکش کردند ناهار بسیار طول کشید موزیکان هم میزدند زن و مرد زیادی هم در دالانها و پنجره‌ها
و اطاقها بودند بعد از ناهار برگشتیم بمنزل دو ساعت که گذشت باز پرزیدان وغیره آمدند
سوار کالسکه شده رفتیم تماشای بعضی جاها همه اهل شهر بیرون بودند که شاهزاده‌های [illegible] رفتیم

بعمارتیکه اسباب فزیک و بعضی چیزهای دیگر مثل موزه و حیوانات مرده و غیره
بود چنانکه در پاریس هم دیده شد اما اینجا نسبت بپاریس و غیره بسیار کم و مختصر است معلم فزیک اطاق
تاریک کرده بعضی تجربیات و تماشاها در شیشه‌های الوان از قوه الکتریسیته بما نمود ما در وقت تماشا
چون پرده‌ها انداخته و پنجره‌ها را می‌بستند اطاق بسیار تاریک و گرم میشد بعد در سایر اطاقها قدری
گشته رفتیم بعمارت دیگر بعضی پرده‌های کار نقاشان سویس و غیره اینجا بود شش هفت پرده خوب
خریدیم نقشه کل مملکت سویس که ژنرال دوفور چندین سال زحمت کشیده ساخته است در اطاق
بود الحق نقشه باین خوبی تا بحال دیده نشده است ده بده دره بدره کوهها و رودخانه‌ها را مجسم کرده
قدری آن نقشه را تماشا کرده رفتیم پائین سوار کالسکه شده رفتیم بگردش برای عصرانه هم در باغ میلا
میسوفاور که یکی از متمولین و نجبای سویس است موعود بودیم باغ مزبور خارج شهر کنار دریاچه ژنو بسمت
خاک سویس است خیلی راه بود از نزد یک عمارت و ییلاق روچیلد معروف گذشته رسیدیم بانجا
میسوفاور خانه قشنگی بود خانمهای خوشگل زیادی از نجبا و غیره انجا بودند قدری نشستیم قدری گشتیم صحبت
شد چمن و چشم انداز خوبی بدریاچه و غیره داشت غروبی برگشتیم پرزیدان و غیره انجا ماندند آمدیم
منزل شب را از صدای کالسکه و رعد و باران و صدای زنگ ساعتها و زنگ کلیساها
بد خوابیدم دولت سویس جمهوریست بسیار قواعد عجیبه در حکمرانی دارند کل سویس پنج کرور جمعیت
دارد و منقسم به بیست و دو ایالتست هر ایالتی رئیس و حکمرانی و دیوانخانه علیحده دارد هفت نفر هم
رئیس دارند که یکی از ایشان هم بر سایرین ریاست دارد اما یکی یکی نمیتوانند حکمی در کارهای عمده ء
مملکتی و غیره بکنند آن بیست و دو نفر اطلاع باین هفت نفر میدهند هفت نفر هم باطلاع و امضا
همه یکدیگر آن کار را میگذرانند در حقیقت رئیس کل و حکمران مستقل در هیچ ایالت و ولایتی ندارند هر وقت
همگی در کاری اتفاق کردند مجری میشود والا فلا وضعی است که نوشتن و بیانش اشکال کلی دارد و این
روزنامه گنجایش شرح قانون حکمرانی و جزئیات قواعد دولت سویس را ندارد و بیش از این هم لازم
نیست قشون حاضر رکاب هم هیچ ندارند هر وقت جنگ باشد رعیت را مسلح و منظم کرده بجنگ

یک صد هزار قشون میتوانند حاضر کنند این هفت نفر وکیل دولت
بزینت قامت دارند چهار رودخانه است که سرچشمه آنها از کوه سنکوتار الپ است متعلق بسویس
که دو رودخانه معتبر آنها یکی رن است که بدریاچه کونستانس میریزد و دیگری رون که بدریاچه ژنو داخل
شده بعد خارج میشود **روز بیست و هشتم** از ژنو رفتیم بشهر تورن پای تخت قدیم مملکت
ساردن و پیه مون که حالا بعد از جنگهای با استریه و گرفتن ممالک لومباردی و ونیز و چهار قلعه
محکمه کوادری لاتر و ضمیمه شدن مملکت ناپل و جزیره سیسیل و اضافه کردن شهر روما دولت ایطالیا
دولت واحد معتبری شده است و پای تخت حالیه اش شهر روم است که قدیما در عهد قیاصره
پای تخت بوده است بعد در دست پاپها که بزرگان مذهب کاتولیک هستند و سلطنت میکردند
و در عهد این پادشاه پاپ بالمره مسلوب الاختیار شده شهر روما پای تخت همه ایطالیا شد خلاصه
صبح زود برخاسته بکالسکه نشستیم پرنس پیدان و صدراعظم در کالسکه بودند رفتیم بکالسکه بخار نشستیم تا
بلکارد که اول خاک فرانسه است چنانکه آمده بودیم رفتیم از آنجا براه تورن و ایطالیا افتاده از
دره و خاک ساووا گذشتیم همه جا دره وسیعی بود پر آب و درخت بسیار با صفا طرفین راه همه
کوههای بلند پر برف که آبشارهای زیاد از کوهها میریخت راه آهن در اینجاها بسیار خوب
با زحمت و خرج زیاد ساخته اند همه جا سنگ و کوه و پست و بلندیست روی رودخانهای عظیم
پلها از آهن ساخته اند ولایت آباد قشنگی است تا رسیدیم بشهر شامبری Chamberg
بشامبری نرسیده از محال اکس لبن گذشتیم جزو ساووا است دریاچه صاف بسیار قشنگی داشت کم
عرض بسیار طولانی و عمیق خلاصه در شامبری که پای تخت مملکت ساووا است کالسکه ها ایستادند
جمیع صاحب منصبان نظامی و ژنرال قشون ساخلو و حکام و اهل قلم با یکفوج پیاده و یکفوج سواره نظام
با موزیکان حاضر بودند از کالسکه پائین آمده از جلو صف پیاده عبور کرده باز داخل کالسکه شده
براه افتادیم همه جا کوهستان سخت پر جنگل پر آب و برف و آبشار متصل از طرفین کوهها میریخت
تا رسیدیم بمودان که آخر استاسیون فرانسه است در مودان مهمانداران و جنرالهای ایطالیا که

(ایطالیا) که باستقبال آمده بودند بحضور رسیدند تا سرحد فرانسه و ایطالیا

که نصف آن از ایطالیا و نصف دیگر از فرانسه است از بوردان راه افتاده رسیدیم به سوراخ

و هشت دقیقه گذشت تا از سوراخ گذشتیم دو فرسنگ و نیم قدری بیشتر طول این سوراخ است مثل این است

که از منظریه کوه البرز از ایران سوراخ کرده از شهرستانک سر در بیاورند بسیار کار عجیبی است اول همه

شیشه‌های کالسکه را بجهت اینکه دود بکالسکه نیاید بستیم چند دقیقه که گذشت نفس تنگی کرد چند شیشه

انداختیم نسیمی آمد گاهی صداهای عجیب میآمد مثل اینکه اژدهائی بسرعت بگذرد و صدا کند و گاهی در

این تاریکی کالسکه بخار دیگر میآمد میگذشت صدای غریبی میکرد طرفین راه گاهی چراغ و مستحفظ راه دیده

میشد اسم این آدمها چه طور اینجا گذران میکنند آخر تونل که کم کم قطر و ارتفاع کوه کم میشود بعضی پنجره با ساخته

روشنی بسوراخ داده‌اند پنجره‌های دست چپ بزرگتر و دست راست کوچکتر است نرسیده به پنجره‌ها

برای هوا دادن باین سوراخ از طرف دست چپ یک سوراخ طولانی دیگری از تونل بصحرا باز

کرده‌اند که روشنی و هوا از اینجا داخل میشود اما همه این تونل که دو فرسنگ و نیم است بسیار تاریک

و هیبتناک قریب بیست سال مهندسین قابل فرنگستان با مخارج کلی درین راه کار کرده‌اند

قبل از منفتح شدن این سوراخ مسافرت از خاک فرانسه بایطالیا با کالسکه یا اسب یا قاطر از روی

کوه بوده است خلاصه از سوراخ بدر آمده داخل مملکت پیه‌مون Piemount شدیم که

شهر تورن پای تخت آنست باز کوههای بلند پر برف با جنگل و آبشارهای زیاد در طرفین راه

دیده میشد کالسکه بخار باز از دو سوراخ بسیار طولانی و بعد از چندین سوراخ دیگر عبور کرد روی هم رفته

البته بیست تا سوراخ گذشتیم راه کالسکه در مملکت ایطالیا از جاهای غریب و خوفناک مثل تلها

کوه و پرتگاهها و دره‌های عمیق و رودخانه‌های عظیم و سیلابها که پل بر روی آنها ساخته‌اند میگذشت

بسیار کارهای عجیب در ساختن این راهها کرده‌اند که بعقل راست نمیآید بطوری هم راهها و پلها را

محکم ساخته‌اند که تا هزار سال دیگر عیب نخواهد کرد رودخانه که از این کوهها بسمت ایطالیا میرود

رودخانه پو است رود عظیم اما آبش سیاه رنگ است و بدست راست این رودخانه از پهلوی شهر تورن

رو تغییر به دریای ادریاتیک میریزد بعد میرفتیم دره وسیع تر میشد تا آخر خاک کوهستانی
شد صحرای ... بود تا بگار شهر تورن رسیدیم آفتاب غروب کرده هوا تاریک شد از کالسکه
پایین آمدیم اعلیحضرت ویکتور امانوئل *Victor Emmanuel II* ثانی پادشاه
ایطالیا و نواب پرنس هومبر ولیعهد پرنس امده پسر دوم پادشاه که دو سال در اسپانیول سلطنت
نموده بعد استعفا کرده بود و مسیو من کینی صدر اعظم مسیو ویسکونتی ونوستا وزیر دول خارجه پرنس کاریتیانا
پسر عموی پادشاه که مرد بسیار معتبر نجیبی است سپهسالار ایطالیا است و در قشون بحری منصب دارد
هر وقت هم که پادشاه در جنگ و ولیعهد هم غایب باشد او را نایب السلطنه قرار میدهند
وضیع الدوله که جلو آمده بود با سایر صاحبمنصبان و حاکم و معتبرین شهری دم کالسکه حاضر بودند
با پادشاه و شاهزادها دست داده تعارف کردیم بعد با پادشاه در کالسکه روباز نشسته
راندیم شب بود چراغان بسیار خوبی کرده بودند جمعیت زیادی از زن و مرد در کوچها و پنجرها
بودند کوچها وسیع و عمارات بسیار عالی پنج شش مرتبه دارد و از ان کوچه که عبور میکردیم اسمش
کوچه رم است اول بمیدان کوچکی رسیدیم که اسمش سن شارل است مجسمه چدنی بود روی اسب
وسط میدان بود که از اجداد پادشاه است بعد بمیدان عمارت رسیدیم میدان وسیعی است
مجسمه سربازی از مرمر با بیرق در وسط این میدان بود که اهالی لومباردی بعد از آزادی خودشان
از دست اتریش بشهر تورن داده اند رسیدیم بعمارت پیاده شده با پادشاه رفتیم بالا پلهها و دیوار
راهرو با همه از مرمر بود سقفها بسیار مرتفع و با زینت و اشکال خوب و مطلا کاری گلدانهای مرمر
روی دست انداز پله گذاشته بودند که از سر هر گلدان چند شعبه چراغ گاز بیرون آمده بود بسیار قشنگ
از اطاقهای متعدد و تو در تو گذشتیم که همه مطلا کاری قدیم و بعضی آئینه کاری و همه پر زینت و بسیار
از پرده های نقاشی بسیار عالی و تخت و میز و صندلی و غیره بود و بعد از انکه پادشاه همه اطاقهای
منزل ما را نشان داده و وداع کرده رفتند ما هم بعد از چند دقیقه بمنزل پادشاه که در همین عمارت
بازدید رفتیم چند دقیقه مانده برگشتیم لباس در آورده راحت شدیم هوای این شهر بسیار گرم است

پادشاه در شکارگاهها و کوههای مرتفع در چادر بوده محض آمدن ما شهر
میل بماندن شهر ندارند زمستان و تابستان همیشه در شکارگاهها هستند بمن میگفتند از شهر و عمارت
بدم میآید همیشه میخواهم در شکارگاه و کوه باشم سن پادشاه قریب بشصت سال میشود اما بسیار بنیه
و قوی و معلوم نیست که مسن هستند ولیعهد سی سال دارد پرنس آمده بیست و هشت سال دو دختر
دارند یکی زن پادشاه پورتغال است و اسمش ماری دیگری زن پرنس ناپلیون است اسمش پرنسس
کلوتیلد Princesse Clotilde زن دوک دااوست که همین آمده باشد
چند روز است بسیار ناخوش است منزلش هم در اطاق زیر عمارت ماست سه پسر کوچک دارد
یکی شیرخواره دو تای دیگر بسن سه و چهار سال و ایها شان هر روز در باغی که جلو عمارت ماست آورده
میگردانند در یکی از میدانهای شهر فواره بسیار بزرگ بلندی بود آبش خیلی صحبت رودخانه پو از
انتهای دست راست شهر میآید آنطرف رودخانه کوه و جنگل است و تکتک خانهای بسیار خوب
توی دره‌ها ساخته‌اند این رودخانه و کوه متصل بشهر است در سر یکی از آنها که از همه بلندتر است
کلیسای خوبی ساخته‌اند که اسمش سوپرگا و مدفن اجداد این پادشاه است طرف دست چپ شهر
تا کوههای الپ جلگه است معبد یهودیها در این شهر بسیار بنای عالی است یعنی یهودیهای
متمول ایطالیا جمع شده بشراکت میسازند هنوز ناتمام است **روز جمعه بیست و نهم** ۲۹
در منزل بودیم بعد از نهار پادشاه آمدند همراه ایشان رفتیم باسلحه خانه که در همین عمارت ماست اسلحه
از قدیم و جدید خیلی بود از شمشیرهای ایران که بخط فارسی هم اشعار از آب طلا نوشته بودند چند عدد
دیده شد زره کلاه خود ایرانی هم بود و بعضی اسبهای مرده را مثل زنده واداشته و آدمی که اسلحه قدیم
فرنگ پوشیده روی اسب سوار کرده بودند بعضی سلاحها از اجداد و پدران همین پادشاه مثل شمشیر
وغیره در آنجا بود شمشیری از ناپلیون اول که در وداع شهر فونتن بلو بیکی از سرتیپان ایطالیا که در خدمت
او بوده بخشیده بود دیده شد شمشیری دیده شد دراز تیز بطور نیزه خیلی گشتیم جمیع اسلحه را تماشا
کرده مراجعت بمنزل خودمان کردیم عصر در همین عمارت مجلس ضیافت شام بود پادشاه آمدند

با چوبی میز بزرگی گذاشته بودند صد نفر در سر میز بودند نشستیم شام بسیار خوبی
آوردند بود نزدیک هم میز بود خود پادشاه غذا نمیخورند سبب را پرسیدم گفتند عادت من اینست
که نصف شب شام خورده بلافاصله میخوابم و همچنین پسر عموی پادشاه که او هم بواسطه همین عادت
شام نخورد و میگفت هرگز شراب نخورده ام آب یخ را بیشتر دوست دارم پسر عموی پادشاه
ریشش بلند و سفید است و رویش سرخ و سفید سنش گویا شصت و پنجسال باشد اما بسیار بنیه
است همراهان ما سوای آنها که بوین رفته همه بودند امروز پادشاه بعضی اسباب بسیار خوب گران
بها برسم یادگاری برای ما فرستاده بودند از قبیل تصویرات خاتم سازی کار ایطالیا که هر یک
مبالغ گزاف قیمت دارد و این صنعت منحصر است بایطالیا این خاتم سازی دخلی بخاتم ایران
ندارد خاتم ایران از استخوان است اینجا از سنگهای معدنی الوان بسیار خوب میسازند و خیلی نادر است
میز بسیار بزرگ خاتم تفنگهای شکاری بسیار عالی پرده تصویر خود پادشاه که بسیار شبیه و خوب ساخته
بودند بعضی اشکال عمارات از سنگ مرمر و بعضی اشکال از چوبی جعبه خاتم خلاصه بسیار اسباب های
خوب بود بصدر اعظم و شاهزادها و سایرین هم نشان داده بودند شب را باتفاق پادشاه
بتماشاخانه رفتیم در همین عمارت اما خیلی راه است از اطاقها و همان اسلحه خانه گذشتیم داخل
یک دالان قشنگ طولانی که چراغان کرده بودند شده رسیدیم بتماشاخانه در لژ اول نشستیم
بسیار تماشاخانه قشنگی است نه بزرگ نه کوچک چهلچراغ گاز زیاد جمعیت زیادی هم بود
خواندند و رقصیدند پردها بالا رفت چون هوا گرم بود بیشتر از دو اکت یعنی دو پرده نشستیم
خواننده بود و اسمش اوربن بسیار خوشگل و جوان و خوش آواز از اهل ینگی دنیا
است و شوهر دارد دو روز دیگر بجهت خواندن بپطرزبورغ میرود برخاسته آمدیم منزل شهر تورن
دویست هزار نفر جمعیت دارد لباس صاحب منصبان و اسبهای سواره نظامشان خوب بود
روز سه شنبه سلخ جمادی الاولی صبح برخواستم هوا بسیار گرم بود نهار خورده بعد
رفتیم اطاقهای عمارت را گشته پردهای بسیار خوب را تماشا کرده بعد رفتیم کتابخانه پادشاه

ایطالیا

که در هر مرتبه پایین عمارت است دیدیم کتاب زیادی بود وضع کتابخانه مثل ...
بعد برگشته رفتیم بالا باغ عمارت گشتیم بعد رفتیم حیوانات مخصوص پادشاه را که در همین باغ بود
تماشا کردیم شیر زیادی بود یک پلنگ سیاه گرگ روباه شغال کفتار یک جفت فیل یک جفت
زرافه ببر پلنگ خرس سیاه تبت که حیوان عجیبی است در قفس میمون زیادی بود انواع شکارها و
گوراسب وغیره بودند دو حیوان عجیب اینجا دیدم که در سایر باغهای وحوش نبود یکی یوز شیر
نشنیده بودم شبیه به شیر است اما یوز مانند بسیار مقبول دیگر میمونی بود بسیار کج خلق درنده که تنها نگاه
میداشتند آدم هم نمیتوانست نزدیک برود دندانهایش مثل ببر سر بسیار بزرگ ریش زرد یعنی
همه سرخ گونه‌ها آبی خط خط اسمش ماندریل است که از افریقا آورده‌اند آمدیم بعمارت یعنی چون از پله
زیادی بزحمت باید بالا رفت اسباب عجیبی تعبیه کرده بودند مثل کالسکه صندلی داشت
نشستیم بجا ماند کم کم با کمال راحت رفتیم بالای عمارت منزل خودمان بعد از دقیقه گفتند
پادشاه آمده در اطاق منتظر هستند باتفاق رفتیم سوار کالسکه شده همه شهر را گردش کردیم چراغان
بسیار خوبی کرده بودند زن و مرد زیادی بود زنهای بسیار خوشگل دارد بعد رفتیم میدان مشق را
که دور آن همه درختهای بزرگ بلوط و خیابان خوبیست گردش کرده از کوچه‌ها گذشتیم یک کوچه
طولانی بود بسیار خوب چراغان کرده بودند آخر کوچه برودخانه پو میرسد آنطرف رودخانه
روی کوه و تپه آتشبازی خوبی کردند بسیار تماشا داشت بعد از آتشبازی برگشتیم بمنزل
من در کالسکه بودم و پادشاه و صدر اعظم و میرشکار و رفیق و اجودان پادشاه که اسمش
میو بر تولیان است رسیدیم بمنزل پادشاه زن معتبره که داشته مدتیست فوت شده است
و بعد از آن دیگر زن معتبر عقدی نگرفته اما یک زن صیغه من غیر رسم گرفته اند زنشان اینجا
نبود کنار دریا رفته بود که بآب دریا استحمام کند جواهری باو تعارف کرده بودم عکس خودرا
برای من فرستاد بتوسط اکو Mr. Aghemo منشی خاصه پادشاه که پسر عموی همین
زن است و پادشاه میگفتند این زن در همه جنگها با من بوده است و در شکارها هم با من است

شکار ... گفتند زنده است از این زن یک پسر دارند که در سواره صاحب
منصب است و یک دختر که پیشکی شوهر کرده و شوهرش مرده و حالا بیوه است

روز یکشنبه غرهٔ جمادی الاخری باید از تورن بشهر میلان برویم با راه
آهن چهار ساعت مسافت است صبح از خواب برخاسته رخت پوشیدیم پادشاه آمد نشسته *
صحبت کردیم پرنس اماده پسر دوم پادشاه هم آمد زنش حالا نطور ناخوش است ولیعهد دیروز رفته است
به ییلاق برای پذیرائی ما پادشاه گفتند شکاری زده اند توی تالار است به بینید از جنس در
ایران هست یا نه برخاسته رفتیم شکار مرده را در تالار گذاشته بودند دیدیم از نوع همان شکار ماست
که در باغهای انگلیس دیدیم نوعی از مرال است که کوچک است رفتیم پائین سوار کالسکه شده پادشاه
هم بودند رفتیم بگار از اینجا بکالسکه نشسته ترن بسیار خوبی بود همه را با بار و غیره بهمین یک
ترن بسته اند همه کالسکها هم بهم یکدیگر راه دارد مثل کالسکهای بخار مملکت روس است پادشاه
و همه ارکان و اعیان دولت لب کار ایستاده بودند تا ترن راه افتاد و تعارف کرده گذشتیم
طرف دست راست شهر همه کوه است تک تک عمارات ییلاقی بسیار قشنگ در روی کوه
ها و دره‌ها که همه جنگل است ساخته اند کالسکه بخار که مسافتی طی کرد کوههای طرف راست
دور افتاده و همه جا صحرا و جلگه شد بسیار آباد بود اغلب حاصل زرت بود و زرت هم تازه رسیده
بود تفاوت زرت اینجا با ایران این است که اولا شاخه زرت اینجا بسیار بلند است ثانیا
وسط ساقهای این زرت مثل زرت ایرانست که میخورند اما سرشاخه طور دیگر است مثل گندم
خوشه بسته و بزان است آنرا هم آرد کرده میخورند دو نوع زرت در یکساقه بود گندم و جو را درو
کرده بودند درخت توت ابریشم زیادی در حوالی شهر میلان دیده شد ابریشم ایطالیا بخوبی
معروف است اما چند سال است خوب نمیشود همه صحرا درخت و حاصل بود از چند رودخانه بزرگ
و کوچک عبور شد اسم یکی از رودخانهای بزرگ دورا دیگری سورا و سفیسیا و ژبیلو بود خلاصه
راندیم در شهر سانتیا Santhia قدری ایستادیم شهر کوچکی است در هر شهر که

(ایطالیا) کالسکه میایستاد و اهل شهر از سرباز و صاحبمنصبان نظامی و قلمی و حاکم وغیره

بعد بشهر نوار رسیدیم در دامنه کوه افتاده است اغلب خانها را روی کوه و توی دره‌ها ساخته‌اند
بسیار خوش وضع و قشنگ از تورن تا این شهر همه جا جلگه بود اینجا باز کوه پیدا شد یعنی طرف چپ که
شهر واقع است کوه بود و طرف دست راست جلگه و درین کوهها سبزه و جنگل کیست همه جا
تک تک عمارات و خانهای ییلاق وغیره ساخته‌اند بسیار با سلیقه از این شهر چند فرسنگی که گذشتیم
بده ماژنتا Magenta رسیدیم که از زمان جنگ ناپلیون سیوم با دولت استریه
که درین ده و صحرا واقع شد مشهور شده است و قشون استریه از دولت فرانسه و ایطالیا
درین صحرا شکست فاحش خورده فرار کردند یک میل بلندی ناپلیون برای یادگاری و مقبره کشتگان
این جنگ که فرانسوی بوده‌اند ساخته است دیده شد دو ساعت و نیم بغروب مانده بشهر میلان
وارد شدیم گار بسیار خوب بزرگی داشت که دولت استریه در وقتی که این شهر را داشته
ساخته است باین وسعت و خوبی کمتر گار دیده بودم از کالسکه بخار پیاده شده ولیعهد ایطالیا که
دیروز اینجا آمده و مخصوصا هم خود او حاکم و همیشه متوقف اینجاست با حکام و صاحبمنصبان نظامی
و قلمی حاضر بودند با ولیعهد تعارف کرده سوار کالسکه شدیم جمعیت زیادی در کوچه و پنجره‌ها بودند
هوا بشدت گرم و از طهران گرمتر بود از کوچهای خوب عبور شد بسیار شهر قشنگی است زنهای
بسیار خوشگل دارد خیلی راه رفتیم تا رسیدیم بمیدان عمارت دولتی و کلیسای معروف مشهور دنیا که اینجا
ساخته شده است چنین کلیسا و بنائی در هیچ جای عالم نیست خلاصه وارد عمارت شدیم عمارت سلطنتی
بسیار عالی پر اسباب از میز و صندلی و تخت خواب و آینه وغیره و همه اطاقها و تالارها و درها
مطلاکاری و نقاشی است و همه را پارچهای خوب و پردهای نقاشی اعلی چسبانده و چهل چراغ زیاد
آویخته‌اند این عمارت را از قدیم ساخته‌اند ناپلیون اول که فتح ایطالیا و این شهر را کرد این
عمارت را تعمیر کلی و زینت زیاد داد و مدتها در تصرف ناپلیون بود که پرنس اوژن از جانب
ناپلیون هشت سال درین مملکت سلطنت میکرد بعد این مملکت و عمارت بدست دولت

سالها هم اوسلطنت داشت وشاه زاده کلرنیلیین برادر امپراطور حالیه
است که بالاخره امپراطور [illegible] کلرنیک نیکی و بنا شد و آنجا او را کشتند در این شهر و مملکت
از جانب امپراطور نمسه نایب السلطنه و بعد از شکست نمسه تا حالا جزو دولت ایطالیا شده است
خلاصه بعد از قدری راحت میل کردم بروم بالای کلیسا که جلو عمارت است برخواستم اول رفتیم توی
کلیسا دور گشتیم و جمعیت زیادی از مرد و زن آنجا بودند قدری گشتیم از توی کلیسا از دست
پله میخورد میرود بالا با ولیعهد رفتیم بالا تا بالا پانصد و هفتاد پله میخورد کم کم رفتیم بالا تا دویست
پله تنگ و باریک و پیچ پیچ است بعد از آن پشت بامهای وسیع دارد از آنجا باز
پله های خوب ببالا دارد از آن بالا کوههای الپ و سمت برنارد که ناپلیون اول قشون فرانسه
را به ایطالیا داخل کرده بود پیدا بود کالسکه های بخار که دود میکردند و از اطراف داخل شهر
شده بیرون میرفتند از آن بالا بسیار صفا داشت دروازه ارک تریومف که ناپلیون اول در فتح
ایطالیا بیرون شهر بنا کرده و نهری که ناپلیون ساخته و آب بشهر [illegible] برده است و بسیار
نهر عظیمی است همه پیدا بود و از بس ارتفاع داشت مردم از پائین بقدر مورچه پیدا بودند تمام
این کلیسا از مرمر سفید است چهار هزار مجسمه مرمر به ترکیبهای مختلف دارد که آنچه استادی در
صنعت حجاری است در آنها بکار رفته است اغلب اشکال مجسمه را خارج از بنا ایستاده
نشسته از پشت و رو ساخته بعضی را برجسته از دیوار و بنا و بعضی را [illegible] بدیوار درست
کرده اند از بالا و پائین و خارج و داخل کلیسا جز سنگ مرمر چیزی نیست این کلیسا را بمرور ایام
ساخته اند چنانکه الان هم مشغول کار بودند حجاری میکردند از پانصد سال قبل الی حال همه روزه مشغول
تعمیر و نوسازی هستند و میگفتند صد سال دیگر تمام میشود توی کلیسا ستونهای بزرگ عجیب از مرمر
دارد و سقف کلیسا را از مرمر چنان منبت کاری کرده اند که عقل حیران است و آنقدر سقف
بلند است که شخص ایستاده نمیتواند درست نگاه کند منبر با حجاریها اشکال خوب همه چیز دارد
اگر یکنفر حجار قابل مدة العمر جمیع اوقات و صنعت خود را صرف ساختن یک مجسمه کوچکی از مرمر

بکنند بار نمیتوانند از عهده صنایعی که در حجاری این کلیسا شده است برآیند این کلیسا
قابلی است که اگر شخصی مثلا از نیکی دنیا آمده مخصوصا همین کلیسا را دیده مراجعت کند دیگر مشتاق از
دیدن هر صنعتی نمیشود در پشت بامها و راهروها و پلهها ده هزار نفر بیشتر میتوانند راه بروند بنشینند
بدون اینکه جا بکسی تنگ شود پشت بامها همه تخته سنگهای مرمر بزرگ است میلهای مرمر
منبت کاری بسیار دارد و در سر هر میل هم مجسمه یکنفر آدم است و یک میل بزرگ میان که از
همه بلندتر است مجسمه از برنج دارد که در دستش بیرق تثلیث است و از سر آن مجسمه تا زمین کلیسا صد
چهارده ذرع است که تا پیش آن مجسمه همه جا پله دارد بعد پائین آمده از توی کلیسا گذشته
رفتیم ببازاری چهارسو مانند که سقفش از شیشه تازه ساخته اند طول و عرض زیادی ندارد اما
بسیار خوب بازاریست قدری گشتیم جمعیت زیادی بود برگشتیم بمنزل شب در تالار بسیار
عالی سر میز بزرگی شام خورده شد مهمان ولیعهد بودیم همه بزرگان ایران و فرنگستان بودند
شام بسیار خوبی آوردند خیلی طول کشید حاکم شهر میلان هم که مرد بسیار فربهی است بود بعد از
شام رفتیم در حجره که بکلیسا و میدان نگاه میکنند در میدان البته قریب بیست هزار نفر بودند
همه کلیسا را با چراغ بنگاله که روشنی های الوان دارد روشن کرده بودند یکبار همه کلیسا از بالا
تا پائین سرخ یکبار سبز زرد و رنگ دیگر میشد کبوترهای سفید که در بالای منارها آشیانه
داشتند از ترس پرواز میکردند در تاریکی شب و روشنائی چراغها در هوا ابرق میزدند بسیار
تماشا داشت   **روز دوشنبه دوم**   باید رفت به سالبوریغ که جزء
مملکت اطریش است صبح زود سوار کالسکه شده ولیعهد و صاحبمنصبان و اجزای حکومت
شهر بودند از راهی که دیروز آمده بودیم رفتیم بگار سوار کالسکه بخار شده راندیم از شهرهای متعدد
گذشتیم باین تفصیل اول از ترویگلیو *Treviglio* دوم برگام *Bergame*
سیوم برسیا *Brescia* چهارم دسنزانو *Desenzano* پنجم ورن
که قلعه نظامی معتبریست الی شهر برگام جلگه بود همه حاصل زرعت و توت ابریشم از چند رودخانه

[illegible] بزرگتر رودخانه ادیژاست که از شهر ورون میگذرد و آب گل آلودی داشت
[illegible] رسیدیم دست چپ کوه پیدا شد و شهر هم در دامنه کوه افتاده است و بعضی خانهای
قشنگ روی کوه ساخته‌اند که بسیار قشنگ است کوه هم سبزه و جنگل کمی دارد در هر شهر که
کالسکه‌ها میایستاد جمیع اهل شهر با سرباز و سوار و حاکم و صاحبمنصبان باستقبال میآیند طرف
چپ همین طور کوه و طرف راست تا چشم کار میکرد جلگه بود پر درخت و پر حاصل کوههای دست
چپ کم کم بلند میشد و در اغلب کوهها حتی قلها مردم عمارات ییلاقی خوب ساخته بودند همین
طور رفتیم تا بدریاچه بسیار بزرگ قشنگی رسیدیم که سه طرفش را کوههای بلند احاطه کرده آب
صاف بسیار خوبی داشت از دریاچه ژنو کوچکتر اما خیلی بزرگست جزیره بسیار قشنگی میان
دریاچه بود و عمارت زیادی در جزیره ساخته بودند یک راهی مثل پل بخشکی داشت اسم
دریاچه گاردا Garda ست دور دریاچه همه خاک ایطالیا است مگر در آخر
دریاچه جزئی خاکی متعلق باستریست قلعه پسکیرا که یکی از قلاع محکمه ایطالیا است در کنار این
دریاچه واقع است که از آب دریاچه همیشه خندق قلعه پر از آب است ساخلو و توپ
از طرف دولت همیشه اینجا هست از قلعه شلیک توپ کردند از آنجا گذشته بشهر و
قلعه ورون رسیدیم شهر ورون میانه جلگه و کوه واقع است و اطراف شهر قلعه و خندق
باستیانهای محکم دارد توپ زیادی اینجاست دور کوه را هم برج و باستیان ساخته‌اند
رود عظیم ادیژ هم که از پهلوی قلعه میگذرد بر استحکامش افزوده است شلیک زیاد کردند
قدری از قلعه بالاتر بکنار رسیده آنجا ایستادیم حاکم شهر و حاکم نظامی قلعه و سرباز و سواره
و اهل شهر همه آنجا بودند بعد کالسکه‌ها از همان راهی که آمده بودیم برگشته از قلعه و شهر ورن
گذشته افتادیم براه سالسبورغ و النسبورغ و داخل دره تنگی شدیم که رودخانه عظیمی از دره
میگذشت طرفین کوههای بلند و جنگل کم اسم رودخانه ایزاج است همه جا از کنار رودخانه
و دره و کوههای بلند رفتیم دره گاهی وسیع گاهی تنگ و کوهها رفته رفته بلندتر و سخت‌تر

و پر جنگل میشد و گاهی رودخانه اولی ناپدید و رودخانه دیگر پیدا میگشت
میامد پلهای متعدد روی رودخانه ساخته اند اول دره آبادی کمتر بود هرچه پیش میرفتیم
زیادتر میشد درخت انگور بسیار کاشته بودند مسافت زیادی که از این دره رفتیم بجائی رسیدیم
اسمش الاکه سرحد دولتین ایطالیا و آستریه است در استاسیون آنجا کالسکه‌ها ایستاده مأمورین
و مهمانداران اطریش بحضور آمدند رئیس مهمانداران شخصی معتبر و پیشخدمت باشی امپراطور است
منصب نظامی هم دارد اسمش کنت دو گرنویل *Comte de Grenneville*
و مسیو بارب مستشار دربار که فارسی را خوب حرف میزد قدری با آنها صحبت شد بعد مأمورین
ایطالیا که رئیس آنها کنت پیانلی بود آمده مرخص شدند نصف این استاسیون مال ایطالیا و نصف
دیگر مال استریه و سرباز هر دو دولت در اینجا ساخلو است خلاصه بعد از ده دقیقه راه افتاده
بسرعت رفتیم همه جا از کوههای بلند و دره و رودخانه‌های عظیم بود و از دره هرچه بالاتر
میرفتیم کوهها بلندتر و جنگل قوی‌تر میشد توی درها همه درخت انگور با چفته بود و زیر چفته‌ها سایه
بسیار خوب داشت آبادی و دهات خوب قشنگ در دامنه کوهها بود دو قلعه محکم دولت
استریه در دهنه این دره ساخته است که قشون دشمن محال است بتوانند از این دره عبور کنند
توپ زیادی بالای قلعه و باستیانها گذاشته‌اند همیشه صاحب‌منصبان معتبر و ساخلوی در این
دو قلعه هستند اسم قلعه فرانزانواست خلاصه اینجا معلوم شد که الی شهر سالسبورغ که منزل ماست
خیلی راه است که اگر متصل برویم فردا عصر باینجا میرسیم غروب باستاسیونی رسیدیم کالسکه یکساعت
اینجا ایستاد شامی برای همراهان در اطاق حاضر کرده بودند منهم پائین آمده نظامی که ایستاده
بود دیدم ژنرالها و صاحب‌منصبانی را که آنجا بودند معرفی کردند مسیو کرشیش معلم علم توپخانه را
که سابقاً معلم مدرسه دارالفنون طهران بود که محمد حسن خان سرتیپ سپهدار و محمد صادق خان قاجار
از شاگردهای خوب او هستند اینجا دیدم قدری ریشش سفید شده است بنیه‌اش بسیار خوب است
بعد آمدیم توی کالسکه حالا شام نخوردم همراهان بعد از شام آمدند راه افتادیم اگرچه تاریک بود

... کرد و رودخانه زیاد است و از پلها میگذشتیم طرفین راه کوههای بلند پر جنگل و
... ساعت در راه بهم سر بالا بود و در این بین رعد و برق شدیدی شد باران تندی آمد شام خورده
خوابیدیم یکبار از خواب بیدار شده صدا و همهمه زیادی شنیدیم معلوم شد که کالسکه بشهر الفنسبوغ
رسیده و ایستاده است اهل شهر از زن و مرد و حکام و صاحبمنصبان همه حاضر شده بودند هنگامهٔ
غریبی بود بعد از خلوت شدن خوابیده صبح که بیدار شدیم باز قال و مقال زیاد بود و کالسکه براه
افتاده بود باز خوابم برد دو ساعت برخاسته رخت پوشیدیم در نوقت در خاک المان بود
باویر Baviere بودیم به صحرا نگاه کردم مثل بهشت بود کوههای بزرگ پر جنگل و
درختان سرو و کاج جنگلی زیاد زمینها همه سبز و چمن گلهای زیاد از هر رنگ و با اینکه وسط تابستان
بود صحرا و کوه مثل اول بهار بود رودخانهای زیاد که از شعبات دانوب است و بدانوب ملحق میشود
همه جا پر حاصل هنوز حاصل اینجا درو نشده هوایش سرد و ییلاق است تا رسیدیم بشهر روزنهیم
Rosenheim که از شهرهای باویر است و از اینجا تا پای تخت باویر که مونیک است
با شهر سالسبورغ که منزل ماست راه مساویست که تا هر یک ازین دو شهر یکساعت و نیم راه است
قدری کالسکه ایستاده روی بسالسبورغ روانه شدیم همه جا از جاهای با صفا و جنگلهای کاج
گذشته از دریاچه با صفای کوچکی هم عبور شد تا رسیدیم باستاسیون شهر ترونستن جمعیت
زیادی بود با یکی از اهالی المان که فرانسه میدانست صحبت کردیم یکی از اهالی این شهر چوبی از
از ساقه درخت ساخته صنعتی کرده بود بما داد که یادگار این شهر باشد قبول کردیم جمعیت
این شهر چهار پنج هزار است خلاصه وارد رودخانه سالتزه شدیم که سرحد دولت اطریش و باویر
و متصل بشهر سالسبورغ است از پل گذشته وارد کالسکه شدیم اهل شهر و سرباز نظام حاضر بودند
شهر خوب خوش هوائیست در کنار کوه جنگلی واقع است چهارده هزار نفر جمعیت دارد
ناپلیون سیوم با امپراطور حالیه نمسه درین شهر ملاقات کرده بودند معدن نمک معروفی
دارد سوار کالسکه شده وارد عمارت شدیم عمارت خوبیست بسیار قدیم میدان کوچکی

در جلو دارد حوض سنگی با فواره بزرگی دارد از دهن دو اسب و آدم سنگی آب
کلیسا و مهمانخانه دور میدانست اغلب راه امروز و دیروز از خاک تیرول است بود و کوههای
آلپ تیرولین میگویند از میلان تا سالسبورغ دویست و پنجاه فرسنگ بیشتر بود که
در بیست و سه ساعت طی شد این شهر و مملکت سابقا در دست کشیشها بوده و اینجا *
سلطنت میکردند و همین عمارت که منزل داریم از بناهای آنهاست کوهی پرجنگل و سبز
توی شهر واقع شده که سر آن کوه عمارت و قلعه سختی همان کشیشها در ایام سلطنت خود برای
حفظ شهر ساخته اند دیوار محکمی در وسط کوه کشیده اند یعنی یک رگ سنگ بزرگیست که این
دیوار را روی آن سنگ ساخته مهمانخانهای خوب در این شهر است بخصوص یک مهمانخانه
که هوتل دوروپ میگویند امروز در سر حد باوید و اطریش قلعه دیده شد که توپ انداختند
اسمش هوفستن بعضی محبوسین پولتیک را هم باین قلعه میفرستند   **روز سه شنبه سیوم**
انشاء الله تعالی باید رفت بشهر وین پای تخت استریا صبح برخاستم در نزدیکی شهر جائیست
معروف به شونبرون که یکساعت راه است که در ایام سلطنت کشیشها ساخته شده است
لفظ شونبرون بزبان المان یعنی چشمه صاف سوار کالسکه اسبی شده راندیم شاهزادها و غیره
هم عقب ما آمدند هوا قدری گرم بود از شهر گذشته خیابانی بود سایه داشت همه جا کالسکه
از خیابان رفت تا بباغ و عمارت رسیدیم در اینجا و بعضی جاهای دیگر درخت چنار زیاد دیدیم
چنار اینجا با ایران قدری تفاوت دارد یعنی رنگ ساقه و شاخهای چنار اینجا سیاه تر از
چنار ایرانست اما در برگ تفاوتی ندارد خلاصه وارد باغی شدیم گلکاری و چمن بود زن
و مرد سیاح و تماشاچی زیاد بود این باغ با بعضی عمارات دیگر و حوضهای قدیمی ساز دارد و در دامنه
کوهی واقع است پرجنگل و سبز چمنهای خوب چشمهای آب صاف متعدد از دامنه کوهها بیرون می آید
در سر هر چشمه یک جائی مثل حوض و آبشار و پاویون Pavillon یعنی کلاه فرنگی ساخته اند
که آب چشمه داخل آنجا شده بعد بنهرهای عریض میریزد آب سرد گوارائیست ماهی قزل آلای ایران

آب بود از کنار نهر پائین رفته گردش کنان بجاهای بسیار خوب رسیدیم که باغ نشسته
پیسا و حوضهای متعدد دیده شد و بعضی جاها را مثل حوضخانه مانند از سنگ بنا کرده بعضی جاها را مانند
چیه ساخته سرش را بلند کرده بودند و شش هفت شیر که بزبان فرنگی رو بینه Robinet
میگویند پیدا شد هر شیر را که میگردانند از یک فواره یا از زمین و سقف اطاق آب میجست
مثلاً یک حوضخانه دیده شد که وسط آن حوض و فواره کوچکی و تاجی از برنج روی فواره بود شیر آن را
که باز میکردند آب زیر تاج پر شده تاج را کم کم بلند میکرد تا بقدریکه سر تاج بسقف حوضخانه
میرسید باز کم کم پائین میآورد باختیار خود شخص است اگر بخواهد بسبب زور هم تاج بالا رفته
پائین میآید تماشا و تازگی در آن بود که مردم تماشاچی بیخبر در خیابانهای ریگ ریخته و اطراف
دالانها مشغول تماشا و راه رفتن بودند غافل از اینکه تمام زمین خیابان توی ریگ همه
فواره و سوراخهای کوچک است که هیچ معلوم نیست یکبار شیر پنج فواره را باز میکردند
از اطراف زمین و خیابانها و بالا و پائین آب بلند شده مردم را تر کرده فرار میدادند خیلی
تماشا داشت انصافاً خوب صنعتی کرده و از عهد قدیم الی حال هم خوب نگاه داشته اند هوای
اینجا سرد و ییلاق است دیگر یک شهری با انواع و اقسام چیزها از مقوی یا چوب ساخته
در آنطرف نهر و بروی چشمه گذاشته اند مردم شهر هر یک بکاری مشغول هستند یکی هم رقاصه یکی
خرس بازی میدهد یکی سوار کالسکه است میرود یکی از زیر چشمه و درختی آب میخورد همه صنعتی زیاد
ساخته اند این دستگاه هم با زور آب چشمها بحرکت میآید پیچی و شیری با اسباب کوکی داده
که تا دست زده اند مردم این شهر بحرکت آمده کارهای عجیب و غریب میکنند بسیار تماشا
داشت دیگر نهری بود که طرفین نهر دو لاک پشت ساخته بودند و چنان دهن این دو لاک
پشت را محاذی یکدیگر قرار داده بودند که از دهن یکی آب به تندی و زور تمام در آمده
بدهن لاک پشت دیگر میریخت که هیچ معلوم نبود این آب از میلی است از بلور که بدهن
این دو لاک پشت گذاشته اند تا وقتی که دست زده از هم بریده و معلوم میشد که آب است

باز که دست بر سینه اشتند مثل سیل بلور میشد خیلی چیز عجیبی بود دیگر در بغل نهرها
تماشا و بازی کارخانه چینی سازی و قلاجی و چرخ چاقو تیزکنی و غیره ساخته بودند
کوچک و چرخ و اسباب بازیچه امّا بطوریکه هیچ با کارخانه و کار حقیقی فرق نداشت همه اینها
از صد و بیست سال قبل از این محض نمودن صنعت ساخته‌اند خلاصه بسیار گردش کردیم و چون
باید در ساعت معین سوار کالسکه بخار شده برویم نتوانستیم زیاده از این بخوبی تماشا کنیم
بشهر کرده یک راست رفتیم بگار قدری در اطاق منتظر شده بعد رفتیم توی کالسکه بخار تا وین
با راه آهن هفت ساعت راه است صدر اعظم پیغام فرستاد که حاکم سالسبورغ میخواهد مرخص
شده برود درخواسته دم کالسکه آمده با حاکم تعارف کردم او رفت ما هم بعد راندیم این
راه کوه بزرگ ندارد امّا طرفین راه همه تپه‌های قشنگ سبز و خرم و جنگل پر سرو و کاج است
بعضی جاها که زراعت بود تازه چیده بودند زروی حاصل توی چمنهای سبز و جنگل عالمی داشت
امّا طرف دست راست بمسافت زیادی بکوههای بزرگ میرسید و طرفین راه همه جا تپه
و درّه‌های کوچک آباد پر حاصل پر جنگل بسیار خوب داشت خیلی راه باصفائی بود هوا هم
معتدل و گاهی ابر بود باد خنکی هم میآمد در استاسیونها کالسکه میایستاد همه جا مستقبلین و سر
باز نظام با موزیکان بودند در شهر لنز که کالسکه ایستاد دم استاسیون زن و مرد زیادی
جمع بودند پایین آمده قشون را دیده بعد رفتم توی اطاقی که برای من معین نموده و نهار حاضر
کرده بودند اینجا زنهای بسیار خوشگل داشت مملکت نمسه در حسن و مقبولی سرآمد هر مملکت است
خلاصه همراهان که نهار خوردند بکالسکه نشسته راندیم حالت صحرا همه جا همانطور بود که نوشته
شد بلکه بهتر بشهر کوچکی رسیدیم که اسمش ملباش Hammelbach است قدری از اینجا
گذشتیم رودخانه عظیم دانوب بسمت دست چپ دیده شد قدری از کنار رودخانه رفته بعد
دور شدیم بعد از این شهر بشهر سن پولتن رسیدیم در روی کوهی که وسط شهر است عمارت و کلیسا
و مدرسه بسیار عالی دیده شد که مال کشیشهاست بسیار جای خوب خوش منظری باید باشد هرچه
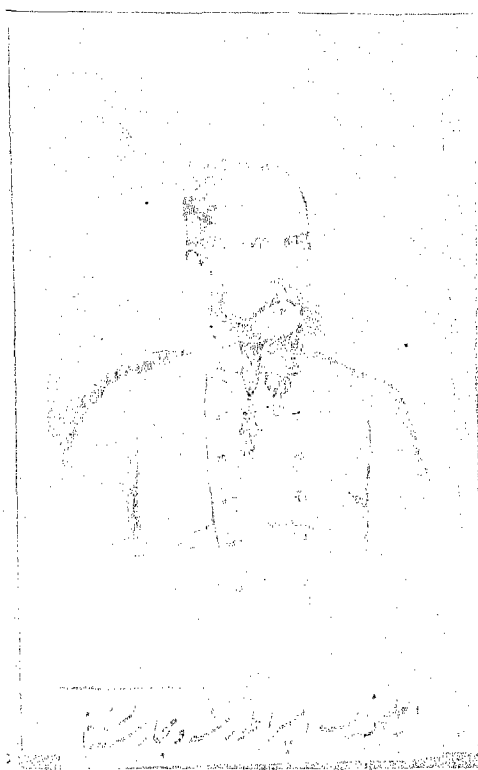
بینه دیدیم شهرها و آبادیها بسیار خوب و عمارات ییلاقی عالی در دو سیاه و دامنه
و تپه‌های جنگلی دره‌های با صفا دیده میشد وضع خانها بسیار خوب بود رودخانهای خوبی در راه بود
نزدیک غروبی رسیدیم با ستاسیون پنزنگ آنجا کالسکه ایستاد اعلیحضرت امپراطور منتظر دم
در کالسکه ایستاده منتظر بودند با نواب ولیعهد و شاه‌زادگان که تا دو فرسنگی شهر باستقبال آمده
بودند پائین آمده دست دادم اسم امپراطور فرانسوا ژوزف François Joseph
است که از خانواده هابسبورغ هستند حال هم پدر امپراطور زنده است اسمش فرانسوا شارل
سنش شصت و پنج سال اشخاصی که همراه امپراطور بودند کنت دوبلکارد بارون شلختا مترجم فارسی
که بسیار خوب حرف میزد از صاحب منصبان بزرگ و کوچک وغیره هم بسیار بودند بعد از
تعارفات آمدیم بکالسکه نشستیم من بودم و امپراطور و صدر اعظم و میرزا ملکم خان و بارون شلختا
و کونت دو بیسکی وزیر مختار نمسه مقیم طهران و کونت کرینویل جهاندار راندیم منزل ما در قصر
لاکسانبورغ است که ماری ترز ملکه سابق اطریش ساخته است بشهر وین تخمیناً پنج فرسخ مسافت دارد
منزل امپراطور قصر شوبرون است که بشهر نزدیکتر است چون هوای شهر گرم بود از آن جهت
شهر منزل نکردیم خلاصه رسیدیم بقصر لاکسانبورغ چند خانواری باشند در اطراف قصر بود
خود قصر عمارتیست مربع دو طبقه میان عمارت حیاط و میدانی کوچک دارد همه اطاقهای
عمارت بهم راه دارد شاه‌زادگان و علاء الدوله و حسنعلی خان وزیر فواید قدری دورتر از اینجا
در عمارتی منزل دارند باغ بسیار بزرگی با خیابانهای خوب و دریاچه و رودخانه کوچک در جلو
همین عمارت ماست خلاصه با امپراطور وغیره وارد عمارت شدیم امپراطور ارکان دولت
خودشان را معرفی کردند اول ولیعهد دولت که سن چهارده ساله است و همین یک پسر را
هم دارند بسیار پسر مؤدب با تربیت شیرین خوبیست اسمش رودلف شارل لوئی که از شاه
زادگان است و لوئی ویکتور ایضاً از شاهزادگان و کنت اندراسی صدر اعظم و سفرا و سایر
وزراء از نظامی و قلمی بعد ما هم صدر اعظم و شاهزادگان وغیره را معرفی کردیم بعد امپراطور رفتند

شاهزادگان وغیره که پیش بودین آمده بودند همه را دیدم شب شام خوردم

روز چهارشنبه چهارم امروز رفتم بعمارت شونبرون ببازدید امپراطور باراه
نهایت راحت بعد از قدری نشستن وصحبت داشتن مراجعت بعمارت خودمان کردیم

روز پنجشنبه پنجم صبح برخواسته نهار خوردیم هوا بطوری گرم بود که بیرون رفتن
ممکن نبود حکیم پولاک که قدیمها در طهران معلم علم طب وچند سال هم حکیم باشی مخصوص ما بود بحضور
آمد بسیار ... هم خوشحال آدم خوبیست قدری پیر شده زن گرفته چندی بمصر رفته بود حالا
در وین است عصری سوار کالسکه شده درباغ عمارت گردش کردیم نهر بزرگی دیده شد مثل
رودخانه از باغ میگذرد پلهای خوب دارد دریاچه بود ماهی زیاد داشت قدری نان ریختند
ماهیهای خیلی بزرگ دیده شد گفتند دویست سال است این ماهیها درین دریاچه هستند
باغ وجاها باینها خیلی وسیع است دریاچه بزرگی هم بود اطرافش درخت وچمن داشت میان دریا
چه جزیرهای خوب بود قاز وحشی درجزیره زیاد دیده شد لب دریاچه زن ومرد زیادی بتماشا
آمده بودند آنجا از کالسکه پیاده شده بقایق نشسته دردریاچه گردیم عمارت کهنه لب دریاچه
است که از قدیم ساخته اند قلعه محکم عجیبی دارد اسمش عمارت پهلوانان است میلها دارد که
سرانها آدمهای مفرغی وخروس وغیره است درهای آهنی محکم دارد بعینها این عمارت وقلعه
بعمارت دیو وجادوگر واجنه شبیه است که درکتب افسانه خوانده شده است از چند
در داخل شده باطاقها ودالانهای عجیب رسیدیم بیراطاقی وراهروی باریک آهنی دررا
داشت یک جای تاریکی بود بسیار عجیب گرگ مرده را مثل زنده با پوست وپشم
روی سکوئی گذاشته بودند شخص عجیبی را از مقوی ساخته نشانده ومثل محبوسین زنجیر کرده
بودند در بیرون اطاق اسبابی مخفی بود که چون تکان میدادند دست وپای این محبوسین حرکت
میکرد اگر شخصی تنها وبی خبر دران جای تاریک این حرکت محبوس را ببیند یقینا واهمه میکند
جائی دیگر دیده شد ... وسقف که مجسمهای مرمر بزرگ اجداد این امپراطور وپادشاهان

پا ایستاده گذاشته بودند خوب حجاری کرده بودند بعد دیگر هرچه اطاق از کوچک
و بزرگ و بالا و پائین دیده شد همه بسیار مهیب و دلتنگ و خفه بود یعنی قصر پهلوانان همین
طور باید باشد اطاق دیگری که اسلحه پهلوانان زره که همه از آهن است با آدمهای مقوائی پوشانده
و سایر سلاحهای قدیم را بسقف و دیوارها آویخته بودند اطاقهای تو در توی مهیب با
داشت مثل طلسم نکوله بود و در نامه و شاهنامه جادو که در افسانها میگویند آنجا دیده میشد
خلاصه بعد از گردش مراجعت بعمارت کردیم صدر اعظم وغیره که با کمپوزیسیون بشهر رفته بودند
از گرمی و بدی هوای شهر صحبت میداشتند امروز منزل ولیعهد هم رفته قدری نشستیم صحبت شد
ولیعهد با وجود صغر سن بسیار با تربیت و دل چسب جوانیست در دولت امپراطور خوب
یادگاریست **روز جمعه ششم** امروز بعد از نهار بعضی از شاهزادگان بسنه
بدیدن ما آمدند که اسامی آنها از این قرار است پسر پادشاه سابق هانوور که حالا با پدرش در
مملکت نمسه اقامت دارند و مملکت آنها را دولت پروس ضبط کرده است اسمش ارنست
اوگوست یکی از شاهزادهای باویر اسمش ادولف دیگر از شاهزادهای ساکس وییمار اسمش هرمان
دیگر از شاهزادگان ورتمبرغ اسمش ماکزیملین بعد از نهار صدر اعظم دولت استریه کنت اندراسی
بحضور آمد خیلی صحبت کردیم بعد از او ایلچی کبیر دولت انگلیس که اسمش بوکنان است و بعد ایلچی کبیر
دولت عثمانی قبولی پاشا بحضور آمد بعد از آن سوار کالسکه بخار شده راندیم برای قصر شونبرون
که شام را مهمان رسمی در سر میز امپراطور هستیم رسیدیم بگار آنجا از پله بالا رفته کالسکه اسبی حاضر
بود سوار شدیم شونبرون قصبه ایست و خانهای آن وصل بخانهای بیرون شهر وین است چندان
از شهر دور نیست قصبه شونبرون عدد نفوس و خانوارش کمتر از ورسایل و پوتسدام برلن است
جلو عمارت امپراطور میدانی بود کالسکه تا دم پله توی دالان عمارت رفت امپراطور پائین
پله منتظر ما بودند پیاده شده دست داده بالا رفته داخل اطاق شدیم شاهزادهای نمسه و
المان و برادر امپراطور وغیره بودند مدتی ایستادیم امپراطور عذرخواهی کردند که چون پسر دوم

پادشاه هولاند که اینجاست او را هم بشام وعده خواسته ام نرسیده است
سر میز رفتن دیر شد قدری که گذشت پسر پادشاه هولاند هم رسید اسمش الکساندر است رفتیم
سر میز همه بودند این تالار سفید کاریست قدری هم گچ بری و مطلا کرده اند سقفش هم نقاشی
است که گویا روی گچ نقاشی کرده اند همه اطاقها و تالارها ساده است چندان اسباب تجمل
از پرده ها و اشکال وغیره ندارد بعضی پرده ها از سرگذشت ایام سلطنت خود این امپراطور و ماری
ترز وغیره دیده شد جلو این تالار باغ است گلکاری و چمن و خیابانهای خوب دارد همه
برگ درختان طرفین خیابانها را با قیچی چیده مثل دیوار سبز ساخته اند آخر باغ تپه سبز بلندیست روی
تپه عمارت مختصری که ستون زیاد دارد ساخته اند که مشرف بباغ است پائین تپه توی باغ
حوض است فوارهای بلند میجهد اما نه همیشه بلکه هر وقت بخواهند منبعها را باز میکنند شام خوردیم
موزیک میزدند بسیار طول کشید بعد از شام رفتیم باطاق دیگر اشخاصی که سر شام بودند همه
ایستاده هر کس با کسی صحبتی میکرد پرنس هوهن لوه Hohenlohe هم که ازکابر در
خانه امپراطور و وزیر دربار و شخص اوّل و جوان خوبیست آنجا بود نشان صورت خودم را
که مکلل بالماس بود بولیعهد دادم بعد سوار شده رفتیم سر راه آهن بمنزل رفته خوابیدم شب
باد و باران شدیدی آمد هوا را سرد و زمینها را تر کرد

روز شنبه هفتم

امروز باید برویم بشهر وین و تماشای اکسپوزیسیون صبح برخاستم هوا بواسطه باران دیشب
و ابر امروز که از تفضلات غیبی خداوند تعالی بود بسیار سرد و خوش بود والا با آن گرمای شدید
و گرد و خاک راه بشهر رفتن بسیار مشکل بود شکر خدا را کرده رخت پوشیده سوار شده رفتیم
همه همراهان در رکاب بودند با راه آهن تا شهر از یکساعت کمتر است صحرا بسیار باصفا بود
هوای خوب چمن سبز گلکاری مختلف دیده شد خرگوش زیادی توی حاصلها بود نزدیک بشهر
رسیدیم چون شهر وین در گودی واقع است تا نزدیک شهر اثری از شهر پیدا نیست یکطرف
شهر تپه و کوههای شونبرون است شهر در پای آن تپه ها در محل بسیار گودی واقع است همین

...یش در فصل تابستان گرم و بداست قلعه و حصار و خندق هم ندارد بواسطه
کوهی وسط شهر از اطراف شهر که داخل میشوند کوچها همه سرازیر است رودخانه دانوب از
کنار شهر میگذرد یک شعبه از رودخانه را نهر دستی ساخته داخل شهر کرده اند ازروی سن پلها
بسیار کوچکتر است کشتی تجار بسیار کوچک در آن حرکت میکند آب این رودخانه هم خوردنی نیست
اهل شهر بیشتر آب خوردن نداشته و از خوردن آب دانوب که بکثافت از شهر میگذرد
اغلبی ناخوش میشده اند حالا امپراطور از مخارج خود اهل شهر از آب رودخانهای برفی کوهها
و چشمها نهر عظیمی کنده بشهر میاورد مخارج زیادی کرده هنوز هم تمام نشده گفتند یکسال دیگر
تمام میشود جمعیت شهر وین ششصد هزار نفر است خلاصه امپراطور با همه صاحب منصبان وغیره
دم کار حاضر بوده پیاده شده دست با امپراطور داده سوار کالسکه اسبی شده همه جا از توی
شهر و بولواردی که تازه ساخته اند و از پهلوی عمارت بلودر Belvedere که
عمارتی قدیمیست و حالا پردهای نقاشی آنجا گذاشته اند گذشتیم و از نزدیک ارسنال یعنی جائیکه
اسباب قورخانه میگذارند که دیوار بزرگ و بروج داشت عبور کرده و از پل شعبه رودخانه
دانوب گذشته وارد خیابان طولانی که طرفین آن اشجار قوی داشت شدیم که راست میرفت
بعمارت اکسپوزیسیون طرفین خیابان همه باغ وسیع و چمن است قهوه خانهای قشنگ از چوب
ساخته صندلی و چراغهای فانوس گاز زیادی بود تا رسیدیم بنزدیک اکسپوزیسیون از اول شهر
تا اینجا همه جا جمعیت بود اما بواسطهٔ شهرت ناخوشی و باد گرمی هوای شهر از معتبرین شهر همه
به ییلاقات رفته اند وارد پاویون که عمارت مخصوص امپراطور و در خارج اکسپوزیسیون است
شدیم میز نهار حاضر بود سر میز رفته نهار خوردیم بعد از نهار با امپراطور رفتیم باکسپوزیسیون محوطه
بزرگیست چهارسو مانند ساخته اند وسط بازار گنبد مدور بسیار بلند وسیعی است خیلی بنای عالی
با تماشائیست پله و راه هم دارد که مردم برای تماشا بالای آن میروند همه این طاق مدور
و بازارها وغیره از آهن و شیشه و آئینه است از این گنبد بزرگ سایر بازارها منشعب میشود

بهر طرف اطراف این بازار هم مدور است و دو راه امتداد دارد باقی بسته
گنبد بزرگ حوض و فواره بسیار خوبی ساخته اند که آب میریخت جمعیت زیادی توی گنبد ریخته
بودند برای هر دولتی که اسباب و متاع خود را آورده مکانها و جاهای مخصوص داده اند مثلا
دولت فرانسه یک بازار طولانی و دو بازار دیگر در جنب بین آن دارد که متاع دولت خود را از
هر جور حتی ساقه فلان درخت جنگلی فلان ولایت فرانسه را فرستاده است با برگ خشک
آن یا فلان حیوان و شکار یا مرغ در فلان محال و شهر فرانسه چه ترکیب است صورت آن بعینه
اینجاست از این جزئیات باید قیاس کرد به متاعهای کلی نفیس مثل پارچهای لیسی ابریشمی آینه بلور
اسباب حرب و غیره همه را با سلیقه تمام فرستاده اند سایر دول هم بهمین طور یعنی بعضی دول
بزرگ مثل روس و انگلیس و المان و خود دولت اطریش جا و اسباب زیاد دارند دولت
عثمانی و مصر و یونان و ژاپون و چین و غیره هم بقدر کفایت از هر قسم متاع فرستاده اند همین
طور بازارها را با امپراطور گردش کردیم تا رسیدیم بجائیکه متاع دولت ایران گذاشته بودند با وجود
آنکه شش ماه قبل از این حکم شد که تجار و غیره اسباب جمع کرده بفرستند و بسیار دیر بود و
اغلب متاعها نرسیده بود باز هم اسباب و متاع نفیس خیلی دیده شد قدری اینجا ایستادیم
چون امپراطریس ناخوش و در ییلاق است امپراطور میخواستند بروند ییلاق وداع کردند
در رفتند ما دو باره همه بازار را گشته گراندوک قسطنطین برادر امپراطور روس را در بازار
دیدیم بسیار شاه زاده خوبیست ایستاده با او تعارف و صحبت زیاد کردیم قدری بحال
رنگ و رو پریده بود علت را پرسیدم گفت بعد از مراجعت از نیکولایف بپطر به
کورنشتاد رفته آنجا از کشتی بکشتی دیگر میخواستم بروم زمین خورده پایم زیاد درد آمده است
معلوم بود خیلی صدمه خورده بود خلاصه بعد از اکسپوزیسیون بیرون رفته عماراتی که نمونه
از عمارات ممالک ساخته اند تماشا کردیم یک عمارت خوب و مسجد عالی با مناره بلند از
مصر و یک عمارت و قهوه خانه از دولت عثمانی و یک عمارت بسیار خوب از دولت

بودند هیچ اینها دیگر عمارتی از سایر دول ندیدیم رفتیم بعمارت ایران چند
پله هیچور و یکنفر بنا استاد اسمعیل نام و یکنفر نجار با آنکه سه ماه بود که مأمور بساختن این عمارت شده
بودند بسیار خوب از عهده بر آمده با این زودی هیچ عمارتی ساخته اند خیلی جای تحسین بود نجار
و بنا حاضر بودند بنا زبان المان را هم در این سه ماه خوب یاد گرفته است این بیشتر باعث تعجب ما
شد آنجا نشستیم رئیس اکسپوزیسیون در حضور ما بود بعد رفتیم بنا های دولت عثمانی و مصر را
تماشا کرده سوار کالسکه شده از سایر محلات شهر و عمارات و بازار ها گذشته آخر بعمارت
نشیمن امپراطور رسیدیم از آنجا هم گذشته وارد کار شدیم سوار شده بمنزل آمدیم الحمد لله
تعالی بسیار خوش گذشت خرج این اکسپوزیسیون از دولت است بیست کرور خرج کرده
اند بعد از سه ماه دیگر که برچیده میشود از قیمت مصالح و از منافع و از دین که پول داده داخل
میشوند سه کرور و نیم عاید دولت خواهد شد نصف خرج ضرر دولت است اما میگویند
از آمد و رفت از راههای دیگر هم مبالغی منفعت برعیت و دولت میرسد این امپراطور
متجاوز از بیست و سه سال است سلطنت میکنند فردیناند *Ferdinand I*
اول که عموی این پادشاه است امپراطور بود از سلطنت استعفا کرد حالا هم زنده است
هشتاد سال دارد و در شهر پراک که یکی از شهر های بزرگ اطریش است زندگی میکنند
سلطنت به برادر او که پدر امپراطور حالیه است میرسد او هم نخواست سلطنت را داد به
پسرش و پدر هم هنوز زنده است زمستانها در وین است تابستان در ایشل که ییلاق است
میرود حالا هم آنجاست **روز یکشنبه هشتم** امروز کاری نداشتم عصری
با کالسکه در باغ و با قایق در دریاچه خیلی گردش کردیم صدر اعظم و میرزا ملکم خان هم توی قایق نشسته
آمدند غروبی بمنزل رفتیم صنیع الدوله و محقق رفته اند بشهر بادکه یک فرسخی این قصر است در آنجا
جا آبهای گرم و سرد معدنی دارد که برای بعضی مرضها خیلی نافع است بخصوص برای ناخوشی فالج
وغیره درین فصل ناخوشها برای معالجه آنجا میروند **روز دوشنبه نهم جمادی الثانیه**

۱۸۲ امروز عصر امپراطور ما را دعوت بشکار کرده اند و بعد از شکار بقصر شونبرن

طرف عصر سوار کالسکه بخار شده رفتیم بعمارت وقصبهٔ هلبرون از کالسکه بخار پیاده شده
بکالسکه اسبی سوار شدیم امپراطور رفته بودند بشکارگاه ما هم راندیم از دهات ییلاقی شهر وین
گذشتیم این چند ده که شمرده میشود ییلاق اهل شهر است بعد از شونبرون ده هتزن درف بعد
هیت زن بعد لنز که شکارگاه امپراطور است راه طولانی بود عمارت و مهمانخانه در بین راه
زیاد است راندیم تا از آبادیها گذشته بخیابانی رسیدیم طولانی طرفین جنگل سختی بود بعد رسیدیم
بجائی که دور جنگل را بتجیر کشیده بودند تجیر کتان سخت سفید رنگ بلند اما در لای تجیر چوب نداشت
هر تخته عوض طناب چهار چوبی داشت که تجیر تکیه داده بودند بسیار خوب چیزیست برای باد
خلاصه دور جنگلها را بقدر دو فرسنگ تجیر کشیده راه حیوانات را بسته بودند رسیدیم دیدیم
امپراطور پیاده با شکارچیها ایستاده لباس شکاری پوشیده پر بکلاه زده اند و قره بقره
کمهٔ از تخته مثل صندوق مربع ساخته و دور صندوق را با برگ درخت کاج پوشانده اند
بقدر دو پله هم از زمین ارتفاع داشت بقدر صد نشیمن باین طور ساخته اند در هر یک سه
چهار تفنگ گلوله زنی پر با گلوله زیادی گذاشته و در هر یک هم دو سه نفر از اعاظم
نشسته اند که تیر بیندازند خواستم از کالسکه پیاده شوم امپراطور مانع شدند ما با کالسکه و امپراطور
و دیگران پیاده میرفتیم تا رسیدیم دم کمه که از همه بالاتر و بیشتر بود که برای ما معین کرده بودند
پائین آمده رفتیم بالای تخته ایستادیم امپراطور بکمهٔ پائین تر رفتند ما هم تفنگهای امپراطور را
که در کمهٔ ما بود پر کرده مستعد شدیم میرشکار امپراطور که از اهل جک و اسمش کونت وربن است
مردیست هفتاد ساله و از پیری گوشش سنگین و چشمش کم نور شده آنجا بود قدری صحبت از شکار
های ایران و امپراطور کردیم وضع شکار آنها از این قرار است اول گفتیم که تجیر زیادی کشیده
بودند آن تجیر همین طور آمده از مقابل ما کشیده شده تا پشت سر ما هم تجیر بود از اینجا که
ما نشسته بودیم تا تجیر روبرو سی قدم بود دری از تجیر بالاتر از جای من قرار داده بودند

...وج شکار دیگر هیچ راه آمد و رفت نبود بقدر چهل پنجاه نفر از جنگل شکار
را رانده دسته دسته که هر دسته بقدر بیست الی سی شکار میشوند از در این تجیر داخل
میکنند یکدسته که داخل شد آمده از ده قدمی تفنگ چهپا میکنند و بنای شلیک میگذارند
و متصل آنها را با گلوله میزنند اگر در این کمه نزدند در کمهٔ دیگر همین طور تا آخر که راه زیاد نیست
این حیوانات میدوند که مفری پیدا کنند و هیچ مفری ندارند همه کشته میشوند همین که
متنفسی از اینها نماند دسته دیگر را داخل تجیر میکنند این دسته را هم همین طور قتل میکنند
چند تیری هم من انداختم این شکارها از جنس مرال هستند و چندان وحشی نیستند دو سه دسته
که داخل شد کشته شدند خلاصه شکار خوبی شد و بسیار خوش گذشت بعد امپراطور آمدند با هم سوار
کالسکه شده از راهیکه آمده بودیم رفتیم بقصر بلبرون بعد از چند دقیقه با کالسکه قدری در باغ
بلبرون گردش کردیم خیابانهای خوب دارد درختهای بلند مجسمهای مرمر در خیابانها گذاشته
اند تپه در آخر باغ و عمارتی بالای آنست راه پیچ و خمی دارد از تپه که بالا رفتیم باغ وحشی دیده
شد مختصر اتماشا کردیم فیل کرگدن طوطیهای خوب حیوانات دیگر بودند این باغها و باغ وحش
عامه است همیشه مردم برای گردش در این باغ هستند خلاصه برگشتیم بعمارت رفتیم سر میز
شام شام خوبی خورده شد بعد از شام با کالسکه بخار رفتیم منزل امروز صبح کوردیپلوماتیک
وین حضور آمدند اسم چند نفری نوشته میشود نویکوف Novikoff وزیر مختار
روسیه ویکونت دو ژونک Vicomte de Jonghe وزیر مختار بلجیک مسیو
جی Mr Jay وزیر مختار اتازونی کنت دوروبیلان وزیر مختار ایطالیا روز
سه شنبه دهم امروز عکاسی آمد چند شیشه عکس ما را انداخت قدری در باغ گردیدم
شخصی تلمبه آورده و اسبابیکه ده ذرع زمین را در ده دقیقه سوراخ کرده آب در میآورد
و با تلمبه بیرون میریخت این اسباب از فولاد و آهن است هر طور زمین سخت یا سنگ باشد
سوراخ میکند و هر اسبابی هم پانزده تومان قیمت داشت گفتم چند دستگاه خریده بایران

(ظهرش ۱۸۴) پیاده شدند عصری سوار کالسکه بخار شده رفتیم بشهر همه شاهزادها و اکثری
بودند غروبی بکار بشهر رسیده پیاده شدیم امپراطور بتماشاخانه رفته بودند ما هم رفتیم بتماشا
که اوپرای بزرگ وین بلکه از همه جا بهتر است دم در تماشاخانه پیاده شدیم امپراطور
پای پله ایستاده بودند دست داده باتفاق بالا رفتیم امپراطور چند نفر از شاهزاده خانم
ها را از این قرار معرفی کردند ارشیدوشس الیزابت *Archiduchesse Elizabeth*
که زن شارل فردینان است ماری رنیر *Marie reniere* پرنسس دوژوانویل
Princesse de Joinville که زن پسر لوی فلیپ و دختر پادشاه برزیل است
پرنسس کبورغ که دختر لوی فلیپ و زن شاهزاده کبورغ است رفتیم در لژ وسط نشستیم
این شاهزاده خانمها در دست راست و چپ و صدر اعظم عقب ما و شاهزادهای استریه
والمان همه بودند انصافاً تماشاخانه بسیار عالی است امپراطور حالیه خیلی درین تماشاخانه
بنائی کرده اند پنجره است سقف بلند وسیع خوبی دارد با چراغهای گاز بسیار خوب از چهل
چراغ وغیره جمعیت زیادی بود و پرده بالا رفت اقتدر خوب بازی در آوردند و رقصیدند
و موزیک زدند که در هیچ جا دیده نشده بود لباس اهل تماشاخانه هم هر دقیقه طرح و رنگ
دیگر میشد همه پارچهای خوب خوش رنگ امشب باله بود و هر دفعه باله عوض میشد و رقص
تغییر میکرد اسباب جادوگری و دیو و اجنه و پری بطوری نشان دادند که عقل حیران میشد
دخترهای پری شب در جنگل بسیار سبز و خرم که ماه هم تازه میخواست غروب کند عکس ماه
برودخانه افتاده بود ماه و موج آب و جنگل همه مثل حالت طبیعی یکدرخت قوی شکسته
مثل پل روی رودخانه افتاده بود پریها روی آن میرقصیدند اجنه آمده دیوها میرفتند باز پریها
میآمدند بعد یکبار این جنگل سبز و حالت بهار میرفت قطب شمال با کوههای یخ پیدا میشد و
برف میآمد قطعهای یخ را مثل کوه آب دریا میآورد و میبرد خرسهای سفید شمال روی یخها نهنگها
فکها یعنی فیل دریائی آمده میگذشتند روی یخ شاهزاده درین سرما گیر کرده میخواست بمیرد

...تا ای قطب شمال و پریهای اقلیم سرما با لباسهای سفید و موهای پر برف حاضر
شده از زمین آتش درآورده شاهزاده را گرم کرده باهم رقصیدند با لباسهای قشنگ و
آهنگ موزیک را در هر مقامی بطوری میزدند که آدم حیرت میکرد شاهزاده با وزیرش در خانه
جادوگرها گیر کرده بودند آنقدر اسباب جادوگری نشان دادند که نوشتن آن ممکن نیست در
آخر پرده زیر دریا را نشان دادند ماهیها انواع صدفها گلهای مرجان علفها و گلهای دریا
جوشش آب ته دریا دخترهای دریائی هر یک بچه طنازی زیر گلها و برگها خوابیده بودند یک
دفعه از میان صدفها و گلها یک دختر دریائی بیرون می آید بسیار مقبول گاهی از آسمان ملکه پریها
پیش آمده میرقصید گاهی بزمین فرو میرفتند گاهی با بالون بهوا میرفتند گاهی بر پشت عفریتها
بهوا صعود و نزول میکردند حقیقة نمیتوان نوشت با اینکه شام هم نخورده بودم نخواستم تمام شود
بالاخره تمام شد برخاسته آمدیم امپراطور تا دم کالسکه آمده رفتند آمدیم براه آهن نشسته
بمنزل آمدیم شام خورده دیر خوابیدیم   روز چهارشنبه پانزدهم صبح گراندوک
قسطنطین برادر امپراطور روس آمد قدری صحبت شد بواسطه درد پا عصا در دست داشت
امروز عصری برای سان قشون باید برویم به هلبرون عصر سوار کالسکه بخار شده رسیدیم بکنار
هلبرون سوار کالسکه اسبی شده راندیم از کوچها گذشته رسیدیم بصحرای چمنی که علف کمی داشت
و زرد شده بود امپراطور سواره با اجودانها خودشان ایستاده بودند ما هم سوار اسب شده
صدر اعظم و حسام السلطنه و سرتیپهای ما هم سواره بودند اعتضاد السلطنه و نصرة الدوله
و غیره هم بودند پیاده دم اطاق کوچکی که برای ما ساخته و صندلی گذاشته بودند ایستاده
بودند ما و امپراطور و صاحب منصبان اطریش و ایرانی و غیره راندیم افواج و سواره و
توپخانه پشت سر هم در پنج خط طولانی بطور ستون ایستاده بودند جمیع این پنج خط را با امپراطور
سواره گشتیم قشون بسیار خوب خوش لباسی بودند بخصوص افواج سواره هونگری که مجارستان
میگویند سواره هوسار دراقون اسبهای سواره و توپخانه هم قوی و خوب بود اسبها را از مجارستان

از عربستان می آورند اسب اینجا خوب میشود لباس سرباز اطریش از قدیم الی الآن
و پارچه سفید است از قراریکه میگفتند امپراطور میخواهد این رنگ سفید را مبدل برنگ آبی
کنند خلاصه بعد از گردش زیاد آمدیم دم همان اطاق چوبی ایستادیم افواج و توپخانه سواره
آمده از حضور گذشتند تمام قشون پانزده هزار نفر میشد تماشاچی زیادی هم بود چند نفر
از معتبرین اعراب مملکت الجزیر که جزو فرانسه است با کپیوزسیون آمده اند همه سواره با همان
لباسهای عربی سفید و عمامه اینجا بودند امپراطور رفته با آنها تعارفی کرده آمدند اسم این اعراب
ازین قرار است علی الشریف فرمان محمد حنفی عبد الدین معسکر حسن بن القدبن احمد الجزایری
محمد بن محمد الصیفی همه زبان فرانسه را خوب حرف میزدند غروب آفتاب که سان تمام
شد مراجعت بمنزل کردیم امپراطور و همه صاحب منصبان معتبر روی کلاهشان پرهای سبز
رنگ بود   **روز پنجشنبه دوازدهم** امروز عصری باید برویم به هلبرون برای
اینکه امپراطریس از ییلاق آمده در آنجا مهمانیست بعد از نهار برادر امپراطور که تازه از
ییلاق آمده بود اسمش شارلوی Charles Louis ملاقات شد دست داده
تعارف کردیم شاهزاده بسیار خوش روی خوش صحبتی بود قریب پانزده روز است
عروسی کرده باینمعنی که دو زن سابق گرفته و هر دو مرده اند تازه زنی از شاهزاده خانم
های مملکت پرتغال گرفته است این شاهزاده خانم در مملکت باویر نشو و نما یافته است
برادر امپراطور او را در همان مملکت باویر عروسی کرده است بعد از صحبت زیاد مراجعت
کرد وقت غروب آفتاب با کالسکه بخار به هلبرون رفتیم رسیدیم به پله عمارت امپراطور
آمده دست دادیم بالای پله امپراطریس ایستاده بود باو رسیده تعارف کرده دست
داده رفتیم باطاق اول جمعی از شاهزاده خانمها و شاهزاده های اطریش و المان که تازه
از ییلاقات آمده بودند مردها را امپراطور زنها را امپراطریس معرفی کردند امپراطریس
بسیار خوش رو و خوش ترکیب و مهربان و برازنده است مزاجا قدری علیل و ازین جهة

[illegible]ت خود را در فصول اربعه خارج از پای تخت میکذرانند سی و شش سال دارد
خلاصه دست امپراطریس را گرفته وارد تالار بزرگ شدیم سفرای خارجه با زنهایشان و وزرا
و سرداران و بزرگان و اهل قلم مملکت اطریش با زنهایشان شاه زاده های بسنه و المان برادر
های امپراطور همه بودند در تالار میزهای کوچک برای سوپه گذاشته بودند اعراب الجزیره هم
امشب همه اینجا بودند بعد از صحبت زیاد هر چند نفری دور میزی برای سوپه نشستند سر میز
ما امپراطریس صدر اعظم فوءلی پاشا ایلچی کبیر عثمانی کنت اندراسی صدر اعظم اطریش و یک زن
محترمه مسنه دیگر هم بود خیلی نشسته صحبت زیادی با امپراطریس کردم بسیار افسوس میخورد
که چرا چند روز بیشتر نمانده و امشب برای وداع آمده است منهم از اظهار محبتهائی که
میکرد بسیار اظهار دوستی کردم بعد از تمام سوپه همه برخواسته امپراطور آمد منهم برخواستم
امپراطور هم با چند نفر دیگر در همین مجلس سر میز علیحده سوپه خورده بودند خلاصه رفتیم مهتابی
کوچک طولانی جلو عمارت که رو بباغ بود برای تماشای آتشبازی صندلی زیادی گذاشته
بودند نشستیم امپراطریس دست راست ما و زن برادر امپراطور دست چپ نشستند سایر
شاهزاده خانمها و زنها هم در راست و چپ قرار گرفتند خود امپراطور ایستاده بودند و
سایرین هم بعضی نشسته و بعضی ایستاده بودند توی باغ بقدر پانصد نفر موزیکانچی ایستاده
موزیکان میزدند جمعیت زیادی از تماشاچی بودند آب از فوارهای حوضها جنب عمارت
روی تپه جلو عمارتیکه ما نشسته بودیم چراغان و آتشبازی بود هوا هم صاف و مهتاب
بسیار خوبی بود آتشبازی خوبی کردند نشان شیر و خورشید را با آتشبازی بسیار خوب ساخته
بودند بعد از آن آتشبازی دیگر شد قلعه از آتش پیدا شد در کنار دریا دریا را هم بعینه
از آتش ساخته و کشتیهای جنگی محاصره این قلعه را کرده بودند از قلعه و کشتی توپ میزدند و از
بام عمارت هلبرون هم روشنی الکتریسیته بروی تپه و حوضها انداخته بودند بسیار خوشگل
مثل آفتاب و مهتاب بعد از اتمام آتشبازی برخواسته باز بازو ببازوی امپراطریس داده

اطریش ۱۸۹ امپراطور هم باز و بباز وی زن محترمه متّسّه داده عقب سر ما می آمدند تا رسید
عمارت امپراطریس و امپراطور را وداع کرده بمنزل رفتیم الحمد لله خوش گذشت
روز جمعه ۱۳ سیزدهم امروز باید رفت به سالزبورغ صبح زود برخواستم بعد از
نیمساعت امپراطور و شاه زاده های سنه و وزرا و صاحبمنصبان حاضر شده بودند اوّل
امپراطور با برادرهایشان و شاه زاده ها داخل اطاق شدند جلو رفته دست دادیم روی
صندلی نشستیم خیلی صحبت شد و از اقامت چندروزه خودم در لاکسامبورغ بسیار اظهار رضا
مندی کردم کرنویل مهماندار وارد شده گفت وقت حرکت است برخاستیم در اطاق دیگر
کنت اندراسی وزیر اعظم و سایر وزرا بودند تعارف کردم اما وداع آخرین را با شاهزاده ها
و اندراسی وغیره نکرده خیال کردم که تا دم کالسکه بخار خواهند آمد با امپراطور بکالسکه نشسته
رانده در کار پیاده شدیم شاه زاده ها و اندراسی عقب مانده نرسیدند بسیار افسوس خوردم
که چرا با آنها وداع نکردم با امپراطور مجدداً وداع کرده رفتیم توی کالسکه امپراطور دم کالسکه
تا آخر ایستاده بودند در حرکت تن هم وداع کرده رفتیم هوا امروز در وین وصحرا بسیار گرم
بود باز در شهر لینز کالسکها یکساعت ایستاد در همان استاسیونیکه وقت آمدن نهار حاضر کرده
بودند امروز باز حاضر بود پائین رفته نهار خوردیم بعد از یکساعت سوار کالسکه شده راندیم در
استاسیون لامباش کالسکها ایستاد پادشاه هانوور با زن و دختر و نوکرهای معتبرشان دم
کالسکه ایستاده بودند رفتیم پائین با ایشان دست داده خیلی صحبت شد و بسیار اظهار مهربانی
به پادشاه کردم زن پادشاه بسیار عاقله و سنش متوسط است دخترشان بسیار خوشگل و
خوش اندام و مؤدب است منزل ییلاق پادشاه نزدیک این مکان است شنیده بودند ما از
اینجا عبور میکنیم آمده بودند اما از دیدن پادشاه بسیار افسوس خوردم این پادشاهی بود معتبر
صاحب خزانه و لشکر امپراطور المان که خواستند کل ممالک المان را مملکتی واحد قرار دهند
لازم دید که مملکت این پادشاه را هم از دستش بگیرند لهذا جنگ کرده بزودی قشون پادشاه

و مملکت را جزو پروس کردند پادشاه هم با عیال بعضی جواهرات نفیسه
خود فرار به خاک دولت استریه آمده الی حال در خاک امپراطور مسه روز میگذرانند علاوه براین
بدبختی هر دو چشم پادشاه هم نابیناست زوجه اش دستش را گرفته راه میبرد پادشاه بسیار جوان
بلند بالای قوی بنیه ایست امّا حیف که چشمش نابیناست و از قراری که گفتند در طفولیت یک
چشمش عاجز بوده بعد از آن با کیسه پول یا چیز دیگر بازی میکرده کیسه بچشمش خورده چشم سالم را هم معیوب
کرده است سنّش شصت و چهار سال است اسمش ژورژ پنجم است اسم زوجه اش لارن ماری
از شاه زاده خانمهای مملکت ساکس اسم دخترش پرنسس فردریک Princesse Frederique

خلاصه با پادشاه وداع کرده رفتیم بکالسکه راندیم غروبی رسیدیم بشهر سالسبورغ در همان عمارتی
که وقت آمدن منزل بود منزل کردیم همان تشریفات بعینه بعمل آمد قبولی پاشا وزیر مختار
عثمانی مقیم استریه مأموریت از دولت خود دارد که تا برندیزی همراه ما باشد

روز سه شنبه چهاردهم باید برویم بشهر انسپروک با راه آهن هشت ساعت
راه است صبح سوار کالسکه بخار شده راندیم از خاک باویر و از رودخانه ان که رود عظیمی است
و ملحق برود دانوب میشود عبور شد تا رسیدیم بقلعه کوفشتن که در سرحد استریه و باویر ساخته
شده است رودخانه که از زیر این قلعه میگذرد طرف دست چپش خاک باویر است و طرف
راست خاک تیرول که جزء مملکت استریاست قلعه سخت کوچکی است توی دره در روی
سنگ بسیار بزرگی واقع است توپ و ساخلو در قلعه بود شلیک کردند عراده یکی از توپها
عیب کرده بود یک ربع ساعت معطل شدیم تا بار آن کالسکه را بجای دیگر حمل کردند یکفوج
با موزیک و صاحبمنصب زیادی حاضر بودند حاکم سالسبورغ از اینجا مرخص شد رفتیم براه
افتادیم وقت آمدن از این راه شب بود چیزی ندیدیم امروز که دیده میشود عجب جائی است
دره بسیار وسیع رودخانه آن از وسط دره میگذرد اطراف همه کوههای بلند پر جنگل سرو و کاج
سر کوهها و دامنه و بغلها همه حاصل دهی است دهات همه در دامنه کوه واقع است بسیار

با روح وصفا همین طور راندیم الی شهر انسپروک نزدیک شهر هوا ابر
شدیدی شد باران زیادی آمد هوا خوب شد سه ساعت بغروب مانده وارد شهر شدیم شهر
کوچک قریب ده هزار نفر جمعیت دارد ییلاق قشنگ خوبیست در میان دره واقع و دورش
کوههای بلند برف دار است باوجود باران تماشاچی زیادی بود موزیکانچی و افواج زیاد
از پیاده و سواره شلیک توپ کردند وارد عمارت دولتی شدیم اگرچه ساده اما عمارتیست
بسیار تمیز و قشنگ با میزها و صندلیهای خوب تالار بسیار بزرگ طولانیست اکثر طاقها سقفهاست
با چوبهای مطلا زینت داده و بعضی اطاقها را پارچهای ابریشمی نفیس چسبانیده اند پردهای اشکال
خانواده سلطنت امپراطور استریه از قدیم و جدید در اطاقها نصب است اشکال دیگر هم در سقف
اطاقها و غیره امروز کالسکه بخار نزدیک شهر از پلی که روی رودخانه بود گذشت این پل
وصل است به پلی که الی کار شهر روی چمن و باتلاق ساخته اند بسیار پل طولانیست البته دو
هزار ذرع بیشتر طول دارد زحمت و خرج راه آهن از این بناهاست که در کمال استحکام باید بسازند

روز یکشنبه پانزدهم باید بشهر بولون ایطالیا برویم صبح در تالار بزرگ
قدری گشته پردهای اشکال را تماشا کردیم دیشب الی صبح باریده بود صبح خیلی هم باریده بود هوا همه
ابر بود اما کم باز میشد روبروی این عمارت تماشاخانه کوچکی بود گفتند حالا بسته است
زمستان باز میشود وقت حرکت شد آمدیم سوار کالسکه شده راندیم برای راه آهن نظر آقا
مرخص شده بپاریس رفت بکالسکه بخار نشسته راندیم چون راه سربالا بود کالسکه خیلی آرام میرفت
ساعتی دو فرسنگ و نیم طی میکرد با کوههای بلند درهای خوب چشمهای خوب با صفا رودخانه
با آبشارها دهات خانهای تکتک قشنگ گلهای رنگ رنگ چمن سبزه در طرفین راه
بسیار بود هوا هم از باریدن باران مثل بهشت چون درآمدن از این راه از بعد از استاسیون
فرانزان سفست که از قلاع محکمه استریه است الی شهر انسپروک شب بود و ندیده بودم
این است که حالا بتفصیل مینویسیم خلاصه همه جا سربالا میرفتیم و کالسکه از ده سوراخ کوه گذشت

ایطالیا

[illegible] بود تا رسیدیم باصل قله و بلندی که اسمش برنر است که چهار هزار و سیصد و هفتاد و سه پا ارتفاع
[illegible] است ییلاق و جای بسیار خوبیست کوههای بلند پر برف در اطراف این مکان است
و از انسبروک الی اینجا همه جا جنگل انبوه است که اکثر درخت کاج است کالسکهها ایستاد آنچه آبی که از این
قله بطرف انسبروک و شمال میریزد داخل رودخانه دانوب شده بدریای سیاه میریزد و آنچه بطرف
جنوب و سمت ایطالیا میریزد داخل رودخانه پو و ادیژ شده بدریای آدریاتیک میرود خلاصه رانده
چند فرسنگی که رفتیم بجائی رسیدیم که اسمش شلبرغ است کالسکهها ایستاد از اینجا دیگر راه آهن
سرازیر میشود دیدم صدراعظم و دیگران همه از کالسکهها پیاده شده رو بپائین میروند پرسیدم
گفتند کالسکه بخار که از این کوه سرازیر میشود تماشا دارد منهم پیاده شده رفتیم سرپائین راه
زیادی رفته تا رسیدیم بده کوسنساس از توی ده پیاده میرفتیم هیچکس در ده نبود عماد الدوله
و اعتضاد السلطنه را دیدم تنها راه میروند پرسیدم چه میکنید گفتند رفته بودیم تماشای
کلیسای ده چون روز یکشنبه است همه اهل ده در کلیسا بودند و کشیش روی منبر وعظ میکرد
چون چشمش بما افتاد از کمال تعجب روی منبر خشک شد و متحیر بود که اینها کیستند که با این کلاهها
و ترکیب وارد کلیسای این دهی که در یکی از گوشههای فرنگستان است شده اند پیاده
بسیار رفتیم و آمدن کالسکه بخار را هم ندیدم کالسکهها پیش از ما پائین آمده ایستاده بودند و آنها
که طالب تماشا بودند همه مایوس و خسته شدند رفتیم توی کالسکه راندند هر چه میرفتیم کوهها
کوچکتر و کم جنگلتر و هوا گرمتر و کوههای سنگی سخت دیده میشد راندیم تا بشهر ترنت
رسیدیم آنجا پیاده شده نهار خوردیم یکساعت طول کشید در همه این استاسیونها فوج سربازها
با موزیکان و صاحبمنصبان وغیره برای احترام حاضر بودند بعد از نهار راندیم تا به آلا که سرحد
ایطالیا و اطریش است رسیدیم شب بود آنجا ایستادند کرنویل مهماندار با همه مهمانداران
دیگر آمده مرخص شدند کمال التفات را بآنها کرده از زحمتهای امپراطور خیلی اظهار رضامندی
نمودم قسطنطین خان مهندس هم از آنجا رفت بولایتش که باز بطهران بیاید خلاصه الی قلعه

درون را که در آمدن رو نه بود دیده بودم از درون تا شهر بولون
اگرچه شب شد اما هوا صاف و مهتاب بسیار خوبی بود و کوهها تمام شده بجلگه افتادیم
شام را در کالسکه خوردم و بعد از شام نخوابیدم بخیال اینکه منزل بخوابم همه همراهان خوابیدند
من متصل به صحرا نگاه میکردم کالسکه بخار هم ساعتی ده فرسخ میرفت باز ملاحظه کردم که صحرا همه
حاصل زراعت و شلتوک و درخت توت ابریشم بعضی تپه‌ها و کوههای کوچک هم دیده
شد آبادی طرفین راه بسیار بود عمارات در مهتاب سفیدی میزد باصفا بود از یک
سوراخ کوه گذشتیم زیاد طولانی بود از دو رودخانه عظیم هم که پل خوبی داشت عبور شد چهار ساعت
از نصف شب گذشته که سفیده صبح زده بود وارد گاره بولون شدیم بسیار کسالت خوابی
داشتم حاکم شهر و حاکم نظامی آنجا که اسمش مزاکاپو Mezzacapo است با سایر بزرگان
حاضر بودند اهل شهر هم همه خواب آلود و کسل بودند نه آنها درست ملتفت ما و نه ما ملتفت
حالت آنها شده سوار کالسکه شدیم تلگرافی از پادشاه ایطالیا که در شکارگاه کوه الپ
بوده اند رسید بسیار اظهار خوشوقتی از ورود ما مجدداً اشتیاق خود کرده بودند خلاصه راه
زیادی طی کرده رسیدیم بمنزل مهمانخانه که زیمان خان مشخص کرده بود رفتیم بالا اطاق من
مقابل معبر عام بود صدای کالسکه و عراده و قال و مقال و موزیکان بطوری بود که امکان نداشت
دقیقه شخص بخوابد بهر طور بود چهار پنج ساعت خوابیده باز خیلی غنیمت شمردم
در وین و ایطالیا و غیره هندوانه‌های خوب هم میرسد زراعت سبزی خوب هم زیاد است
دیگر میوه خوبی هم میرسد   امشب از دو رودخانه گذشتیم اول رودخانه ادیژ که از شهر
کوچک رویگو میگذرد و این همان رودخانه ایست که همه جا از دره‌های بیرون اطریش
بعد از مرازیری شلبرک همراه ما بوده است دوم رود پو است که از نزدیک شهر فرارن
گذشته داخل دریای ادریاتیک میشود   **روز دوشنبه شانزدهم**   در شهر بولون
توقف شد نهار را در مهمانخانه خورده عصر با حکیم طولوزان و حاکم بولون که اسمش کنت پاردسون

برج کج رفتیم سیاه ... Comte Barden است در کالسکه نشسته رفتیم که برج کج

کشیش سال قبل ازین ساخته اند اما قطور نیست مثل میل مربع است از میانش هم پله دارد

بالا رفت اما بسیار خطرناک است در میان آن احتمال دارد نفس آدم بگیرد صد و سی ذرع ارتفاع

دارد قدری هم کج است برج دیگر هم که عمدا بنا صنعت کرده کج ساخته است نزدیک همین

برج است آنهم ارتفاع زیاد داشته است اما ازبس کج ساخته بود مردم واهمه خرابی از آن

داشته عمدا خراب کرده اند حالا نصفش مانده است بعد از بعضی کوچها و محلات و از پهلوی

عمارت صرافخانه که تازه ساخته اند گذشتیم بسیار خوب ساخته اند کوچهای شهر همه سنگ فرش

و تمیز است با آبادی اطراف شهر صد هزار نفر جمعیت دارد کالسکه و عراده زیاد دارد و میوه

جات بسیار خوب بخصوص هلو و هندوانه خوبی دارد از شهر بیرون رفته همه جا از کنار شهر که

دیوار آجری از قدیم دور آن ساخته اند و دروازه چند با خندق کم عمقی دارد و از پهلوی قورخانه

که تازه ساخته اند گذشته رفتیم سر بالا طرف جنوب شهر چند تپه است که بالای آنها مردم

عمارات خوب ساخته اند عمارتی بود بالای تپه که در قدیم معبد بوده و هر وقت پاپ بزرگ

باین شهر میآمده آنجا منزل میکرده است حالا پادشاه ایطالیا ضبط کرده و مال مخصوص پادشاه

است چون این شهر پانزده سال قبل ازین در دست پاپ و حکومت آن با کشیشها بود

حالا بالمره مال دولت است رسیدیم بدر عمارت میانش رفته قدری گشتیم بنائی بسیار

قدیم است بعد بیرون آمده دور عمارت که چشم انداز بسیار خوبی بشهر و صحرا داشت و خیلی باصفا

بود قدری راه رفته دیدم تا چشم کار میکرد صحرا سبز و آباد و حاصل زیاد و عمارات قشنگ است

که از توی سبزها سفیدی میزند تپه بود ازین تپه مرتفع تر روی آن عمارت ییلاقی خوبی یکی

از خوانین معتبر ایطالیا که اسمش ویسینی [illegible] است ساخته است خلاصه عزم پائین

پائین آمده از دروازه دیگر وارد شدیم از پهلوی عمارت کهنه عالی گذشتیم که کتابخانه این

شهر است و از قرار یکه گفتند کتاب زیادی از خطی کهنه وغیره دارد و از عمارت حاکم نشین

(ایطالیا ۲۰۴) گذشتیم و دور عمارت از قدیم دیوار سختی مثل قلعه کشیده اند عمارت بزرگ قدیمی
اغلب بناهای این شهر کهنه و قدیم است اکثر عمارات را از سنگ ساخته اند اسم این مهمانخانه
که منزل ماست هوتل برون Hotel brune است وارد منزل شدیم شب را تماشا
خانه رفتیم تماشاخانه بزرگ پنج مرتبه خوبیست چون ما اسب بازی خواسته بودیم زمین تماشا
خانه را سیرک ساخته یعنی گرد کرده دورش را چوب گذاشته خاک ریخته بودند مثل پاریس اسب
بازی کردند چهل چراغ و دیوارکوبهای خوب همه با گاز روشن بود تماشاخانه سفید است
چوبهای مطلا در سقف وغیره اشکال هم وارد جمعیت زیادی بود دو زن اسب بازی میکردند
یکی بد بازی میکرد متصل از اسب میافتاد دیگری که خیلی دنیائی بود خوب بازی کرد الواط
هم بازی در آوردند چون شام نخورده بودیم زود برخاسته بمنزل رفته شام خورده خوابیدیم
شهر با چراغ گاز روشن است دختر خوش لباس خوشگلی در تماشاخانه تازیانه در دست گرفته
اسب را تعلیم میداد که میدوید میایستاد بلند میشد اسبها هم اطاعت تازیانه را میکردند
هم بطبع حسن و قشنگی دختر بودند روز سه شنبه هفدهم باید برویم به برندیزی
که آخر بندر ایطالیاست و آنجا کشتیهای دولت عثمانی حاضر شده اند برای بردن ما باسلا
مبول صبح زود برخاسته نهار خوردیم همراهان از شوقی که برفتن ایران دارند همه رفتند
براه آهن تا حرکت دو ساعت بغروب مانده است ما هم بعد از نهار قدری در مهمانخانه
مانده بجهة گذراندن روز سوار کالسکه شده رفتیم بتماشای کتابخانه جمعی از بزرگان و صاحبمنصبان
ایطالیا آنجا بودند دالان طولانیست بعضی نوشتجات دیده شد بخط قبطی که از دو هزار
سال پیش از این بر روی چوب که مثل کاغذ صاف و نازک کرده نوشته اند دیگر یکی از فراعنه
مصر سردار بزرگی را برای خریدن اسب مأمور جائی کرده بود سه هزار سال قبل از این تفصیل سفر
خود را باز بر روی چوب کاغذی نوشته است بخط قبطی و عبری میگفتند که خوانده اند اما
ترجمه اش حاضر نبود اغلب چوب و خطش ریخته بود خط را هم بهم ایران و عثمانی از راست

اند بعضی اسباب موزه هم بود از حجاری مصر وغیره بعضی اشیا که از همین شهر
بیرون در قبرستانها پیدا کرده اند آنجا گذاشته بودند در قدیم رسم بوده است هر کس که میمرده خوراک
چند روزه او را با بعضی اسباب با او دفن میکرده اند آن اسبابها را که از دو هزار سال پیش بود
پیدا کرده حتی پوستهای تخم مرغی که گذاشته بودند مرده بجور جمع کرده آنجا گذاشته بودند استخوان
چند مرده را همانطور بخاک چسبیده در آورده بپا داشته بودند دست یکی از مردها پول سیاه
آن ایام بود که همان طور دستش دیدم مانده بود پول را بدستش میداده اند که وقتی که از پل صراط
میگذرد به مستحفظ پل بدهد که بگذارند بسلامت عبور کند یکی از مردها که زن بوده است دیدم
گردن بندی گردنش بود حلقه انگشتری هم در استخوان دستش مانده بود خلاصه کتابخانه و موزه
بسیار مفصلی است این کتابخانه که عمارت بسیار قدیمی است در آنوقت محل درس بوده است
علمای زیاد آنجا بوده و از اطراف آمده در همین مدرسه درس حکمت وغیره میخوانده اند
بعد از گردش سوار شده رفتیم براه آهن چون وقت نرسیده بود در اطاق کار نیمساعت
معطل شدیم حاکم شهر سرداران نظامی وغیره بودند تا وقت رسید رفتیم بواگون ترن عوض
شده است این ترن مال کمپانی ایطالیائی راه بندیزی است واگونها هم دیگر راه اند
در واگون پشت سر ما قهوه چی وغیره بودند که هر وقت غلیانی چیزی میخواستیم دست دراز
کرده میگرفتند راندیم دست راست تا نیم فرسنگ مسافت همه جا تپه و پشت تپه با کوه
بلند هم بود دست چپ صحرای سبز آباد و درخت و حاصل از پشت کوهها میرود تا به
فلورانس که یکی از شهرهای معتبر ایطالیاست در ریمینی که شهر کوچکی است دریای آدریاتیک دیده شد
بسیار قشنگ اما قدری که رفتیم بعضی تپهها حاجب مانع از دیدن دریا و کوههای دست راست بود
هم نزدیکتر شد آبادی و عمارات و دهات و قصبات خوب روی کوهها و صحرا بود از پزارو و
فانو گذشتیم در اینجاها چند دقیقه کالسکه ایستاد مردم زیاد از حد طالب دیدن ما بودند
بطوریکه بزیر عراده راه آهن میریختند زنهای بسیار خوشگل و پسران نیکو شمایل که خلقتشان

(عثمانی) میانه ایرانی و فرنگی بود دیده شد بعد رسیدیم بشهر انکون که بندر معتبر [illegible]
شب بود چیزی دیده نشد جمعیت زیادی سر راه کالسکه آمده بود بعد موزیکان هم میزدند
حاکم قلمی و نظامی و اعیان شهر بحضور آمدند وزیر تجارت و زراعت را مخصوصاً پادشاه ایطالیا
مأمور کرده بودند که تهنیت ورود بگوید اسمش بارون فینال Baron Final
است بعد گذشتیم شام خورده خوابیدیم **روز چهارشنبه هجدهم** ۱۸
صبح برخواستیم بسیار سرد بود از شهر فوکژیا خواب بودیم گذشته بودیم رسیدیم به بارلتا و باری
و مونوپولی هر جا چند دقیقه ایستاده تا رسیدیم بشهر برندیزی از بارلتا تا نزدیکی برندیزی
همه جا طرفین راه درخت زیتون بود زیتونهای کهنه پانصد ساله دیده شد روغن زیتون
اغلب فرنگستان از اینجا میبرند زراعت پنبه هم بود برندیزی شهر قدیم کهنه ایست
از وقتی که راه آهن ساخته شده کم کم آباد میشود حالا بندر است پوست و نوشتجات انگلیس
بهندوستان از این راه میرود و هم از هند بانگلیس از راه مصر و دریای احمر مردمان اینجا
بسیار فقیر هستند کالسکه‌ها ایستاد جمعیت زیادی بود اشرف پاشا که سابقاً در طهران ایلچی
بود با کشتیهای عثمانی آمده است صدراعظم او را با قبولی پاشا و سرکیس افندی ایلچی مقیم ایطالیا
و سایرین که از اسلامبول آمده بودند بحضور آورد صحبت شد قبولی پاشا از اینجا مراجعت
بوین میکند بعد حاکم قلمی و نظامی و بزرگان ایطالیا که درین شهر اقامت دارند و قونسولهای
دول خارجه مقیم اینجا بحضور آمدند بعد پیاده شده رفتیم بکشتی دو کشتی از اعلیحضرت سلطان آمده
اسم یکی سلطانیه و کشتی سواری خود سلطان است برای نشستن ما آورده اند کشتی سواری
باین قشنگی و زینت در فرنگستان ندیده بودم تالار وسیع و اطاقهای با اسباب بسیار
خوب دارد کشتی دیگر اسمش طلیعه است آنهم کشتی خوبیست در کشتی ما جا تنگ بود صدراعظم
و عمله خلوت و حکیم طولوزان ماندند سایرین همه بکشتی طلیعه رفتند بجهت آوردن بارها و جا
بجا شدن مردم چهار ساعت در لنگرگاه ماندیم دو ساعت بغروب مانده بطرف اسلامبول

که خواهیم کرد در فرنگستان الحمد لله تعالی بخیر و سلامت گذشت انشاء الله آخر سفر هم
بخیر و سعادت خواهد گذشت راه امروز از قورفو تا این طرف چندان آباد نبود اغلب صحرا بود
بوته کون و غیره داشت نیم ساعت دیگر حرکت شود بعلت باد زیاد شب را در بندر
ماندیم روز نوزدهم ۱۹ صبح برخاستم یکساعت از دسته گذشته حرکت شد شاه
زاده‌ها و سایرین که در کشتی طلیعه بودند میرزا ابراهیم خان و مسیو ریشار و نریمان خان و برادر میرزا
ملکم خان و اسبهای ما همه با این کشتی آمده گفتند آن کشتی بسیار بد جائیست شکایت از کثافت
و جانورهای گزنده آنجا داشتند بعضی را هم مله گزیده بود و هیچیک خواب نکرده بودند خلاصه شام
و نهار را که آشپز سلطان طبخ میکند بسیار خوبست الحمد لله هوا صاف اما قدری باد بود
امواج زیاد کشتی را حرکت میداد قدری خوابیده بعد که برخاستم بآخر خاک ایطالیا رسیده
بودیم که ولایت اوترانت است یعنی سه ساعت بعد از حرکت از برندیزی باینجا رسیدیم
چون نزدیک بساحل بود امواج کم شد نهار خوردیم نیم ساعت بغروب مانده از مقابل
جزیره کرفو که دست چپ واقع است گذشتیم کوههای آنجا پیدا بود اما بقدر ده فرسنگ
بیشتر مسافت داشت این جزیره بزرگترین جزایر سبعه یونان است سابقا در دست انگلیسها
بود و خودشان ده سال است بدولت یونان واگذارده اند شب هوا بسیار صاف
ولی ابر و باد بود و ستاره‌ها میدرخشید ماه هم چون شب بیستم بود دیر طالع شد اما در طلوع از دریا
تماشائی داشت از پنجره کشتی تماشای دریا را میکردم آب دریا را که چرخ کشتی میشکافت کف
کرده مثل رودخانه سفیدی میشد چیز بسیار غریبی دیده شد متصل از میان آب و توی کفها شراره
آتش در میآمد مثل نعل اسب که بسنگ بخورد و سنگ چقماق که آتش بدهد یا چرخ الماس که آتش
الکتریسته میدهد بهمان طورها متصل آتش در می‌آمد توی کفها بیشتر و سایر جاهای آب کمتر بود
روز بیستم صبح یکساعت از دسته گذشته از محاذی جزیره سفالونی که یکی از هفت
جزیره یونان و در دست چپ است گذشتیم دریا امروز آرام بود و هیچ باد نبود نهار خورد

عثمانی شد و از جزیره زانت Zante هم که طرف دست چپ یکی از جزایر
یونان است و از محاذی ناوارن گذشتیم که در اینجا کشتیهای سه دولت روس و انگلیس و فر[انسه]
با کشتیهای دولت عثمانی و مصری جنگ کردند برای آزادی مملکت یونان و کشتیهای دولت
عثمانی و مصری بالمره تمام کرده آتش زدند و در آن زمان استعداد بحری عثمانی بالمره تمام شد
دولت یونان از دولت عثمانی جدا شده پادشاه علیحده پیدا کرد این جنگ چهل سال قبل از این
در عهد سلطنت سلطان محمود خان پدر همین سلطان اتفاق افتاد در آن اوقات کشتی
بخار شیوعی نداشت همه بادبانی بوده است خلاصه سواحل یونان کم آبادی است معلوم بود
که در کوهها آب بسیار کم است با دوربین دیدم اغلب خشک بود بعضی بوتها در کوهها بود
کوههای عقب مرتفع تر بودند خاک یونان افلاطون و ارسطو و بقراط و سقراط و اسکندر بزرگ
و حکما و شعرای قدیم آنجا را بنظر میآورد غروب آفتاب بدماغه ماتاپان رسیدیم در دامنه کوهها
آبادی زیاد پیدا بود که همه جزء آبادی ماتاپان است خانها و عمارات سفید بود هر خانوار
یک برج مانندی برای خود ساخته اند بسیار محکم گویا اینجاها امنیت زیادی نداشته است
محض احتیاط خانهای خود را محکم میسازند کوههای اینجا بسیار خشک و بی آب و هیچ سبزی
حتی یک بوته نداشت همه سنگی بود شب را داخل تنگه مالیا شدیم از میانه مالیا و جزیره سریگو
گذشتیم سریگو دست راست بود و مالیا دست چپ از اینجا رو بمشرق رفتیم که طرف یونان
و اسلامبول باشد الی حال باد هیچ نبود با این تنگه که رسیدیم قدری باد آمد کشتی را تکان میداد
روز بیست و یکم صبح برخواستم باد میآمد اما هوا صاف بود و امواج دریا هم چندان
زیاد نبود نیم ساعت از دسته گذشته بکوک ساعت ایرانی به خلیج اتن رسیدیم اتن پای
تخت مملکت یونان است از تنگه جزیره زا گذشتیم که این جزیره دست راست و دماغه
اتن دست چپ بود اما شهر اتن پشت دماغه و دور بود دیده نمیشد این جزیره زا بواسطه
کتابیکه فنلون در احوالات اولیس نوشته که پادشاه این جزیره بوده و در جنگ تروا گم شده

[illegible]پیرش مخصوص او رفته بود بسیار مشهور و معروف است اما بسیار کوچک و خشک
و بی آب و علف و درخت است سواحل دماغه آن هم بسیار کوههای خشک دارد دست چپ
در سواحل یونان آثار عمارت قدیمی با دوربین دیدم که روی سنگی کنار دریا ساخته بودند ستون
سنگی زیاد داشت مثل آثار تخت جمشید گویا هم مرمر بود اما بعضی خراب و افتاده بود این
آثار در قدیم معبد بوده است در یونان بخصوص نزدیک بشهر آتن ازین آثار زیاد است
بعد از سه چهار ساعت از تنگه جزیره نگرپون Negrepont و جزیره اندرو Andro
گذشتیم نگرپون دست چپ بود جزیره بسیار بزرگیست و متعلق بیونان اندرو دست راست
و جزیره کوچکیست یکساعت و نیم بغروب مانده از محاذی جزیره کوچک پزارا که خاک عثمانیست
گذشتیم پشت این جزیره جزیره کیو است جزیره بزرگیست که عثمانیها سقز میگویند دست چپ
هم جزیره سکیرو است که خاک یونان است اما دور بود دیده نمیشد مسافت از برندیزی
الی اسلامبول هفتصد و هشتاد میل و بحساب ایرانی دویست و شصت فرسنگ است
الحمدلله هوا صاف بود اما باد مخالف متصل بشدت میوزید کشتی هم خوب مقاومت با
امواج داشت و خوب راه میرفت اما از ساعتی سه فرسنگ یکفرسنگش کم میشد که ساعتی
دو فرسنگ میرفت خوابیدم شش ساعت و نیم از شب گذشته یکدفعه کشتی ایستاد باعث
وحشت شد پرسیدم گفتند عمداً نگاه داشته اند چون بغاز داردانل نزدیک است شبانه
نمیخواهند داخل شوند محض اطمینان که بدانم کشتی عیبی نکرده است گفتم همانساعت هم برانند
رفتم خوابیدم بعد از همانساعت باز کشتی ایستاد ماه هم تازه طلوع کرده بود هوا بسیار
ملایم بود دو ساعت بعد کشتی رو بداردانل حرکت کرد

روز بیست و دوم ۲۲

صبح که برخاستم دو ساعت از دسته گذشته بود از جزیره کوچکی موسوم به تنه دو که طرف
دست راست واقع است گذشتیم از قلعه آنجا شلیک توپ کردند دست چپ محاذی
تنه دو جزیره لمنو واقعست جزیره بزرگیست بعد از نهار رسیدیم به بغاز داردانل طرفین

(عثمانی) قلعه‌جات مستحکمه ساخته‌اند قلعه اول تنه دو دست راست قلعه دوم طرف [illegible]
در خاک یوروپ سدالبحر طرف راست مقابل سدالبحر قم قلعه‌سی قلعه سوم سمت چپ خاک [illegible]
ست این قلعه‌ای است که خرابه و روی تپه‌ایست از قدیم قلعه بوده حالا هم مستحفظ و توپ دارد بعد
قلعه سلطانیه است طرف دست راست در خاک آسیا و در دست چپ هم قلاع و بروج
و باستیان مقابل قلعه سلطانیه هست قلعه سلطانیه توپ زیادی دارد و دیوارها را با سنگ
ساخته‌اند سرباز مستحفظ داشت دورش هم آبادی و عمارات زیاد بود خانه‌های خوب
داشت کشتی زیادی از تجارتی و سیاح وغیره امروز دیده شد کشتیهای کمپانی نمسه بسیار تردد
میکردند این قلاع و استحکامات از قدیم همیشه بوده و سلاطین عثمانی هم تعمیر کرده‌اند نه اینست
قلعه تازه ساخته باشند دست چپ مقابل آبادی قلعه سلطانیه کنار دریا آبادی بود اسمش
کلیدالبحر همه این آبادیها جز چناق قلعه است خلاصه چهار ساعت از دسته رفته بچناق قلعه رسیدیم
از همه قلاع شلیک توپ کردند یک کشتی جنگی بزرگی هم از دولت عثمانی لنگر انداخته بود
شلیک کرد خوب کشتی بود سه دکل و سی عراده توپ داشت محمد رشدی پاشا مشهور به شیروانی
زاده که صدراعظم حالیه دولت عثمانی است از جانب سلطان از اسلامبول بچناق قلعه
باستقبال آمده بود کشتی او هم لنگر انداخته مقابل قلعه سلطانیه ایستاد چون از اینجا باسلامبول ده
ساعت راه است اگر امروز میرفتیم شب وارد اسلامبول میشدیم امروز تا عصر اینجا هستیم انشاء
الله فردا حرکت خواهد شد که صبح باسلامبول برسیم صدراعظم عثمانی و حاجی محسن خان وزیرمختار
ایران از ساحل بقایق نشسته آمدند بکشتی ما صدراعظم ما صدراعظم عثمانی را بحضور آورد شیروانی
زاده آدم بسیار باهوش با فهم خوش مشرب خوش صحبت زرنگی است مرد فربه قطور کوتاهی است
ریش سیاه حنائی دارد فارسی میداند بعد از چند دقیقه صحبت رفته در ثانی الحال باز با صدراعظم
ما آمده اشخاصی که با او بودند از این قرار معرفی کرد آمدی دیوان همایون کنعان بیک والی
جزایر بحر سفید لطیف پاشا رئیس نظامی قلاع خاقانیه بحر سفید ایوب پاشا دفتردار و ولایت

...دی قاضی چناق قلعه شریف رشدی افندی که عمامه داشت رئیس دیوان تمیز استانبول
بیک عمامه داشت میرالای توپخانه مصطفی بیک ایضاً مصطفی بیک اجودان صدارت که در بند
قایم مقامی دارد سامی بیک امیرالای عساکر ضبطیه سفید حافظ بیک امیرالای دیگر
بیک یکساعت و نیم بغروب مانده لنگر را کشیده رو باسلامبول رفتیم زنهای فرنگی بسیار
خوشگل توی قایقها سوار شده نزدیک کشتی ما آمده بودند قونسول دولتها در چناق قلعه زیاد است
و عمارات خوب ساخته اند صدراعظم با سوار قایق شده رفت بکناره بازدید صدراعظم عثمانی
کشتی بخار صدراعظم بسیار خوب کشتی است اما عقب ما کشتی ظلیمه هم عقب [illegible] آن را ندیدیم از طرفین
بغاز قلعجات خوب و توپ زیاد بود و دسته چهار قلعه و باستیانهای خاکی که بطرز فرنگستان ساخته
بودند که دیدیم آنچه بطرز جدید فرنگستان است ده پانزده سال قبل از این ساخته اند باقی دیگر
دیوار و برج سنگی است از قدیم است طرفین بغاز تپه و پشت سر آنها کوه است همه پر از
و جنگل شهر کالی پولی و استحکامات آنجا در آخر بغاز دردانل است که از آنجا داخل دریای مرمره
مارمارا میشود از اول این بغاز دردانل الی آخرش که بدریای مارمارا داخل میشود طول این بغاز دوازده
فرسنگ ایران است از کالی پولی شب گذشتیم و دیده نشد روز بیست و سیوم
صبح از خواب برخاستم ساحل طرفین از دور پیدا بود کشتی هم آهسته میرفت چون باسلامبول
نزدیک بود طوری میرفت که در ساعت معین یعنی پنج از دسته گذشته به بغاز
بوشیم کم کم بطرف دست چپ که سمت روملی و خاک یوروپ است نزدیک شدیم
بعضی عمارات و آبادیها دیده شد خانهای خوب ساخته اند بعضی کارخانجات دیده شد
تفنگ سازیست و کنار این باقی همه کناره تپه و ماهور و درخت کاج و سرو و درخت جنگلی و
اغلب سروها را در قبرستانها میکارند اما توی دره ها و کوهها هم سرو هست از جزایر
گذشتیم اسلامبول پیدا شد باز هم قدری گذشتیم تا وقت رسید بعد از آن کشتی سلطان با استقبال
کشتی سلطان موسوم به پرتو پیاله که اسم والده سلطان است با صدراعظم به چناق قلعه

بودند که در بغاز سوار آن شویم صدر اعظم در آن کشتی بود همراه ما میآمد سوار
رفتیم بآن کشتی صدر اعظم عثمانی بکشتی ما آمده دوباره همراه ما به کشتی پیتو پیاله آمد این کشتی از کشتی
سلطانیه کوچکتر اما بسیار تمیز و قشنگ است طاقش را خاتم کرده اند اسباب خوب دارد
رفتیم بعرشه کشتی از تبعه ایران که در اسلامبول زیاد هستند قریب سه هزار نفر در پنج کشتی تجاره
بسیار بزرگ سوار شده باستقبال آمده بودند کشتیهای خودرا نزدیک کشتی ما آورده بودند درین بین
صدر اعظم با شاهزادگان وغیره بقایق نشسته از آن کشتی باین کشتی میآمدند یکی از کشتیهائیکه تبعه
ایران در آن بودند دور کرده راندند که نزدیک کشتی ما بیاید قایق صدر اعظم و سایرین
کم مانده بود بخورد باین کشتی و غرق شود خدا رحم کرده بیک طوری خلاص شده رسیده آمدند بالا
اغلب پیشخدمتها هم با لباس رسمی بودند سایر پیشخدمتها وغیره همه در کشتی اول ماندند خلاصه
راندیم دست راست جزایر زیاد است که کوه و درخت و بعضی هم چشمه آب دارد و از قریهها
و بعضی متمولین عثمانی را گفتند اینجاها عمارات هستند که تابستانها بگردش میروند اما ما عمارتی
ندیدیم شاید توی دره‌ها و پشت تپه‌ها بوده است رسیدیم باول آبادی شهر اسلامبول
دست چپ خاک اروپا است دست راست خاک آسیا ما نزدیک بخاک اروپ
میراندیم کشتیهای تجار که ایلچیان خارجه نشسته استقبال آمده بودند دیده شد اول آبادی بعضی
خانهاست بعد ابتدا میشود دیوار کهنه سنگی که برج دارد و قلعه ایست از عهد قیاصره ساخته
شده است چون این نوع قلعجات حالا بکار نمیخورد و تعمیر نمیکنند اما چون همه از سنگ
و مستحکم است هنوز اغلبی باقیست این قلعه محیط است شهر قدیم اسلامبول را که همه در روی تپه
و ماهور و دره واقع است آبادی شهر در طول بغاز است عرض چندانی ندارد و مجموعه آبادی
که اصل شهر و سور اسلامبول است در توی همین قلعه و بعد از قلعه الی اسکی سرای و الی عمارت
بشکطاش و بالی چراغان سلطان است که مساجد معتبر مثل ایا صوفیا و جوامع دیگر و باب عالی
که وزرا و وکلای دولت در آنجا می نشینند و باب عسکریه و عمارت وزیر معادن و تجارت

بنا ها‌ی معتبره بسیار خانه بازار کاروانسرا و غیره همه در اینجا است از آن بعد هم

همه جا در کنار بغاز و سر تپه‌ها و کوه‌ها آبادی و عمارتهای خوب و مساجد و غیره دار دالی بیو

کدره و طرابیه که ییلاق سفرای خارجه است اما تماماً مشکک شده است سمت دست راست هم

که طرف آسیا و اسکدار میگویند عمارات عالی و مساجد خوب هست به خصوص سربازخانه سلیمیه

که بسیار خوب ساخته‌اند این طرف هم مثل آن طرف همه تپه و دره و جنگل سرو و کاج و بلوط است

هر کس هم عمارت و باغچه دارد که درختهای میوه و سبزی کاری و گلکاری بعمل آورده و در نهایت

سلیقه درختها و باغچه‌ها را آب میدهند اما سایر درختهای جنگلی آب لازم ندارد دیمی است در نظر

این تپه‌ها گفتند جنگلهای بسیار سخت انبوه دارد که حیوان میانش رفت اما این تپه‌ها چون نزدیک

آباد نیست اغلب درختهایش را بریده درختهای کاج و سرو و بعضی دیگر را برای زینت خانه‌ها

و تپه‌ها نگاه داشته‌اند خلاصه بعد از دیوار و بروج قلعه عالی بود مشهور به یدی قله یعنی هفت قله

که مثل ارک این شهر است دیوار‌های سنگی و چند برج بزرگ دارد اشتهار این مکان برای این است

که در قدیم سلاطین عثمانی با هر دولت که اعلام جنگ میکردند یا برودتی حاصل میشد فوراً

ایلچی آن دولت را که در اسلامبول بوده با تبعه و لحقه اسیر کرده در این یدی قلعه حبس میکردند

بعضی اوقات میکشتند بعد از آن بجامع سلطان احمد و ایاصوفیا و غیره با سکی سرای یعنی عمارت

قدیم سلاطین عثمانی که بر روی تپه بلندی ساخته‌اند و دورش هم دیوار محکمی است رسیدیم حالا دیگر

سلاطین عثمانی اینجا نمی‌نشینند باب عالی و غیره هم از دور دیده شد سفارتخانه ایران هم که

عمارتیست عالی در همین جا است بعد بغلطه و بک اوغلی یعنی پرا که منزل زمستانی سفرای خارجه

است و سایر فرنگیان هم اغلب در آن محله می‌نشینند بعد رسیدیم بعمارت طولمه باغچه که بشکطاش

هم میگویند که سلطان با حرم و والده سلطان و سایر خانواده سلطنت و شاهزادها در آن جا

می‌نشینند عمارت بسیار عالی خوبیست سلطان عبدالمجید خان که برادر این سلطان بوده

ساخته است از اینجا گذشته بعمارت بالی چراغان رسیدیم بسیار عمارت خوبیست اصل بنای آن

از سلطان محمود خان پدر این سلطان است و این سلطان تازه تعمیر و تمام کرده [illegible]
رسیدیم به محاذی عمارت مشهور به بیگلربیگی که منزل ما است و دست راست طرف آناطولی که به
بغاز واقع است و چون در محله بیگلربیگی ساخته شده با آن اسم هم میخوانند عمارت بسیار عالی است
چون جریان آب بغاز از بحر قرادنگیز به مارمارا است و بسیار تند مثل رودخانه در بعضی مواقع
جریان دارد و از آنجا در محاذی همین عمارت که منتهای جریان را دارد کشتی ما نتوانست تنها
بعمارت لنگر بیندازد از عمارت گذشته هزار قدم بالاتر ایستاد و بعد از چند دقیقه اعلیحضرت سلطان
که در عمارت بیگلربیگی بودند سوار قایق مخصوص که برای ما حاضر کرده بودند شده آمدند بکشتی
ما روی صندلی نشستیم صدراعظم هم نشستند بعد از قدری صحبت برخواسته از کشتی پایین آمده با
سلطان سوار قایق شدیم صدراعظم و حسین اونی پاشای سرعسکر در قایق ما بودند رسیدیم
با سکوی عمارت رفتیم بیرون یکفوج سرباز موزیکانچی در حیاط و باغ عمارت موزیکان میزدند
سلطان ما را بردند بالا و اطاقها و منزل منزل را نشان داده تعارفات زیادی کرده مراجعت
بعمارت خودشان نمودند سن سلطان چهل و چهار سال است هم سن ما هستند امروز در آمدن به بغاز
از قلاع و کشتیهای جنگی دولت عثمانی شلیک توپ زیادی شد چهار کشتی بخار بزرگ جنگی
بعضی از آنهم زره پوش است در بغاز دیده شد که جلو عمارت سلطان دائما لنگر انداخته اند
خلاصه بعد از نیم ساعت من سوار قایق شده با صدراعظم و معتمدالملک و علی بیک تشریفاتچی باشی
رفتیم بازدید سلطان بعمارت طولمه باغچه عمارت بسیار خوبیست اغلب پلها و دیوار و ستون
وغیره از مرمر است سلطان تا پای پله باستقبال آمده در نهایت گرمی دست داده رفتیم بالا
قدری نشستیم صحبت شد برخاسته منزل آمده راحت شدیم عمارت بیگلربیگی عمارت بسیار خوبست
پلها و ازاره دیوار پلها همه از مرمر است عمارت بطور فرنگی و ایرانی و عثمانی و باین جهت بسیار
خوش طرح است همه اسباب اطاق از پرده و صندلی و نیم تخت و میز و آئینه و چهل چراغ و جار
بسیار عالی و خوب است باطاقها پارچهای اعلای فرنگی چسبانده اند بخاریها همه بلور یکپارچه است
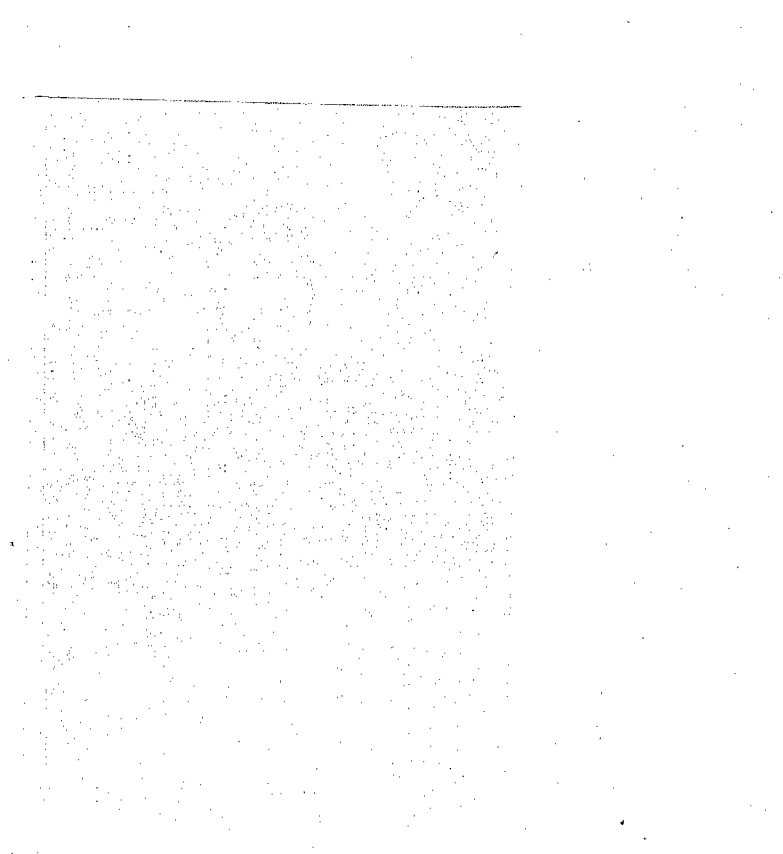
خیلی عریض و طویل و سنگین اما طوری ساخته اند که یک بچه میتواند بآسانی ساعتی ده دفعه
بالا و پائین کند و بهر اندازه و بهر جا هم بخواهد بگذارد بدون هیچ دریزه و امدادی می ایستد و بدون
خطر میتواند سر را از زیرش بیرون کرد این نوع پنجره ها را در لندن دیده بودیم بسیار خوب چیزیست
همه عمارات سلطان پنجره هایش آئینه و همین طور است عرض بغاز از هزار ذرع متجاوز است
آنطرف هر کس راه برود و هر رنگ لباس پوشیده باشد با چشم بدون امداد دوربین میتوان
تشخیص داد گلولهٔ تفنگ خوب از اینطرف بآنطرف را میزند عمق بغاز از ده ذرع و بیست
ذرع و بعضی جاها تا الی صد و ده ذرع است کشتی جنگی بسیار بزرگ در همه بغاز میتواند عبور کند
موقع و محل شهر اسلامبول در هیچ جای دنیا نیست مثلا میتوان از ینگی دنیا چهل چراغ و میز و صندلی
و اسباب یک عمارتی را خرید بدون اینکه گردی بآن بنشیند یا حرکت کند آورد پای عمارت
دم بغاز پیاده کرد سنگ مرمر وغیره هرچه بخواهند برای عمارات از هر بلدی در کمال آسانی میتوان
حمل باین شهر کرد و همچنین مال التجاره همه دنیا با کمال سهولت میتواند با کشتی آمد و رفت کند
تالار بسیار وسیع با زینت خوبی در عمارت بیگلربیگی است اغلب سقفها از چوب و تخته است
اما بسیار خوب نقاشی کرده اند فرش اطاقها از حصیر بسیار ممتاز است کنارهای پایه یکی از فرش
فرنگی بروی حصیر کشیده اند که از آن رو راه میروند زیر این تالار حوضخانه مرمر بسیار خوبی
دارد از بعضی اشکال آب میریزد توی حوض مرمر یکپارچه است بسیار خوش هوا و برای
تابستان خیلی خوبست ستونهای مرمر خوب دارد در همه طرزین در همین عمارات [illegible]
حمام بسیار خوبی از مرمر توی همین عمارت دارد و خزانهای کوچک مرمر که هر خزانه شیری دارد
آب سرد و گرم میآید چون مدتی بود حمام نرفته بودیم بحمام رفته بعد از حمام رفتیم پائین باغ
عمارت را گردش کرده پیاده خیلی راه رفتیم باغ چون در دامنه کوه است مرتبه مرتبه
ساخته اند هر مرتبه از دو طرف پلهای مرمر دارد و دست اندازهای چدن کوچک دور
مراتب باغ است روی دست اندازها تنگ تنگ چراغ گاز هم بود دیوار هر مرتبه را از

از درخت عشقه که بچپارمی پیچد و همیشه سبز است کاشته اند بدیوار چسبیده مثل تور سبز
کرده است بسیار خوب و درختهای دیگر از امرود و بلوط و آلوچه و سیب وغیره دارد باغچه بندیهای
خوب بطور فرنگی گل کاری بسیار خوب مجسمه و حجاریهای مرمر خوب بشکل شیرهای بال دار افریقا
وغیره دور حوضها دیده شد بعضی مجسمه اسب و بیرون از برنز دیده شد پنج شش مرتبه همین طور
باغ و پله مرمر درست اند از وغیره دارد و بسیار با صفا چشم انداز خوب به بغاز و درین مرا
بالا هم عمارات و قصور عالیه دارد که جزء همین عمارت بکلربکی است همه را گشتیم اسبابهای
بسیار خوب دارد حوضخانه دارد حوض و فواره مرمر بسیار خوب داشت و دیوار دو طرف
اطاق را از مرمر حجاری کرده فرو برده اند بدیوار مثل گلدانهای بزرگ سه قطار حجاری کرده
اند بالای گلدانهای اول هر یک شیر آبی است شیر را باز کرده آب تمیز کم خوبی بگلدانهای اول
میریزد گلدانها لبریز شده همین طور میریزد تا باخر که مثل حوض کوچکی است و سوراخ دارد که
آب انجا مفقود میشود بسیار تمیز و خوب است و هوای اطاق را سرد میکند درین مراتب بالا
و باغات سلطان کبوترخانها و کبوتر زیادی دارد خیلی وسیع مستحفظین آنها حاضر بودند در
نهایت تمیزی نگاهداری میکنند گفتند سلطان اغلب اوقات بتماشای اینجا میاید دیگر
طوطیهای مختلف رنگارنگ سگ و طوله شکاری مرغ و خروس و انواع حیوانات دیگر هم
بود خیلی انجا گشته بعد پایین آمده رفتیم بعمارت پایین اصل شهر اسلامبول و محله بک اوغلی و غلطه
و محله قاسم پاشا یک بغاز دیگری هم هست سوای بغاز بزرگ که اخر آن منتهی بکوه و تپه میشود
عرض این بغاز خیلی کمتر از بغاز بزرگ است و دو جسر هم دارد که از غلطه باسلامبول عبور میشود
روز بیست و چهارم امروز نهار را منزل خوردیم بعد از نهار سفرای خارجه مقیم
اسلامبول و وکلای دولت عثمانی بحضور آمدند اول فرید پاشا از جانب والده سلطان
باحوال پرسی و تهنیت ورود ما آمده بود بعد وکلای دولت عثمانی و بعد از انها سفرای خارجه
آمدند اول اقناتیو ایلچی کبیر دولت روس آمد در اطاق کوچک صحبت شد جوان خوش روی

خوش صحبتی است ریش را میتراشد سبیل دارد و رفت بیرون ایلچی کبیر انگلیس آمد چانه را
میتراشد در گونه ریش دارد با او هم صحبت زیاد شد او که رفت بعد رفتیم در تالار همه سفرای دول
دیگر با اتباع صف کشیده ایستاده بودند ایلچی روس اول اتباع خود را که بقدر بیست نفر میشدند
معرفی کرد بعد ایلچی انگلیس اتباع خود را معرفی کرد بعد نزدیک ایلچیها رفته با هر یک صحبتی شد
اسامی وزرای مختار و وکلای عثمانی ازین قرار است وکلا و وزرای عثمانی محمد رشدی پاشا
شیروانی زاده صدر اعظم مدحت پاشا وزیر عدلیه رضا پاشا وزیر بحریه سابق حسین اونی
پاشا سرعسکر راشد پاشا وزیر خارجه احمد پاشا وزیر بحریه جودت پاشا وزیر علوم حمدی پاشا
وزیر مالیه کامل پاشا وزیر فواید محمود پاشا وزیر تجارت صادق پاشا ناظر رسومات کمال پاشا
ناظر اوقاف غالب بیک دفتردار سلطان وزرای مختار دول خارجه ایغناتیو ایلچی کبیر روس
الیو ایلچی کبیر انگلیس مسیو دسارژ دوفر فرانسه لودلف ایلچی اطریش اوهان ایلچی المان کیمبرکت
ایلچی بلژیک کونت دو شارژ دفر ایطالیا بوکر ایلچی ینکی دنیا و سایرین تخمینا ساعت بغروب مانده با قایق
رفتیم بکشتی پرتوپیاله نشسته برای گردش رفتیم بطرف بالای بغاز سمت بیوکدره از عمارت
بیلربیکی تا منتها الیه بغاز که بیوکدره باشد با کشتی تخمینا سه ساعت راه است عمارات و باغهای
خوبیکه در طرفین بغاز دیده شد ازین قرار است دست راست که سمت خاک آسیاست
عمارت کوک سو که از بناهای سلطان عبدالمجید خان است کلاه فرنگی دو مرتبه کوچکی است
پلها و دیوارها همه از سنگ مرمر است مرمر را بنت کاری و حجاری بسیار مرغوبی کرده‌اند
اسباب زینت اطاقها هم همه از عهد سلطان مجید خان مرحوم است که طغرای اسم او
در اسبابها بود باغ و باغچه کوچکی هم دور این کلاه فرنگی است بسیار جای قشنگی است رودخانه
کوچکی از نزدیک این عمارت داخل بغاز میشود موسوم بکوک سو که بمعنی آب کبود است
این کلاه فرنگی هم بآن اسم موسوم شده است اغلب مرمرهائیکه در عمارات اسلامبول کار
میشود از معدن ایطالیا میاورند عمارت عادله سلطان خانم خواهر سلطان بسیار عمارت

(۲۱۸ عثمانی) و باغ خوبیست خانهٔ شریف عبدالمطلب شریف سابق مکه معظمه که حالا در اسلامبول
مجبوراً متوقف است خانهٔ مرحوم فواد پاشای وزیر خارجه خانه راشد پاشا وزیر خارجه حالیه
خانهٔ رئوف بیک وغیره طرف خاک اروپا در دست چپ سفارتخانه‌های دول خارجه است
که اغلبی باغ و عمارات خوب دارند مثل سفیر روسیه یالی خدیو مصر که بسیار خوب ساخته‌اند
یالی فاطمه سلطان خانم دختر مرحوم عبدالمجید خان این دو یالی در محل موسوم به بابیرکان ساخته شده
است خانهٔ رشدی پاشای صدراعظم سابق خلاصه رفتیم تا بیوکدره آب بغاز دوره ساخته و
قدری سمت دست چپ رفته است که در اینجا عمارت دکوه است و اسمش را بیوکدره
گفته‌اند سکو یعنی دره بزرگ برگشتیم در محاذی عمارت کوک سو کشتی ایستاد سوار قایق شده بعمارت
رفتیم گشتیم بسیار قشنگ جائی بود دوباره بکشتی برگشته آمدیم منزل   روز پنجشنبه ۲۵
امروز نهار در عمارت یالی چراغان مهمان سلطان هستیم رفتیم دم اسکله صدراعظم عثمانی رحت
پاشا سرعسکر پاشا وزیر بحریه وزیر دول خارجه وغیره منتظر بودند با همه احوالپرسی شد سلطان
دم پله‌ها بود دست داده تعارف کرده رفتیم بالا اول باطاق خلوت رفته قدری با سلطان
نشستیم صدراعظم با ما هم بود بعد برخاسته رفتیم باطاق دیگر نهار را سر میزی گذاشته بودند
نشستیم روی صندلیها نهار خوبی خورده با سلطان زیاد صحبت کردیم پادشاه انگلیس از اسکوتلند
تلگراف احوالپرسی با ما کرده بود در اینجا احوالپرسی هم از سلطان کرده بودند همان تلگراف را
امروز بسلطان نشان دادیم و سلام پادشاه انگلیس را رساندیم بعد از نهار رفتیم باطاق
دیگر نشسته قهوه خورده برخاسته رفتیم منزل عصری از در باغ بالای همین عمارت سوار شده
بگردش رفتیم صحرا اسمش ماسریه و کوهی که از همه بلندتر بود رفته شهر و بغاز و اطراف را تماشا
کردیم از کوچه‌ها آمدیم آبادی و خانه‌های خوب قشنگ است و خانه و باغ خوبی از خدیو مصر دیده شد
رفتیم بالا من سوار اسب بهمن الدوله بودم بالای کوه پیاده شدم هوا بسیار سرد بود حالت
کوه و گیاهها و هوا بسیار شبیه بود بکوهها و هوای کجور کلارستاق مازندران یک مقبره
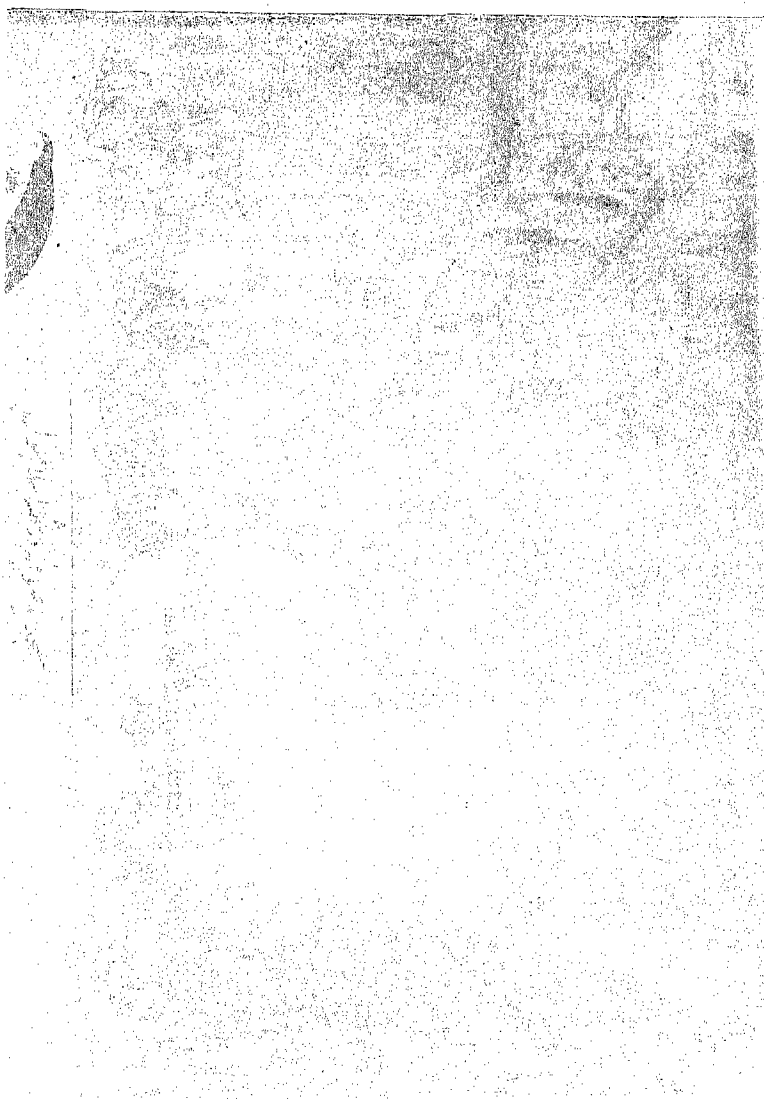
باجای یکنفر متولی بالای تپه بود بسیار کوچک متولی هم بود و سکفت اینجا پیری و درویشی
دفن است داخل شدیم قبر طولانی بود چشم انداز با صفائی داشت پشت تپه‌ها سمت مشرق صحرای
وسیعی است که میرود با ناطولی الی طهران بلکه الی چین وصل است کوهها پیدا بود امّا آبادی چندان
دیده نمیشد سمت مغرب دریای مارمارا و پنج جزیره آباد با کشتیهائی که ایستاده بود و آمد و رفت
میکردند پیدا بود طرف شمال هم کدره و بغازه خلاصه بسیار خوب جائی بود بعد از راه دیگر پائین
آمده بکوچه سنگ فرشی رسیدیم اسب بزحمت راه میرفت قدری هم پیاده راه رفته تا بعمارت
رسیدیم **روز بیست و ششم** ناهار را منزل خورده بعد رفتیم بشهر اسلامبول
برای تماشای مسجد ایاصوفیا و سفارتخانهٔ ایران قبل از رفتن یوسف عزّالدّین افندی پسر بزرگ
سلطان که شانزده ساله و شاهزادهٔ خوبیست بدیدن ما آمد در اطاق نشستیم قدری صحبت شد
نشان اقدس با حمایل آن که از جملهٔ نشانهای دولت ایرانست بسلطان زاده داده شد بعد از
دقیقه که رفت ما سوار قایق شده رفتیم بعمارت چراغان باز دید یوسف عزّالدّین افندی از آنجا
برخاسته باز سوار قایق شده رفتیم با سکلهٔ شهر جمعیّت زیادی از اهالی اسلامبول و تبعهٔ ایران
و فرنگی در کشتیها و خشکی بودند اسکلهٔ بیسکی شهر که اسمش اسمعیل پاشاست و شهرامینی میگویند با اجزای حکومت
و سوارهٔ نظام و غواص زیاد برای تنظیم مردم حاضر بودند سوار کالسکهٔ روبازی شده رفتیم کوچه‌ها
اگرچه پست و بلند است امّا باز همه جا کالسکه میرود راندیم تا رسیدیم به مسجد ایاصوفیا پیاده
شده داخل مسجد شدیم خدام مسجد صف کشیده بودند احوالپرسی شد کمال پاشا وزیر اوقاف
هم حاضر شد مسجد بسیار عالی و قدیم است همه را از سنگ ساخته اند حیاط مسجد بسیار بزرگیست
گنبد و طاق آن بسیار وسیع و بلند ارتفاع گنبد تا زمین تخمیناً باید هفتاد ذرع باشد بنای آن
از هزار و سیصد و ده سال قبل ازین است اوّل بتکده بوده بعد کلیسای نصاری شده بعد از آنکه
سلطان محمد فاتح فتح اسلامبول را کرد الی حال مسجد است و بهمین جهة که از اوّل مسجد نبوده قبله
محراب کج است منبرهای متعدد دارد که در ایام رمضان و غیره در چند جا وعظ و نماز است

جائی در غلام گردش مرتبهٔ بالا برای سلطان ساخته اند که هر وقت بیایند آنجا نماز می کنند
که کسی ایشان را نمی بیند بعضی حجّاری و منبّت کاریهای خوب از سنگ در سر ستونهای مرتبهٔ بالا
کرده اند و در سقف هم بعضی خاتم سازیها از سنگ داده اند امّا بمرور ایام و امتداد زمان این
مسجد از آن جلوه افتاده است یکطرف مسجد هم اندکی شکسته و نشست کرده است مثل یک جنت
کهنی است که طراوت جوانی از او رفته باشد خلاصه نماز ظهر و عصر را در مسجد کرده بکتابخانه
مسجد رفتیم قریب دو هزار جلد کتاب بود همه کتابهای عربی از فقه و اصول و معانی بیان و نحو و تواریخ
و حکمت و غیره که هر کس بخواهد آمده همانجا نشسته میخوانند بعد رفتیم مرتبهٔ بالا یعنی وسط مسجد
که دور ستون خورده به مسجد نگاه میکنند که هر وقت جمعیت زیاد بشود آنجا هم می نشینند راه طولانی
بود امّا پله نداشت راه سنگ فرش عریضی است مثل والان پیچ خورده بالا میرود قدری
آنجا گشته پائین آمدیم در این مرتبه معلوم میشود که مسجد یکطرفش شکسته است سوار کالسکه شده
رفتیم بسفارتخانه ایران که از بناهای خود صدر اعظم است رسیدیم بدر عمارت جمعیت زیاد
بود از ایرانی و عثمانی و فرنگی داخل عمارت شده بالا رفتیم پلهای مرمر داشت عمارتیست بسیار
عالی با اسباب از پرده و صندلی و نیم تخت و چهل چراغ و غیره قدری نشسته میوه و چای خورده
معاودت کردیم شام را در عمارت بشکطاش دعوت رسمی بود با لباس رسمی رفتیم همه شاه
زادها و نوکرهای بزرگ ما و جمیع سفرای خارجه و وکلای عثمانی بودند داخل عمارت شدیم
سلطان تا دم پله آمدند دست داده رفتیم بالا اول در اطاق خلوتی نشستیم صدر اعظم هم بود
بعد از چند دقیقه سلطان گفتند شام حاضر است رفتیم در تالار همه سفرای خارجه صف کشیده ایستاده
بودند سلطان مترجمی را اسعد پاشا وزیر خارجه اوّل با ایلچی روس بعد با انگلیس و سایرین یکی یکی تعارف
کرده حرف زدند بعد از آن با مترجمی صدر اعظم همانطور با سفرا صحبت کردیم امّا من چندان
محتاج بترجمه نبودم خودم فرانسه حرف زدم این صحبت با سفرا همینساعت طول کشید بعد رفتیم
پائین تالار بزرگ بسیار خوبی بود که میز شام گذاشته بودند من و سلطان در بالای میز بودیم

من طرف دست راست سلطان طرف دست چپ و خیلی پایین تر از ما طرف دست راست
اوّل ایلچی روس بعد انگلیس بعد از آن عزّ الدوله حسام السلطنه مدحت پاشا معین الملک وغیره الی آخر
بودند طرف دست چپ خیلی پایین تر از سلطان اوّل صدر اعظم ایران بعد صدر اعظم عثمانی
اعتضاد السلطنه نصرة الدوله سرعسکر پاشا وغیره الی آخر چهل چراغ بسیار بزرگ خوبی در وسط تالار
آویخته بودند که با گاز روشن بود چراغهای دیگر هم از جار و دیوارکوب همه با گاز روشن بود
این تالار با اسبابش از بناهای سلطان مجید خان مرحوم است دور تالار غلام گردش دارد
در آن بالا موزیکانچیها موزیکان میزدند امّا در وقت زدن موزیک گوشها پر میشد و هیچکس
با کسی نمیتوانست حرف بزند شام خوبی صرف شد بعد از شام با من و سلطان و صدر اعظمین
سرعسکر پاشا ایلچی روس ایلچی انگلیس باطاق دیگر رفته نشستیم قهوه آوردند صحبت زیاد شد بعد
برخاسته رفتیم منزل شب تاریک رفتن قایق در بغاز احتیاط داشت

روز بیست و هفتم ۲۷

امروز نهار را منزل خوردیم بعد شارژ دافر اسپانیول و خلفای ارامنه بحضور آمدند بعد از آن دو نفر
از بزرگان یهودی که لباس فرنگی داشتند آمدند عریضه مفصّلی بزبان فرانسه خواندند بعد لباس
رسمی پوشیدم عبدالله که خوب عکس میاندازد و اصلش عیسوی و فرانسوی بوده اسمش را عبدالله
گذاشته است چند شیشه عکس ما را انداخت بعد سوار قایق شده رفتیم بکشتی جنگی عزیزیه بالا و تماشا
کردیم این کشتی را در لندن ساخته اند بسیار کشتی خوبیست ملاحان و عساکری که در کشتی بودند
مشق کردند پس از آن پایین رفته سوار واپور پرتوپیاله شده رفتیم برای جزایر از همه کشتیهای جنگی
شلیک توپ کردند رسیدیم بجزایر پنج جزیره است دو تا کوچک و سه تا بالنسبه بزرگ
درخت بلوط جنگلی زیاد و کوههای سبز دارد بعضی بوتها و علفها خانه های قشنگ بعضی تجار فرنگی
وغیره ساخته اند یک مدرسه بحریه اینجا ساخته اند بسیار عالی که شاگردان بحری در اینجا درس
میخوانند یک کشتی جنگی هم مقابل مدرسه لنگر انداخته است که روی دریا هم با آن کشتی بعضی تعلیمات
میکنند در هر یک از جزایر آبادی و خانه های قشنگ هست آب شیرین و چشمه ندارد آبش از

از چاه است در همه این جزایر روی هم دو هزار خانه میشود در معاودت از ساحل آسیا
واسکداری آمدیم بعضی دهات و آبادیها که در کنار دریا و بغل کوهها دیده شد از این قرار است
یقه جق کارتال پال تپه قرباغچه سی بعد کادی کوی است که وصل بشهر و از محلات اسکداری محسوب
میشود در یقه جق و کارتال انگور زیادی عمل میآورند انگورش هم خوبست عصری رسیدیم منزل

روز بیست و هشتم صبح برخاسته رخت پوشیدم سلطان آمدند رفتیم پائین باهم سوار
اسب شده از در باغ بالای عمارت بیکلربیکی بکالسکه رو باز نشستیم آفتاب از پیش رو بسیار
تند و زننده بود راندیم بطرف باغ والدهٔ سلطان برای صرف نهار خیلی راه بود در اطراف آبادی
و محله واقع است پیاده شده از پلهای عمارت بالا رفتیم عمارت خوب ساده ایست اسباب
اطاق ممتازی دارد قدری نشسته رفتیم سر نهار بعد باز باطاق اول رفته نشستیم خیلی صحبت متفرقه شد بعد
برخاسته سوار کالسکه شده برگشته از در پائین عمارت بیکلربیکی آمدیم تا دم پله سلطان آمدند بالا
بار نشستیم صدر اعظمین هم بودند صحبت زیادی شد سلطان بسیار اظهار دوستی کرده برخاسته رفتند
بمنزل خودشان باهم الی دم پله مشایعت کردیم   همه روزه چند کشتی بخار بزرگ از صبح تا شام
پنج شش دفعه آدم حمل کرده بطرف بیوکدره و سایر محلات شهر برده و میکنند این کشتیها اغلب
مال کمپانی و دولت جداست و از این حمل و نقل به محلات هر کشتی سالی ده هزار تومان مداخل دارد
هر وقت کشتی حمل اشخاص میکند مملو از آدم است یکطرف پرده کشیده زنها نشسته اند باقی دیگر
از مرد است و در آمد و رفت این کشتیها از بخار برای مردمیکه در قایقها نشسته عبور و مرور
میکنند بسیار خطر دارد اگر قایق نزدیک کشتی بخار برسد از چرخ بخار که دریا را تلاطم میآورد
قایق را غرق میکند چنانکه سه روز قبل از این چند نفر زن و مرد معتبر در بغاز غرق شده تنها یک
بچه با چند نفر قایقچی خلاص شده اند رسم قایقچیهای بغاز هم این است که هر کس غرق بشود ابدا
بروز نمیدهند و کسی نمیفهمد گویا برای این است که مردم وحشت از سواری قایق نکنند و کار آنها
کساد نشود در سال خیلی اشخاص شبها و هنگام طوفان بغاز غرق میشوند با این اشخاص چون روز

روشن غرق شده بودند مردم دیده عرض کردند دیشب سر شام نشسته بودیم چند صدای
شلیک توپ پیاپی آمد تعجب نموده از پنجره نگاه کردم دیدم اطراف بغاز شعله آتش زیاد است
معلوم شد که یا یقین شده است برج و علامت بسیار بلندی در شهر است هر شب قراول
دارد هر وقت جائی آتش بگیرد قرار این است که بجهت اخبار مردم هفت تیر توپ میاندازند که
بامداد و خاموش کردن آتش بروند صبح معلوم شد که هشتصد خانه در محله قاسم پاشا آتش گرفته است
چون خانههای اسلامبول اغلب از چوب است بسا میشود که اختاب آتش میگیرد خلاصه عصری سوار
فایق شده رفتیم بعمارت بالای چراغان کوچه میان عمارت و باغ بالای چراغان فاصله است از
روی کوچه پلی هم ساختهاند هر وقت که سلطان با حرم و غیره بخواهند بروند بباغ از روی آن میروند
با کالسکه از اینجا با نهار رفتیم سر بالا باغی است جنگلی توی دره و تپه واقع است عمارت کوچک
خوب هم بالای تپه است هنوز ناتمام است عمله مشغول کار بودند وحوش سلطان در این باغ
است طاوس زیادی دیده شد چند قفس بود ببرهای خوب داشت یک ببر بسیار دیوانه
بود که هیچ ببری در هیچیک از باغهای وحش فرنگستان ندیده بودم متصل فریاد میکرد و دور و
بتماشاچیها می آمد یک ببر عجیب دیگر بود که تا بحال دیده نشده بود خالهای سفید زیاد در
پشت و پهلو داشت یعنی بدنش مثل سایر ببرها و با همان خطوط سیاه بود تفاوتی نداشت سوای
این خالهای سفید علاوه بر آنها بود شغالهای سفید شبیه مرال میماند بعضی مرغها و طوطیهای خوش
رنگ هم بودند از آنجا با کالسکه رفتیم بجای دیگر که قفس مرغها بود قفس طولانی خانه خانه که در
هر خانه اشجار و حوض آبی بود بسیار تمیز انواع مرغها بودند بخصوص قرقاول طلائی مملکت
استرالیا قریب پنجاه شصت از آن توی قفس ها بود در فرنگ از این نوع قرقاول بسیار کم است
اقسام قرقاولهای هند و چین و افریق هم بود بعد از گردش پائین آمده رفتیم بعمارت آنجا هم
کبوترخانه زیاد بود کبوترها را از نزدیک باغ عمارت سلطان نگاه داشتهاند از پل باغ بعمارت
رفتیم ستونهای عمارت و اغلب از دیوارها و زمین پله همه مرمر است این نوع مرمر را از معادن

دریای مرمره میآورند که آن دریا بهمین اسم موسوم است این مرمر دو عیب دارد یکی خطوط
سیاه رنگ بسیار دارد دیگر هر قدر بتراشند براق و صاف نمیشود در حقیقت یکنوع سنگی است امّا
ستونهای یکپارچه و فرش زمین یکه وصل بسیار بزرگ دارد حمام خوبی از مرمر توی عمارت است این
حمامها مثل حمامهای ایران در خارج و دور از عمارت و گود نیست بلکه داخل عمارت و سطحش با
اطاقها مساوی است زود گرم میشود حوضهای مرمر کوچک و بزرگ دارد که شیرها را باز میکنند آب
گرم و سرد داخل حوضها میشود زیر حمام هم خالی است که آتش از خارج میکنند همینکه سنگهای فرش
حمام گرم شد و شیر آب گرم را باز کردند حمام گرم میشود و منبع شیرها هم در پشت حمام است که آنجا آبرا
گرم میکنند اگرچه وقت گذشته و تاریک بود امّا همه اطاقها از منازل سلطان و نشیمن والده سلطان
و حرمخانه و باغ حرمخانه دیده شد بسیار عمارت عالی پر اسبابیست از قراریکه گفتند پول زیادی هم در
ایام خرج این عمارت شده است بنای اولش از سلطان محمود خان است امّا آنرا خراب کرده
خود سلطان از نو ساخته اند سرکیس افندی معمار باشی سلطان که جوان خوبی است زبان فرانسه
هم خوب حرف میزند همه عمارات را او ساخته است حاضر بود غروب آفتاب سوار قایق شده
رفتیم منزل شب حقه بازیرا آورده بودند در تالار بساط حقه بازی چیده بود بعد از شام رفتیم
روی صندلی نشستیم ملتزمین هم همه بودند محقق چهار پنج روز است که با عکسها و نوشتجات بطرف ایران
رفته است خلاصه حقه باز بد ترکیبی بود زبان فرانسه حرف میزد کارهای عجیبی کرد چند فقره
از آن که بسیار غرابت داشت از این قرار است ابتدا چوب یا یک [illegible] از بغلش
بیرون آورد دست برد از چوب یکمرغ قناری زنده در آورد رها کرد مرغ پرید آنطرف
نشست بعد انگشتر یاقوتی دست اعتضاد السلطنه بود گرفت گذاشت روی میز دو لیموی
ترش بزرگ هم آورده روی میز گذاشت گفت کدام را انتخاب میکنید یکی از آن دو لیمو انتخاب
شد آن لیموی دیگر را از میان برید که معلوم شود توی لیمو چیزی نبوده است بعد انگشتر را
برداشته توی دستش غیب کرد بعد رفت آن مرغ قناری را هم که بقدر گنجشکی بود آورد توی دستش

مالیه تا مفقود شد بعد از آن لیموی انتخاب شده را با چاقو از میان برید قاب یرا از توی لیمو
درآورده انگشتر شاهزاده بسیار محکم با تافتهٔ نازک سرخی به پای قاب ی بسته بود دستمال صدر اعظم را
گرفت داد صنیع الدوله با چاقو دستمال را برید لوله کرد گذاشت توی طپانچه انداخت بعد یک
بطری درست بی عیبی را آورده گذاشت روی میز دستمال دیگری گرفته او را هم صنیع الدوله برید
و سوزاند دستمال را مالیه پیش غیب شد چهار عدد قاب سیگار که در جیب پیشخدمتها بود گرفته
گذاشت روی میز و گفت یکی را انتخاب کنند صدر اعظم یکی را انتخاب کرد او نه دست حسام
السلطنه تپنچه در دستش بود اول دو بطری را شکست از میان بطری یک کبوتری زنده درآمد که دستمال
صدر اعظم به پایش بسته بود به عینه همان دستمال بود که اسم صدر اعظم را هم برای نشانه به دستمال
نوشته بودند بعد از توی قاب سیگار دست حسام السلطنه دستمال دیگری که بریده و سوخته بود
درست و بی عیب درآورد دسته انگشتر از مردم گرفت داد دست یکی از پیشخدمتها گیلاسی آورد تخم
مرغی را با سفیده و زرده توی گیلاس شکست انگشترها را هم انداخت توی آن کلاه حکیم دیکسون را
گرفت آب تخم مرغها را با انگشترها از گیلاس خالی کرد توی کلاه بعد کلاه را سرازیر کرد انگشترها هر
یک به دسته گلی بسته از کلاه بیرون افتاد توی کلاه هم به هیچ چه تر و تخم مرغی نشده بود باز انگشتر شاه
زاده اعتضاد السلطنه را گرفت گذاشت روی میز دو هندوانه آورد گفت یکی را انتخاب کنید
انتخاب شد انگشتر را دست گرفته غیب کرد هندوانه را برید از توی هندوانه تخم مرغ درستی
درآمد تخم را هم شکست یک گردوی بی عیبی درآمد گردو را آورد جلو ما زمین گذاشت چکشی با
السلطنه داد امین السلطنه با چکش یک ضرب تمام شکست انگشتر اعتضاد السلطنه از توی گردو درآمد
بازیهای غریب بسیار کرد **روز یکشنبه ۲۹** امروز نهار را در منزل خوردم کامل پاشا رئیس دار الشوری دولت که
مرد بسیار خوب نجیبی است به حضور آمد این چند روز که نیامده ناخوش بوده است داماد محمد علی پاشای مصری است مرد
مرد پیری است بسیار صاحب دولت است و زیر خارجه آمد برای تشکر نشانی که با او داده بودیم
با او صحبت شد دو ساعت به غروب مانده سوار قایق شده رفتیم کشتی پر تو پیالی که صدر اعظم رفته بود نشسته قدری

خوردیم بالی با صفائی دارد از بیکلربیکی تا بابی صدراعظم خیلی راه است طرف دست
چپ در خاک اروپا واقع است در محله نیکی کوی از آنجا میرود بطرابیه از اینجا بیوک دره ودر
معاودت با قایق الی منزل آمدیم غروبی بمنزل رسیدیم **روز دوشنبه غره شهر رجب**
المرجب از اسلامبول حرکت شد به پولی از راه دریای قرادنکز صبح برخاسته نهار را منزل
خوردیم چهار ساعت از دسته رفته باید بعمارت سلطان برای وداع برویم مثل روز ورود دیشب
تعارفات بعمل آمد آمدیم پائین سوار قایق شده صدراعظم میرزا ملکم خان علی بیک هم بودند راندیم
رسیدیم باسکله طولمه باغچه صدراعظم عثمانی با همه وکلای دولت دم اسکله و سلطان تا پای پله
عمارت آمده بودند دست داده رفتیم بالا در اطاق معینی نشستیم صدراعظمین هم بودند خیلی صحبت
شد برخاسته آمدیم منزل ایلچی کبیر انگلیس بحضور آمد قدری صحبت شد بعد از یکساعت دیگر
سلطان آمدند تا پای پله رفتیم دست داده آمدیم بالا در اطاق قدری نشستیم باز صحبت شد برخاسته
رفتیم در قایق مخصوصی که جای ما و سلطان وغیره مسقف بود نشسته راندیم برای کشتی سلطانیه
که از بندیزی سوار شده بودیم و انصافاً عجب کشتی خوبیست ملتزمین با بارها از صبح و دیروز
آمده حاضر بودند با سلطان و صدراعظمین باز چند دقیقه روی صندلی نشستیم سلطان برخواستند
الی دم پله کشتی مشایعت کردم از کشتیها شلیک توپ کردند بقدر نیمساعت هم برای کشیدن
لنگر و بعضی کارهای دیگر معطل شده بالاخره دو ساعت و نیم بغروب مانده اسلامبول را وداع
کرده براه افتادیم کشتی از بغاز بآرامی میرفت نزدیک بیوک دره و طرابیه که منزل ییلاق سفراست
کشتیهای سفرای خارجه که بمشایعت آمده بودند پیدا شدند کشتی سفیر انگلیس و روس بسیار کشتی بزرگ
خوبیست هر یک ملاح زیاد داشت همه بالای دکلها رفته هورا میکشیدند کشتی ایلچی فرانسه وغیره
بهمین طور کشتی ما ایستاد ایلچی روس سوار قایق شده آمد بالای کشتی بحضور رسید خیلی صحبت شد بعد او رفت
میرزا ملکم خان ایلچی مقیم لندن حاجی محسن خان ایلچی مقیم اسلامبول نریمان خان که معاودت بپاریس میکنند
با ایلچی روس رفتند باسلامبول طمسون صاحب شارژدافر انگلیس که همه جا در این سفر با ما بود آنهم در اسلامبول

ماند که برود به انگلیس بار هوا بد آمد راندیم از بغاز گذشتیم در اطراف بغاز که طرفین آن کوه است لب (عثمانی)
دریا قلعجات و سنگرهای مستحکم ساخته‌اند همه جا توپ بود شلیک کردند کشتی طلیعه که از برندیزی همراه
ما بود چون خوب نبود عوض آن کشتی موسوم به عنبر که کشتی جنگی است آورده‌اند گفتند خوب است خلیج
نوکرها آنجا هستند به این تفصیل ایلخانی حسنعلی خان جنرال وزیر فوائد مجد الدوله نصرة الملک شجاع السلطنه
احتشام الدوله مسیو ریشار ساطورخان ابراهیم خان نایب با اسبهای ما اما این کشتی چون جنگی است تند
رو نیست کم کم عقب مانده بالاخره مفقود شد گویا یک روز بعد از ما انشاءالله به پوتی برسد شب آسوده

خوابیدیم ماه رجب المرجب را توی دریا دیدم بروی خط حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله
و سلامه علیه امشب اشرف پاشای مهماندار بیچاره از بیست پله کشتی زمین خورده سر و دستش شکسته است
حکیم طولوزان و غیره معالجه کردند امروز طولوزان را که پاشا حکیم باشی سلطان را در عمارت مخصوص
آورد خیلی صحبت کردیم مرد بیست چهل و پنجساله باریک زرد رنگ ریش را میتراشد سبیل دارد فرانسه
خوب حرف میزند گویا اصلا یونانی است از قدیم حکیم سلطان بوده است روز سه

شنبه دوم شهر رجب صبح از خواب برخاستم هوا از مرحمت خداوند تعالی مثل بهشت
و دریا مثل آئینه صاف بود دست چپ همه جا ایالت سواستاپول و دست راست مملکت آناطولی
عثمانلو است همه جا از نزدیک ساحل میرفتیم کوهها بلند همه جا پیدا بود همه کوهها جنگل انبوه و
درخت کاج هم داشت در بعضی کوهها تک تک زراعت و آبادی پیدا میشود بسیار کوههای خوب
و درهای قشنگ دارد عصری کم کم از ساحل دور شدیم امشب سه ساعت از شب رفته بحاذی
بندر سینوب میرسیم از آنجا الی پوتی دیگر ساحل دیده نمیشود سینوب از زمان جنگ سواستاپول
که روسها کشتیهای عثمانی را آتش زدند اشتهاری یافته است وقتی که بحاذی سینوب رسیدیم
بادی از سمت قرم آمده به پهلوی کشتی میخورد اگرچه جزئی بود اما کشتی را حرکت پر زوری میداد
امروز صبح تا ظهر که آب دریا خیلی آرام بود ماهیهای بزرگ بقدر یک اسب از دریا در آمده
روی آب بازی میکردند **روز چهارشنبه سوم** و شب الحمدلله هوا بسیار خوب

و دریا آرام بود سواحل هیچ پیدا نیست صبح برخواستم نماز کرده قرآن خوانده بعد باز خوابیده
سه ساعت بعد برخاستم الحمدلله دریا هم آرام بود در اسلامبول چاپاری از طهران رسید از وزرا نوشته
جات داشت از مملکت سیستان اخبار مفصل بود الحمدلله همه جاهای ایران در نهایت امنیت و
آسودگی بوده است این دریا که قره دنگیز اسم گذاشته اند حقیقة دارد اسم با مسمی است آبش بنظر
خیلی از دریاهای بزرگ دیگر سیاه تر است دیروز از سواحلی که نزدیک بود چند مرغ کوچک قشنگ
پریده بکشتی آمده آنجا نشسته گرسنه مانده اند ساحل دور شده است نمیتوانستند بروند گاهی امتحانی
میکنند اگرچه ساحل پیدا نیست اما از فراستی که خدا داده است رو بسمت دست راست که
سواحل اناطولی است و نزدیکتر است میپرند باز بر میگردند یکی از آنها را گرفته توی قفس انداختند آب
خورده بعد از دقیقه مرد امروز یکساعت بغروب مانده باز بکناره نزدیک شدیم شهر و بندر طرا
بوزن پیدا شد شهر و خانهارا با دوربین دیدم شهر قشنگی در دامنه کوه توی دره واقع است
باز از کناره دور شدیم شب هنگام شام خوردن رعد و برق از سمت مغرب پیدا و هوا تیره شد
اما باد نبود بواسطه همان تیرگی مغربی و رعد و برق که اثر بد در حالت دریا دارد دریا منقلب
کرد شام خورده بالای کشتی رفته قدری گشتیم دور آسمان همه ابر و تاریک بود و از همه جوانب
برق شدیدی میزد و صدای رعد میآمد وسط آسمان باز بود باد هم کمی میآمد خوابیدم الی صبح
رعد و برق شدیدی بود و بسیار عجیب و ابر همه جا را گرفته بنای باریدن داشت

روز پنجشنبه چهارم امروز باید وارد بندر پوتی بشویم دیشب بواسطه انقلاب
دریا بهمه جهت یکساعت بیشتر خوابم نبرد صبح زود برخاستم نماز کرده قرآن خواندم هوا بسیار منقلب بود
باران شدیدی بارید یک برقی پنجاه قدم از کشتی دور تر زد بدریا صدای هزار توپ کرده آب
دریا را از هم پاشید اگر این برق بکشتی میخورد کشتی را بالمره از هم متلاشی میکرد هوا همان طور بود
یکدو ساعت خوابیدم از حرکت کشتی معلوم شد که بساحل نزدیک شده ایم برخواستم الحمدلله
از دریای بزرگ خلاص شده بساحل رسیده بودیم سواحل پوتی پیدا بود همه جنگل و کوه است

هوا و طبیعت زمین بسیار شبیه بگیلانات بود چون کشتی که ما نشسته بودیم خیلی بزرگ بود و نمیتوانست
نزدیک برود ایستاد کشتی از دور دیدم از پهلو میآید معلوم شد کشتی عسکر است که عقب ما بوده می
گفتند چون تند رو نیست ده ساعت از ما عقب تر خواهد آمد دیشب بعلت بدی دریا کشتی ما را
بوسط دریا برده از نزدیکی کناره اجتناب کرده بودند و مقصد که پوتی باشد پیش رفته و آن کشتی
چون باد از عقب بود و بادبانی کرده خیلی پیشتر از ما به پوتی رسیده بوده است بسیار شکر کردیم که
آنها هم عقب نماندند رسیدند کشتی بخار کوچکی از طرف پوتی آمد که ما را ببرد پرنس چچکوف کولونل
بزاک مهماندار ایران سابق که ابتداء بانزلی آمده بودند در آن کشتی بوده اند از دیدن پرنس بسیار خوش
حال شدم اما دریا چون هنوز تلاطم زیاد داشت هر قدر میخواستند آن کشتی را بکشتی سلطانیه متصل
کنند نمیشد چند دفعه آوردند نزدیک کشتیها بهم خوردند ماخچه و بغل کشتی چچکوف شکست آمدند
دفعه دیگر خواستند بچسبانند پله کشتی سلطانیه شکست بالاخره قدری صبر کردند دریا قدری
آرام شد آنوقت آورده بهم وصل کردند قدری از بارهای مخصوص ما را با بعضی از شاهزاده ها و نوکرها
بردند بآن کشتی ما هم رفتیم اشرف پاشای مهماندار را دیدم سرش شکسته بازوی راست در رفته بود بسته
بود و بگردنش و پیش هم کبود شده با حالت بدی بسیار افسوس خوردم تخته کم عرضی از این کشتی بآن
کشتی گذاشته بودند بسیار خطرناک بود از آن رو رفتیم بآن کشتی صنیع الدوله در کشتی سلطانیه ماند
که باقی بارها را بیاورد جمعی هم ماندند بعد از نیم ساعت رسیدیم بدهنه رودخانه پوتی که داخل دریا
میشود اسمش ریون رودخانه بزرگیست اما کشتی از نیم فرسنگ بیشتر نمیتواند برود طرفین رودخانه آبادی
کمی دارد خانه ها مثل خانه های رعیتی مازندرانی و گیلانی زمین رطوبتی و هوای بدی دارد نوبه و تب ها
در اینجا بسیار است کم کم شروع بآبادی اینجا کرده اند بندر پوتی هم لنگرگاه خوبی ندارد کشتی بزرگ
که هیچ نمیتواند برودخانه یا نزدیک کناره بیاید باید دور از بندر بایستد کشتیهای کوچک
حمل و نقل مردم و بار تجارتی را میکنند یک کشتی بخار از انگلیسها و دو کشتی بادبانی از عثمانی ها در
بندر دیده شد صحرا همه جنگل است و منتهی بکوه میشود کوه هم جنگل انبوه است کنار رودخانه را از دو طرف

بیرق زیاد زده بودند از کشتی که بیرون آمدیم لب رودخانه اطاق کوچکی موجود کرده بودند و
گراندوک میشل برادر امپراطور که جانشین و فرمانفرمای قفقاز است با صاحب منصبان و ژنرالها دم
اسکله حاضر بودند از کشتی پائین آمده دست بشاهزاده داده فوج نظامی را که از اسکله تا لب کار
ایستاده بودند پیاده رفته دیدیم جمعیت زیادی از طوایف مختلفه ایستاده بودند هر کس لگزی ارمنی
گرجی مسلمان و اعتنائی از اهل باش اچق فرنگی و غیره این ممالک جزء باش اچق است یعنی سر برهنه
و واقعا هم اینطور است کل اهالی باش اچق سر برهنه هستند از زن و مرد و بچه عادت ندارند کلاه
سر بگذارند پای تخت باش اچق شهر کوتایس است که مابین تفلیس و پوتی است خلاصه با شاهزاده
زیاد تعارف و صحبت کردیم اتفاقا شاهزاده بسیار خوب صحبت و زمانیکه پطرپورغ بودم شاهزاده اینجا
بود از دیدنش بسیار خوشحال شدم از همه برادرهای امپراطور کوچکتر است از طرفین عارض ریش
دارد چانه را میتراشد چشمهای کبود خوشحالت قد بلند مزاج اقوی بعد از نیم ساعتی سوار کالسکه بخار
شده راندیم حکیم الممالک ماند که بارها را با راه آهن برساند مترجم جانشین نکلیارف پسر شاه
میرخان فارسی فرانسه را خوب حرف میزند کالسکه با همه هم راه داشت این راه آهن تازه
ساخته اند الی تفلیس یک خط راه آهن است در آمد و رفت همه از این یک خط است بسیار زحمت
کشیده اند برای ساختن این راه زمینها همه جنگل و باطلاق و پر آبست خشک کردن این طور زمین
و ساختن راه آهن کار مشکلی است بعد از باطلاقها همه جا کوه و دره است و راه متصل پیچ میخورد
و سر بالا میرود از رودخانه و پلها میگذرد بعد رو به تفلیس باید سرازیر برود باین جهات کالسکه بخار
نمیتواند مثل ترنهای فرنگستان تند برود ساعتی دو فرسنگ و نیم بیشتر نرفتیم خلاصه پنج ساعت بغروب
مانده براه افتادیم هوا ابر و متصل باران شدید میامد راه هم کوهستان و جنگل بود غروبی رسیدیم به
یک استاسیونی که نزدیک شهر کوتایس است آنجا غذا حاضر کرده بودند کالسکه ایستاد پیاده شدیم
رفتیم باطاق میز چیده بودند شام مختصری صرف شد یکدسته سرباز هم ایستاده بودند از طایفه
گرجی باش اچق لباس عجیبی داشتند بطور لباس قشون، قدیم قباهای گشاده سرخ سرشان مثل

عمامه پارچه سرخ بسته بودند در کمرشان یک طپانچه و یک بکده داشتند لباسشان شبیه
بلباس زواو فرانسه و طوایف هندوستان اما تفنگشان از تفنگهای سوزنی کار جبه‌خانه طولا
بود سوار کالسکه شده راندیم شب را ناراحت خوابیدیم صبح بسیار زود به شهر تفلیس نزدیک شده
باکسالت از خواب برخاسته رخت پوشیدیم کالسکه‌ها ایستاد رفتیم بیرون جانشین با صاحب منصبان
زیاد و یکفوج حاضر بودند با جانشین سوار کالسکه روبازی شدیم هوا بسیار سرد بود بواسطه آمدن باران
باد بسیار سردی هم با گرد و خاک میآمد هنوز چراغهای کوچه هم میسوخت رسیدیم درب عمارت
جانشین فوجی با کل صاحب منصبان نظامی و غیره ایستاده بودند با همه احوالپرسی شد حاکم تفلیس
هم با کدخدایان و کلانتران آمده نان و نمک که رسم است آوردند نطق مفصلی بزبان فارسی نوشته
بودند ایستادیم تا نطق را یکنفر که فارسی میدانست با کمال فصاحت بیان کرد بعد رفتیم بالا در
اطاق پرنس اربلیانف که از شاهزادهای گرجی است با بارون نیکلائی کارگذار خارجه
قفقاز است ایستاده بودند جانشین معرفی کرد پرنس اربلیانف را شناختم هفت سال قبل
ازین که بسفر فرح آباد مازندران رفته بودیم از جانب امپراطور با کشتیهای جنگی روس بآنجا آمده
بود بعد جانشین اطاقها و منازل را نشان داده خودش رفت نهار خورده خوابیدیم شهر تفلیس
توی دره و اطرافش کوه است در دامنه و سر کوه هم خانه هست رودخانه کر از میان شهر می
۲۰۷
گذرد در این فصل آبش زیاد بود پلی بر روی آن بسته اند طرف شمال رودخانه شهر تازه و محله
فرنگیهاست که عمارت جانشین و حاکم نشین هم آنطرف است طرف جنوب شهر قدیم تفلیس است
روی تپه آثار قلعه قدیم سلاطین گرجیه است این شهر پنجاه سال قبل ازین بسیار محقر و کثیف بوده
حالا کم کم خانها و عمارات و مکتب خانها و کوچهای وسیع سنگ فرش میسازند قله کوه قاف
که فرنگیان کازبک میگویند از شهر پیدا بود بسیار کوه مرتفعی است مملو از برف بود روسها
راه عراده ساخته که حالا با آنطرف کوه با کالسکه میروند که شهر ولادی قفقاز آنطرف کوه و راه
مسکو و حاجی طرخان است از خستگی دور تفلیس کوههای خشک است دورتر از شهر جنگل دارد هوا

(تفلیس ۲۳۲) شهر خوب نیست در تابستان و پائیز بسیار گرم و مختلف است گاهیکه باران در اطراف
یا شهر بیاید بسیار سرد شده بعد باز گرم میشود هوایش تب و نوبه خیز است پنجاه هزار نفر جمعیت شهر
است اغلب غربا و خارجی و مخلوط از طوایف هستند ایرانی و گرجی و روسی و داغستانی چرکس المان
ارمنی میوه خوب از قبیل هندوانه انگور امرود خیار دارد امروز رفتیم دیدن جانشین که در همین عمارت
منزل است از چند اطاق گذشتیم یک تالاری بود که بناهای ایران ساخته و گچ بری کرده بودند
با آئینه عمارت خوبی داشت اسباب اطاقها همه از ایران بود قالیهای بزرگ و کوچک
فراهانی قاینی کرمانی اسباب میز و تخت وغیره از خاتم شیرازی و اصفهانی پردهای اطاق از
قالی بود پارچهای گلدوزی رشتی در متکا و بالش و روی میز و صندلی وغیره بکار برده بودند این
اسباب و صنایع ایران را نه برای اینکه ما باین عمارت آمده ایم گذاشته اند بلکه از قدیم
بوده است یک خرس سیاه بزرگی که جانشین سابقاً شکار کرده مثل اینکه زنده است در
گوشه اطاق وا داشته اند اگر بغفلة کسی به بیند خیال میکند خرس زنده است جانشین بدیوا
های اطاق اسلحه زیادی از قبیل شمشیر قداره تفنگ طپانچه اسلحه قدیم مثل زره کلاه خود زین
و برگ یارکاب یراق اسب مرصع طلا و اسبابهای عجیب چیده و آویخته است حتی یک
چپوق قدیم که در ایران سابقاً معمول بود در طاقچه اطاقش بود همه اطاقها را گشتیم از پنجره
اطاقها چشم انداز خوبی بشهر تفلیس و کوچه داشت قدری نشسته بعد رفتیم باطاق زوجه جانشین که
متصل بهمین اطاق بود آنجا هم قدری توقف شد زن جانشین خواهر گراندوک بادن است که در
شهر کارلسروه المان با پدرش نهار خورده ایم پنج پسر و یکدختر از جانشین دارد پسر بزرگش چهارده
ساله است اولادش در ییلاق بودند اسم زوجه جانشین الکافه او دورونا است بعد برخاسته
باطاق خودم آمدم بلافاصله زن جانشین با جانشین بازدید آمدند شب را با جانشین بکالسکه
نشسته رفتیم بتماشاخانه تابستانی بنای بسیار مختصریست سفید کاری یک چهل چراغ برنز داشت
که با گاز روشن بود تماشاخانه از صاحبمنصبان روس وغیره پر بود بهمه جهت دویست نفر آدم

میکردند یک خوب زدند بعد پرده بالا رفت چند اکت دادند بزبان روسی حرف
میزدند خوب خواندند بازی و رقص و حکایات خوب نشان دادند بسیار بامزه و باخنده بود
زنها و جوانان روسی خوب و خوشگل بودند یک رقاص فرانسه هم بود بسیار خوشگل و خوب
میرقصید دو سال است اینجا آمده در آخر رقص ملی روسیه را کردند و بعد از آن رقص گرجی که
که بسیار خوب بود جمعی از گرجیه در دو طرف ایستاده دست میزدند یکنفر طنبک و دو نفر سرنا
ایرانی میزدند بسیار خوش آهنگ یک دختر و یک پسر میرقصیدند شبیه برقاصی ایران در بین بازی که
پرده افتاد رفتیم پائین باغ کوچکی بود چراغان کرده بودند چادری در یک بالای سکوی باغ زده
بودند نشستیم بعضی از زنهای گرجی و غیره را جانشین معرفی کرد بمنزل رفته شام خوردم در این بین
منشی حضور حکیم الممالک صنیع الدوله که عقب مانده بودند رسیده بارها را آوردند اما تعریف غریبی
از طوفان دریا میکردند منشی حضور و صنیع الدوله که در کشتی سلطانیه بعد از ما مانده بودند گفتند
همینکه ما از کشتی خارج شده بپولی رفته بودیم دریا منقلب شده بود بطوریکه هر قدر خواسته بودند
کشتی بخار کوچک روسها را بسلطانیه بچسبانند ممکن نشد از شدت موج آخر کشتیها بهم خورده چرخ هر
شکسته بود بالاخره بهزار زحمت کشتی کوچک را نزدیک آورده همین که موج آنرا بلند میکرده است
یک لنگه بار از آن کشتی باین کشتی میانداختند یا یکنفر آدم خودش را بکشتی میپراند خلاصه با هزار جان
کندن بار و آدم را حمل کرده بودند منشی حضور میگفت اگرچه ساحل نزدیک بود و چنان امواج بالا
هوا میپرد و از بالا پره میکرد مثل اینکه از قله کوه پرت شویم الحمد لله تعالی که این انقلاب چند
ساعت قبل از آن که ما در دریا بودیم نشد اول بنا بود که از راه کوه قاف و کزبک به بندر
پطروسکی رفته از آنجا بانزلی برویم و در آن راه اخبار نموده عراده و کالسکه و غیره حاضر کرده
بودند چون هر قدر دریا را کم بکنیم صرفه در آنست خواستیم از بادکوبه سوار کشتی بشویم قرار شد با
ده نفر برویم بادکوبه و سایرین همه از راه پطروسکی رفته سوار کشتی شده بیایند بادکوبه از آنجا هم
سوار شده باتفاق برویم انزلی صنیع الدوله را مأمور کردیم که تفلیس مانده بارهائی که بچاپاری نشده

حمل شود با جمعی از همراهان بانزلی برساند روز جمعه در تفلیس بودیم که تفصیلش نوشته شد

روز شنبه ششم امروز بهمن میرزا که از قراباغ آمده بود بحضور رسید پسر هفت پسر بزرگ هم دارد که همه بحضور آمده بودند عصری با جانشین بکالسکه نشسته شهر را قدری گشتیم گرم بود و گرد و خاک زیاد رفتیم آخر شهر الی باغ مجتهد که آقا میرفتاح ساخته است اکثر اهل تفلیس نظامی هستند و قزاق قشونی شب در خانه جانشین بشام مهمان بودیم اول بتالاری رفتیم که صاحبمنصبان زیادی از اهل قلم و نظام وغیره بودند همه ایستاده جانشین یکیک را معرفی کرد بهمن میرزا هم بود بعد رفتیم در تالاری سر میز نشستیم جانشین در دست چپ و زوجه ایشان در دست راست و سایرین هم بمراتب معینه نشسته بودند بعد از شام برخواسته بالکون عمارت که مثل مهتابی است و باغ عمارت نگاه میکنند رفتیم چراغان بسیار خوبی در باغ بود آتشبازی مختصری هم در روی کوه جلو عمارت کردند جمعیت زیادی از نجبا و رعیت و زنها و دخترهای خوشگل گرجی و فرنگی در باغ بودند بعد از آتشبازی رقص قزاقی که بطور بسیار خوبی میرقصند و در بین رقص طپانچه میاندازند رفتیم پائین باغ را گردش کردیم بازو ببازوی زوجه جانشین داده بودم کل خیابانهای باغ را گردش کردیم همه نشان شیر و خورشید ساخته و پشتش را روشن کرده بودند تلگرافی از اسپراطور رسیده بود جانشین بما داد خواندیم احوالپرسی کرده بودند بعد آمدیم بالا باز قدری نشسته مراجعت بمنزل کردم امروز از جانب خلیفه بزرگ اوچ کلیسای ایروان کشیشی آمده عریضه آورده بود از طهران تلگراف رسیده بود که حاجی سید اسدالله مجتهد اصفهانی بعتبات میرفته در کرند فوت شده است بسیار افسوس خوردم **روز یکشنبه هفتم** باید از تفلیس برویم بادکوبه صبح زود در خانه نهار خوردم معتمدالملک و شاهزادها هم امروز از راه پطروسکی رفتند شش ساعت بغروب مانده راه افتادیم جانشین و همه صاحبمنصبان قفقاز حاضر بودند پنج کالسکه هم برای ما حاضر شده بود بهر کالسکه اسبهای متعدد بسته بودند سوار شده از توی شهر کهنه تفلیس رفتیم جمعیت زیادی بود از شهر خارج شده بچاپاری راندیم همه جا رودخانه کر ماند در دست چپ بود اما کم کم از ما دور میشد

کنارهای رودخانه بید و بعضی درختهای جنگلی بود که سبزی میزد هوا بسیار گرم و گرد و خاک
غریبی بود از تفلیس که خارج شدیم دیگر در طرفین راه هیچ جا آبادی نبود تا چشم کار میکرد صحرا و کوه خاکی لم یزرع بود
مگر در هر دو فرسخی یک چاپارخانه ساخته اند که اسب عوض کنند راه هم از تفلیس تا قریب شش
فرسنگ ساخته ریگ ریخته اند چندان گرد و خاک نیست اما راه که تمام شد گرد و خاک زیاد [illegible]
در چند چاپارخانه ایستاده اسب کالسکه ها را عوض کردند در هر چاپارخانه از سواره قزاق و
مسلمان حاضر بودند که سواره ها هم عوض میکردند در چاپارخانه الکت بزبان ترکی یعنی یکه برو [illegible]
حاضر کرده بودند یکساعت بغروب مانده بود بعد سوار کالسکه شده باز راندیم مهتاب بود از
یک رودخانه گذشتیم پیش از چاپارخانه الکت پلی داشت طول کشید سه ساعت از شب
رفته برودخانه اغستفا رسیدیم رودخانه بزرگیست اما در این فصل آب کمی داشت چاپارخانه
اینجا را هم باسم رودخانه موسوم کرده اند آنطرف رودخانه چاپارخانه بود که باید شب اینجا [illegible]
دو سه اطاق داشت شام خوردم گرم بود گفتند حاجی میرزا علی مشکوة الملک آمده است
بسیار تعجب کردم حاجی از تبریز از راه ایروان آمده دو روز هم همین جا بوده است قدری از
اخبار طهران و غیره صحبت کرده بعد رفت صبح هم میخواهد برود تفلیس **روز دوشنبه**
هشتم باید برویم بشهر گنجه صبح زود برخاسته براه افتادیم صحرای گرم پر گرد و خاک
بدی بود اینجاها محل نشیمن قزاق تاتار است این قزاق همه مسلمان و چهار پنجهزار خانوار هستند
اما از خانوارشان اینجاها اثری معلوم نبود طرف دست راست از نزدیک رشته کوهی بود
که از پشت آن میرود الی دریاچه گوکچه ایروان دست چپ هم یک رشته کوه خاکی خشکی از دور پیدا بود
رسیدیم بچاپارخانه حسن سو از اینجا با آنطرف خاک و محل طایفه شمس الدین لو است این طایفه هم
پنج شش هزار خانوار هستند حسن سو رودخانه ایست آب کمی دارد قدری که رفتیم بچاپارخانه طاوس
چای رسیدیم این رودخانه هم آب کمی داشت رسیدیم بچاپارخانه زگم آنجا نهار خوردیم در هر چاپارخانه
از طوایف [illegible] سواره پیاده جمعیت زیادی آمده بودند جمیعاً حتی بچه های کوچک اسلحه داشتند همه

این طوایف مسلمان هستند بعد از نهار رفتیم بچاپارخانه سمکور اینجاها دیگر طایفه شمس الدین لو
تمام میشود جزء گنجه است روی تپه کوچکی آثار قلعه آجری محکمی از قدیم دیده شد رودخانه از پایین
قلعه میگذرد آب کمی داشت آثار پل آجری بزرگی دارد اما نصف پل خراب شده است
این صحراها هم همان طور گرم و کم آبادیست رسیدیم بچاپارخانه قره پیر از انجا راندیم دو ساعت
بغروب مانده بشهر گنجه رسیدیم حاکم بلوکات گنجه دررنکم آمده بود با سواره حاکم شهر هم با سوار
و بزرگان دیگر تا نیم فرسخی شهر آمده بودند شهر گنجه دورش باغاتست و توی شهر خانهای پست محقر
قلعه قدیم گنجه که قلعه آجری سختی بوده حالا خراب و قدری باقی است خندق و خاکریز بسیار
معتبر داشته است حالا حبس کرده اند از میان شهر رودخانه میگذرد اما آبش بسیار کمست
پلی تازه ساخته اند آنطرف رودخانه محل فرنگی و ارمنی است اینطرف مسلمان خانه حاکم در
محله فرنگیها است منزل ما آنجا بود خانه بسیار محقر نیست در روی تپه پایین آن باغ کوچکی داشت
جمعیت این شهر بیشتر از هفت هشت هزار نفر بنظر نیاید

روز سه شنبه نهم

باید امروز برویم بتوریان چای که از محال شکی است صبح سوار شده از شهر و باغات گنجه گذشته به
صحرا افتادیم دست راست همان رشته کوه دیروزی الی سه فرسنگ راه دیده میشد بعد کم کم
دور شد سه فرسنگ دورتر از شهر در سر راه مقبره شیخ نظامی است مقبره آجری بسیار محقری بود
بعد رسیدیم بکورک چای که رودخانه بود دست چپ هم خیلی دور همان رشته کوه خاکی الی آن
است که بطرف شکی کشیده است خلاصه هوا بسیار گرم و زمین خشک و بد بود رسیدیم بچا
پارخانه قارقلی چای از آنجا بچاپارخانه منکی چاور رسیدیم که در کنار رودخانه کر است
برای ما آلاچیقی زده بودند دورش بسته و گرم مثل حمام برای صدر اعظم وغیره از برگ
درخت اطاقی ساخته بودند خوش هوا بود اما مردم پیدا بودند شاهزادها وغیره با عراده
جواهر خیلی عقب مانده اند عراده بار جواهر شکسته بود تا جای آنرا عوض کرده خیلی از ما دور
مانده بودند قبل از رسیدن آنها نهار خوردیم یک ماهی بسیار بزرگی طور انداخته از رود گرفته

آوردند مستأجر رود کر یور جوانی ارمنی و اینجا حاضر بود اجاره شیل اینجا جزو اجاره شیلات
سالیانست رود کر اینجا عریض است اما کم جریان و عمقش هم بیش از یک ذرع نبود دو کشتی بهم بسته روش
تخته بندی نموده فرش کرده یک طناب قطوری از اینطرف با نطرف کشیده بودند اسباب مختصری
میان کشتی بود بسته بیک و یرک بزرک طناب را میکشیدند کشتی بحرکت آمده بار و آدم را با نطرف
میرساند اول کالسکه‌ها را بردند بعد من رفتم بعد صدر اعظم وغیره با بارها آمدند براه افتادیم الی
منکی چاپار خانه کنجه بود آنطرف آب خاک شکی است رشته کوه دست چپ هم همانطور کشیده
بود تا حالا آن نزدیکتر بود دیدیم پشت این کوه خاکی کوههای داغستان است و شهر شکی هم در دامنه همان
کوه افتاده است در قله کوه شکی برف زیادی بود از اینجا تا شهر شکی که حالا روسها نوخا میکویند
پنج شش فرسنک راه است بعضی جاهای زمین جنکل است بعضی جا بعضی بوته کز بعضی خاک خالی
از توی کالسکه که به چاپاری میرفت تفنک می انداختم روی هوا چند مرغ که بزبان فارسی سبز قبا
میکویند زدم رسیدیم بچاپار خانه چاق لو که در محال ارش شکی واقع است نماز خوانده عصرانه خوردم
از آنجا سوار شده بچاپار خانه عرب رفتیم باز از محال ارش شکی است دو ساعت از شب رفته
بتوریان چای رسیدیم رودخانه عظیم خوبی از طرف کوههای داغستان و شکی میاید و در این
صحراها زراعت میشود از تفلیس تا اینجا آبادی هیچ ندیدم بجز چاپار خانه‌ها اسم محالات دیکر هم
از آبادی و ده دیده نشد چاپار خانه اینجا بسیار کرم و پرپشه بود لابدا لاجیقی زده بیرون خوابیدم
بعضی از بیک زاده‌ها و اعاظم شکی آمده بودند **روز چهارشنبه دهم** صبح زود برخواستم
حکام کنجه و شکی وغیره مرخص شده رفتند راندیم دست راست جلکه بود محال آق داش که ارش هم میکو
و جزو شکی است در اینجا واقع است باغات دهات زیاد بنظر آمد که از توریان چای مشروب میشود
قدری که رفتیم محال آق داش تمام شد بچاپار خانه کوک چای رسیدیم حاکم کل بادکوبه و شیروانات
چون آنجا اول خاکش بود حاضر بود صحبت شد جوان بسیار مودب خوبیست اسمش استر اسلسکی
ایستاده اسب عوض کردیم جمعیت زیادی از اهل شیروان و علمای اسلام به ملاقات ما آمده بودند

قدری با آنها صحبت شد راندیم دست راست باز جلگه وسیعی است که جزء شیروان است
و از رودخانه کوک چای که شروب میشود دهات زیاد بنظر آمد جلگه حاصلخیزیست اما گرمسیر دست
چپ همان رشته کوه همه روزه است بچاپارخانه قره بازی رسیدیم اسب عوض شد دهات قره
مریان و یکه خانه و کردکند که از رعایای روس هم انجا نشانده اند دیده شد این دهات چندانی
معتبر نیستند رسیدیم بچاپارخانه کولولو نهار انجا خورده شد و همچنین که سابقا حاکم شماخی بود و در اوقات
سفر ما برشت با قولی بکین حاکم بادکوبه باینجا آمده بودند دیده شد بهمان طور فربه است خانوار روس
اینجا می نشینند بعد از نهار سوار شده راندیم از رودخانه کرده ما که گذشتیم آب کمی داشت ده پادار
کلاغایلو دیده شد جزء شیروان است این رودخانه ها یکه نوشتم همه از کوههای داغستان که پشت
همین رشته کوه دست چپ است سرچشمه دارند هر کجای این کوه دره و مخرجی دارد این آبها
از آن دره گذشته به جلگه شکی و شیروان میریزد رسیدیم بچاپارخانه آقسو که ده بسیار معتبریست و باغات
زیاد از انجیر و انار وغیره دارد بسیار شبیه است بده کند طهران اما باغات کند از این زیادتر
و معتبرتر است رودخانه آقسو از وسط باغها میگذرد قسمت بزرگ ده بسمت مشرق رودخانه
است طرف مغرب رودخانه محال جواوند و مرقش محال قشون است که جزء شماخی است حمام
دکان میوه فروشی وغیره زیاد داشت پیاده شده میوه خورده نماز کرده سوار شدیم از اینجا
پیچ و خم میرود رو بشمال و بالای همان کوه دست چپ از همین دره سر بالا رفتیم اول بنظر کوه
کوچکی میآمد اما خیلی بلند بود راه کالسکه را بسیار خوب ساخته اند کالسکه و اسبها براحت میرفتند
کم کم رسیدیم بقله آن طرف کوه جنگل بلوط بود و قرقاول زیاد داشت از قله کوه با آنطرف الی باد
کوبه همه کوهستانست سرازیر شدیم غروب شد بچاپارخانه شراد یل قدری مکث کرده باز
سوار شده راندیم ۳ [?] ساعت از شب رفته وارد شهر شماخی شدیم جمعیت زیادی بود همه
جا را چراغان کرده بودند مردم بسیار اظهار خوشحالی میکردند پیاده شدیم دو پسر و همچنین یکی
پنج ساله دیگری هفت هشت ساله با لباس چرکسی دم در با زن و همچنین ایستاده بودند علمای اسلام

صف کشیده بودند باهمه تعارف کرده وارد عمارت شدیم این عمارة مال لالایف ارمنی
شیروانیست مردی معتبر و صاحب دولت است این عمارت سابقاً حاکم نشین شماخی بوده حالا لالایف
خریده است مشرف بهمه شهر شماخی محلهٔ ارامنه و فرنگیها در بالای تپه و محلهٔ مسلمانها توی درهٔ پائین
است دو سال قبل زلزلهٔ شدیدی شده این شهر را خراب کرده است سابقاً بسیار شهر معتبری بوده
حالا هم سه چهار هزار خانوار دارد جمعیتش ده پانزده هزار نفر است اغلب اوقات زلزله میشود
اطراف شهر همه کوه و تپه اما چنان خشک است که آثاری از سبزه و درخت و آب نیست رود
خانهٔ کوچکی از سمت کوهستان پائین تر از شهر میآید که از آن آب قدری باغات دارند مسجدی از
عهد شاه عباس در شهر هست که حالا نماز میکنند مسجد و تکیه هم حاجی محمد رضا نام ساخته است
بسیار عالی اکثر اهل شهر و بلوکات شیروان مسلمان و ارمنی بسیار کمتر است قبر مصطفی خان شیروانی
و اولادش در آن طرف شهر روی تپه واقع است عمارت لالایف بسیار چشم انداز خوبی دارد
از تخته ساخته اند

روز پنجشنبه یازدهم

باید برویم بادکوبه صبح زود برخواسته رخت پوشیدم سوار شدیم جمعیت زیادی بتماشا آمده
بودند راندیم تا به پست و بلندی دره و تپه رسیدیم چند خانوار ایلات در این دره های خشک
دیده شد گفتند ایل عرب است رسیدیم بچاپارخانه اول که اجی چای است آب تلخی دارد بعد
چاپارخانه مرزی که دهی است بزرگ روسهاجی نشینند بعد چاپارخانه نفی کرلی بعد چاپارخانهٔ
جنگی اینجا نهار خوردیم بعد چاپارخانه بلتها بعد چاپارخانه اربات رودخانه هم داشت که بهمین
اسم موسوم است بعد چاپارخانه صرائی بعد شهر بادکوبه الی بادکوبه جمیع راه خشک و بد که
باین خشکی و بدی صحرا و کوه دیده و شنیده نشده است مسافتی که امروز عبور شد محال قبرستان
میگویند واقعاً اسم بامسمی است بعضیها قبرستان است خلاصه حاکم شهر بادکوبه باسواره و غیره
باستقبال آمد در چاپارخانه صرائی پیاده شده نزدیک غروب بود نماز خوانده سوار شده دو
ساعت از شب گذشته وارد شهر بادکوبه شدیم چون معدن نفط در بادکوبه هست امشب همه جا را

از صحرا و شهر چراغ نفط روشن کرده بودند اگرچه شب بود و شهر بادکوبه را درست ندیدم
اما در مهتاب معلوم بود که خانهای قشنگی است که تازه بسبک فرنگستان ساخته اند در کنار دریا
است عمارت حاکم هم لب دریا است خلاصه جمعیت زیادی از مسلمان و غیره بودند صلوة
میفرستادند رسیدیم بپای عمارت حاکم موزیک میزدند پیاده شدیم اول کولونل براک را دیدیم
معلوم شد کشتیها با همراهان و مسافرین راه پطروسکی هم مقارن ورود ما وارد بندر شده اند
حاکم بادکوبه صاحبمنصبان نظامی و قلمی ایالت خود را معرفی کرد عمارتی بطرز فرنگی دارد بعد از
شام چهار ساعت از شب رفته رفتیم بکشتی قسطنطین عجب بندریست که کشتی بزرگ تا لب
دریا میآید صد هزار مرتبه شکر خداوند تعالی را کردیم که باز بسلامت باین کشتی رسیدیم حاکم باد
کوبه و غیره آمده مرخص شدند شاهزادها و غیره بکشتی موسوم بشاه سوار شدند صدر اعظم و عماد خلوة
و کولونل براک و پرنس منچیکوف و بیکلروف در کشتی ما بودند همان دریابیگی هم بود نیمساعت
بعد کشتی براه افتاد دریا آرام و خوب باد مراد میوزید شب را خوابیدیم

ولایت شکی و شیروان و غیره شترهای خوب دارد بار عراده اینجا معمول است بگاومیش
و غیره میبندند اما تگر عرادها **روز جمعه دوازدهم** از چوب ضخیم و بی آهن است
نزدیک بعید مولود حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوات والسلام است

باید بانزلی برویم صبح برخواستم هوای دریا بسیار خوب بود با کمال خوشحالی میرفتیم دو سه
فرسنگ بانزلی مانده همه لباس رسمی پوشیده مستعد شدیم که حالا وارد انزلی خواهیم شد کم کم
ابرهای سیاه از طرف مغرب و جنوب و غیره بلند شد دریا بنای انقلاب گذاشت باز هم
مأیوس نبودیم راندیم تا رسیدیم بلنگرگاه یک کشتی جنگی روسیه موسوم بنجار را از عاشوراده برای
احترام ورود ما آمده بود با دوربین دیده شد که از حرکت امواج بطوری متزلزل است که بسیار باعث
وحشت شد کشتی بزرگ جنگی که آنطور حرکت بکند از کشتی ما دیگر چه توقع است یک کشتی بادبانی
تجارتی هم که آنطرف تر لنگر انداخته بود همان طور مضطرب بود خلاصه رسیدیم بلنگرگاه کشتی

جنگی با هزار صعوبت چند تیر توپ انداخت برج انزلی و مردمیکه در کناره بودند همه پیدا بود
لیکن چون کشتی بزرگ زیاده از این نمیتوانست پیش رفته داخل انزلی بشود لابد باید کرجی و کشتی بخار
کوچک مخصوص ما که در انزلی است آمده ما را بخشکی ببرد و با این طوفان شدید امکان نداشت
لابد مأیوساً از عرشه کشتی که امکان ایستادن نداشت پائین آمده رفتیم باطاق لباسها را کنده
باکمال دلتنگی تن بقضا داده نشستیم سایرین هم که لباسها و نشانها داشتند همه را در بین کندن
باقی و استفراغ مخلوط کردند هرکس در گوشه افتاد که در برخاستن قدرت نداشت دو ساعت
بغروب مانده بود باران هم بشدت میآمد امواج دریا بطوری بود که ممکن نبود بتوان نگاه کرد کشتی چنان
حرکت میکرد که متصل سر دکل از اینطرف آنطرف باب میرسید امواج توی کشتی میریخت و کشتی چنان پیچ
میشد که چیزی نمیماند که برگردد و ما با بدر بار بریزیم صندلیها و میز و اسباب کشتی در حرکت روی هم
میریخت با صداهای مهیب بدن کشتی را میزد امواج صدا میکرد چیزی نمانده بود که خرد بشود از بالا
باران شدید زیر دریا کشتی پرآب از شدت حرکت کشتی امکان راه رفتن نبود اضافه بر آن تختهای
کشتی از آب باران و دریا طوری تر شده بود که پای آدم بهیچ طور بند نمیشد آخر سفر فرنگستان
نزدیکی خانه آدم که برج انزلی در دو قدمی پیداست و شخص باین حالت باشد والا بد بشود که اگر
روز اینطور بگذرد لنگر را کشیده برود بندر جز با لنگران این همه نوکر و غیره که با انزلی آمده اند چه
بکنند این نوع خیالات چنان اوقات را بر من تلخ داشت که حد وصف ندارد و مزاجم قدری
منقلب شد متصل عرق میکردم از شدت خیال و گرما با دبسینه میخوردم سرفه میکردم شب و
روز هم ابداً خواب کردن با آن طوفان ممکن نبود متصل هم باران شدید میآمد

روز شنبه ۱۳ سیزدهم

صبح باز طوفان و حرکت کشتی بهمان طور بلکه زیاده تر بود کشتی هم که شاهزاده ما نشسته بودند
از عقب رسیده لنگر انداخت تا شب همانطور هوا ابر و باران و طوفان بود بقدر دو ساعت
خوابیدیم یکباره قال و مقال شد گفتند کرجی آمده است برخاسته دیدیم یک کرجی با دوازده نفر

را وطلب شده آمده اند که از ماجری بهر بند بانزلی دریا هم رو بآرامی است قدری خوش
حال شدیم معتمد الملک جواب کاغذیکه باو نوشته بودند نوشته رفتند ساعت دیگر که صبح
چهاردهم رجب نزدیک بود کرجی دیگر آمد مهدیقلیخان و میرزا عبدالله خود را انداخته رفتند
صبح شد چند کرجی دیگر آمد بعضی هم رفتند هوا رو بخوبی شد آب از مرداب بنا کرد بدریا
آمدن بالاخره کشتی بخار را دیده شد که از مرداب در آمده میآید تا کشتی رسید بنزدیک این
کشتی حالا باز بسیار مشکل است رفتن ازین کشتی بآن کشتی قدری دورتر ازین نگاهداشته اند
اول کرجی ما را آوردند بهر طور بود داخل کرجی شده راندیم برای کشتی بخار یکطرف دست ما را
گرفته رفتیم بالای کشتی آسوده شده صدهزار مرتبه شکر باریتعالی را کرده نفسی کشیدیم وارد اسکله
انزلی شدیم اشخاصی که از طهران و رشت آمده بودند
بحضور آمدند رفتیم بالای برج شکر خدا را
هزار مرتبه کردیم شب آتشبازی مفصلی
شد و براحت خوابیدم
الحمد لله تعالی

روزنامه حمدی که لایق ملاحظه انظار با معان است سزاوار شان خداوندی است که کل
یوم هو فی شان است ودرود نامحدود محدودی که بتمادی ایام و شهور بلکه اعوام
و دهور است پیشکش سیدی است که باآلش مصداق نور فوق کل نور و نور یضیئ منه
کل نور است اعنی ماه دو هفته انبیا و ابن عمش صاحب ایام مشهوره سید الاوصیا
علیهما والهما السلام ما تعاقب الایام وبعد چون روزنامه فرنگستان شاه کشور
ستان شهنشاه گیتی بخش ایران خلد الله ملکه و ایامه الی یوم الدین بمحمد و آله اجمعین از قبیل
توقیعات واجبة المطالعه و اطلاع بر حالات پادشاه جمجاه موجب مسرت خاطر خداوندان
لامعه است پس تصدی براین امر لازم و تحدی بر نقل و طبع آن متحتم است خصوصا هرگاه

عبارت مرقوم زبان معجز بیان ذات اقدس شاهنشاهی باشد که در واقع بمطابق واقعیت
منطق و مجبوک است و چون ملک الکلام است کلام الملک از قبیل ملوک الکلام کلام
الملوک است بناءً علیه باید بطرز انیق و خط نستعلیق رشیق بتصحیح وافی و تنقیح وافی و تهذیب شافی
و تذهیب صافی طبع شود که مطبوع خاطر عاطر اقدس افتد فلهذا این نسخهٔ ثانویه را که خطش چون
ابانه و فصاحت سبع المثانی و نقش یادگار نقوش مانی است فقیر مأمول میرزا محمد علی شیرازی
شهیر بکشکول برای خود برای خویش مخلاطی بنا نوشته و بهاء آن را از عالی اهداء و اتحاف به
بارگاه عرش اشتباه بقبول خاطر مبارک انگاشته والحق خوب نگاشته
و تخم امید خوب کاشته خداوندش مزد دهد و خداوند کارش بعنایت
یکنظر که اگرچه خود این روزنامه قلامه خامه عنبرین شمامه است
اما نظر بتجدید اساس و تجدید لباس جلوه بخواطر اقدس
نماید و شاید ابواب آمال بر چهرهٔ این امال بالمآل گشاید
و از اشتهار و انتشارش بتطبیع و اکثار منطوق
هو المسک ما کررته یتضوع دماغ عالی و دانی را
معطر و چشم نیک بینان منور نماید
اللهم قبل عمله و حصل امله

الحمد لله و المنة که در این اوان میمنت اقتران این مسافرت
نامه مطبوع مرغوب که مشحون از هر گونه گل ریاحین است
و فایده خاص و عام و زان بتصور حسن و جهی سمت
اختتام پذیرفت قیمت سه روپیه و نیم مع
تصاویر عکس بتاریخ غره شهر ذیحجه الحرام